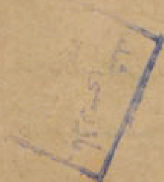








سنه ۲۲ شهر رجب المرجب ۱۲۵۴

اتفاق [illegible] وارد و کتابخانه

[illegible] المجد والاحترام

شدم

[illegible] رجب ۱۲[illegible]

منشات است

# تحفة الادوار تصنیف

عبد العلی بیرجندی

عماد الدین ابی محمد قهستانی

مترجم عبد العلی بیرجندی



بسم الله الرحمن الرحیم واسع منشی سمیع علیم

منشا انشاء الکلام حمد الله الواسع العلام ثم الصلوة والسلام علی منشی مناشئ دین الاسلام
واله وذریاته الجامعین منشأته الی یوم القیام خطبه دیوان منشاتی که منشیان فصاحت
اشما وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء در املاء مخترعات غریبه آن صناعت و براعت بیان
وکنایه ایوان متکلماتی که متکلمان بلاغت نمای وفضل بعضکم جه بانشاء محسنات بدیع البیان
آن مقام تشبیه و استعارت آیند ستایش واسع العلمیست که انشاء انا انشأناهن
انشاء فقره ایست از صنایع منشآت او وسپاس واهب الفضل ایست که ایجاد
نون والقلم وما یسطرون حرفیست از کلام اعجاز اتسام بدایع صفات او منشی اکوان که
ابداع بدایع میکند. واسع العلمیست کانشاء صنایع میکند حمد الله وسع کل شیء
علما وسعت میدان فصحا وسعت ایوان بلغا از انشاء درود فضایل ورود وثناء بیت دیوان
رسالت وبیت القصیده اشارت بنوتست یعنی فهرست کتابخانه ولقد کرمنا
بنی آدم طغرای منشور وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا عنوان رسایل رسل واهل کتاب دیباچه
مکاتیب فضایل افضل من اوتی وفصل الخطابی که گاه لسان شریفش باداء انا افصح العرب
والعجم منشی صحایف روزگار گشته وگاه احادیث لطیفش از انشاء وما علمناه الشعر
منشی ظرایف ولطایف منشیان شیرین گفتار آمده فجاء القران من الله منزل مبینة آیا
لذوی الفضل وعترت صاحب حرب او که مجموعه منشات دین اند چون نجوم

بفقره

بفقره یقین اند وبعد چون طفل شهور وسنین در مکتب خانه هجرت خاتم النبیین حرف
تهجی به طوط رسانید حضرت استاد ارباب صناعت انشاء قدوه اوتاد اصحاب
فصاحت وذکی جامع انساب السیادة والایالة واسع الاحساب العلمیة والعملیتین
الآیة مفسر سیره وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام مدبر واجعل لی لسان صدق فی
الآخرین علی احسن وجه وابین نظام مخدومنا واستادنا ومولانا نظام الحق والحقیقة والدنیا
والدین عبد الواسع النظامی وسع الله مده فضله اعاله ونظم منشورات اماله که باوجود انکه
من جانب الاب بسادات بیغش زرکش نیشابور وامراء صاحب لوای مولای کرایات
ولایت قهستان داشته اند میرسد ومن طرف الام بعلمای شریعت شعار وفضلای شیرین
گفتار می پیوندد تمامی اوقات شریف عمر گرانمایه بتحصیل فضایل و کمالات وتحقیق حقایق
وماهیات صرف انواع علوم را باصولها وفروعها بتحقیق صحیح ومنطق فصیح وحکمت صریح
در معرض بیان آورده ودر موافقت هر کلام شرح ومقاصد افهام اوهام بدستوری
کرده که وجیز بسیط عبارات واستعارات بتوضیح وتنقیح فصلی از ان باب وفا نماید
ودر مقامات ارشاد وافادت کشف اسرار مبدء واعاده بر نهجی نموده که تلخیص وصف شمه
از ان برسالها ورسالها مختصر ومطول ثبت نتوان کرد ودر رفع معالم تنزیل انواع حجج و
براهین بخوبترین تفسیری ابداع فرموده ودر فتح باب تاویل اصناف قواعد و
قوانین بروشن ترهیابی اختراع نموده ضوء مصباح ارواح که از لمعات مشکوة نفخت
فیه من روحی مقتبس است فنون علوم حقیقی نظری مبین ومبرهن گردانیده و
صحاح عقاید که قانون شفا ونجاتست از اشارات شافیه وتنبیهات کافیه او مقرر
ومحرر آمده ریاض فصاحت وبلاغت که مشرع ومنبع عیون شرف ومنزلت

برشحات ینابیع افکار ابکار مخضر و شاداب ساخته تا نسخهٔ بهارستان روضه و نشانهٔ گلستان
فردوس و بوستان جنان آمده و مجمل و مفصل مصنفات او جامع اصول هدایت و حاوی فروع
درایت گشته شواهد مؤلفات او که مفتاح کنوز دقایق و ایضاح رموز حقایق است علم هل
یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون بر افراخته ذهن وقاد که مطالع طوالع بینات
عقلی و کشاف معضلات نقلی است بسط عواید فواید بغایتی کرده که شمس منیر با آنکه حکمت اشراق
فن اوست در مراصد اقتباس و استرشاد سارق است و منظر طبع نقاد او که نفحات حدیقه
ریاضی و طبیعی است نصب الویه اقالیم نهایتی رسانیده که بدر منیر با آنکه اشعه شمسیه ضبط
نموده در طی منازل و منابع مترصد است و متشمر هرچند بدر اشعه شمسیه ضبط کرد
تلمیذ اصغر است بصف نعال او خورشید هم که حکمت اشراق فن اوست در بند
استفاده ز فیض مقال او انامل او مفتاح ابواب سواد مملکت بدایع و حرکت قلم او
نیزهٔ خطی آفاق اقلیم گشای عالم صنایع مؤلفات او در شهر هراة چون نسیم شمال مقبول و جانفزاست
و مصنفات او در اقلیم خراسان چون مطالعهٔ جمال جانان مطبوع و دلکش با اندک توجه خاطر
از دریای فیاض طبع زاخر چندان درر بدیعه بساحل بیان آورد که محاسب عقل مستوفی
فهم از عدد آن سررشته حساب گم می کند و طبیعت سحرآفرین و متخیله دوربین او را بتصور
الفاظ و معانی مساعدت نموده که خرده گشای در احاطهٔ تخیل آن سررشته تصور بند
می کرده و بکرات چنان صورتی وقوع یافته که در مجلس الکا برابر بدیهه خاطر صد نامه در قید
کتابت آورده که هیچکدام از پنجاه سطر کمتر نبوده همه آراسته بنکات و دقایق و مزین
بلطایف و حقایق بر ابیات عربی اساس نهاده و از آیات و احادیث اقتباس
فرموده عباراته فی النظم والنثر کلها غرایب هم باسط القلب و دوائبه بسماع ندای

ان الله

ان الله لواسع المغفره و ارتفاع لوای ان الله لذو رحمة واسعه منشی کتابه چنان
و خطبه نویس رساله غفران گشته کلک بدایع نگار لطایف آثار روزگار از انشاد این رباعی
اخبار می نمود که استاد افاضل آن سیادت انساب انشاء حیات او چو گردید خراب
تاریخ ز منشی خرد جستم گفت در فصل یکی نماز از روی حساب و آنحضرت اگرچه در فنون
فضل و متنوع علم مهارت تمام و حذاقت بیرون از ضبط افهام و ربط اوهام داشت و در قوم
براعت و تفوق بنجامه فصاحت جامه بر لوح بیان علمای عصر و زمان می نگاشت و از غره
شباب تا ایام الشیب کلولوء عقود لطایف را در عقد کتابت می آورد و نقود ظرایف را
سکهٔ قبول فروع و اصول می نهاد و بسیاقتی مهذب و عبارت مستعذب در تصنیف خطبهای
رسایل مصنفان زمان و انشاء انشانامهای فرخنده نشان و انشاء مناشیر و کتابت
مکاتیب تا سجع نگین و لوح قسبور داد سخن می داد لیکن فلک غدار با این همه فضل و کمال و
لطایف اقوال و ظرایف افعال قدرش نمی شناخت و همچنانکه دایما ارباب الباب
قاعدهٔ مستمره اوست منطقهٔ آزار او بر میان عناد بسته او را آزرده خاطر می ساخت و صدق
انیقال از مضمون رقعه که یکی از اکابر صاحب اعتبار در سفارش آنحضرت بپادشاه روزگار رقم
زده قلم لطایف نگار فرموده مستفاد می گردد و هی هذه خدمة مولانا عبد الواسع ان فنون
کمال را جامع با وجود روایح انفاس مشکیة الفوایح در انجمن زکام داران ضایع و الحق وترین
کتاب غرایب نصاب جامع البدایع سلطانی که در آثار خیریات و عدلیات همایون اعلی
حضرت سلطان ربع مسکون سایهٔ آفتاب آلهی آفتاب سایهٔ شهنشاهی [illegible] السلطان
ظل الله مظهر بارقه نور السلطان العادل حبیب الله تاج بخش تخت نشینان ممالک
سلطنت تخت ستان تاج بخشیان سرادق ابهت حاکم محاکم نصفت بصفت عدالت

رافع ولایت ایالت صاحب لوای کریمه ان الله یامر بالعدل والاحسان طاعت فرمای
مصدوقه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولوا الامر منکم در ممالک جهان تاج وستان برده
زگردن کشان تاج ستان ازهمه جم وشان دادگر دادکن داده ده عدل شهانرا
شده بنیاد نه خسرو فرخ رخ بهرام رام عادل غازی لقب نیکنام شاه حسن خلق
علی زیب وزین غازی دین بهمه سلطان حسین خلد فی کل زمان ملکه اجری فی بحر
بقا فلکه از نتایج طبع فیاض آنحضرت بر روی روزگار یادگاری مانده روح مولانا شرف
الدین علی یزدی را در تاب وتف بادیه غم شاداب وخرم ساخته وروان یمنی را در صف
اصحاب یمین در اضطراب وندم انداخته که اگر چه بنظامی در بلندی ایوان دیوان انشا
آن نظر فرماید هر اینه که تاج المآثر انشی از فرق دعوی او افتاده دیگر از خجالت سر بالا نتواند کرد
والحالة هذه در محکمه انصاف نزدیک اقضی القضاة ممالک نصفت بی شایبه گزاف دو شاهد
عدلند دو دستینه بی جرح وجدل تصنیفات شریح بین که از روی یقین الهام آیات
در الفاظ مبین هر نقطه از آنهاست هزاران دریا وآن دریا ها لآلی معین
وای عجب چه جای آنست که انتقال بجای دیگر باید کرد یا جهة اثبات این مدعا دلیل دیگر باید
آورد گر درین معنی کسی را شبهه در خاطر است گو بیا اینک من واینک محل امتحان
چو موی میان تو در دو زبانست بباریکی سخن در میانست آری هر رقعه از نتایج
طبعش در حساب دبیران عالم کتابیست و هر نامه از سوانح قلمش نقش بندان کارگاه
تحریر را کارنامه ای که در آینه جان هیچ وقت دیده ندیدست جمال سخن دفتر
انشاش یکی باز کن جودت خط بین کمال سخن درین ایام که اکابر ذوی الاقتدار و مخادیم
واعزه کبار مد الله تعالی ظلال بقائهم این بنده فقیر وذره حقیر ضعیف فانی دلیل جانی

کل

مالا یدرک کله لا یترک کله مسلوک داشته نکته چند از خصوصیات نو باوه وقت
بر مایده سخن دانان اهل تحقیق وتدقیق نهد چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد
پس اقدام اهتمام بصوب مقام این مهام فرخنده فرجام اقدام نموده کتابی اتمام
واختتام یافت فهرست ابواب آثار وعنوان صحیفه مفاخر صفحه عذار الفاظش از خط
وخال چهره بیانش از دستکاری مشاطه وپای مردی دلاله بی نیاز رساله ایست
مرتب از روی فضل و کمال که رشک لعبت ماه وصورت چین است رساله نه
غلط میکنم که دریا ئیست که دست عقل ز اطراف او کوته است دقیقهای معانیش
در لباس حروف چو در سیاهی شب روشنی پروین است والحق این کتاب
بدایع نصاب مرکب است از مطلع وسه فقره ومقطعی مستزادی وهو اعلم
بالرشاد مطلع در ایراد آنچه باولیت اولی می نماید منظوم از دو مصراع مصراع اول
خطبهای کتابها مصراع دوم آنچه بر ظهر کتب نوشته وکتابها فقره اول آنچه بفرمان سلاطین
زمان انشا یافته مرتب از اقتباس ودو ترکیب وسجعی اقتباس مناشیر واجب التوقیر
که از گلستان ملایکه سپاه حضرت امام هشتم سلطان ابوالحسن علی ابن موسی الرضا
علیه السلام والتحیه والثنا بدر کس انعام فرموده ترکیب اول نوشته پادشاهان اسلام
از روی تعظیم واحترام واعزاز واکرام منقسم به پنج کلمه کلمه اول مکاتباتی که از زبان خسروان
صاحبقران بامثال واقران یا اشراف واعیان ممالک جهان ترتیب نموده
کلمه ثانیه امثله که بسنه عادله قضاة شریعت ودره التاج محتسبان هراة ومنسوبان
او بوده انشا فرموده کلمه ثالثه مدرسان مدارس وشیخان خوانق را بکتابت
آن بستوده کلمه را بو نشانهای که جهت انشراح صدور صدرنشین وراه نمای

راه روان قبلهٔ ارباب دین و کعبه اصحاب حق و یقین در طریق انشا آن راه
پیموده کلمه خامسه تولیت متولیان موقوفات و معافیات اعاظم خراسان
وضمایم و سیورغالات ارباب عمایم را پسند بوده ترکیب دوام الحکام و استحکام
مقیم لسه کلمه کلمهٔ اول فرامین سلطنت آیین که جهت ایالت و حکومت شاهزادها و امرا
و روسا باطراف و اکناف عالم مرتب ساخته کلمه ثانیه مناشیری که نواد عصر و بی مثالان
دهر را علم شهرت و لوای تفوق بر امثال ایشان برافراخته و خطوط مسلمی پروانهای
ترخانی که مسلمان مسلمانان و خادمان درست پیمان زبان انشا آن نواخته کلمه ثالثه امثله
متفرقه که مناسب تام و ملایم مقام هر کس شناخته سجع مرکب از سه حرف اول آنچه
باثمره اصحاب انساب و ارباب احساب دوم فتح نامه همایون سیم وقف نامهها و
ما لیشکل بها فقره دوم آنچه از زبان ارکان دولت راشحة البیان عنان بنان بصوب
بیان آن تافته مشتمل بر دو اعلام و عنوانی اعلام اول مکتوبات اکابر متنوع به سه عبارت
عبارت اول از اشارات سادات و نقبا و شیوخ تصوف انتما عبارت دوم
از السنه بعضی از اعالی علما عبارت سیم باستدعای فضلا و عظما اعلام دوم کتابت
ارکان دولت متنوع بدو عبارت عبارت اول امرا طلب انشاء آن فرموده اند
عبارت دوم وزرا استدعا آن نموده اند عنوان آنچه فرقه گذشته علی تفاوت
طبقاتهم حکام اسلام عرض کرده اند مبنی بر دو سطر اول آنچه از السنه بعضی از ارباب
مناصب بعز مان [illegible] سبیل مکتوب عرضه داشت نوشته ثانی آنچه بدرخواست طبقه
برایا به پادشاهان در صورت عرضه داشت مکتوب ساخته فقره سیم آنچه بنفس نفیس خود
در ارسال مکاتبات شتافته متضمن تشبیه و استعاره تشبیه اول بمخادیم که بتقدیم

ایشان

ایشان اعتراف نموده نمود از دو مثال مثال اول با ستادان فضایل شعار و والد عالی مقدار
خود عرض کرده مثال دوم بوالیان ولایات و خسروان اطراف نوشته تشبیه دوم [illegible]
سه خیال اول بامرا و سرداران حدود خیال کرده خیال دوم بوزرای آصف صفت
بساط انشا گسترده خیال سیم بتلامذه و احباب در قید کتابت آورده استعاره [illegible]
از محبت نامها که در حین تعلق بخوبرویان زمان نوشته مقطع آنچه با میمنه ملایمت دارد
مخبر از تخلص و قافیه تخلص متخلص بعزا نامه قافیه مقفا بلوح کرسی مسطور و مواعظ مکاتبی الصدور
مستزاد در ایراد بعضی از مقولات هزل آمیز طرب انگیز و بعد از ترتیب و اتمام
حسن نظام ختام و انتظام حسن اختتام گفتند زد یلاجوردی کاحسنت احسنت ختم
کردی این زواهر جواهر با زیب و بهار که بمنشاء الانشا برحسب موافقت مسمی
شده بمطالعه شریف اعزه و مخادیم زیب و زینتی هرچه تمامتر یافت و رونق
و بهای هرچه کاملتر پذیرفت کمینه فایده التفات شان اینست که چشم هر که
به پسند بخششان نگرد امیدواری بکرم بی نهایت اصحاب براعت و ارباب صنعت
آن است که بقلم بلاغت رقم اصلاح کلماتی که منسوب بکتابتی این بی بضاعت باشد
فرمایند غلام همت آنم عارفان کرام که یک ثواب به پسند و صد خطا بخشند
چون منم از بی زری کان خویش معترف عجز بنقصان خویش هست امیدم که
هنرپروران خورده نگیرند ز بزرگی بران ثم هذا الشروع فی المقصود مستعینا
بواسع المعبود مطلع در آنچه باولیت اولی میسناید حسن مطلع کلام از انشا محامد
حضرت ملک علام است و املای درود مطلع آفتاب نبوت علیه الصلوة والسلام [illegible]
آفتاب مقدمه کتاب لطایف انتما منشاء الانشا چون در مطلع مطلع طلوع کرده بمقتضای

این بیت که عارضت از نور چو مطلع زنخت   ابرویت از مشک دو مصرع توت
هر یک از اجزای او را بمصرع نام نهادن مناسب مینماید و لایق و سواعلم بالحقایق و احکم
بالدقایق

حمدی حد و غایت و سپاس افزون از احاطهٔ بدایت و نهایت خداوندی را
که بعلم وافی و حکمت شامل کافی طایفهٔ از خواص بنی آدم برگزید و بمفتاح عنایت الازلیه
کفایت الابدیه در خزانهٔ کنت کنزا مخفیا برایشان گشاده همه را بر منصب نبوت
و پیغمبری اختصاص بخشید تا بندگان او را که بحسب اصل فطرت حاوی فنون استعداد
و قابلیت اند بدستیاری هدایت افسر علم و حکمت بر سر نهند و فصولی که تعلق باصول
اعتقاد و ایمان و فروع افعال و اعمال جوارح و ارکان داشته باشد بعبارات محرر
و کلام منقح و معتبر بیان فرمایند   فرستادگان خداوند پاک   چو خورشید
روشن درین تیره خاک   گشایندگان در شرع و دین   نمایندگان طریق
یقین   و طایفهٔ دیگر از کل افراد انسانی بعنایت خاص مخصوص و ممتاز نموده در
میان امثال و اقران بمزید شوکت و حشمت و ازدیاد جاه و دولت بلند پایه و سرافراز
فرمود تا اسباب مقدمات و قایه نظم مقاصد عالم که صلاح و سلامت همه در آن است
ترتیب و تمهید نمایند   بی چشمهٔ جویبار تیغ سلاطین کامکار   سرسبزی ریاض
شریعت طمع مدار   بی سایهٔ سیاست شاهان فتنه سوز   کس در سرای امن نیابد
دمی قرار   و چون در دیوان مناقب متعالی مراتب حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
و سلم دیباچهٔ کنت نبیا و آدم بین الماء والطین بخاتمهٔ و لکن رسول الله و خاتم النبیین مکمل
شده و حجت بعثت لاتمم مکارم الاخلاق بیمینهٔ لا نبی بعدی مسجل شده بمقتضای





ملک احمد المتخلص بفغانی المنسوب بالکاشی احمد الملک بانشاء کمال و عواقب منشیات اعلا را
طلبیده اشارت بابشارت لازم الاطاعت ارزانی فرمودند که هرچند سواد
منشیات حضرت مولوی مرحومی مخدومی استادی وسع الله قبره از بیاض نسخهٔ
فردوس زیباتر و از سواد ریاض وعده رعناتر است لیکن چون مانند زلف
خوبان پریشان مانده و بیاض آن که چون ماء عین الحیات روح و قوت قوت
قلوب مجروح است در ظلمات مسودات پنهان آمده و ترا که از هیچ رنگ
لطف نصیبی نداشت تاب آفتاب تربیتش یاقوت احمر ساخته و طبع فسرده ات
که مانند خانهٔ درویشان از عقود گوهر خالی بود معدن جواهر زواهر گردانیده
بحسن تربیت آفتاب عاطفتش   شدی وحید زمان گرچه بودی از آحاد   و آنحضرت
اگرچه در ذمه تو حق تعلیم و افاده ثابت دارد همت ما نیز حقوق تودد و تردد و اتحاد و
اعتقاد ایشان واجب می شمارد و مبادا که آن لالی متلالی بعمان بی عمان افتد یا
آن زواهر جواهر بتصرف دزدان و بی دردان رسد چه نصفی از مردم روزگار به بی
انصافی و عدم نصفت موصوفند و صرف اوقات ایشان در تصرفات صرف
مصروف   از جفا زشت گوی یکدگرند   وز چه عیب جوی یکدگرند   بس سعی
و اهتمام در ترتیب و انتظام آن بر همت ما لازم است و بر ذمت تو متحتم
سعی نابرده درین راه بجائی نرسی   مزده گر میطلبی طاعت استاد ببر   ز مژگان
قلم کن ز دیده دوات   بی نظم ترتیب این منشآت   تا بالتحقیق اشناخت ساخت
این رساله و نمط سخن طرازی و چمن ابداع و اختراع تضمینات منثور و منظوم و تلویحات
منطوق و مفهوم این مقاله کلم سبحانی و حکم لقمانی باز ار شهنهار شکند و در غیرت آن

شیاع وایجاز وعبرت ازان حقیقت ومجاز درصورت تشبیهات نازک و
استعارات مرغوب وایهامات چابک واوصاف خوب اهل سخن را ابداع
افزاید کرشمه کن وبازار سحر سامری بشکن وبعد از تصحیح وتنقیح وامعان وایقان بلفظ
مهذب مدون مرتب کرده وعرایس ونفایس ابکار وافکار آن اخبار وآثار که تا غایت
درحجب استار کتمان پنهان مانده بر منصه اظهار جلوه اشتهار یابد وچون نکت ایشان
بجان کلام در وسع طاقت پروردگان مهد امکان نمی‌گنجد ولو کان بعضهم لبعض
ظهیرا هرآینه صاحبان مراتب سخن‌دانی ومستمعان نزهت آباد ریاض
الفاظ ومعانی ازنهار واثمار ظرایف ولطایف ازچمن آن مدون برسایل تتبع
وتصفح اقتطاف خواهند نمود وکان ذلک علی الله یسیرا عشاق هرکجا رقم کلک
آن نگار یابند بروی ازمژه گویا نشان کنند هریک گرفته حرفی ازانجا بیادگار
تعوید جان وحرز دل ناتوان کنند ازاستماع این اشارت چون گل شگفتم
وازایصال این بشارت چو سوسن ده زبان گردیده گفتم که راست چون سوسن
گل از اثر صحبت پاک برزبان همه رفت آنچه مراد دل بود حاصل آنکه راقم این حروف را
بخاطر فاتر میگذشت که مسودات را تتبع واستقرا نموده قواعد ازانجمع ضبط درآورده
وضوابط وقوانین آنرا کسوت تالیف وتدوین پوشاند امابر مقتضای فیا حسرتا علی
بغیتی دیا عمر کی بعض اسبابها مساعدت وقت را مامول می‌بود وچون خود دراین
صناعت زیاده بضاعتی نمی‌دید مستوره این خیال از تتق مراد روی نمود حالا برحسب
مطاوعت امر ومتابعت فرمان بحکم المامور معذور اگر نسیم هدایت ازمهب عنایت
وزد ازحدایق این دقایق رایحه بمشام مستشفان صاحب توفیق رسد وطریقه مرضیه

علاوه کی

سعادت ازلی علمای امت بلند مرتبش که کسوت حال ایشان بطراز تعظیم وتبجیل علمای امتی
کانبیای بنی اسرائیل مطرز است وخلعت کمال ایشان بعلم اعزاز والعلماء ورثة الانبیاء
معلم ومعزز بود توفیق درتفتیش وتحقیق کلام معجز آثار واحادیث بزرگوارش بصدق
همت وصفای نیت کوشیده اند وعمر گرانمایه صرف تتبع وتحفظ اقوال وافعال وآیات
مقالش کرده چندین حدیث شریف از علوم شرعی را حله ترتیب وتدوین پوشیده
رضی الله عنهم ورضوا عنه از شرایف مباحث آنچه تعلق بیان ایمان وتعیین وتبیین
عقاید ضروری میدارد همه را بمقدمات ودلایل عقلی ونقلی محقق ومبرهن گردانیده
علمی مقرر معتبر ساخته اند وتبصره شارعین کتب بسیار درتحقیق وتدقیق آن پرداخته وآنرا
علم کلام خوانده وآنچه بگفتار وکردار افراد مکلف انسان تعلق میگیرد از صحت وبطلان وکمال
ونقصان بتفصیل بیان کرده اند ومدلل ومبرهن ساخته وعلم شریف از برای ضبط وتدوین
آن ترتیب داده وآنرا علم فقه نام نهاده اند جزاهم الله اجمعین عن الاسلام والمسلمین
خیر الجزاء دراین حال خجسته مآل که فاخره هراة از فر معدلت والی عالی منزلت مصداق
کریمه بلدة طیبة ورب کریم بود ولا محاله بالبیان تا ارادت قدیم کلمه کن گویا شده است
سلطنت وجهانبانی درشان چنان سلطانی نزول نیافته وتا خامه مشیت ازلی کتابت
جف القلم بما هو کاین جریان پذیرفته منشور فرمان دهی گیتی ستانی باسم چنین نامور شیخ
ومحلی نگشته
شاهی که عقل واله نطق بیان اوست پرورنده کلک بنان اوست
آن توتیا که چشم جهان روشنست ازان گردی ز آستان ظفر آشیان اوست
سعادتمند موفق موید که باوجود نضارت ریاض شباب وطراوت بهار جوانی وانتظام
اسباب والتیام مقدمات سلطنت وکامرانی یک لحظه از شرایط ازمنه همایونش را

جز موجبات مرضات خالق وکفایت حاجات ومهمات خلایق مفرحی دیگر ندارند و
یکلحظه اوقات قدسی ساعات را بغیر طاعت وعبادات واقامات مراسم عدل و
دادگستری واشاعت لوازم مسکین نوازی ورعیت پروری مصروف نکرداند اعنی
سلطان جهانگیر جهانستان وخاقان اعظم اعدل بدیع الشان ظل الله فی الارضین
ومظهر رحمة رب العالمین المؤید من الله الکریم المنان مغیث الدنیا والدین ابو الغازی سلطان
حسین بهادر خان خلد الله فی مراضیه مراسم ملکه وسلطانه وابد علی صفحات الادوار مراقم
اعلام عدله واحسانه از مواقف نوازش وعواطف مثال واجب الامتثال ورود یافت
که فقیری در زاویه خمول بجود مشغول نسخه مشتمل بر بیان اعتقادات دانستن وترتیب عبادات
کردن وناکردن بزبان فارسی که فایده آن نسبت بخاص وعوام عام است در قلم آورد تا
برکات نشر شریعت غراقرین روزگار خجسته آثار گردد وبر مقتضای فحوای نص یا ایها الذین
امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم عنان اهتمام بصوب ترجمه مختصرات
عقاید مصروف داشت وچون ترجمان قلم دو زبان بی شایبه تکلفی وعارضه تصرفی بحکم المأمور
معذور متصدی امر مذکور گشته رجا واثق ووثوق صادق که بمحل قبول شرف وصول یابد وما توفیقی
الا بالله الکریم المجیب علیه توکلت والیه انیب

فاتحه خطاب در هر باب وخاتمه مقال در همه حال سپاس
وستایش متکلمی است که در جانب ارتفاع آفتاب عزت وکبریائش بعلاقه اصطرلاب
عقول ومقیاس حواس معلوم نشود وقربات آلاء وسیارات نعمای بی انتهایش بوسیله
ارصاد افکار حکما بلکه احاطه واحصاء انبیاء روشن نگردد حکیمی که تقویم فطرت انسانی را که وسط
معدل آفرینش ومرکز مقوم محیط دانش وبینش است بارقام اسرار ملک وملکوت بنگاشت

درایه



ودرایه فطرت بدیعش را مواقع نجوم کمالات ومواضع سهام سعادات گردانیده وله الحمد فی
السموات والارض وهو العزیز الحکیم وصلاة صلوات تامات عدد النجوم فی السموات نثار روضه
منور آن نیر اعظم در وسط السماء جلالت سعد اکبر در بیت الشرف نبوت ورسالت
وآل بزرگوار وعترت نامدار او که نجوم فلک هدایت دراری برج اصطفا اند صلی الله علیه
وعلیهم اجمعین اما بعد فیقول الفقیر الی ربه الهادی عبد العلی البرجندی شرح الله صدره
واتم علی بهاء السعادة بدره که چون این فقیر بی بضاعت در اقتباس لطایف علوم ومعارف
که انوار آثار آن بر صفحات روزگار کالشمس فی نصف النهار واضح ولایح است بقدر مساعدت
وقت اشتغال نموده وبنیروی بازوی عقل وحس وقوت سرپنجه فکر ونظر حلقه تیقظ وهوشمندی را
بر در تحقیق وتدقیق زده بوسیله فتح الباب سعادت واقبال اجراء غایت قصوای مراسم
فضل وکمال را واجب دید سیما علوم شریف ریاضی که سکنه اراضی را بتحصیل مقدمات
ومبادی آن تعلق واحتیاج تمام است وارباب طبع سلیم واصحاب ذهن مستقیم را
باقامت مراسم اجتهاد در اکتساب حقایق ودقایق آن اهتمام مالاکلام ابصدق نیت
وخلوص طویت گاه وبیگاه عنان جهد وکوشش بجانب استحصال آن مقصود بسبب
فضایل ورود ارباب فضل وجود معطوف گردانیده واز کتب ورسایل اکابر واماثل
تحلی وافر وحظی وافی محظوظ وبهره ور شده دیدار رشد میسر وبوس وکنار هم از بخت خود
بشکرم واز روزگار رهم وچون بعنایت ربانی وهدایت سبحانی بشرف مطالعه کتاب
بیست باب در معرفت احوال اصطرلاب که رقم زده کلک اهتمام سلطان العلماء
المتالهین مکمل علوم الاولین والاخرین مخزن اسرار الحکم والکمالات مطلع انوار
المیامن والسعادات خواجه نصیر الحق والحقیقه والدین الطوسی قدس سره ونور ضریحه است

سرافراز گشت الحق آن بکر حجله نشین فکر را چو حوری یافت که فردوس اعلی نماید جلوه
برار باب معنی لاجرم آن نسخهٔ بدیع آثار همعنان رواحل صبا و شمال عطرسای مجامع هر دیار
گشته و مهر کاب خیول انوار خورشید در اقطار اقالیم جهان شایع و مستفیض آمده و چون حضرت
مولف نور الله ضریحه در تحریر آن سخنان دلپذیر نوعی اختصار فرموده و بر ترتیب اصول و
امهات مسایل اقتصار نموده گاهی بخاطر حزین خطور مینمود که جهت تنقیح عبارات و تبیین
اشارات آن هم بزبان فارسی شرحی ترتیب نماید که قریب و بعید از فواید مضامین
آن بقدر مقتضای وقت مستفید گردند اما دست عوایق زمان درین باب تاخیر بر روی عزیمت
این فقیر مفتوح میداشت درین ولا اشارت بعضی از فحول علما وقت که امتثال امر ایشان
واجب مینمود بامضای آن عزم اقتران یافت بالضروره جوامع ضمیر متوجه گردانیده مقاصد
کتاب بیست باب را علی سبیل التحقیق والتفصیل بعبارتی که خاطر فاتر از املاء وقت یاد داد
بقدر مساعدت تقدیر تصویر و تحریر کرد و بوسیلهٔ این بضاعت مزجاة خود را مطمح نظر التفات
طالبان یقین گردانیده و در مقدمه هر باب از الفاظ مصطلحه آنچه محتاج بیان بود پیش از شروع
در مقصود بتعریف و تفسیر آن اشتغال نمود و ارسال بر قواعد و مباحث یعنی آنچه در هر محل مناسب
مقتضای مقام دید باصول و قواعد اصل مضاف و منضم گردانیده و از مباحث فن
هیئات آنچه مزید ارتباطی بهر موضع داشت با یراد آن رایت اهتمام برافراشت و چون
بعضی از صنادید علما و مشاهیر فضلا که در تعلیق شروح و حواشی بر قواعد آن متصدی اثبات
براهین شده اند لهذا احیانا از اقدام برین صورت متقاعد گشته جاده اتمام نسپرده
این فقیر در جمیع احوال متعرض گشته طریق تتمیم و تکمیل آن مسلوک داشت و از ضروریات
و لوازم وقت هیچ دقیقه از دقایق فرو نگذاشت





بعد از تیمن بمبارکترین حدیثی که صحاح
ثقات و روات از مضمون آن خبر و پس از توسل بفرخنده ترین مقالی که چنان احادیث
مخبر آن رفیع الدرجات از مقتضای فحوای آن اعلام کند چنین گوید بنده فقیر حقیر عبدالجلیل
اعطاه الله سبحانه مواهب اجر الجزیل که چون حضرت پادشاه حقیقی عز شانه و عظم سلطانه با کمال
عظمت و جلال پردهٔ بخشش و بخشایش بر جرایم و خیانات بندگان صادق بلا اشتباه فرو
می گذارد و رقم عفو و آمرزش لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر بر صفحات روزگار غفران
گناهکار می نگارد و در تضاعیف احوال این روزگار خجسته آثار حضرت خواجه نامدار عالیمقدار
قدوه ارکان دین و دولت و اسوه امرا ملک و ملت مؤتمن حضرت السلطانیه مستشار
الممالک الخاقانیه مظهر اسرار رب الوفی خواجه قوام الحق والدین نظام الملک الخوافی لا زالت ریاض
العدل بسحایب وجوده مظهره و دوحة الاحسان ببقاء دولته مثمره عنایات اعلیحضرت پادشاه
جم جاه انجم سپاه ممالک پناه ملایک اشتباه آن سایه خدا که ندارد چو آفتاب
در سایهٔ سرادق هفت آسمان قرین غایت الامکان رعایت رعیت پروری و اقامت
مراسم دادگستری بتقدیم رسانید و بیمن تربیت آن حضرت اختر عز و جلال اهل فضل
و کمال از مطلع فیض الهی طالع گشته بعد از تمادی مدت گرفتاری بزوایای خمول بمناصب عالیه
و مراتب متعالی فایز شدند و لامحاله محل آن است که در حال این احوال ذکر مناقب و مفاخر
این خواجه جهان مجلس آرای عهد و زمان کرده اما چون زبان خامه بیان از اداء شمهٔ از آن
قاصر است و بنان خامه زبان از استقصای کلمهٔ از آن مقاصیر سیما که نشان همایون پادشاه
ربع مسکون فصل ممیز او از سایر بنی نوع بوده از روی اعتنا اشارتی بگاهی اوضاع
حسب النسب عدیم النظیرش نموده مع ذلک کلا از تقدیر و تحریر این فقیر کسیر چه آید و چه گشاید

لاجرم بایراد نقل مرغوب ازان جهت استشهاد حال اکتفا می نماید برین اسلوب
فلهذا اکنون خاطر فاتر چنان بود که احادیث صحیح که بر زبان معجز بیان
حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم گذشته و راویان مجالس دین و محدثان مدارس
یقین املا کرده تالی کلام کامل و کتاب شامل که عالم جل و علا داشته اند چهل کلمه تامه از نقل
راه ثقه در باب افاضت آثار مغفرت و آمرزش جمیع سیآت در سلک ترتیب
و تدوین کشد تا برکات آثار آن بروزگار دولت این رفیع الدرجات متواصل گشته بنده
حقیر امروز در شرط من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینفعون بها داخل گشته فرد السعادت
جزاء الجنة اسعد یوم القیمة فقیها عالما داخل باشد و من الله المعون و التائید انه حمید مجید

ای نهایت سالکان طریق هست بر وصول صدر قبول
بنود فضل حق غریب عجیب که بدین اربعین رسی بوصول

سپاس بی قیاس حضرت پادشاهی را که قوت دولت خسروان
مظفر منصور بتایید عنایت اوست و رفعت منزلت پادشاهان دین پرور عدل گستر
بمیامن فتح و نصرت او که وجعلناکم خلائف فی الارض و درود نامعدود جناب رسالت پناهی
را که پیشوای رهنمایان دین و قافله سالار متوجهان کعبه حق و یقین است که وما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و بر زمره عترت و جنود و ضابطان اقطار حدود او خصوصا یاران شهسوار مضمار
خلافت و سرافراز میدان ولایت که چون تیغ ذو الفقار از نیام شجاعت اقتدار بر آورد
تمام دلاوران عرب و عجم را قوت مردی و دلاوری ضعیف گشت و چون دلدل حشمت
و تحمل از میدان اعتماد و توکل برانگیخت آب روی چابک سواران جهان را با خاک مذلت آمیخت

شاهی که بهنگام وقاد صف هیجا ظلمت بزداید بسنان شب یلدا تیغ دو زبانش زبی

رواة ثقة



دفع حوادث چون زلف بتان دست گشاد است بیغما صلوات الله و سلامه علیه و آله
و ورثه عصمته و جلاله و کماله اما بعد چنین گوید مؤلف این اوراق و محرر این اطباق
العبد الفقیر الجانی عماد الدین بن محمد قهستانی اصلح الله حاله و احسن مرجعه و مآله که چون
در ریعان جوانی و عنفوان زندگانی از وطن مألوف و مسکن معهود به نیت تحصیل علوم دینی
و اکتساب فضایل یقینی که اسلاف او واحدا بعد واحد همین طریقه مسلوک داشته اند
و بفنون علم و دانش و صنوف معرفت و بینش از امثال و اقران شرف امتیاز و اختصاص
یافته از محروسه اسفیدن من مضافات خطه قاین حرسها الله تعالی عن حوادث و
النوایب توجه عنان همت بعزم جانب غریب معروف داشته بود و دار السلطنه هراة
صینت عن تطرق الآفات را که معدن علم و کمال بود و مهبط رحال امانی و آمال ساخته
پیوسته مخاطر خطیر و ضمیر منیر میداشت و صورت این معنی بر لوح اندیشه می نگاشت
که روی نیاز بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ جلال آورده از حوادث زمان و طوارق حدثان پناه و
آرام گاهی جوید که گفته گر پیشت آید از نیک مشکلی رو التجا نمای باقبال مقبلی
اما چون خود را قابلیت استعداد التیام در محفل دولت و احتشام نمی دید شیوه
تعلل بلعل و عسی و توقف امروز و فردا مرعی می داشت تا درین وقت که کار باضطرار
رسیده شد حال دلم ز فتنه یکسر چون طره دلبران مشوش هم لشکر
مژ فوج در فوج هم لجه غصه موج موج امضای آن عزم لازم داشته
متوجه عتبه احسان که مسکن جهان و جهانیان است گشت اعنی آستان سپهر آشیان
ظفر قرین نصرت قران امیر کبیر نامدار سعادت آثار جوان بخت جهان بخش کشورستان
مملکت پناه فریدون فر فیروز روز بهرام رام منوچهر چهر مؤید بتایید عادل دل آرای جمشید

احتشام خسرو و امرای شاه نشان عمده ارکان دولت عظیم الشان

لطایف حمد و ثنا حضرت پادشاهی

راکه دم بدم معنیهای غریب بعبارتهای مرغوب جلوه نمایش میدهد عز شانه و عظم سلطانه
و صحایف تحیت و دعا رسالت پناهی راکه لحظه بلحظه نکتهای لطیف بر زبان معجز نشان
بر طبق بیان می نهد صلی الله علیه و آله اما بعد اگرچه مخدره سخن را پایه بس بلند و مرتبه بغایت
دلپسندست چون بکسوت تکلیف و لطافت و زیور ایهام و ظرافت آراسته گردد
هر آینه طراوت دیگر و لطافت هرچه تمامتر پذیرد چون در زمان دولت روزافزون حضرت
پادشاه ربع مسکون بحکم وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها جمیع احوال بحد کمال و اعتدال
رسیده آن عدالت که خسرو را زا بود وان ایالت که عمرها افزود چون شود
جمله مجتمع باهم همه هست به نسبت او کم سلطان غازی بنفس مبارک سایه
التفات تمام بر تحقیق کلیات و جزئیات خواص و عوام ممالک محروسه می اندازد
و چگونگی احوال و اوضاع باز شناخته تمام امور مملکت را از آسیب تسلط مردم
ناشایسته محافظت می فرماید بعد از حصول اسباب فراغت لحظه در مجلس خاص
سلطانی که محل ذوق و کامرانیست بحکم المزاح فی الکلام کالملح فی الطعام جهت تفریح خاطر و انبساط
ضمیر با اسباب انبساط و نشاط و ادوات مطایبه و انبساط متوجه گشته بسخنان لطایف
آمیز و حکایت شورانگیز التفات می فرمایند و در اثنای محاورات و مطایبات
بفنون لطایف و ظرایف و انواع ابیات و اشعار مناسب از بدیهه طبع فیاض
و محفوظات شعرای پیشین توجه تلقی می فرمایند چنانکه نمودار آن در هیچ روزگار از
طبقه پادشاهان نامدار عالیمقدار مروی و مرئی نشده چون بر سر بزم انجمن



پای شرف دست هر قافیه گو را تبعها بر بندد اگر از درج دهان قفل ادب بگشاید
در تقریر زبان ظرفا در بندد والحق چون این صورت از غرایب جهان و بدایع
دور آخر الزمان تواند بود خاطر بنده و بنده زاده قدیم حسین بن نظام الملک که
بعز دولت سلطانی شرف انتظام در سلک خدام درگاه جهان پناه می یافت متوجه
آن بود که بعضی از آن نکتهای خوب و لطیفهای خوش آینده مرغوب را چون درهای
گرانمایه در رشته جمع و ترتیب کشد تا اثر آن بهر دیار رسیده در اطراف و اکناف جهان
بر حقیقت زمان کمال و کمال زمان پادشاه عدیم المثال اطلاع یابند

سپاس بی قیاس حضرت خدای را که ترنم نغمات
حمد و ثنا و شکر نعمای او در دایره وجود بر زبان شعبه دانان مقامات آفرینش
و نقش بندان صفحات دانش و بینش بخش و لطایف اقوال فرخنده مآل
گشته سبحان من خشعت له الاصوات و ترنمت بثنایه النغمات و درود خجسته
و رود خدمت پیشوایی را که در راه نغمی طبع مخالف که خارج از پرده رضا تواند بود جز
نغمی بر رود استعانت از روح مطهر او بر خاطر شکسته نگذشته لا زال علیه صلوات
الصلوات الطیبات و تحف التحیات المبارکات بعد ذلک عبده الفقیر الی الله داود بن
محمد المنتسب الی حدود کشمیر که نوای بی نوایی از جان کشیده گوید این راز ساز زنده
این نقش دلنواز است وقاه الله فی الحال و المآل عن شوایب عین الکمال بعز عرض میرساند
که چون در نوبت انتهای ادوار کمال با واخر مائه تاسعه وجود خود را مانند عود در بوته
امتحان مسافرت سوخته و بر مثال چنگ دست ارادت در دامن بی روی صوت
استادان نامدار که صیت قول و عمل هر یک از ترانه صدای بسامع پس متجاوز نیست

مستحکم ساخته قانون اضافت انوار دوار شد و دستور افادت آثار اسرار
گشت چنانکه لامحاله بی شایبهٔ تکلف و تصلف در جمیع فنون و کمالات و نظم
سلسلهٔ منازل و مقامات سرآمد همگنان است سیما در دقایق و لطایف علمی
و عملی فن شریف موسیقی که شعبه از اصول حکمت ریاضی آمده و بحکم الغناء غذاء الارواح
سبب شفای ارواح و قلوب و وسیلهٔ نجات از جمیع الآلام و کدورات و علی الجمله کمالات
تردد در اطراف جهان در اشاعت آثار آن بنغمهٔ زیر و نالهٔ زار لبی بگشاد و در افاضت
انوار آن با دلی شکسته و رگهای در چنگ حوادث از هم گسسته دستی میزد چنانکه آوازه
نغمه اش آویزهٔ گوش زهره زهره شد و چون از مقام عراق بعزم خراسان
که شرف مقام حجاز دارد آهنگ بازگشت نموده در شهرستان هراة مثل عشاق
بی نوا بسعادت زمین بوس سراپرده حضور و طرب سرای سرور سرافراز گشت جهة
تشحید خاطر و تنشیط ضمیر قدم در دایرهٔ تحریر رسالهٔ دلپذیر ملتقط از اصول قواعد
این قوم و مختصری جایگیر مستنبط از مطولات کتب این گروه نهاد و بعد الفراغ
چون خواست که از پس پردهٔ خفا بیرون آمده متوجه دریافت آلات الا و نغم دولت
داوتار نغم زیر و بم ثروت پادشاه جهان و جهانیان و سلطان ظفرقرین صاحب قران
گردد که الحق حال درین ابیات جز بذکر خصوصیات احوال او مترنم نمی گردد که کمالات آن
شاه دریانوال برون است از سرحد بندی خیال بود درگه او حریم کمال سراپردهٔ
رحمت ذوالجلال گهی جان ستان گهی دلفروز گهی چاره ساز و گهی فتنه سوز چو
ثعبان تیغش زند دم زکین شود قطع عقد شهور و سنین دعای خلایق زکه تا به مه زده حلقه
گردش بجای زره بچنگ ار بود حاجت این ساز ولی خود بچنگ نغمه نیاز

بی



بسی بنده در گرد عالم شتافت باین ساز و آیین محلی نیافت سعادات معنی بشارت
سرود صدایش گذشته ز چرخ کبود ازین گونه بزم طرب ساخته ز دولت بعشرت
بپرداخته بدرگاه عالی ظفر پرده دار زمین بقا پرده را پود و تار سپاهی و
شهری و خورد و بزرگ عراقی و کشمیری و هندو و ترک همه شاد باشند و آسوده
حال نه تن را گزند و نه دل را ملال کسی را کسی گوشمالی نداد مگر عود و طنبور را اوستاد
قفا هم نزد هیچکس را کسی بجز دف که مردم زنندش بسی وجودی که باشد تن او نگار
بجز نی نباشد درین روزگار السلطان المجاهد فی سبیل الله الملک المنان معز السلطنة
والدنیا والدین ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان خلد الله تعالی ملکه و اعلی فی الخافقین
امره و شانه امید آنکه قدر و منزلت این خاکسار ساقط الاعتبار از مقام پستی و خمول بمرجع
بلندی و قبول رسد ملتمس از زمرهٔ خاصان کارپرداز فقیرنواز آنکه هرچند این بیچاره
بمقدار بر قانون مهارت عملی پرداخته موسوم بتحفة الادوار مقرات تعصب بروز
نقص و ربع رسد و در استخراج نغم طعن و تشویر بی روی طبع مخالف نکنند و من الله
الاجابة والتایید از محمد

سپاس بی آلایش شاه بسیار بخشایشی را که در عرصهٔ
کثیر العرصهٔ آفرینش و بساط جلیل الانبساط دانش و بینش طلیعهٔ شاهی و شهریاری خسروان رفیع
الشان شاه رخ نشان را با چندین وجوه برافراخت و رایت فرخنده آیت فیل تنان
بسیط زمین و زمان را بمقتضای فحوای بدیع السموات والارض مات پیل طرق باخته
در نظر خجسته اثر صغیر و کبیر برافراخت عقل کل یک سخن زد فرزاد نفس کل یک پیاده
بردار او جل شانه و عظم سلطانه و درود مبارک ورود بر سید عاقبت محمود که کج روان

راه ضلالت و بازی گران کشور جهالت را بر بساط دعوی بلاغت و فصاحت بدست
برد منصوبه انا افصح العرب والعجم از اسب عنت بار پیاده گردانیده و ذبابه صفت همه را
بفرزین بند هوان و مذلت در پای پیل قهر سیاست انداخت رخ و فرزین دله
لجلاج را طرح فرزدق را به بیدق مات سازد صلی الله علیه و آله اجمعین الی یوم الدین
اما بعد چنین گوید بنده یک روی راست رو دوستی شطرنجی وفقه الله لما یحب
و یرضی که چون حضرت سلطان و سلطان زاده ربع مسکون شهی که زبرد و مات خسروانه
زشاهان برده گوی غایبانه بدستان برده از مرخسروی هست نبوده کس درآن
بازیش همدست معز السلطنة والدنیا والدین ابو الفتح بدیع الزمان بن سلطان
حسین گرزمست این عصر را زیب و زین خلد الله سلطانه و اعلی فی بسیط الارض
امره و شانه پادشاهیست ذو شوکت صاحب مکنت هنگام شجاعت چون شیر ژیان
همه دل در زمان سخاوت چون ابر نیسان همه ذایل شاهی که با حریف جو شطرنج
خوب تاخت بر نطع رزمگه زد شه الرشاهرخ مقارن فراغ از قضایای کلی و مهمات
ملکی قواعد لطافت و انبساط بر بساط انس مرتب میسازد از روی تفقد و نوازش بفضلای
اطراف و مهروران اکناف می پردازد زمان بحث و فضل و درس و ترتیل که باشد
نفس انسان را کمالی زمانی نرد و شطرنج و حکایات که باشد شخص را دفع ملالی و چون
طرح وضع شطرنج از آثار حکمای قدیم است که نظر بر غایت شرایط حزم و احتیاط بجهت
یکی از شاه زمانها گشته اختراع کرده اند که انه مشابه الحروب چنانکه از یوشع بن نون که از قبیل
ابنای بنی اسرائیل است بنقل صحیح صریح ثابت گشته که الشطرنج من ظرایف الحکمة فاعلموها
و ارغبوا فیها و از بقراط حکیم مرویست که ان الشطرنج ما استروح الیه القلوب و هو باعث

النفس



النفس الحکمة و از آثار هارون الرشید خلیفه است که لابد للقلب من شیء تستریح الیه و لا تجد
شیئا مما یتشاغل الیه الملوک و تشتهونه احسن من الشطرنج و علی الجمله چون حضرت سلطان صاحب
قرانی را درین فن وقتی بهر نوع لعب غریب و منصوبه عجیب مهارت تمام حاصل بود بلکه ید بیضا
درین کار خجسته ید بیضای نمود چنانکه صغیر و کبیر روزگار درین کار شگرف درستی دارند بر بساط
دعوی دست برد او را مسلم داشته در اعداد عجایب شمارند می برد نرد از وضیع و شریف
همچو شطرنج از صغیر و کبیر این فقیر بمقدار بفر دولت و یمن تربیت خاک نشینان آن درگه
بخاک ریخت صد بار آب رخ نافهای تاتار دران کار فرخنده آثار اسب همت
در میدان اجتهاد رانده در دقایق و لطایف آن بر استادان کامل فطنت و خردمندان
صاحب خبرت که در فن شطرنج رنج برده فرید عصر و یگانه روزگارند فایق و غالب آمده
سرآمد متعینان دهر و اعصار گشت چنانکه در خلال این اوقات در حسب حال فقیر بر زبان
تحسین و استحسان هر جلیل و حقیر میگذشت که نرد خوبی تو می باخت نه از کم بازی
تا چه منصوبه نمودی که زیادت بردی و چه عجب که در منشور پرنور سلطانی که بنام بنده جانی
رقم زده التفات گشته برین وجه مذکور است که در مجلس پادشاهانه بصنعت غایبانه و حاضرانه
و شاهسباز این فن در زاویه مات افتاده اند و از اسپ دعوی پیاده گشته رخ نیاز
بر بساط تسلیم نهاده اند سوارانی که سوی عرصه رانده اند بطرح اسبی از وی باز مانده
بهر سو رفته داد سپر داده بهر جا خواسته خشک ایستاده بعد اللتیا و التی بنده
دو رین تمامت منصوبه های دلفریب استادان پیشین که سالها در حیط اغلاق و اشکال بود
منقح و مشروح ساخته از مطالع شمس و خفا بیرون آورد و شطرنج دیگر از نتایج طبع خود افتتاح
آن نموده در سلک جمع و تالیف انتظام تمام داد و بملاحظه ضبط و ربط بر نه باب

بدایع انتساب مرتب کردانید امیدوارست که بمقتضای توفیق الهی بشرف قبول موصول
کردد من کامده عرش عرصه کاهم کردسم اسپ پادشاهم

بسم الله الاحد الصمد

الذی لم یلد ولم یولد الرحیم الذی لیس له کفوا احد سپاس بی قیاس پروردکاری را
که بر مقتضای حکمت کامله او بتعاقب روزکار و تناوب لیل و نهار از جنبش آباء علوی بر
فراز امهات سفلی امر توالد و تناسل مشتق است و منتظم و در هر وقت بفرخنده طالعی
جمیع کمالات را جامعی متولد کشته زبان حال بنجوای این مقال مترنم که قدرتش چون نه
پدر با چار ما در عقد بست زاد از ایشان هرچه روزی بوده است و هرچه هست و صلوات
صلوات عدد النجوم فی السموات نثار مسعودی که مولودی مثل او در هیچ تاریخ ازمادر فطرت
نزاده و چنان کوهری از عمان امکان بساحل عیان نیامده زان کونه نیست کوهری
در سلک کون ممکن نی از فتور فاعل بلک از قصور قابل صلی الله علیه و آله وسلم و بارک
فیه و ترحم کلما ذکره الذاکرون وکلما سهی عن ذکره الغافلون بعده مقررست که آثار قدرت قاهره
الهی بر طبق حکمت بالغه ظهور می باید و لن تجد لسنة الله تبدیلا و بحکم حکمت انکه حوادث
جون متحد المبدا و متحد الکمال اند البته میان ایشان روابط و دقایق متنوعه باشد و بعضی
از ان بر بعضی ترتیب یابد و از عظایم آن ارتباطی است که بروفق تدبیر الامر من السماء الی الارض
احوال سفلیات را باوضاع علویات حاصل است و جون وضعی که ممکن است در هنکام
حصول هر حادثه حادث میشود و مقتضیات آن وضع مخصوص در جمیع مدت ظهور
آن حادثه از مجاری احوالش تفرس می توان نمود لاجرم رسمیست منیع که از حوادث
خطر القدر وضع زمان ولادت تحقیق کرده بتفصیل باز نمایند و بعضی از مقتضیات آنرا





استنباط نموده بذکر دلایل و امارات وکونه شواهد و علامات بیارایند و باعث بر تسطیر
این سطور تقریر و تحریر مولود فرخنده طالعی است که تا نیر وجود مبارک او از افق ولادت
باسعادت طلوع نموده ساحت جهان را از زیور نور بانوار بهجت و سرور منور و مزین
فرموده اعنی ارشد و امجد اولاد خانواده فطرت و ایجاد و درّ صدف السعادة و الجلالة
علی الاطلاق ثمره شجرة الوزارة بالوفاق و الاتفاق نهال فرخنده مآل کلشن ایالت
و فرمان کذاری دوحه سعادت نخجو بار عظمت و بزرکواری معتمد السلطنة فی الاقطار الآفاق
موتمن المملکة بکمال الارث و الاستحقاق مظهر انوار کمالات الهی منظهر اسرار ارباب الکشف
کاهی له رتبة فی الفضل ما نال غیره له ساحة فی المجد للمجد مطلع سپهر مفخر آفتاب سعید جلال
نهال روضه دولت هلال اوج جمال مصدر آیات تائیدات رب الصمد مقرب الحضرت امیر
مجد الدولة و الدین محمد خلد الله تعالی ظلال دولته و زاد مواد رفعته و شوکته سلیل جلیل حضرت
آسمان رتبت سلیمان تمکین آصف روی زمین دستور الدولة السلطانیه و صاحب دیوان الممالک
الخاقانیه رافع آیات امن و امان ناصب رایات عدل و احسان مستخدم اصحاب السیف
و القلم مستتبع ارباب الطبل و العلم نکین خاتم فرمان روایی خاتم نکین صاحب قرانی ملاذ الخافقین
و مرجع الثقلین الذی لیسه دین وزراء الآفاق بعد المشرقین غیاث الملک و الدنیا و الدین
خواجه پیر احمد که پهلوی وزارت بر سریر شهریاران زد جهانداری که از تیغ زبان خامه
نیزه رقم بر حرف تیغ و نیزه خنجر کذاران زد انار الله برهانه وجعل فی اعلی علیین
منزلته و مکانه

پاکا حکیم علیمی جلت حکمته که از دار الشفاء و شیف صدور قوم مومنین
قانون شفا امراض متنوع را بمعالجه حکماء متبرع منوط و مربوط کردانید و بحکم الذی

انزل الداء انزل الدواء قاعده زوال اسقام مختلف را باشارت انفاس عیسوی اساس

اطبا دقایق شناس مقصور و محصور فرموده و در خلال این احوال از اصابت عین الکمال احیانا

ذکر مرض ناعرض وجمل المفاضل که نصیب دشمن شاه جهان باد در حواشی مجلس روح بخش

حضرت خسرو صاحب قران شهنشاه دارای کشورستان فرازنده رایت خسروی

برازنده تخت کیخسروی بداد و بدانش باحسان وجود نظیرش نیست و نباشد

نبود خلد الله سبحانه فی مرضیه ملکه و سلطانه که الحق وجود مبارکش سبب سلامت و استقامت

جهان وجهانیان است اتفاق می افتاد و دایم بر سبیل اعتذار دران موقف مبارک برپای

می ایستاد این فقیر مسکین را که مدت متمادی بخدمت زمرهٔ کاملان که بمقتضای فرموده

شفابخش بیماری جهالت رهنمای بوادی ضلالت صلی الله علیه و آله حیث قال العلم

علمان الابدان و الادیان در معالجت نوازل اسقام و مقاسات عوارض امراض مصیبت

ید بیضا داشتند سرافراز گشته بود کرامت ارزانی داشت تا نسخهٔ موجز بزبان فارسی در بیان

اسباب و علامات استعلاج این عارضه که کلیات قواعد آن از علل خلل مصون تواند

بود بنوعی ترتیب نموده خود را بوسیلهٔ عرض آن بسلک بندگان دعاگوی این دولت منتظم

گرداننده

ستایش بی آلایش حکیم بیماربخشایش را که قانون شفا جز از دارالشفای

رحمت او روی ننماید که ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و ترتیب ادویهٔ اشربه

در تداوی امراض و اعراض از غیر طبیب لطف او سودمند و سازگار نیاید که فاذا مرضت

فهو یشفین و درود نجسته و رود و رسول عاقبت محمود را که باشارات موجز شین و بیانات

مبسوط و مبین موضح منهاج دین و کاشف اسرار حق است و یقین صلی الله علیه و آله المعصومین

بعده



بعده نموده میشود که بر زمرهٔ واقفان از کلیات امور محجوب و مستور نیست که نوع انسان که

خلاصهٔ امتزاج ارکان است مرتبهٔ افضل و اکمل و منزلتی احسن و اجمل از تجلی بحلی علوم

و معارف و تصدی فنون حقایق و لطایف نیست سیما مسایل علوم طبیه و قواعد و بنیه

که صحت ابدان و اکمال و استقامت اوضاع و احوال موقوف بر حصول اسباب

و محتاج بتحصیل مقدمات آن است و چون در یولا حضرت همایون سلطان سلطان

زاده ربع مسکون عنوان نامهٔ خلافت و شهریاری فهرست ابواب سلطنت و جهانداری

خسرو جهانگیر عالم پناه مظهر سر السلطان ظل الله فرمان فرمای صنادید طبقات امم مالک

رقاب جبابرهٔ عرب و اکاسرهٔ عجم السلطان ابن السلطان معز السلطنة و الدنیا و الدین

ابوالنصر شاه غریب بهادر خان مکنه الله تعالی فی الادوار ما دار الفلک الدوار که الحق بواسطهٔ جودت

ذهن و قوت طبع که نمودار آن از نوع گرامی انسان غریب نماید جامع سعادات دینی و دنیوی

و حاوی کمالات صوری و معنوی گشته در توفیر اصحاب علم و دانش و ترتیب اسباب فضیل

و خوانش در دوران وقت بر حسب بضاعت و استعداد خود بتربیت تالیف نسخ و رسایل

که وسایل مزید تفقد و نوازش خسروانه تواند بود اشتغال می نماید این فقیر مستهام نیز بقدر

مساعدت وقت سطری چند در باب حفظ صحت بدن و صیانت استقامت وجود

در سلک تحریر منتظم گردانیده بذروهٔ عرض نواب کامیاب میرساند چو گل بخنده

درآید لب امل زنشاط اگر زگلشن لطفش وزد نسیم قبول

سپاس بی قیاس حضرت حکیمی را جلت حکمته

که رایت ارکان وجود نوع انسان را باجناس صفات مختلفه و اصناف کیفیات متضاده

برافراخت و اساس بنیت مزاج معشر بشر را بجمال صورت و کمال هیات مزین پرداخت عظمت

نعمته که بدن ضعیف آدمی را بواسطه اعصاب و عظام قوت التیام بخشیدی بوسیله
در شرایط جلیله افاضت روح فطرت مروزی ازان تشریح اعضای مفصلات امور و توشیح
اجرای مشکلات مهام واجب و مناسب دید و ستایش بی آلایش نثار روضه رسول
قرشی که سبب شفای امراض و اعراض نفوس رومی و حبشی است و آل و اصحاب و عترت و
احباب او که هریک ازیشان در کارخانه آدم صفی قطب انجم اعتدال و طبیب دار الشفاء
محبت و اعتدال اند و بعد چنین گوید بنده حقیر عبد الرزاق الطبیب رزقه الله ما یتمناه فی امور دینه
و دنیاه که چون سر خلقت انسان که خلاصه امتزاج ارکان است هیچ مرتبتی افضل و اکمل و هیچ
منزلتی احسن و اجمل از تجلی تحلی علم حکمت و تصدی فنون دانش و معرفت نیست کما قال سبحانه
هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون خصوصا علم تشریح اعضا که بمقتضای من عرف نفسه فقد
عرف ربه وسیله معرفت الهی است عز شانه و علا و فحوای مقدمه من لم یعرف الهیئة والتشریح
فهو عنین فی معرفة الله تعالی در نظر مردان میدان معنی از مؤیدات این خبر فرخنده
اثر است و در زمان دولت روز افزون حضرت پادشاه ربع مسکون خداوند عالم
ستان کشورگشای فرمان فرمای دین پرور شرع آرای خسرو جهانگیر جهاندار جمشید خورشید
رای بهرام انتصار باسط بساط امن و امان موسس اساس علم و عرفان خلد الله سلطانه
و اعلی فی الخافقین امره و شانه رایت علم و فضل باوج اعتبار و استظهار رسیده و کار
هریک از ارباب دانش و بینش بدرجه اعزاز و امتیاز انجامیده همگی همت این فقیر
بی بضاعت بر نیل مقدمات علمی و تحصیل اسباب حکمی مقصور گشته در حوضه درس
افادت شعار افاضت آثار جناب حکمت مآب مولانا الحکیم المتین الکامل قدوة الاطباء
الاواخر والاوایل بقراط الوقت افلاطون الزمان مسیح العصر بعنایت الله المستعان





مولانا و مخدومنا قطب الملة والدین محمد بن آدم ادام الله ظله علی المفارق الاعم انکه برده
در اکتساب جالینوس سبق از بو علی و افلاطون بوسیله قربت قرابت نسبی
که الحق این فقیر بنیل مصاحبت و اشرف امتیاز یافته بود در اکتساب مبادی این علوم حجت
ید بیضا نموده و بعد از تیسر فراغ از تمهید مقدمات و تکمیل نسخ و کتب آن از مطولات
و مختصرات خاطر کسیر ترتیب نسخه جامع در علم تشریح بعبارت فارسی که فایده آن خاص
و عام را شامل و متناول است متوجه و متعلق گشت تا وسیله اشاعت آثار این علم شریف
گردد و چون بفیض شامل حکیم کامل که دهنده مرادات و بخشنده سعادات است بحد اتمام و درجه
اختتام رسید از ره جرأت و گستاخی بدستیاری عرض آن در عتبه شهریاری خود را
مذکور خاطر اشرف نواب کامیاب گردانید و من الله العون والتائید

پا کا مشکلی که دیباجه دیوان حدوث و امکان را
از نظم همایون کاف بانون حسن مطلع ارزانی داشت و اوراق داودین اتحاد و تکوین را
باشعار اشعار ظهور و لظهار نگاشت و بیت القصیده این داستان بدیع انگه در آغاز ابراز
مکنونات از عالم تعین شمع ظهور از پرتو نور سخن فروغ یافته و در انجام اتمام سلسله موجودات
کوکب سعود از افق متین سخن بر مناظر ضمایر و سرایر ایام تافته اسرار نخست بسخن شد
مکشوف و اخر رش هم بسخن شد مکشوف نوری که بهت ذات یکسان تابد دیدیم
و ندیدیم بجز نور حروف و لهذا اختیار دیوان رسالت و شاه بیت داستان جلالت را
که بیان مقاصد مدح و ثنایش بیرون است از حیز نکهت اوهام و عقول و بند ترجیعات تعظیم
و تکریم او از جناب جلال ربوبیت یا ایها النبی یا ایها الرسول بتفضیلات اوتیت جوامع الکلم
اختصاص بخشید و قوام دین متین و اتمام بر سینه لا نبی بعدی بکلام معجز نظام خود که تخلص

منقبتش فرموده ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله تواند بود
سرانجام گردانید علیه وآله العظام شرایف الصلوة والسلام بعد از تذکر این معنا نموده میشود
که سخنی را که فضیلت آن بنزدیک سخن شناس بی شبهه التباس نموده شد در میزان
استحسان و استهجان تفاوت تمام و تمایز بیرون از حصر و ضبط اوهام است و از اقسام
کلام آنچه بحلیه لطافت برین وجه متحلی میگردد که از طریق مدارک حسی بذوق سلیم و طبع مستقیم
در می توان یافت قسم شعر است که در والتزام مراعات معادله و مساوات باقصی الغایة
نموده میشود و طباع اعتدال آیین را بکثرت سماع آن مزید انس و الفت می باشد والشبه
الی الشبه کما قیل یمیل طبع موزون را کلام پاک موزون در خور است پس ناظم این مقدمات
سخن آرای محمد بن زین العابدین الحسینی الاذغندی المتخلص بصفایی زین الله مرآت ضمیره
الصافیه بارتسام صور کمالات الوافیه در خلال احوال فراغت و انصرافی که از تعلق دنیویات
میداشت قریحه خاطر فاتر جهت تشحیذ خاطر بنظم اشعار گوهر نثار گشته احیانا لبعضی از آن بقصد
ضبط بر لوح ثبت می نگاشت و از اوایل آثار شباب تا مجاری اوضاع کهولت آنچه حسب
سوانح وقت پرتو اتفاقی بر ساحت تحریر آن یافت در سلک جمع و ترتیب انتظام
نیافت تا درینولا بپروانه اشارت عزیزان داعیه جمع آن متفرقات انبعاث یافته
بترتیبی که در ذیل این سطور مزبور خواهد گشت رقم امتثال بر ناصیه اشتغال آن کشید
رجا واثق و وثوق صادق که هرچند این نوعروس ما انا من المتکلفین از زیور تکلفات
معهود عاریست از شرف قبول خاطر و نظر یمن الرضا محروم نماند یاد باد آنکه باصلاح تمام
می شد راست نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود و هذا اوان الشروع فی المقصود متوکلا
علی الصمد المعبود

موزون

موزون ترین کلامی که غزل سرایان انجمن شوق و مودت بادای فحوای آن زبان
بیان گشایند و مطبوع ترین خبر خیر انجامی که قافیه سنجان چمن اخلاص و ارادت بالقای
موادی آن مجالس زمان آرایند مناسب مدایح و مناقب علیه اعلی حضرت [illegible]
فصاحت دستگاه خسرو انجم کمالات صوری و معنوی شمع انجمن سعادات دینی و دنیوی
تواند بود که نظم سلسله سخن از مطلع تا مقطع آراسته صنایع و بدایع ذوق سلیم
و طبع مستقیم بشرف عظمت و جلال میدان سخن آرایان دین و دولت در مقام مقاله
[illegible] آثار و فرمان او محک سنگ و میزان عروضیان مصالح ملک و ملت در معرض
معارضه معجز اطوار او بی سنگ جمله از بار و ریاحین ریاض و بساتین بخش دری در معرض
[illegible] از جمله الملک دانش آیین مختصر سبزه بر اطراف گلشن فصاحت گستری در دیوان
احسان و بستان ملک منان پرتو تخلص اختصاص بر جانب همایون رسیم او تافته
و زواهر جواهر مفاخر و مآثر به انگشت هنرپروری او نظام و انتظام تمام یافته
مطلع خورشید دانش کز بلندی محل در همه روی زمین او را نمی بینم بدل بر کرا شعر
عالی دفتری یا نسخه ایست جمله از دیوان او یا بند دستور العمل الامیر الکبیر العارف الکامل
سلطان الامراء الملک و ملیک امراء الدوله نظام الشریعه والطریقه والحقیقه ابو الغفل امیر علیشیر
خلد الله ظله العالی علی مفارق الحاضرین والغایبین الی یوم الدین بنا علی ذلک بنده غریب
بی نوا فلان المتخلص بصفایی خصه الله [illegible] انوار چنانه بر حسب اقتضای کمالات
و علو درجات آن حضرت عالی منقبت که آوازه صیت آن بتمامت ممالک جهان محیط
گشته از مملکت آذربایجان متوجه دار الملک خراسان شد و بشرف انتظام در سلک
باریافتگان آن دولتخانه سرافراز گشت والحق در خلال این احوال تا بانیه سبحان چگویم چها

دیدم از کامرانی    علی الجمله در بیشتر اوقات تیسیر بار عام که عتبه عالی آن اعلیحضرت مجمع
جمیع طبقات انام بود مرحیثیه    من خود کیم زمین بگوید    بر مقتضای فحوای سخن قدما
در رشته کشند باجواهر شبه را    این ذره بطفیل افاضل مردیار مجال زمین بوس می یافت
و بوسیله التفات گرانمایه آنحضرت شعر شکسته بسته که بر حسب مساعدت وقت
اتفاق افتادی عهد انتهاء الفرصه می گذرانیده و چون آنحضرت رفیع منزلت پرتو
التفات بر ساحت اصفاء تحفة الفقیر حقیر می انداختند و مشام ذوق این ذلیل قلیل البضاعة
را بروایح التفات و نوازش معطر و معزز می ساختند بر حسب اشارت ملهم غیب نمت
ان ابیات متفرقه در صورت وحدت اجتماعی بر ورق نیاز مثبت می گردانید تا
بتقریب جامعیت آن دگرباره بنظر اشرف رساند رجا واثق و وثوق صادق که بشرف
قبول موصول گردد من الله الوان و هو مکون الکون

پاکا خداوندی که چون در مطلع محبت نامه آن اعراف
کسوت معما در حقیقت اسامی پوشید خرد خورده بین را بفتح ابواب رمز و ایما و حل مشکلات
تعمیه و اخفا موشح و مشحون گردانید    معماییست عالم کانچه خواهی    درو پیداست اسماء
الهی تو الت آلاؤه و تقدست اسماؤه و حبیب رسالت پناه قل ان کنتم تحبون الله را
بی تطرق احتیاج تعلیم حروف تهجی در مکتب خانه علم بالقلم دانشور معما کشایان عزیز الوجود
نظم سلسله حکمات فرمود    نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت    بغمزه مسئله آموز
صد مدرس شد    علیه و آله العظام شرایف التحیة و السلام و بعد چنین گوید ناظم این ابیات
لطایف اشعار و راقم این معمیات و موشحات بر ترتیب حروف هجا که چون طبع لطیف
جوانان ظریف منشرح الصدر و مشتبه البدر زمان زابوسط عنوان اوقات خجسته و رود نقش شعر



و معما را انس و الفتی زیاده از خط احاطه و احصار روی نمود خدمت خواجه زاده جوان بخت برخوردار
نور حدقه اهل دانش و نور حدیقه اصحاب بینش خورشید آسمان صباحت و جمال آفتاب سپهر ملاحت
و کمال گل باغ لطافت و خوشبویی و سرو چمن نجابت و خوبرویی    شیرین لبی شکر
دهنی سرو قامتی    کوته کنم حدیث بخوبی قیامتی    خواجه عماد الدوله و الدین عرش الله سره ما بخیه
و یرضاه که الحق مرتبه صورت و معنی او بمثابه جوشانیده و نیکوست که بحکم الاسماء تنزل من
السماء طبقات سپهر برین فرش بارگاه حشمت آیین است    بلبل خوش شند سخن پروران
بازیچه مانند بزین دیگران    چه با وجود حداثت سن و مبادی شباب ضمیر منیرش را در
ادراک لطایف و دقایق حظ کامل و نصیب شامل بوده اکثر اوقات خجسته ساعات در
دبیرستان علم القرآن بتامل و تعقل صنایع از هر نوع که توان صرف مینمود و بنده فرو مانده
بر در مانده صبح و شام بر سر راه مقام می ساخت و زمزمه این بیت را بسبب حال خود می ساخت
کر آنکه سرتا جان بلای جان ناشاد منست    چون برون آید ز مکتب سرو آزاد منست    تا درین
وقت بوسیله این مناسبت خیر انجام موافق مقتضای مقام از کلک شکسته بسته این فقیر حقیر
حیران که خاک نشین دار الشعراء تلامیذ الرحمن بیتی چند فراخور احوال آن سعادتمند
تالیف یافت بر وضع ترتیب حروف تهجی بازاء هر حرف از آن بیت مناسب
که اول هر مصراع نخست چون آخر مصراع ثانی بذکر آن حرف مزین بود و اول و آخر دو
مصراع مطلع باسم موافق نمود بر طبق مطلع فیض آثار از واردات حضرت شیخ الاسلامی
قطب الانامی ابو نصر احمد الجامی قدس الله سره که فقیر بی بضاعت به تتبع آن در مقام
آزمایش و امتحان می داشتند و آن مطلع انوار ولایت این است    ای ذکر تو ورد
در دل و زبانها    افتاده چو روح در روانها    و سه گانه اولی آن ابیات مرتب باز داد

معمای خاص باسم خواجه زاده بدیع الشان واز باقی آن مرد و قسم باسم یکی از همنشینان
خواجه زاده مشار الیه دران مکتب بهشت نشان انّ هذا لشیء عجاب والمنة لله المهیمن
الوهاب
بعد از تیمن بذکر
خداوندی که کبوتر دل عشق بازان شکسته بال را صید دام و دانه سبز خطان عودی
حال گردانیده و مرغان بلند پرواز اولی اجنحه را در هوای استیفای خطوط بد ستیاری
زاغ چشمان سفید رخسار ملیح در صیدگاه صاحب نظران سطوح اقبال کشیده نموده
میشود که چون از اصناف طیور که در مرغزار آفاق به پر و بال اهتزاز پرواز میکنند
افراد نوع آدمی را انتظار و لعب کبوتر میل رغبت بیشتر است و سرمایه این صورت
نتیجه دعاء خیر الانبیا صلوات الله علیهم اجمعین تواند بود چنانکه در متون تواریخ معتبر
مذکور است که در کشتی نوح نبی علیه السلام بر وفق فرمان از انواع سباع و بهایم و طیور دو
زوج در آورده بود بعد از مدت شش ماه که روز بروز عاشورا کشتی بر سر کوه جودی قرار گرفت
و زمین را فرمان شد که خاصیت پوست خود را بعمل در آورد چون حضرت نوح
از کشتی بیرون آمد زاغ را فرمود که بر زمین نشیند و معلوم کند که خشک شد یا هنوز
آب دارد زاغ رفت و بجیفه مشغول شد نوح برو دعاء بد کرد که همیشه روزی تو از مردار
باد پس کبوتر را فرستاد چون نزدیک زمین رسید و پای بآب اندر نهاد پرهای پای او
از تلخی آب بریخت و آن مقدار از پایش که آب عذاب بدان رسیده بود سرخ و خون
آلود شد چون پیش نوح آمد و صورت حال باز گفت نوح او را دعای خیر کرد که حق تعالی
ترا در دل خلق شیرین گرداند و آن خود بغایت مشهور است که چون حضرت رسالت پناه
خاتم صلی الله علیه وسلم عزم هجرت فرمود و مشرکان در پی در آمدند آنحضرت پناه بغار برد



فی الحال کبوتر بر در غار بیضه نهاده بر بالای آن نشست تا کفار از مشاهده آن حال گمان بردند
که در غار کس نیست و در گذشتند و حضرت رسول علیه السلام دست مبارک خود بر پر و بال او
کشید و او را دعای خیر و برکت فرمود که حق سبحانه ترا در دل مردم عزیز و گرامی دارد و اکثر اهل
شرع از پرانیدن آن منع کرده اند بسبب آنست که جوانان شوخ و مردم فضول بر بامهای
بلند بر حرمهای مسلمانان مشرف توانند بود بیگانه بر می آیند و سنگ و کلوخ در کاشانه و خانه
همسایه و همخانه می اندازند و چون جامع این صور منصور مصور عفی الله عنه بمرور روزگار
بسبب ممارست و تجربه بسیار وقوف تمام بر خصوصیات حالات اصناف کبوتران
و فرق و تمیز میان اقسام و نیک و بد آن دست داده بود دوستان صادق و همصحبتان
موافق بمبالغه استدعا می نمودند که این فقیر دران باب رساله مشتمل بر خواص و آثار ان بنویسد
تا جماعت زنده دلان را که جهت تفریح خاطر بدان کار رغبت نمایند بآسانی بر حقیقت آن
اطلاع یابند و ایشان از زیاده احتیاجی بتجربه روزگار نباشد و الله علی تیسیر ذلک قدیر و
کتابت رساله باتمام رسید از احکامه نام نهاد لامره السعاده والسلامه و طول عمر ما نحت
حامد حق سبحانه عذر پذیر بنده حقیر باد    از بس که غم نبشته شد نامه ام آه    از بس گفتارها استغفر الله
الهی بحرمت جمعی که پیاله پوشیده در بزم ارادت از جام عیش و عشرت
می عشق و محبت تو نوشیده اند که از بزمگاه معاشرت آن کامکاران خاص جرعه دردی
دردی بکام خامکاران باخلاص رسانی    یارب ز می محبتم جامی بخش    واز ساغر دولتم
سرانجامی بخش    و ببرکت حبیب خود صلی الله علیه و آله و احبابه علم ذوق و حضور این محروم
مهجور را از حضیض هستی و خودی باوج بیخودی و نیستی کشیده منصوب و سربلند گردانی
یارب که بزم بیخودی بارم ده    باشد که شود ز بیخودی کارم به    غرض از عرض این فرصت

انکه درین وقت خجسته ورود بنده جانی حسین الحسینی مطلعی چند از اشعار دلپذیر سخن وران
عدیم النظیر که الحق هر یک ازان مناسب مقتضای حال ارباب خبرت و کمال تواند بود و مشتمل
بر اظهار آثار تجرع و دوستکامی در سلک ترتیب کشیده بنظر سرخوشان رحیق طریق میرساند
هر بیت چو خانه و هر حرف درو ظرفیت پر از شراب خمخانه عشق امید انکه مانوس طبیعت و
مالوف قریحت آن یگانه خسروان زمانه گردد با پیر مغان دوش ز بس حیرانی گفتم رمزی
زمی بگو بپنهانی گفتا بود آن حقیقتی وجدانی ای جان پدر تا نچشی کی دانی

ای نامه ستایش تو ختم هر کلام در آیت جمال
تو شد دوره تمام هر آیتی ز مصحف روی تو معجزی هر نکته ز لفظ تو وحی ملک پیام
ناخوانده از حمایل گردون بسی دعا تا گرد بارگاه تو دوری کند تمام ای قادر قدیم و ای حکیم
واجب التقدیم که قدرت قاهره و حکمت باهره تو در دور مهندس این طاق مقوس زرنگاری و رواق
مقرنس زرنگاری بختم انجامید که سبحانک ما خلقت هذا باطلا و آیات بینات مصحف جلال
وجمال تو بر صفحات صحایف دور ایام و لیالی باتمام رسیده که ان فی ذلک لآیات لقوم
یعقلون همواره برکات سعادت اختتام ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین و مثوبات
تلاوت کلام انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین
که حافظان کلام قدیم و قاریان مصحف و لقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم باداء صدای
که راست چون نوای عشاق از حجاز بعراق آمد شعبه بمخالف در مقام رهاوی بسامع
اهالی این جامع عالی رسانیدند نثار روضه بزرگواری گردان که اتمام دور نبوت بنام معجز نظام
او سرانجام شد که لا نبی بعدی و خاتم ختم رسالت انگشت فضیلت او را باشارت
شق قمر سزاوار و درخور آمد ولکن رسول الله خاتم النبیین ماه شکافی بسخن برشکافت



دعوی ختمش سخن حق نه لاف احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بسته فتراک
اوست علیه و آله من الصلوات ازکیها و انمها و اکملها و من التحیات المبارکات
اعمها و اشملها و چون ختم کلام درین مقام جز بدعای دوام دولت پادشاه اسلام
لایق و موافق نیفتد خداوندا شش جهت هفت اقلیم ربع مسکون را در کنف
ظل همای چتر همایون خسرو جهانگیر عالم پناه مظهر سر السلطان ظل الله شاهنشهی که
خطبه و سکه بنام او از نیل مصر تا لب دریای چین کنند وانها که چرخ بوسه دهند
آستانشان از نام نعت او علم آستین کنند سلطان السلاطین دوره زمان معز السلطنة
والدنیا والدین سلطان ابوسعید گورکان مکنه الله فی الادوار ما دار الفلک الدوار از آفات
امن و امان همعنان ریاض جنان گردان و ظل ظلیل و عاطفت بی بدیل او را تا انقراض
عالم و اختتام دور بنی آدم پاینده و باقی دار ای ذات تو از صفات ما پاک
کنه تو برون ز حد ادراک هم از تو منیر شمع انجم هم از تو بلند قصر افلاک
در صید که دلاورانست ارواح قدس شکار فتراک آدم به تو شد مکرم ار نه
پیداست مقام ذره خاک پرورده ابر رحمت تست همچون گل و لاله خار و خاشاک
پاک خداوندی که منشور مبرور طغرای بی منتهای تو بر فحوای قصور اسمای لا احصی ثناء علیک
مقصور و محصور است و طغرای سعادت فزای منشور سپاس واجب الاداء تو جز اعتراف
بعجز و قصور مودای انت کما اثنیت علی نفسک از صوب ثواب دور فسبحانک
ثم سبحانک میامن آیات بابرکات کلام مجید آسمانی و تنزیل حمید فرقانی که حافظان
منزل انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون مخلد او قاریان مصحف و لقد آتیناک سبعا
من المثانی والقرآن العظیم در ساعت میمون و زمان همایون باداء ملایم بسمع جمع رسانیدند

با عداد صلوات مطهرات و اعداد تحیات مقدسات که صدر صحیفهٔ آن بطغرای ان الله
و ملائکته یصلون علی النبی مزین و محلی باشد نثار درگاه و ایثار بارگاه حضرت پادشاهی
گردان که علم دولت ادم و من دونه تحت لوای بر سمک سماک افراخته و سایهٔ رفعت بعثت
الی الاسود و الاحمر بر مفارق شش جهت هفت اقلیم انداخته کوس سلطنت جهانگیرش که
کنگرهٔ عالیه و رفعنا لک ذکرک می زنند اوازهٔ کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین از حضیض خاک
بذروهٔ افلاک رسانیده و بیرق انا نبی السیف از فرق طارم اعلی گذرانیده
محمد نور چشم اهل بینش گل بستان سرای آفرینش شهنشاه سریر قاب قوسین
امام انبیا سلطان کونین سوار عرصهٔ میدان تحقیق که برد از مرد و عالم گوی توفیق صلوات
الله و سلامه علیه و آله الطیبین الطاهرین و ارکان دین و دولت و بنیان ملک و ملت را
بصفت عدل اراسته و نصفت احسان و مرحمت حضرت خاقان صاحبقران پادشاه
زمین و زمان مالک رقاب جبابرهٔ عرب و اکابرهٔ عجم فرمان فرمای حسنا دید طبقات
امم سلیمان سریر دین پروری نوشیروان بارگاه دادگستری السلطان بن السلطان
معز السلطنة و الدنیا و الدین سلطان ابوسعید گورکان لازالت اطناب خیام دولته
باوتاد الخلود ممدودة و ظلال رأفته و احسانه علی مفارق الخلایق مبسوطة ممدودة تقویت
و استحکام و قوام و آرام بخش و این خلعت منقبت خلافت و پادشاهی را بطراز
دوام و مدت نامتناهی معلی و محلی گردان یارب تو مزین ساز نردالی را بگذار
در جهان جهانبانی را اندر کنف عاطفت خویش بدار این جامی بجوزه سلمانی را

پاکا خداوندی که چون مطلع محبت نامه خاصیت انا اعرف کسوت معما در حقیقت اسامی پوشید





نظر مشکل کشای خرده بین را بمفتاح الواب تعمیه دایما گردانید نوالت آلاؤه و تبارکت
اسماؤه و حبیب ناموری قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی محمد امینی که هر چیز هست
بآرایش نام او نقش بست در گشایش معمیات نظم سلسلهٔ وجود پیشوای معماگشایان صاحب
خبرت فرمود ما به مشکل سخن موشکاف دعوی ختمش سخن حق نه لاف علیه و آله
العظام شرایف التحیة و السلام بعد چنین گوید ناظم این جواهر بهای فلان المتخلص بهوایی وفقه الله
حل معمیات اسماء الحسنی و الکشف عن العار صفاته العلی که چون طبایع اهل آن زمن را
از برای انشراح صدر و انبساط خاطر بعض بمعما و لغز مزید انس و الفت حاصل است حد
صدرزاده نامدار جوانبخت برخوردار دولت مسند سعادت یار اثر لطف پروردگار
فضایل شعاری که فکر دقیقش در اسرار عرفان کند موشکافی ز وهم و گمان بر غباری
گر خیزد بود مشرب عذبش از جملهٔ صافی الشیخ غیاث الدولة و الدین عبد الله
پسر اسعد الله بجبه و برضاه که با وجود حداثت سن و عنفوان شباب ضمیر منیرش را
در ادراک لطایف و دقایق آن حظ کامل و نصیب شامل است معظم اوقات خجسته ساعات
بتأمل و تعقل بدایع صنایع متنوعات آن صرف فرمود تا درین وقت برحسب اشارت
او چندی از معمیات رنگین باسم همایون رسم محمد امین که پیوسته در اثنا مجالس عالیه
سر و علانیه نصب العین ضمیر و نقش نگین خاطر خطیر اوست سمت اتمام گرفته و صورت
انتظام پذیرفته بمیزان طبع سلیم و معیار ذهن مستقیم او سنجیده میشود و من الله
التوفیق و بیده ازمة التحقیق

الحمد لله الذی مرج البحرین یلتقیان و خرج منهما اللؤلؤ و المرجان السماء رفعها و الارض وضعها للانام
و الهم حور مقصورات فی الخیام قادر حکیمی که قدرت شاملش بر طبق حکمت کامل اجرام بی آرام افلاک را

با اجسام ساکن اقسام عناصر عقد التیام بسته در عقد انتظام کشید تا بتعاقب روزگار و تمادی
لیل و نهار از حرکت آبای علوی بر فراز امهات سفلی امر توالد و تناسل منسق و منتظم گشت
و بی شبهه بهترین فرزندانی که از تعلق و امداد ارادت الهی با عروس مراد در میلاد کن متولد میشوند
و اشخاص نوع گرامی انسانند که تفاوت خصوصیات امتیاز ایشان بحسب کمال و نقصان
بسیاری زیاده از تفاوت دیگران است لاجرم ارشد اولاد و اکمل افراد این خانوادهٔ بزرگوار
که رحمت عمیم و فضل پروردگار او را از خواص بنی نوع برگزیده و بافاضهٔ انوار وحی و ارسال ملک
بر تنبیه و بدو غش و همین بر احوال و اوضاع عالم اطلاع بخشیده باتباع ارشاد و مطاع النکاح
سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی اشارت نموده و بخطاب لطف انتساب تناکحوا
توالدوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم بشارت مفاخرت آخرت فرموده صلی الله علیه و آله اجمعین و بحمد الله
تعالی از میامن دوام انتظام سلسلهٔ انساب جلالت اکتساب و تعاقب اخلاف و اعقاب
کرامت مآب او همواره بساط عالم مزین است و دیدهٔ عالم و عالمیان روشن

الحمد لله العلی شانه عن استغراق الشکر نعمه السوابغ الرفیع برهانه عن استکشاف العقل قناع محیا حکمه
البوالغ فسبحانه من مصور صور الاشیا فاحسن تصویرا و خلق الانسان فی احسن تقویم و قدره
تقدیرا و الصلوة علی رسوله الذی رض تحلیل النکاح و تحریم السفاح فخر الانام و لهم مقصورات فی الخیام
دخلا علی احسن الوجوه بالتسع من الارواح الطاهرات و العفایف المحصنات و علی حسنة
و باب مدینة علمه و ابنیه و ازواجه و سبطیه و اولاده صلی الله علیهم اجمعین

با کام مشکلی که دیباچه دیوان دانش را از نظم رباعیات بدیع چمن مطلع ارزانی داشته و اوراق
دواوین دایرهٔ خود را باشعار اشعار آثار مترنم نغمات دلپذیر بلا زیاده و نقصان نگاشته

بکمان

سبحان من خشعت له الاصوات و ترنمت بثنایه النغمات بعده بمقام عرض میرساند گوینده
این نقش دلنواز که درین ولایت و سه دو بیتی شکرف عذب البیان را بر ترتیب حروف
تهجی که اول و آخر هر یک از آن رباعیات خاص مشتمل است بر حرف مخصوص در سلک نظم
شرف انتظام یافته و چند بیت غمزدای غم فزای از قبیل مثنویات مطبوع با سنگ
ادا و دقایق و لطایف قانون موسیقی که شعبه ایست از اصول حکمت ریاضی چنانکه آوازه
سر نغمهٔ پرورش درحال آویزهٔ گوش زهره زهرا شد و یؤید ما نقلنا عن بعض العرفا انه فی
کل نغمة من نغمات الموسیقیة سر من اسرار الالهیة لا یعرفها الا الخواص الاولیا شرف ترتیب
پذیرفت و بامیدواری آنکه چون در سراپرده موافقت شاهزاده جهانیان سلطان ظفر
قرین صاحبقران مطلع خورشید فضل آن کز بلندی محل در همه روی زمین او را
نمی بینم بدل در دو تیمی فرد و اند قطعه معدوم المثال در هر نامی و در مثنوی ضرب المثل
که الحق عذوبت نظم فرخنده فرجام این رباعی معجز نظام که نتایج طبع وقاد اوست
شاهد عدل می تواند بر کمال فصاحت و بلاغت آن سلطان عاقبت محمود و موهیدا یارب
دل من ز عشق پر خون بادا و ز گریه کنار من جو جیحون بادا گر برکشم از عشق تو یارب نام از
دفتر اهل عشق بیرون بادا مثل عشاق بی نوا بر قصه مقام حجاز در اهتزاز آمده بحکم آنکه الغنا
غذاء الارواح از دایره اعتبار بیرون نیفتد و بر قانون افاضت انوار دوار سبب تشحید
خاطر عاطر و تیقظ ضمیر منیر گردد حق سبحانه بمقتضای فحوای ان الله یامر بالعدل والاحسان توفیق
افاضت خیرات و حسنات رفیق طریق حضرت سلطان و سلطانزاده جهان
و جهانیان گرداناد و بحرمت نبی الامی و آله الامجاد الایجاد فریدون فرخ فرشته
نبود بمشک و بعنبر سرشته نبود بداد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

آنچه بر ظهر کتب نوشته و کتابها

من الله سبحانه علی صاحب الزمان سلطان سلاطین الآفاق بالعدل
والاحسان المعلّم لوا حاله بطراز و شددنا ملکه وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب والمکرم جناب جلاله
بمصدوقة اولم یروا انا جعلنا حرما آمنا فی کل باب وهو خاقان الکبیر المجاهد فی سبیل الله المستعان
معز السلطنة والدنیا والدین ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان خلد الله تعالی ایام خلافته
وسلطانه وافاض علی العالمین ذوارف فضله واحسانه وفقه بوقفیت ذلک الکتاب
لا ریب فیه هدی للمتقین علی کل من دخل مدینة المذنبین من طوایف المسلمین حسبة لله و
طلبا لمرضاته وقفا صحیحا صریحا شرعیا مرعیا فی شرایط الصحة والدوام مقررا بحکم القاضی دام نهاه
نقاة الانام فی حاله جواز التصرفات ونفاذ لتوجها بشرطان لا یباع ولا یوهب ولا یعار ولا یرهن
ولا یمنع من تالی القران ولا ینقل من الروضة الرضیة الی مکان اللهم اجعله مزید الحسنات
ومزیل السیئات بحرمة النبی وآله الطاهرین اجمعین والکاتب عبده الضعیف المفتقر الی الله
القوی عبد الله الهروی

ای صانع جهان آفرین وای مبدع فاطر السموات والارضین چون طاق این
رواق بهشت که نقش کتابه آن بقلم انا زینا السماء الدنیا رقم ابداع وتکوین یافته عرصه
ایوان زرنگار گنبد مقرنس فلک دوار گردانیده مناظر بدیعش را در کنف ظل رفیع
بانی مبانی جهانبانی صاعد مصاعد خلافت و کشورستان صاحبقران نصرت قرین دولت
فرمای خسرو نشان مسند نشین جهان آرای معز السلطنة والدین سلطان
حسین بهادر خان مکنه الله فی الادوار ما دار الفلک الدوار که لوای دولت و جهانگیری
از شرفات عالیه قصر سماک گذرانیده و آوازه عدالت و دادگستری از حضیض خاک



بذروه افلاک رسانیده از غایت فضیلت و شرف همعنان ریاض جنان و تا انقراض روزگار
با حشمت ابهت صدر جلالش روز بار نداء نیادون من مکان بعید بمسامع ملوک رفیع المقدار
ارسال انگه مجیب الدعوات و مفیض الخیرات

الحمد لله الذی شرح صدور اهل الاختیار لاعلاء معالم الخیرات و شحّ قلوبهم لتاسیس قواعد
القربات جعل هذا المقام الرفیع علما لکعبة الجلال و صیر هذا الموقف البدیع علاقة لقبلة الافضال
والصلوة علی نبیه محمد الذی شید بنیان مدارس الاسلام و سن السنن الموصلة الی دار السلام وآله
الطیبین وعترته الطاهرین اصحاب دیوان التحقیق والصدور ایوان الشریعة والطریقة اعلموا معاشر
المسلمین وخواص اهل الحق والیقین ان هذه الدنیا محل تطرق الحدوث والفنا لا مقام
تصور الثبوت والبقا لیس لاحد فیها دوام المعاشرة والسرور ونجاة الدنیا
محل تطرق الامتاع الغرور فطوبی لمن ادرک فیه عمل لما بعد الموت وانتهز فرصة الامکان والقدرة
قبل الفوت وسعی فی عمارة الآخرة التی هی دار الحیوان ولم یرض ان تصرف بضاعة عمره العزیز
فی طریق الحرمان فجعل الفانی ذریعة الی اقتناء الباقی واغتنم الیوم الاحوار سعادته عند التلاقی وانه
جمیل الحدوث وجزیل المثوبة علی عواری الدنیا الدنیة فعمل لما زکی نفسه فصارت راضیة مرضیة
من جملة ما جرت ما فی ذلک حداث هذه المدرسة الشریفة فی حاشیة نهر الانجیل الاحیا ام اسم
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل فاسعوا بان تعاینوا ببصر بکم الغافده بها الباقیات الصالحات
دفنا الزخارف للمموهات وتبدلوا ما حصل منها تحت ارکم ابتغاء لوجه الله تعالی وافتقاء
الدرجات ومن الله الافاضة انوار التوفیق ومنکم مشاهدة فناء الدنیا وبقاء الآخره
یقین التحقیق

سبحان خالقی که بمقتضای حکمت بالغه او بحد اتمام رسید و بدرجه اختتام انجامید از اعلاء معالم

علماء دین مستبین که مترقیان معارج رفعت آیات و الذین اوتوا العلم درجات و صدرنشینان
مجالس خجسته مآل لیس السلطان العلم زوال اند و شرح دقایق معرفت نامتناهی آلهی
از غایت غموض جز در حواشی مجالس مدارس افاده و تعلیم ایشان بهیچ حال تیسیر پذیر نگردد
و در مجاری ایام دولت سلطان اسلام ظل الله علی کافة الانام عامر شرایف البقاع فی الآفاق
بانی مبانی الخیر الاتساع علی الاطلاق مؤسس اساس المملکة بالعدل و الاحسان معز السلطنة و الدنیا
والدین ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان خلد الله ظله العالی فی رفع بنا الملة و اعلاء شان
ذویها تا از اسم علم علم نصب علی التمیز و التعظیم منصوب داشته و لوای اعتلا بر سقف مرفوع
مدرسه انی اعلم ما لا تعلمون مبنیا علی الفتح برافراشته طبقه رفیع الشان ایشان بر طبق مؤدای
هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون از سایر اکابر و عظما ممتاز و مستغنی کردند و برکات
فتوحات آن بروزگار دولت روزافزون عاید گردد و الله ذو فضل علی العالمین

سبحان خالقی که بمقتضای حکمت انواع بقاع خیر که بقصد
قربت حق عمت نعماؤه از قبیل صدقات جاریه است بقلم خلوص نیت بر لوح عنایت کشیده
باهتمام تمام باتمام میرساند که ما تقدموا لانفسکم من خیر چنانکه در ظل دولت سلطان جوانبخت
جهانبان بانی مبانی عدل و احسان عامر بقاع لازم الانتفاع مؤسس قواعد انشا و ابداع
کین چرخ کبود کهنه دلقیست   در گردن پیر خانقاهش   معز السلطنة و الدین ابوالغازی
سلطان حسین بهادرخان خلد الله زمانه فی تمهید بساط الفضل و الامتنان ابتیاز بنا رایج خانقاه
مباهی بصفت و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها که اشاعت خیر الکافه خلایق را شامل است و افاضه
احسانش بعامه طوایف و اصل بر احسن وجوه باتمام پیوست نمودار خانقاه طارم فیروزه
فام در غایت زیب و بهاء و الله بسط الرزق لمن یشاء و چون در دعوات سرای عرش اکبر

[illegible]





بر سر خوان سعادت وجود غذای جزای هر کس از طبقات انام جزاکار لیس للانسان الا ما سعی
نخواهد بود فطوبی ثم طوبی لاصحاب التوفیق انه خیر موفق و معین و قد فاز بذلک عبد المعتصم بالله علیشیر
جعله الله علی سریر عباده المخلصین
مجموع اظهار ازهار و ریاحین این ریاض و بساطین که در نظر فطانت موزون طبعان دانش آیین
مجموعه مختارات دیوان فضایل و کمالات آمده مختصر سبزه ایست بر اطراف گلشن اختصاص
نهال فرخنده فال بوستان نبوت و ولایت دوحه سعادت نخجوبار رسالت و
هدایت مهبط تائیدات ملک المهیمن الجلیل خواجه شهاب الحق و الحقیقة و الدین اسمعیل بلغه الله
غایة ما یتمناه فی امور دینه و دنیاه که بهیچ سبیل از مجامع انس و مجالس قدس او بیرون نبرد
و مطلقا پیشکش و نثار هر مصون و مستعار نکردد و اگر کسی قدم در دایره ابطال این شرط
نهاده از استشمام حق انصراف نماید فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله
سمیع علیم و علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین   مرحبا ای انیس کنج حضور جز دین
کنج نیست کنج سرور   قبله مقبلان کارآگاه   عالی الجود ثبت و پناه   چون دل و جان
که جای جانان است   روشن از مهر ماه رویان است   هست این طرفه جای روحانی
عشق معمارش و خرد بانی   سعادت در او خوش بنشین   خانه را دعبه خود بگزین
گو دعای شهنشه عادل   شاه سلطان حسین دریادل   باد تا هست منظر گردون   قصر قدر وی از
زوال مصون   تخت اش افکنده از نشاط بساط   بخشش ایزدی کشیده سماط   همه اسباب کامرانی
راست   شده آماده هر چه دل میخواست   کلک صورت نگار لوح قدر   طرح اش افکنده از رسیم
نبر   نقش آراسته ز بهجت و کام   فرش افکنده از زحام مرام   بهر نظاره منظر دلکش مجدد
دولت گشاده بتر فرش

بنده مخلص نظام الملک بن اسمعیل الخوافی القاضی یسر الله نظامه احواله بفر دولت
روز افزون صاحب دیوان ممالک است و در مجلس همایون عالیحضرت ربع مسکون شرف
عرض کلیات مهمات و حل عقده معضلات اشتغال ممتاز و سرافراز چون طبیعتش بزلال محبت دولا
سادات عظام که شرفا اهل بیت رسالت اند و علمای کرام که مرهان مدارج آیات والذین اوتوا العلم
درجات اند و مشایخ هدایت انجام که ببرکت سلوک جاده زهد و تقوی در سلک مخصوصان اولیک
المقربون داخل اند نشو و نمای تمام یافته علی الدوام بقدر مساعدت وقت و مقتضای مقام در کفایت
مهمات و نسق معاملات دینوی ایشان وظیفه سعی مشکور مرتب گردانیده همه کوشیم تا
چه فرمایند آن زمره شریفه نیز در جمیع اوقات طریق تودد و تردد مسلوک داشته
جوامع ضمیر با نتظام امور دینی این شکسته بال معروف می دارند و همگی همت بر جمعیت مآل و رفاهیت
آمال این فقیر پریشان احوال موقوف می شمارند و الحق همت از آنجا که نظر ما کند خوار مدارش
که اثر ما کند و از جمله نسخ معتبره و رسایل ماثوره از مختارات تصانیف اکابر ماضی و تالیفات
مستحسن سلف صالح در علوم اسلامی که اشتغال بمقتضیات مضامین آن وسیله نجات
صوری و معنوی و مقدمه درجات دینی و دنیوی تواند بود و این ضعیف مستهام از اضعاف
آنچه تصور توان کرد بمطالعه و مذاکره امثال آن اوراق میل و شعف جبلی است از روی صدق
و اخلاص مرقوم رقم قلم اهتمام می گردانید جزاهم الله تعالی عنا و عن جمیع المسلمین و چون فواید
و منافع بسیار از مجملات و مفصلات این مطولات و مختصرات بمجاری احوال این بیمقدار
عاید می گشت مکنون ضمیر کسیر چنین بود که تمامت آن کتب و رسایل را در سلک نظم و ترتیب
انتظام داده از شوایب اضاعت حوادث روزگار مصون و محروس گرداند و در قبه
عالی عالیحضرت ولایت منقبت شیخ الاسلام الاعظم الاکرم الاعلم مرشد طوایف المسلمین

من



من اکارم الامم سلطان جمهور المبصرین والمحدثین ناظم مناظم الحق والیقین مهبط انوار اولیک
المقربون مورد اسرار لا خوف علیهم ولا هم یحزنون شیخ تفاخرت الدنیا برتبته و انما الفوز
فی عقبی لمن عرفه الامام الهمام ابو السید احمد بن ابی لولو الشجاعی روح الله تعالی روحه افاض
علی العالمین فتوحه در دیه آزاد آن از اعمال دار الملک هراة صینت عن تطرق الحوادث و الآفات
که الحق قبله اهل طاعت است و فقیر نیازمند خود را از جاروب کشان آن آستان میداند
باشد که برایه از کرم روز حساب نامم ز جریده مقیمان درش ابتغاء لوجه الله تعالی
و طلبا لجزیل ثوابه مخزون و مقید گردانید تا طبقات انام از علمای دین دار و عرفای طاعت
آثار و سایر صلحای انام و امنای خیر انجام که برسم سکون و اقامت یا بطریق صدور
و ورود زیارت شرف حضور ارزانی دارند از آثار فیض بی دریغ آن بقدر مجال و اندازه مساعدت
حال محظوظ و بهره ور گرداند و برکات مثوبات آن بروزگار همگنان واصل و متواصل گردد

بسم الله الرحمن الرحیم

والاعتصام بیامن اسمه العظیم منت بی صفت و سپاس بی قیاس حضرت حکیمی را که قانون
جزاء دار الشفاء رحمت او که و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین روی نماید
و ترتیب ادویه و اشربه در تداوی امراض و اعراض از طبیب لطف او که و اذا مرضت
فهو یشفین سازکار و سودمند نماید جام جان سرمستان الست را بشراب عرفان و
ایقان مالامال میدارد تا هر یک از ایشان سرخوشان نعره رب زدنی یعنی کاسه دیگرم
کرم فرما بر می آرد و درود نامعدود و ستایش بی آلایش نثار حبیب حضرت اله و طبیب
درد گناه ابو القاسم محمد المصطفی آن مجمع مکارم و آن منبع صفا که بجبه باده نوشان
خمخانه توحید گل مراد در بوستان بهجت از نهال نقل صحیح بشکفانید و آل و اصحاب

وعترت واحباب او که باشارات موجز متین وبیانات مبسوط مبین موضح منهاج دین
وکاشف اسرار یقین اند بعده بر واقفان از کلمات امور از می وحدت لبالب جام شان
در فضای قدس باد آرام شان مخفی ومستور نباشد که نوع انسان که خلاصه امتزاج ارکان است
هیچ مرتبتی افضل واکمل وهیچ منزلتی احسن واجمل از تحلّی علوم ومعارف وتصدی
بفنون حقایق ولطایف نیست قال الله تعالی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون خصوصا
علوم باصول طبیه واحکام شرعیه که صحت ابدان واعمال وسلامت اوضاع واحوال موقوف بر آن
ومحتاج بدان است قال النبی علیه السلام العلم علمان علم الابدان وعلم الادیان وچون صحت بدن
که موقوف بر معرفت طب است موقوف علیه قیام بمقتضیات احکام شرع آمده هر آینه اشتغال
بفن طب اهم واقدم باشد علم دین گرچه بهترین فنیست جهت جستن صحت بدن است
بنا علی ذلک خدمت مولانا اعظم زبده فضلای العجم صاحب طبع السلیم والذهن المستقیم دامت
فضائله بکمالات شمایله که لایق بعنوان استعداد واهلیت موصوف بود وبفنون ملایمت این
فن شریف معروف بموافقت توفیق ومساعدت سعادت والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
از حدود گیلان که وطن مالوف ومسکن قدیم اوست باوجود استیلای لوازم حب الوطن من
الایمان عنان عزیمت بصوب مملکت خراسان که قبله اقبال وکعبه امان وآمال ارباب حاجات
وطلاب مقاصد ومرادات است معروف داشته مدت متمادی در دار الملک هرات صینت
عن تطرق الآفات بتحصیل مقدمات وتکمیل کتب ونسخ آن از مطولات ومختصرات صرف
نموده از درجه استفاده واحتیاج بمرتبه استفاده واستعلاج ترقی فرموده از کتب
آنچه بود در قانون مرضی بوعلی وافلاطون ودر نیولا مقضی المرام ومکفی المهام عازم معاودت بمقام
معهود خود بود اورا اجازت داده شد تا اشاعت آثار این علم شریف وتداوی مرض خاص وعام





الله تعالی حبه استطاع بتقدم رسانند ودر تشخیص امراض وتحقیق حقیقت اعراض وملاحظه مناسبت
اشربه واغذیه وتمیز میان انواع ادویه ورعایت انواع نفع وضرر بقدر طاقت بشری مشکور بظهور
رسانند وبعد از ترتیب مقدمات ترتب نتیجه شفا ونجات از فیض شامل حکیم کامل که دهنده
مرادات وبخشنده سعادات دانسته این فقیر حقیر را که در ذمه او حق مباحثه ومذاکره ثابت
دارد در زمان مظنه اجابت دعوات از خاطر فرو نگذارد والحمد لله اولا وآخرا وباطنا وظاهرا
شکر که این نامه بعنوان رسید بیشتر از عمر بپایان رسید منت بی صنعت مهیمنی را که بمساعدت
توفیق او بغایت رسید وبنهایت انجامید روش قلم تیزگام وجنبش خامه بی آرام کاتب
خاص بدایع در قطع منازل کتابت این نسخه جامع ومجموعه مشتمل بر هر یک از دواوین سه گانه غزلیات
غرایب آثار که بی شایبه تکلف درخور آن است که بخامه زرنگار خورشید اوراق روزگار نگارند
واز نتایج طبع فیاض حضرت مخدوم مولانا وشیخنا العارف الکاشف المرحوم محرز قصبات السبق
فی مضمار الحقایق مظهر آیات الاعجاز فی اختراع انواع الدقایق نور الله قبره نوراکه اگر مقدسان
ملا اعلی در کسوت انسان خود را بمجلس حقایق بینش رسانیدی در اطوار نقشبندی خیال خیر القار
سمع استفاده فضل وکمال صواب ندیدی همچو او نیز معروف او وین زمان در جهان
چو او کی کو وبعد از نقل این فصوص جواهر بلاغت چون تصحیح آن بقلم فیض بخش آن
یگانه زمان بکبار جزو اخیر رسیده بود وآنچه منه بدا والیه یعود از دیوان عالی کل من علیها فان واقعه
ضروری بوقوع پیوسته شد در بقای ذات مقدس فنای محض پس تا بپاید الهی بقا یا این معانی
بنظر اهتمام راقم این حروف سرانجام تمام یافت الآن نور الحق تحت فضائله وعمت اقالیم
الکمال فواضله عشاق سر بکجا زنم کلک آن نگار یابند بروی از مژه گوهر فشان کنند کس
گرفته نقش از انجا بیادگار تعویذ جان وحرز دل ناتوان کنند وانا الفقیر علیشیر ستر الله علی

عباد المخلصين بمحمد و آله الطاهرين

از لطایف تقدیر ایزد تعالی پرتو مهر توفیق

از آفاق حسن اتفاق بتافت تا به تیمن قبول قبلهٔ احفاد رسول فرع شجرهٔ نبوت و امامت
واصل دوحهٔ ولایت و کرامت امام و امام زادهٔ خجسته سید عبد الله بن موسی بن جعفر علیه
و آبایه الکرام التحیة و الصلوة و السلام با تمام بنا رفعت انتظام کرامت استسعاد یافت
در زمان خلافت بدیع الشان حضرت سلطان الاعظم ظل الله فی العالم خلاصهٔ کارخانهٔ ابداع
و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین بانی مبانی عدل و احسان معز السلطنة و الدنیا
و الدین ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان خلد الله سبحانه فی مرضیه ملکه و سلطانه کمترین منتسبان
صادق الاخلاص واثق الاختصاص عتبهٔ خلافت و جهانبانی شمس الدین المنشی السلطانی رزقه الله العلا
بعد اجابة دعوة الحق ان یکون مرقده فی فناء روضة هذا الامام الوحید حتی صدق فیه کلبهم باسط
ذراعیه بالوصید

اتمام عمارت این رباط حرمت
مناط که در ساحت ربع مسکون فضا عرصه هامون نظیران ماوای در نظر دیده وران بینا مده در زمان دولت
سلطان رفیع القدر بدیع الشان بانی مبانی خیر و احسان عامر بقاع الانتفاع فی البلاد هادم
اساس الخلل و الفساد من بین العباد مؤسس قواعد السلطنة بالعدل و الاحسان مرصص بنیان الشریعة
الشریفة بمواهب الفضل و الامتنان معز السلطنة و الدنیا و الدین ابو الغازی سلطان حسین
بهادر خان وفقه الله سبحانه لاحیاء مراسم الخیرات و السعادات فیما ینهی و یامر بتایید مفیض
الخیر و الجود بوقوع انجامید با سعت ساحتش را گنجایش آسایش مسافران بوادی نامرادی
که در پی روی فرمان قل سیروا فی الارض دمی و قدمی زنند و بر تماشای یرید الله بکم الیسر بپای
جاده طلب می پیمایند تواند بود مشتمل بر انواع حجرات و مربع و مثنی و مثلث و رباع

از دولتش



از دولتش این رباط فرخ — بر فیض مواهب دمادم — باغیت برش شمال آمال
در ظاهر دار ملک افضال فی شهور سنة المبارک [illegible] علی کل معشر

الیقاق اتمام عمارت خیر انجام که در کارخانه
وجود عبارت است ازین کاروان خجسته ورود مشتمل بر بنا شصت و دو خانه معمور از علوی
و سفلی مقرون با حداث دو تیمچه جدید در جوار آن مشتمل بر وضع جمل و هشت خانه مبرم از
اعالی و اسافل و دو در و دکان معتبر متصل یکدیگر با طویله بطول و عرض که تمامت آن را عدد
یکصد و ده رفیع بنیاد است در زمان دولت روزافزون اعلیحضرت پادشاه ربع مسکون
بانی مبانی خیرات و حسنات عظیم الشان معز السلطنة ابو الغازی سلطان حسین بهادر خلد ایام
خلافته ابتغاء لوجه الله تعالی و طلبا لجزیل ثوابه وقفا صحیحا صریحا مؤبدا مخلدا علی الروضة
المقدسة بمطلع الانوار الربانیه و مظهر الاسرار السبحانیه مرشد الحق و الحقیقة و الدین
خواجه ابو الولید الحمد قدس سره المبین و جعل مکانه فی اعلی علیین بسعی اقل عباد الله
الملک الوافی نظام الملک اسمعیل الخوافی جزاه الله سبحانه خیر الجزا

ای مظهر جمال تو مرآت کاینات — وی جنبش صفات تو از مقتضای ذات
هر جا که هست پرتو روی تو روشن است — گر کنج صومعه است و گر دیر سومنات

بهترین سرآغازی که در آیینه داران روشن ضمیر تجلیات صفات نامتناهی الهی در مرآت صفت کار
خانه ستایش بی آلایش بمثابهٔ کلی الفاظ و عبارات نقش پذیر گرداند نام خجسته فرجام
پادشاهی تواند بود که نیر جهان افروز طلعت فطرتش تا از منظر و صورکم فاحسن صورکم تافته
در روشن دلان سعادت سما که منشور پر نور و جعل الشمس ضیاء و القمر نورا بنام نامی
ایشان موشح و محلی است در سر البستان خدمت و سخر لکم الشمس و القمر دائبین ار بابی نشسته

جل شانه وعظم سلطانه ورديف اين امر شريف ودرود فرخنده ورود سپروری را
سزد که سبزی چمن دولت سرخیلان ترک و تجرید عموما وسرافرازی تشریف مسلمانان
اهل البیت خصوصا که بنص قاطع انشاء الله آمنین محلقین رؤسکم درین سرای فانی از سر
رفعت شان ایشان موی بموی نشان میدهد از آب روی گلاب رنگ وجویبار پاکیزه
آثار هدایت وارشاد اوست صلی الله علیه وآله واصحابه اجمعین الی یوم الدین بر آئینه خاطر
سرافرازان عالم ظاهر روشنست که در قسمت گاه نحن قسمنا نفوس انسانی بنعوت
ادراک و تمیز مزین است مظهر بدایع صنع کن فیکون ومصدر غرایب آثار گوناگون واقع شده
واز هر طایفه بعضی بواسطه وسعت قابلیت و کمال استعداد واهلیت از سایر امثال
واقران برسر آمده بر غوامض امور و مشکلات مهام بنوعی اقدام مینماید که جمهور نوع
بنی آدم از مشاهده جنس آن انگشت تعجب در دهان واله وحیران می‌مانند وهذا باب فیه
اطناب گرفتم انکه مرا موبمو دهان گردد برای خامه زسر تا قدم زبان گردد غرایبش چو ز ادراک
عقل بیرون است بگفتن و بنوشتن کجا بیان گردد و دلگشا ملکونه جمال این مقال آنکه در شهر
شعبان المعظم منتظم در سلک شهور سنه تسع وثمانین وثمانمائة المبارکه علی کل معشر وفیه
بمقتضای فحوای لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون ریاض آمال وامانی حدایق
بهجت وشادمانی از رشحات سحاب فیض فضل سلطانی سلیمان مکانی صاحب سریر
خلافت وجهانبانی حل مشکلات آفرینش وفتح معضلات اهل دانش وبینش
جم جام داراب دارات فریدون فر بهرام سمات سرافراز خاقان صاحب قران
شهنشاه دارای کشورستان ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان خلد الله ظلال
سلطانه علی رؤس الخلایق واید میامن برهانه علی مفارق الطوایف اجمعین لا محاله باصابت



رای مملکت آرای وصفات آیینه تیغ ظفر نمای غبار فتنه واشوب فرونشانده و
مهچه لوای بخشش وبخشایش باوج فلک دوار رسانیده سخن از خامه تیغش
نتوانم که شود زین زبان مشق وزان فکر زسر تا پایش بانواع انهار لطایف وعجایب
واصناف ریاحین بدایع وغرایب زیب وزینت گرفته نزهتگاه همایون باغ زاغان
سلطانی در فاخره هراة که دار السلطنه ربع مسکون است در آیین ختام مخدوم زادگان
سلطنت پناه که مظهر سر السلطان ظل الله اند آن در جهان بلطف غریب وین
بر اعدا مظفر ومنصور نزهتگاه دیده جهان بین ودلگشای خاطر حزین گشته
بود بحکم انکه خواسازا ابر ناگاه دولتها جوان گردد در فصل خزان از رنگ رزان رشک
کارخانه رنگ رزان چین بود ورواج اسباب عشرت وسرور وشمایم آثار جمعیت وحضور
چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری می‌دمید وانوار بهجت وکامکاری از مشرق دولت
وبختیاری چون بارقه برق از ابر آذاری می‌درخشید چنانکه زبان یکی از شعرای زمان بادای
شمه ازان غزل سرایان می‌نماید که هرگز ندیده عالم زین گونه شادکامی بادا چو دور
گردون این سور جاودانی باغیست همچو جنت خوبان درو چو حوران از غایت لطافت
باشد بهشت ثانی گر چار طاق اینست نه طاق لاجوردی از پایه رفیعش باشد
کمی نشانی غم را مجال باشد انجا مجال بودن زیرا که هست هر سو اسباب شادمانی در وصف
باغ شاهی عاجز شده ظلوعی زیرا که هست کامل در فن نکته دانی دارای ملک وملت سلطان
حسین غازی بادا هزار ساله در عیش کامرانی وچون در مقولا بحکم الاصل یسری فی الفروع
فیض نشاط وسرور عموم یافته بود وپرتو خرمی وانبساط بر خواطر اکابر واصاغر تافته
واز هر جهت اصناف محترفه وارباب صنایع دست هنر بابظهار هر گونه بدایع گشاده بودند

وهر طایفهٔ فراخور حال خویش تعبیهای لطیف غرایب اختراع نموده خدمت استاد مزبور
چابک دست دقایق گستر روشن بیان تیززبان بلند قدر محفل فروز انجمن آرای
سرفراز پهلوان قنبر علی سرتراش در تلاش آب رو در کمال کار خود که الحق در آن
باب شانه صفت موشکافی کرده سرموی از دقایق مهارت در چنین اعمال نمی‌انگاشت پای
تعصب در میدان تفوق نهاده سر بدعوی انا و لاغیری برآورد که هزار نکتهٔ باریکتر زموی اینجاست
نه هر که سر تراشد قلندری داند و در مجمع عام شیوهٔ بازدحام طوایف ایام که جمیع استادان
فن بعیان صریح مشاهده نموده و در ذیل این سطور ادای شهادت خواهند نمود کارهای
شگرف و دست بردهای بیرون از اندازهٔ تقریر صورت و حرف که کیفیت آن
بعد ازین در داستان داستان بشرح و بسط تمام بر روی این اوراق باز نموده خواهد شد
بارباب کیاست و فراست نمود بروجهی که یک سرمو سر کس را در آن شیوه دغدغه
از خاطر سر بر میزد همه را پاکی از میان برداشت هیچکس را مجال سرکشی و ستیزش نماند
هر که همچون استره تیغ خلاف او کشید بازگشت آن تیغ و هم در سینهٔ او کرد جای
وای عجب که در خلال این احوال که او در نظر دانش آیین ید بیضا می‌نمود اگر آسمان
هم سنگ کوهها جواهر گرانمایه برفرق او نثار کردی عجب نمی‌نمود استغفر الله و اتوب
الیه تائید آسمانی در باب سرافرازی او زیاده ازین چه تواند بود که در آن روز فیروز حضرت
پادشاه روی زمین سایهٔ التفات بر سر او انداخته با تمامت روساء ملک و ملت
سر بتماشای معرکهٔ او فرو آورده و بنفس مبارک برقرار محفهٔ محفوظ و حمایت الٰهی از باغ شمال تا
در زنجیرگاه که بطرف جنوبی حوض بزرگست بجشم قدوم فرموده و هذا غایة المامول و نهایة
المسئول بود تا بود در جهان گفتگو فروغ مجالس بنام نکو وشرح این حال

وتفصیل



وتفصیل این حال آنکه در هشتم این ماه از اول شام دوشنبه تا اول پیشین روز دیگر
آنکه بکیفیت از سر معرکه رو بگردانید در حضور ممیزان بتراشیدن یکهزار و سیصد سر سرافراز شد که
در سترون موی سیصد سر از آن جمله جای ده منی پوشیده بود و در آخر معرکه در نظر همایون
پادشاه ربع مسکون صد سر دیگر به تیغ در دندان گرفته تراشیده بود و چون تمامت کاملان
این فن و جمهور اهل طریق برکت فاتحهٔ دیگر مدد حال او کردانیدند و اواز ارتشان منشور مسلمی خواست
بعجز و قصور خود درین کار اعتراف نمودند و اینجا بالمسئول بر حسب اتفاق این منشور پر نور قلمی کرده
اسامی خود را در ذیل این سطور ثبت کردانیدند تا شاهد حال و بینهٔ دعوی کمال مشارالیه
باشد و در همه جا جانب او مرعی داشته وظیفهٔ اعتبار بجای آورند

ان هذا لهو حق الیقین بر مقتضای آیت کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا چون رابطهٔ خلت و وفا و قاعدهٔ محبت و صفا واسطهٔ برکات الٰهی و حسنات
نامتناهی است درین وقت بندگان دولتخواه فلان و فلان از صدق نیت و صفای
طویت عهد نمودیم و بذات پاک باری تعالی و صفات کبریای باری تعالی قسم
یاد کردیم برین موجب که بالله الطالب الغالب المدرک المهلک الحی الذی لا یموت ابدا
که مدت العمر با جناب عفت مآب همشیره ستیره مخدومهٔ عظمی عصمت الدین والدنیا فلانه
بنت والد مغفور فلان و فرزندان او در مقام مواخات و مصادقت و مصافات و
موافقت چون صبح دوم صادق دم و چون قطب ثابت قدم باشیم و همواره مبانی
یگانگی و یکجهتی و قواعد دوستی و یکتادلی مشید و مستحکم داشته در سلک عصاة یقطعون
ما امر الله به ان یوصل منخرط و منتظم کردیم و غبطه و فایده هیچ یک از ایشان را عرضهٔ ضیاع
نگردانیم و در نقص مال و منزلت و نقص جاه و مرتبت ایشان نکوشیم و بغرض طمع خود

قصد ازالهٔ عرض و عزم خزان انسان نکنیم و سخنی که موجب غبن و نقصان شرعی
و دیوانی تواند بود در حق ایشان تصریح و کنایت لا اصالةً و لا وکالةً نگوییم و نشنویم و منقصت
و مضرت بهیچ یک از ایشان نرسانیم و بحکم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود از دل صافی
و نیت خالص با حضرت عزت عز شانه و با رواح مقدس حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم عهد کردیم که بدین ایمان مغلظه و مواثیق مؤکده وفا کنیم و از خلف و کسر آن اعراض
و اجتناب نماییم و اگر عیاذاً بالله یکی از قیود و شروط را خلاف کنیم شایستهٔ لعنت و گرفتاری
و مستحق غضب و سخط باری جلت عظمت ذاته گردیم و بمقتضای ایمان المرء یعرف بایمانه
از دین اسلام و متابعت رسول برگشته سزاوار عذاب دینی و دنیوی باشیم و تمامت
ما احل الله بر ما حرام مطلق باشد و هر زنی که الحاله هذه در حبالهٔ نکاح این بندگان است و
بعد ازین سر در آید بر ناکح خود سه طلاق باشد که مطلقاً دیگر بزنی نشاید و در نظر بصیرت
سادات عظام و مشایخ کرام و علمای اسلام و سایر طبقات انام شریر و کذاب
و مفسد و قلاب باشیم و هرچه در باب این جماعت باجمعهم یا فرداً فرداً گوییم ناحق
و نامشروع و باطل و نامسموع باشد و بحکام اسلام زجر و تعزیر مخالف یکی ازین امور
واجب و لازم فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه لعنة الله والملایکة
والناس اجمعین

حضرت عزت عز شانه در کلام مجید خود چنین میفرماید
که انما اموالکم و اولادکم عدو لکم فاحذروهم یعنی چنین است و جز این نیست که مالهای شما و فرزندان
شما دشمنند مر شما را پس حذر کنید و پرهیز نمایید از ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم و آله چنین فرمود که رضی الرب سبحانه فی رضی الوالد و سخط الرب سبحانه فی سخط الوالد و خشنودی



پروردگار شما در خشنودی پدر است و ناخشنودی در ناخشنودی و حدیث دیگر مؤکد این واقعت
مضمون وی آنکه هر کس که صباحی چنان کند که پدر از وی راضی باشد دری از بهشت بر روی او
بگشایند و هر کس که شبانگاه چنان کند که پدر از وی ناراضی باشد دری از دوزخ بروی بگشایند
دران حال کسی از آن حضرت سوال کرد که اگرچه از پدر برین پسر ظلم رفته باشد حضرت
خواجه کاینات سه نوبت بر زبان مبارک راندند که اگرچه برین پسر ظلم رفته باشد پس از
هر دو حدیث مستفاد می گردد که خشنودی حق در خشنودی پدر است و مقارن این حال غرض
از عرض این مثال آنکه بنده فرومانده جلال الدین محمد ارمک باف بنابر ناهنجاری و ناهمواری فرزند
ناخلف بی شفقت و انصاف محمد حسین نام که الحق در صفات ردیه و افعال ذمیمه بمرتبه ایست که
در بدی و ددی و بی رویی دوم او نیست بی ارجویی گرفتار شده و با آنکه خود را در صورت
صوفیان خودنما فرا می نماید از سلوک طریق دیانت و مسلمانی بنوعی منحرف و منحرفست که از
وی ایذا و اهانت بسیار به پدر شکسته روزگار که عمر در تربیت و غمخواری او گذرانیده رسید
لاجرم بر مقتضای قول سلف صالح که پسر کو نجوید رضای پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر بیگانه
از ملاقات و مقالات بدکیش عاقبت نااندیش او مجتنب و محترز گشته امید میدارد که
مدت العمر باختلاط و ارتباط دیدار و گفتار آن مردود مطرود و معذب و گرفتار نگردد لهذا
وی را از تمامت جهات موروثی و مکتسبی خود بالکلیه محروم و بی نصیب گردانیده و مستوثق
و مستظهر است که آثار سخط الهی اجل و علا در دین و دنیی بمجاری احوال آن شقاوت مآل رسد
بریم از و مهر چو ننگ پدرش آب دریا بود مام خاک اللهم سلط علیه ما یستحقه
من البلیات بحرمت محمد سید الکاینات و سند الموجودات
بعد از حمد و ثنای پادشاهی که منشیان دیوان جف القلم بما هو کاین الی یوم الدین بی طغرا اسمای حسنی

او نشان نویسند و پس از صلوات و دعای صاحب تقبل نشانی که کاتبان مباشر و مدار سلناک
الا رحمة للعالمین بی انشا، بر وانچه انها راو کتابت نمایند نموده می آید که چون افراد طوایف
امم و اصناف ترک و عرب و عجم را با ملکان ممالک خسروی احتیاج تمام است
بلکه بی نشان عاطفت ایشان مهمات خلایق با تمام چون از زمان دولت سلطان شهید
سلطان ابوسعید و اوان خلافت حضرت سلطان حسین میرزا در هر کار نشانی که
بکار می آید آنحضرت بقلم بلاغت رقم در آورده اگر مرتب این صحایف را حد و عدد آن از امثال بی مثال
معلوم نیست اما بعضی از آنها اگر بشرف مطالعه آن استسعاد یافته بود بصورت ترتیب آن
مبادرت نمود برین وجه که فرقه اولی بفرمان سلاطین زمان انشا یافته مرتب از اقتباسی
و دو ترکیب و بیجی   مناشیر واجب التعظیم و التوقیر که از آستان ملایک آشیان
و درگاه رضوان بنیاه حضرت امام جن و الانس شاه باطن و ظاهر   شهید خاک خراسان
امام باطن ظاهر
امام طیب و طاهر   علی موسی جعفر محمد باقر   علیه و آبائه و اولاده الکرام شرایف
الصلوة و السلام در سفارش و احترام هر یک از افراد انام انعام و اکرام فرموده اند فایز آن
ان سعادت عظمی املا این صورت را از انشا حضرت مخدومی استدعا نموده اند تیمناً
باسمه العالی ارقام بعضی درین مقام مناسب است بلکه واجب مستنصرا بالله العلی
الطالب الغالب

الحمد لله العلی شانه الجلی سلطانه والصلوة
علی شهید صاحب الرسالة و مرقد والی ولایة الهدایة و الایالة و آله ائمة الدین المبین
اجمعین سپاس و ستایش مالا کلام که لوان مانی ارض من تجسره اقلام شطری بل
سطری از درج بدایعش بر لوح تحریر درج نتوان کرد سزای کبریایی که منشور پر نور زیبای بی





منتهایش بطغرای لا احصی ثنا، علیک موشح و مجلی است و تحیت و درود و خجسته
و درود نثار روضه بزرگواری که کسوت مرتبت فرزانه اش بطراز اعزاز مثل اهل
بیتی کسفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق مطرز و معلی است اللهم
صل علی محمد کلما ذکرک الذاکرون و کلما سهی عن ذکرک الغافلون و آله الاطهار و عترته
البررة الاخیار اما بعد چون از دیوان دار السیاده سید المرسلین علیه و علیهم صلوات الله
رب العالمین مثال امتثال فرموده اگر اولادی الصالحون لله و الطالحون لی بنام نجابت
اهل هدایت و توفیق موشح و مزین گشته مراینه در جمیع اوقات تولا بولا عترت طاهره
نبوی و دودمان مبارک مصطفوی علیه و آله المعصومین افضل صلوات المصلین واجب و لازم
دیدن و ملاحظه جانب شریف زمره عظیم الشان و اندیشه نضارت ریاض مرام ایشان
مطمح نظر همت کردانیدن الحج وسایل ذرایع حصول مقاصد و مآرب دارین تواند بود
یکفیک فیهم انهم آل احمد   اهل بیت طهارتند اینها   نور چشم بصارتند اینها
اختر برج شرع و ایمانند   گوهر درج صدق و ایقانند   قرة العین سید الشهدا
زهر شاخ دوحه زهرا   میوه باغ احمد مختار   لاله راغ حیدر کرار   حب ایشان
دلیل صدق و وفاق   بغض ایشان نشان کفر و نفاق   گر بپرسید ز آسمان بالفرض
سایل من خیار اهل الارض   بزبان کواکب و انجم   هیچ لفظی نیاید الا هم
و چون از آن معشر شریف که نور حدقه بینش و نور حدیقه آفرینش اند مرتضی اعظم مجتبی اورع
اطهر اکرم زبده اعاظم السادات جامع المیامن السعادات   روشن بیان و تیز زبان بلند
قدر   محفل فروز انجمن آرای سرفراز   ادام الله برکات سیادته در سلک سادات
صحیح النسب صریح الحسب موسوی شرف انتظام یافته و پرتو اشراقات انوار سیادات

الهادات عادت السادات روحیات احوال او یافته بانواع فضایل ذکیه متحلی
و تقدیم وظایف و اکرام و تعظیم او از لوازم امور دینی و دنیوی سبیل همگنان از مشاهیر
اشراف و جماهیر اجله اطراف که بسمت محبت دودمان طیبین و طاهرین موسوم و موصوف
باشند آنکه مقدم شریف مرتضی اعظم مشار الیه را باقدام اعزاز و اکرام تلقی نمایند
و خدمت او را بقبول تحف و هدایا و نذورات خاصه عتبه علیا امامت و ولایت
مرخص و تنازه دانند

حمد موفور و ستایش نامحصور بجنابی که دلوان مانی
الارض من شجره اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر سطری بل سطری از درج مدایحش بر
لوح تحریر درج نتوان کرد سزای حضرت کبریایی که منشور مهر و طغرای ثنای بی منتهایش
بر فحوای اعتراف بعجز و قصور محصور و مقصور است سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک و صلوات صلوات زاکیات از حضرت واهب العطایات نثار روضه
بزرگواری که از ظلمت مضایق جبر مضیق غیر از استضائت انوار آثار هدایت
او تصور چراغی که بان پیش پای فوز و فلاح توان دید از صواب دور است اللهم صل علی
محمد کلما ذکرک الذاکرون و کلما سهی عن ذکرک الغافلون و آله الاخیار و عترته البررة
الاطهار اما بعد از نیرین کتاب و سنت بر ساحت ضمیر آگاهان صاحب خبرت
یافته که حکمت در فتح باب ایجاد و لوای تکوین وجود نوع گرامی انسان است که مثال
اقبالش بتوقیع و فضلناهم موشح و معلی گشته و طلعت منقبتش از طراز اعزاز خلقت العالم
لاجلک و خلقتک لاجلی زینت و بها پذیرفته یا که مایده لطف کردگار جهان را
و میهمانی و عالم درین میانه طفیل و بر واقفان بصیر و مستبصران خبیر مشتبه نگردد

که عمده

که عمده در موجبات شرف مزیت و رفعت منزلت این نوع گرامی انسان است که
وظیفه معرفت و پرستش آفریدگار عز اسمه بجای آورده هرچه فرمان الهی بامتثال آن وارد شده
بادای آن مبادرت جویند و هرچه باجتناب از آن اشارت رفته بهیچ وجه پیرامن آن
نپویند که جمع کردن ایمان و عرفان با عمل صالح وفقنا الله تعالی لذلک بر حسب
وعده بخشنده مراد و انه لا یخلف المیعاد نشانه سعادت دو جهانی و حصول نعیم و لذات
جاودانی است حیث قال جل و علا ان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات
الفردوس نزلا و چون عقل و دانش هر کس با آن وفا نمی کند که بی تعلیم و تنبیه دیگری خدای را
سزای پرستش شناسد و بکردنی و ناکردنی خود راه برد حکیم قادر بفضل عمیم طایفه از خواص انسان
برگزیده و باضافه انوار وحی و ارسال ملک از اسرار ملک و ملکوت آگاه گردانیده و بر نیک و
بد احوال و اوضاع بندگان اطلاع بخشیده و بمنصب نبوت و پیغمبری اختصاص داده بخلق فرستاد
تا اصول عقاید و ایمان و فروع و افعال و اعمال جوارح و ارکان بر زبان ایشان بیان فرمایند
فرستادگان خداوند پاک. چو خورشید روشن درین تیره خاک کشایندگان در شرع و دین
نمایندگان طریق یقین و هر قرن و زمان و عهد و اوان جهت ابقای رسوم ملل و ادیان
و احیای مراسم شرایع پیغامبران طایفه دیگر از بندگان که سابقان مضمار شریعت و وارثان
آثار هدایت اند اختیار نموده در میان امثال و اقران قرنا بعد قرن بلند پایه و سرافراز
نمود که العلماء ورثة الانبیاء و چون نوبت نیابت نبوت پیغمبر آخر الزمان که عبارت از تقویت
و تشیید قواعد شرع و ملت اوست بعد از تمادی ایام ائمه انام و علمای اسلام که شجره مناقب
ایشان مثمر اقسام صنوف سعادت است بموجب وصیت انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و
عترتی و بمقتضای اشارت ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها

وبر مقتضای اشارت ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها
بجناب سیادت انتساب نقابت انتصاب شرایع شعار حقایق دثار مولانا و شیخ
الاسلام الاعظم الاعلم مرشد طوایف المتکلمین بین الانام صوفی مسند اید الکرامة والعرفان
قدوة ارباب المشاهدة والایقان افتخار اعاظم السادات والنقبا استظهار العترة الطاهرین
بین الوری عارج معارج السیادة بالاتفاق صاعد مصاعد النقابة بالاستحقاق استاد العلما
المحققین ملاذ الفضلا المدققین معدل میزان العقول والمنقول منقح اغصان الفروع والاصول
آن سرفن از علوم استاد همچون بوعلی   شاید ش در درس صد شاگرد مثل بوالعلا   هست نوک
کلک او مفتاح باب مشکلات   هست نور رای او مصباح راه اهتدا   می برد لطف
کلامش تاب از آب حیات   میزند بحر کمالش موج بر اوج سما   الطایر صیت جلاله قدره
کالمطار فی الاقطار الخافقین معز الحق والسیادة والافادة والدنیا والدین شیخ حسین اروض
الله ریاض الفضایل بسحاب جوده و روّج امور الممالک بمیامن وجوده سمت انتما و انتها
یافت که او لا سلسله نسب ذات او بسید رسل و سرور انبیا علیه و علیهم التحیة والثنا
صورت حبل متین گرفته برین سیاق که مولانا و مولیٰنا و مولینا السید السند المستند
معز الحق والشریعة والدین حسین الامیر الکبیر الاغر الاعز التقی النقی السالک الطریق الاقوم
والنهج الاسد نور الملة والدین محمد بن سید الاجل الاکمل الاورع الاوحد مجمع الفضایل
النفسانیه والکمالات الانسانیه علاء الدولة والدین حسین بن المرتضی ابی الحسن
علی الرضا السید الشریف الحنیف العارف الکامل قطب الموحدین وقدوة الواجدین شرف
الحق والدین مرتضی بن السالک الناسک الصفی ابی محمد یحیی بن شیخ المحدث النسابه الکریم
الطرفین مرتضی بن السید الکامل المکمل الافضل المفضل ابی مناقب محمد بن الشیخ المحدث الکریم زین العابدین

علی اصغر بن محمد المعالی الحسین بن العالم العامل الکاشف العارف صاحب المقامات العلیه والعلوم
السنیه ابی تراب علی ابن الامیر الشجاع الجواد ابی القاسم بن السید الحمید الکامل الباذل علی بن شمس الاسلام
محمد بن اشقر ابن القایم عبد الله بن سید النقبا والارباب الصادق المصدوق الملقب بالکذاب
ابی عبد الله جعفر الذکی بن الامام الهمام والحبر القمقام قدوة العرفا الکاملین واسوة الکبرا العارفین
المتوجه الی الله بالکلیه والداعی الیه بالایات الجلیه   انکه در علم و عمل در کل عالم آمده   پیشوای خاص و
عام و مقتدای شیخ و شاب   مستفاد از ذروه قدر رفیعش آسمان   مستعار از لمعه بدر منیرش
آفتاب   الامام العاشر ابی الحسن علی النقی الامام الجواد مقتدا الاولیا والعباد و قطب
ارباب الذوق والوجدان مهبط انوار الکشف والعرفان   انکه گر بر کوه تابد آفتاب
فیض او   سنگ را در یکزمان یاقوت احمر میکند   وانکه گر بر خس اصغر یکره انداز نظر
از سعادتمندی او را سعد اکبر میکند   الامام ابی جعفر محمد التقی بن الامام الهمام سلطان اولیا
العظام ملاذ الخافقین و کهف الثقلین الذی نسبه بین الوری لعبد المشرقین   امام بحق شاه مطلق
که آمد   حریم درش قبله گاه سلاطین   شه کاخ عرفان گل شاخ احسان   دُر دُرج امکان
مه برج تمکین   الامام ابی الحسن علی الرضا بن الامام الاعظم حجة الله علی العالم مهبط
اشعه انوار اللاهوت المتشبث باذیال افضاله سکان حضایر الجبروت   شهی که بر سر خوان نوال
او بحقیقت   چو نیم کاسه سبزی نموده طارم خضرا   زهی رفیع جنابی که صحن پرده سرا پیش
چو چرخ اطلس از زین صفت منظر آمده والا   الامام ابی علی موسی الکاظم بن الکامل الفایز
بالقدح المعلی علی الاواخر والاوایل افتخار العترة الطاهرة استظهار الملة الباهرة آن
بحر لطف و عاطفت کافی کف صافی صفت   خورشید برج معرفت یاقوت کان لطف نوباوه
چرخ کهن دیباچه اوراق کن   چون ماه کامل در سخن چون صبح صادق در صف الامام

ابی عبد الله جعفر الصادق بن الامام الطاهر ذو الحسب الطاهر والنسب الباهر محرز
قصبات السبق فی مضمار الحقایق مظهر آیات الاعجاز فی اختراع الدقایق آن شاه دین پناه که در
نامهٔ ازل هم نام آن کسیست که سلطان انبیاست جایی رسید پایهٔ قدر جلال او کز انتها
شمهٔ ایوان کبریاست الامام ابی جعفر محمد الباقر الامام المعلی جلیل القدر فی الوری قدوه آل طه
ویس نقاوه ممتزاج الماء والطین آن آسمان سپهر که بهر جلال او پرده سرای ماه کمینه سرادقست
هر شاه را که نیست توقع بلطف او برجانش از وقایع دوران غو نقیصت الامام ابی محمد زین العابدین علی
بن الامام السعید الباذل جهده فی تتبع آثار والده الحمید عارج معارج الولایه والنبوة صاعد
مصاعد الهدایت والفتوة سرسران که سر از رکاب اوست تاب شهشهان که تنها
جناب اوست مآل مؤیدی که چو خورشید دست او بالاست زابر کاه عطا و بحر
کاه نوال الامام ابی عبد الله الحسین الشهید بن الامام المسلمین وامام المؤمنین رافع اعلام
الاسلام بالنصر العزیز والفتح المبین قامع الکفرة والمتردین بالبطش الشدید والقوة
المتین شاهی که آفتاب شده پایه سرش بوده نظام گوهر عالم ز جوهرش
شاهی که چون هلال مه چارده شده خود را یکی ز حلقه بگوشان قنبرش شاهی که نیم ترکی همین
ماه نو کوی که هست کوشه از نعل اشترش شاهی که روز رزم چو شمشیر برگرفت تیری نبود در صف
هیجا برابرش شاهی که طبلهای بشارت نواختند چون رفت در جهان خبر فتح خیبرش
شاهی که حال اتی خبری بود در حقش میری که لافتی صفتی بود در خورش شاهی که صورتش چو بدیدی
معاینه پیش آمدی بآینه داری سکندرش شاهی که نقطه بود از آفاق قدر او گردون دور
و دایره و خط محورش اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین بحمد الله سبحانه
وتعالی در شهور سنه ثمان وستین وثمانمایه نظر بر توفیق استعاضه واستمداد از عتبه بارگاه

وسده ملایک پناه سلطانیه علویه رضویه علی ساکنها السلام والتحیه سایهٔ التفات بر نسق
امور و ضبط مصالح جمهور طوایف ساکنان روضة الاسلام مشهد مقدسه و ولایت طوس
انداختند و نقد عقاید دینی و اعمال تعیینی هر یک را بر محک ضمیر امتحان نموده بمقدار عیار مکشوف
نظر بصیرت و اعتبار گردانید و فرق حق از باطل نموده لیمیز الله الخبیث من الطیب جمع
مفسدان و مبتدعان را از جهات ترک طغیان و ضلالت کفر و کفران برهانید و هرچه تعلق
بامور دین داشت از اصول اعتقاد و ایمان و فروع افعال و اعمال جوارح و ارکان در میان
ایشان مجری و ممهد داشته عامهٔ ساکنان بختیار این خجسته بر جادهٔ جد و اجتهاد در دینا
پروری و حسن اعتقاد ثابت و راسخ گردانید و در قلع و قمع مادهٔ ظلم و جور ید بیضا نموده
تمامت قضایا و امور دین مواضع را بر نهج شریعت غرا و ملت زهرا بالفیصل رسانیده و در گذرانیدن
و بر آوردن مهمات و حاجات مستمندان و محتاجان هیچگونه تهاون و تقصیر جایز نداشت جزاه الله تعالی
عنا و عن الجمیع المسلمین خیر الجزا پیر طریقت که آسمان بوسید زمینش هر زمان بر فرق فرقدان
سعد متوالی ریخته ملک شریعت ان او نزل بقا برخوان او فیض رضا بر جان او ایزد تعالی
ریخته و بعد از آنکه حفظ و نظام مهام و ضبط اموال و اوضاع کافهٔ انام کما ینبغی از
میامن التفات و اهتمام او مقرر و میسر شده طبقات خلایق عموماً و اصول خاندان نبوت و ولایت
خصوصاً از دولت اقامت حضور مفیض السرور او محظوظ و بهره ور گشتند جهت ادای لوازم
شکر شمهٔ از آن عطایا و مواهب الرغایب عمت نعماؤه ارزانی داشت بر وفق مثال خسرو شیرین
مقال که علم برکش که برخوابات سلطانی مسلم شد علم عالی از روضهٔ با احترام مشهد مطهر الملم
علم علاقه مرشد الآفاق علم الهدی والحق باستحقاق لا زال فی دار التجلی روضه اجل الکرامی
للجمال الباسق مصحوب عزیمت آنحضرت گردانیدند که هذا علم نصب علامة لکعبة السیادة

والکمال و رفع اماره القبله السعاده والاقبال خرم آنها که بسودای تو جان باخته اند بنشین را
بهوای تو علم ساخته اند علم عشق برافراخته از آتش شوق رخش تجرید بمیدان بلا تاخته اند
سرفرازی بهوایت که تواند چو علم چون درین معرکه شیران علم انداخته اند عالمی سایه نشین آمده هرجا
علی بر سر خاک شهیدان تو افراخته اند حق شناسان که بعرفان تو گشتند علم علم الله که بس غیر تو نشناخته اند
اللهم صل علی محمد ناصب اعلام الهدی و رافع آیات التقی و آل محمد صلی الله علیه محمد صاحب لواء الحمد و المقام
المحمود و آل محمد سبیل سادات ممالک و اعلام مسالک اما بعد جناب مشار الیه ما بالبیان را
که انتظام سلسله جلالت انتساب کرامت مآب او بعاشر ائمه اهل البیت سلام الله علیه
و ابا به بشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء شرف اشتهار و انتما یافته بر وفق فرموده آدم
و من دونه تحت لوائی امام و مقتدا و مقدم و پیشوای خود دانسته شرائط اجلال و اکرام و مراسم
توقیر و احترام بتقدیم رسانید و بحکم اذا اتاک الرجل علی المحک تبین غشه من غیر شک
هر یک از ایشان نقد نسب خود را بمحک امتحان آنحضرت زده بمقدار عیار مکشوف نظر اعتبار
گردانند که منصب تحقیق و تصحیح ابواب انساب طبقات سادات برای صواب او مفوض گشته
که هرچه از شایبه ریب و طغیان و وصمت عیب و نقصان پاک و خالص باشد معتبر و مستحسن دارد
آنچه از مصنوعات جعلی نماید و محل توقف و تردد باشد مردود و مطروح شمرد

عن عتبه العلیه العلویه الرضیه الرضویه الامامیه السلطانیه جهت

بالمکارم البهیه والمراضی السبحانیه سپاس بی قیاس حضرت پادشاهی را جل شانه و عظم سلطانه
که خاک نشینان مقام انقیاد و تسلیم را در مسند رضا درجه تمکین از آثار قدرت اوست و زمین بوسان
عتبه امیرالمؤمنین را مرتبه عالی از کمال حکمت او و درود فرخنده و درود صاحب قرانی را که لوای

ن



الی رسول الله الیکم بر اوج فلک خضرا افراخته و صدای دولت ابدی درین طارم نه رواق زبرجدی
انداخته اما بعد چون حکمت الهی اقتضای آن فرمود که جهت استبقای انوار صبح نبوت در بسیط
خاک بازاء بروج دوازده گانه افلاک دوازده کوکب منیر امامت بوستان خلافت و قائم مقامی
پایدار باشد که و کل شیء احصیناه فی امام مبین و از آنجمله دیار خراسان از اقلیم رابع که وسط
ربع مسکون است بر حسب اشارت ستدفن بضعة منی بارض خراسان بشرف اقامت امام
هشتم از مقام هشت بهشت متجاوز گشته هرآینه مرکبی را که شرف اختصاص بدوحه نبوت و رسالت
ثابت و ظاهر باشد اقتضای کمال اسلام و دینداری چنان تواند بود که جمیع طبقات انام
از خواص و عوام اقالیم سبع طریقه اخلاص و نیازمندی نسبت با او مسلوک و بهیچ حال وظیفه
رعایت فراغت و دلبستگی فرو نگذارند بنا علی ذلک چون جناب سیادت مرتضی اعظم
سلیل اعاظم السادات بین الانام سید ناصر الدین ابراهیم السید السند الجلیل الاصیل سید
شهاب الدوله والدین اسمعیل بن الامیر الکبیر والسند المستند الخبیر جلال الحق والدین الموسی از اکابر
سادات صحیح النسب صریح الحسب دار الملک هراة صینت عن تطرق الآفات است بتقلید شیخ مزار قدس
آثار حضرت قدوسی منزلت کروبی مرتبت امام زاده جلیل القدر عظیم الشأن سلطان اکابر سادات
زمین و زمان قره باصره نبوت و رسالت ثمره شجره ولایت و ایالت سوس رسول الله و ابن وصیه
رمیم توسی علی کل معجز ملاذ الائمه فی الامه معجز الدوله والدین سلطان المعروف بسلطان عنب
افاض الله برکاته علی الحاضرین والغائبین الی یوم الدین که واقعست در قصبه ساوی من اعمال خبیص کرمان
لازالت محروسه عن تطرق الحدثان و تقدم منتسبان آن آستان کرامت آشیان سرافراز آمده مقرر شد
که تمامت موقوفات و نذورات آن متعلق باهتمام او باشد وظیفه تمامت محبان و مریدان
و مخلصان و معتقدان این خانواده بزرگوار آنکه مقدم او را مغتنم شمرده در جمیع احوال طریقه اعزاز و اکرام

او مسلوک دارند و در باب امتثال و مصلحت و صواب دید او دقیقه فرو نگذارند

عن العتبة العلیة الرضیة الرضویة الکاملیه

السلطانیه لازالت محفوفه بالمکارم الالهیه والمرتضی السبحانیه فاتحه خطاب در هر باب و خاتمه مقال

در همه حال سپاس و ستایش خجسته مآل قادر حکیمی را که باقتضای سابقه عنایت قدیم طایفه مخصوص

از اخص خواص گرامی نوع بشر برگزیده و بافاضت انوار وحی و کلام سعادت آثار کشف و الهام

واقف احوال ملک و ملکوت و کاشف اسرار ناسوت و لاهوت کردانید فرستادگان خداوند

پاک چو خورشید روشن درین تیره خاک کشایندگان در شرع و دین نمایندگان طریق

یقین خصوصا حضرت صاحب قرانی که صلای انی رسول الله الیکم در داده لوای بعثت والی الاسود

والاحمر براوج فلک خضرا افراخت و از ادار لا نبی بعدی صدای دولت ابدی درین طاق بندرواق

زبرجدی انداخت النبی العربی الواضح التبجیل المبین علو شانه فی التوریة والانجیل حبیب الله ابو القاسم

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم ذو اللواء المرفوع فی بنی لوی صاحب المقام المنیف فی عبد مناف

بن قصی صلوات الله و سلامه علیه که رقم نسخ و تبدیل در صحیفه آمال بادیان و ملل سابق کشیده چون دین

متین او بحکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین تا انقراض جهان از عروض نسخ و بطلان ایمن و بری خواهد بود اشارت

بابشارت انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مقتضی آن شد که جهت استقامت و استدامت

انوار صبح نبوت او در بسیط خاک بازا بروج دوازده گانه افلاک دوازده کوکب منیر امامت و ولایت سریر

موسوم خلافت و قایم مقامی سایره دایر باشد که و کل شیء احصیناه فی امام مبین و چون از انجمله دیار

خراسان که از اقلیم رابع و بسیط ربع مسکون و واسطه عقد ایران و توران است برحسب اشارت ستدفن

بضعة منی بارض خراسان و در اختصاص بشرف اقامت امام هشتم از ایمه اهل البیت صلوات الله علیهم

اجمعین از مقام منت بهشت متجاوز و مستعلا شده



حبذا این روضه قدس آستان انس

کز سپهر کبریا صد رایت انوار در پرش خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح چون نشیند گردی

از غبار آستان بر درش ولا محاله چون طراوت روضه شریعت و نضارت دوحه طریقت و حقیقت

از ینابیع تعظیم و احترام دودمان سید المرسلین و توفیر احتشام خاندان طیبین و طاهرین مربوط

و مقصور تواند بود اقتضای کمال اسلام و دین داری چنان تواند بود که اخیار طوایف خواص و عوام این ملت

مکرمت آثار بمقتضای مثل اهل بیتی کسفینة نوح من دخلها امن و من تخلف عنها غرق در مجاورت

این آستان که قبله گاه راستان است حق خدمت و نیازمندی بجای آورند در ملازمت مقتبسان

دودمان نبوت و امامت که شعبه دوحه لولاک و شجره ثمره دمار سلسله اند هیچ دقیقه از دقایق

ارادت و دلبستگی فرو نگذارند و لهذا جمیع طبقات امم و اصناف ترک و عرب و عجم از

اطراف و اکناف اقالیم بدلالت والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و نیت استفاضه از آن

مظهر انوار حق و مرحمت طریقه توجه و تردد مسلوک می دارند و هیچ حال وظیفه تقدیم ضراعت و نیازمندی

فرو نمی گذارند مطلع انوار حکمت الهی هر روز آفتاب بوسه از اخلاص خاک روضه جان پرورش و چون

خدمت درویش صادق الاخلاص زایر الحرمین الشریفین شرف الدین درویش حاجی که از درویشان

سعادت یار این عتبه برکت آثار است و من المهد الی اللحد آتش شوق و محبت منتسبان

دودمان رسالت برافروخته و کباب وار بر سر بازار ارادت و اخلاص دل ایشان و سینه

پی کینه بداغ نیاز و اختصاص اهل البیت امامت سوخته منظور نقبا و سادات عالیمقدار است

و بتشریف شده و چراغ و سفره و سایر اسباب ترتیب و نوازش که در میان امثال و اقران

وسیله امتیاز و سرافرازی او تواند بود مخصوص و ملحوظ شده

حملی حد که مقربان حضرت خیر شهرستان بشنو ردو شباه

بصدای نوای آن تکلم نمایند و سپاس بی قیاس که قمریان دستان سرای بهارستان ناله و آه
باد ای نوای آن ترنم نمایند حضرت خداوندی را که منادی فرمان واجب الاذعان از مصدوقهٔ فلنولینک
قبلة ترضیها بر صوت صوت ارباب اقامت صلوات ما یتصل بذلک من بسایر القربات میخواند
و بر فرع منابر اسلام ادای فرایض و واجبات و سنن و مستحبات بر وجهی که صورت حال اولیک الذین
تقبل عنهم احسن ما عملوا در مرات اوقات آن چهره نمایست و بمسامع مجامع جماعت اهل الله که
اصحاب تیقظ و احتیاط اند میرساند که قبهٔ پر نور عالم ظهور را بدست صنع صمدیت اساس انداخته
فیومی که بر منبر اعلان اعلام خطبهٔ توقیرانی جاعلک للناس اماما بنام نامی السلطان ظل الله بر افراخته
از قضای او یکی در نار نیران سوخته و در رضایش آن یکی روضات رضوان یافته هر که از
سلطان فضلش خواسته داد گناه در زمان حکم نجات از کل عصیان یافته و غلغلهٔ صلوات
نامیات و ولولهٔ تحیات زاکیات بر مرقد منور و مشهد معطر سلطان جمیع انبیا و امام جمیع اصفیا
و اولیا که تا صلای انی رسول الله الیکم در داده هر روز پنج نوبت صدای نوبت او درین طاق بلند رواق
می اندازند و لوای دولت ابدی او بر اوج فلک زبرجدی می افرازند کیوان شنیده بر سر این هفت
گردخوان هر روز پنج بار صدای بلال او چرخ کبود نه طبقه نکمه ایست سبز بر جاک ذیل
کسوت خدام آل او صلی علیه و آله الطیبین و عترته الطاهرین اجمعین اما بعد بر ضمایر
منیر ارباب عقل و کیاست و خواطر خطیرهٔ اصحاب علم و فراست مخفی و محجوب نماند که مشاهده
مشهد بزرگوار ایمهٔ معصومین و مجاورت مرقد فیض آثار اجلهٔ آل طه و یس سلام الله علیهم اجمعین
از مقدمات حصول مقاصد دینی و دنیوی و مقدمات وصول فتوحات صوری و معنویست
سیما روضهٔ بهشت آیین امام هشتم که از چهار رکن معموره وجود مشاهده می گردد که انقراض جهان
پنج نوبت کوس سلطانی بر در بارگاه امامت بر در او زنند و ازین جهت مقصورهٔ ایجاد آوازهٔ آنچ

که انهی



که تا انتهای زمان هفت کشور عالم مسخر فرمان اوست و هو الامام الهمام سلطان اولیاء الله العظام
ملاذ الطالبین و کهف الثقلین الذی یمینه و یمن الوری بجده المشرقین مهبط اشعهٔ انوار لاهوت المتشبث
باذیال افضاله سکان حظایر الجبروت امام بحق امام الجن والانس سلطان ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیه الصلوات والسلام و علی آبائه الغابرین من الاواخر والاوایل بالقدح المعلی که لا محاله بمقتضی من
زارنی تلک البقعة کتب الله له ثواب الف حجة مبرورة والف عمرة مقبولة بالحقیقه کعبهٔ رهستان و
قبلهٔ مستعدان است و دستیاری فیوض بی دریغ صاحب قاب قوسین مقربان گوشهٔ ایوان
گردون سای او در چهرهٔ کاهان زده تیر دعا بر نشان و چون درویش صالح صادق الاخلاص
واثق الاختصاص زبدة المؤذنین فی عموم الآفاق خصوصا فی روضة المرضیة الرضیة بالارث و الاستحقاق
ان بلبل گلدستهٔ معمورهٔ خاک سرخیل موذنان این روضهٔ پاک تحسین کرده خروش صبحوانی افلاک
چون رفته صدای بانگ او بر افلاک ضیاء الملة والدین مقری نور الله زاده الله نوره و ضاعف
حضوره که پدر نامدار مغفرت شعار او مقری سعد الدین مسعود در سلک اولئک الذین سعدوا انتظام
یافته ابتغاء لوجه الله تعالی و طلبا لمرضاة العلی مخلص مخصص خاندان نبوت و فتوت بود مدت پنجاه سال
تقریبا در عتبهٔ علیهٔ علویهٔ امامیه و مسجد جامع مشهد مقدس سلطانیه بطرفه خوانی و خوش الحانی تعهد
منصب اذان نموده در سرش سر گذشتهٔ عشق تاج خسروی سر که طوق بندگی چو تو سلطان
یافته گرد راه مفلسان کوی عشق را خود کو سر تاج سر فغفور خاقان یافته و از آثار غریب
عم عام او مقری سعید الدین درین مقام خجسته فرجام آنکه سابقان میل قبهٔ مرفوعهٔ حضرت سلطان
امامت مکانی بواسطه مرور ایام و کرور شهور و اعوام میل اعوجاج و انحراف تمام یافته بود
سر نیاز بر بسیط گنبد عالی نهاده چندانکه مزوران وقت جهت اصلاح آن مهم نرد با نهای رفیع
بر یکدیگر بسته متردد می بودند که بچه طریق خیر انجام بر آن قبه گردون سای اعتلا توان نمود

صورتی بمقتضای حال از حجاب غیب انکشاف نمی یافت مشار الیه در خلال آن احوال بتلقین
ملهم آسمانی بنردبان بالا رفت و نردبان دیگر بر سطح گنبد انداخته یک سر آن بر بالای نردبان
اصل استوار کرده شد و بی تحاشی ببالای گنبد مرتقی گشته صلوات فرستاده و میل قبه را به بیوت
فرود آورده تا استادان ماهر تجدید آن نمودند و بجهت این کارگذاری او جرأت یافته بجای خود نصب
کردند و آن مؤید صاحب توفیق از موقف امامت بخلعت گرانمایه مشرف گردید تا نگردد زنده
جانت جز ببوی او کی توانی نعرهٔ یا هو زدن در کوی او والحاله هذه درویش نورالله
مشار الیه بعد از انقضاء مدت حیوة پدر عزیز طریقهٔ پسندیده الولد الرشید یقتدی بالوالد
الحمید مسلوک داشته بشرف مؤذنی آستانهٔ شریفه سرافراز است و باستحقاق رعایت جانب
و ملاحظهٔ خاطر من کل الوجوه و جمیع الجهات از همگنان ممتاز نوشتهٔ پادشاهان اسلام
از روی تعظیم و احترام منقسم بر پنج کلمه مکاتیبی که از زبان خسروان صاحبقران
با امثال و اقران یا اشراف و اعیان ممالک جهان ترتیب نموده

اقتبس و استدعی تحیة من عند الله مبارکة
طیبة الحقت و اهدی بهای حضرت من حضرت حیدرة حضرت خطایر الملوک و محاضر اللاهوت جهانبانی
که علم دولت آدم و من دونه تحت لوای بر سمک سماک افراخته و سایهٔ رأفت بعثت الی الاسود و الاحمر
بر مفارق شش جهت هفت اقلیم انداخته کوس سلطنت جهانگیرش که بر کنگرهٔ عالیه و رفعنا لک
ذکرک می زنند آوازهٔ کنت نبیا و آدم بین الماء والطین از حضیض خاک بذروهٔ افلاک رسانید
و برق انا نبی السیف از فرق طارم اعلا گذرانید محمد نور چشم اهل بینش سرای آفرین
از آفرینش شهنشاه سریر قاب قوسین امام انبیا سلطان کونین سوار عرصهٔ
میدان تحقیق که رو از مرد و عالم گوی توفیق النبی العربی الواضح التحجیل المبین علوشانه





فی التوراة والانجیل صلی الله علیه و آله الطیبین و اصحابه الطاهرین و از زمره منتسبان
خاص آن موقف مقدس که محل ورود و وفود ملایک و غایت مقصد و مقصود صدر نشینان متکئین
علی الارائک است جناب مستطاب مولانا و شیخ الاسلام الاعظم حجة الله علی کافة الانام فی العالم
مطلع انوار اولئک المقربون مخزن اسرار لا خوف علیهم ولا هم یحزنون امام عالی
قدره و خطاب خطیره که حضرة فیها حضور العباده المشرف بشرف خصوص سدهٔ سید
المرسلین مولانا صلاح الملة والتقوی والدین اصلح الله حاله و حسن مرجعه و مآله را بمزید اختصاص
ممتاز گردانیده مستظهر و امیدواری باشد که چون در زمین بوسی عتبهٔ رسالت پناه خاتم النبیین صلی الله
علیه و آله و سلم حق نیازمندی گذارند ازین محروم مهجور یاد آرند ای مرغ شاخسار عنایت که
دمبدم از گلشن وفا رسدت نکهت وصال بهوش پری بلند فراموشیت مباد از حال
ما که بسته پریم و شکسته بال بعده تصویر ضمیر منیر میرود که مقارن این حال که قافله سالار قوافل
تائیدات سبحانی محل احرام بیت الله الحرام و زیارت روضهٔ رضیه بدر انجمن انک لمن المرسلین
باران رحمة و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین بر ناقهٔ شوق بسته بمقتضای صدق نیت
و خلوص اعتقاد از شرایف مصاحف قرآنی کتابی که کتابت آن از نوادر تنزیل آسمانی از وجوه معجزات
قلم گذاری مولانا شهاب الدین عبدالله مروی که دست قدرت رب العباد او را از فضیلت
علیکم بحسن الخط بخط کامل بهره ور گردانیده مصحوب توجه ایشان وقفاً لازماً علی کل من دخل
مدینة السلام من معاشر المسلمین لنیل زیارت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه
و آله و اصحابه ارسال گردانیده بودیم و چون در تضاعیف این احوال از انهاء اخبار رکب الحجیج
از مقام حجاز آهنگ باز گشت نموده بود بمسامع جلال پیوست که جلد مکلف آن
بتمادی روزگار از درجهٔ جودت منصرف گشته مرة بعد اخری بتجدید تجلید آن اهتمام تمام نموده

در صحبت زبده سالکان موفق مولانا حاجی عبد الله ارسال رفت مراینه بوسیله سعی جمیل
آنجناب بمحل خود اقتران خواهد یافت والمرجو من الله تعالی والسلام

سلام الله وتحیاته ورحمة وبرکاته علی معشر

الشریفین التحیف للجلیل الاصیل الکبیر الخبیر الحسیب النسیب الکلیم السلیم من اهل الحرمین الشریفین
طایف کعبة المشرقین وزایر قبلة المغربین اصلح الله تعالی احوالهم واحسن فی الدارین
مرجعهم ومآلهم رجا واثق ووثوق صادق که چون دران موقف مقدس حق نیازمندی گذارند
ازین محروم مهجور که پیوسته لسان حال بفحوای این مقال که کی بود یا رب که رو در یثرب و
بطحا کنم گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم مترنم دارد یاد آورند والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم بعد ها تصویر ضمایر خبیره آنکه در خلال این احوال وکیل موقوفات حرمین محترمین
المشرف بشرف سده سید الثقلین شیخ فلان الملة والدین از مکه مبارکه بجهت استحصال
حاصل اوقاف اندخود وغیر آن که نامزد سکنه واهالی آن خجسته دیار فرخنده آثار است بدار الملک
هراه صینت عن تطرق الآفات رسید کما هی حالات آن قضیه برین وجه سانح گشت
که مرة بعد اولی وکرة بعد اخری که مبلغهای کرامند از خطه خراسان بصوب حرمین شریفین
ارسال یافته و پرتو اصول آن بر ساحت آن عالیمقام نتافته چه مرتبت از الجمله بعضی
در اثنا طرق ومسالک عرضه ضیاع گشته وبعضی دیگر از شوایب قصور وتقصیر حاملان ومتعهدان
کرنا وجه رقم تصرف دران کشیده اند بمصرف وجوب ومصب استحقاق نرسیده ان هذا
لشیء عجاب وچون مقارن امعان نظر اصابت آیین در استکشاف حقیقت مصلحت
شرع متین رجوع باجتهاد زمره کرام علماء اسلام که وارثان علوم انبیا اند نموده شد ائمه فقه وفتوی
متفق اللفظ والمعنی رقم زده کلک احتیاط گردانیده اند که موقوف علیه حاصل آن موقوفات

بحکم

بحسب شرع شریف مقرر ومحقق نیست ونظر بدستوری که در سوابق اوقات قرار واستمرار یافته
که هر وقت جمعی از شرذمه کریمه سادات عالی مقدار ومشایخ هدایت شعار حرمین شریفین میرسیده اند
ایشان را مصارف وجوب دانسته حاصل آن وقف را بمصالح ایشان صرف می نموده اند
درین ولا نیز اقتدا بالسنة السنیه سلف صالح واجب ومناسب دیده بنا علی هذا الحکم مطاع لازم
الاتباع بنفاذ انجامید که بر مقتضای فحوای فتوای ائمه هدی عمل نموده بهیچ حال تجاوز جایز ندارند ومن
تلک الجمله مبلغی از حاصل آن موقوفات مدد حال شیخ مشار الیه گشت ومبلغ دیگر بنام سایر
مقیمان حرمین شریفین کریمین زادهما الله شرفا وکرامة مصحوب او بارسال پیوست وظیفة الوقت
ممکنان ع وفقهم الله سبحانه لاشاعة آثار الخیر والبرکة آنکه بهمت مبارک مددکار باشند ومن الله
العون والتوفیق انه حمید مجید

جناب سلطنت پناه مملکت مآب معدلت انتساب سلطان مظفر کامکار
والی ولایت نصرت واقتدار مورد عنایات نامتناهی مهبط اصطناعات الهی مؤسس قواعد
الشرع مرصص بنیان دین المستبین الفایز من عند الله لکل مأمول ومطلوب معز السلطنة والدنیا
والدین ابو النصر سلطان یعقوب اعز الله انصار دولته وشید قوایم الملک بمراسم عدالته را
قوافل دعوات استجابت آثار همرکاب رواحل لیل ونهار اهدا واتحاف نموده بجوامع ضمیر وهمگی
همت مستدعی نظام اسباب دولت انتظام موجبات امانی وآمال ملک وملت می باشد
انه علی تیسیر ذلک قدیر بعده اعلام رای شریف آنکه چون از اتفاقات چنین بعضی از موقوفات
حرمین شریفین زادهما الله شرفا در ممالک محروسه سمت وقوع دارد از حاصل آن مبلغ و
مقداری مصحوب آن قبله اقبال وکعبه عظمت وجلال می گردانیم واز جمله مقارن این حال موازی سی هزار
دینار کبکی ابریشم مرغوب بقیمت استراباد در صحبت مرتضی اعظم مجتبی اکرم سید ضیاء الدین

نور الله که از سادات ابو ترابی اذ غنه منتسب با عتبه دولت ارجمند است بتوفیق سبحانی
و ترفیق هدایت آسمانی احرام زمین بوس آن مقام خجسته فرجام بسته روانه کردانیدیم تا در هر
موضع از بلاد دیگر که در فروختن آن غبطه متصور باشد بدستیاری اهتمام فرخنده ثمن آنرا بمدینه
فردوس اشتباه حضرت رسالت پناه خاتم صلی الله علیه وسلم رساند مراینه بشرف ملازمت
آن جناب سلطنت مآب بر افراز خواهد شد طریق التفات سپرده مسیدش را الیه را بوجودی
اجازت فرمایند بنوعی که سالکان راه یقین بیامن تاییدات ایشان بمدارج مقصد اقصی
رسند والخیر فی الله فیض مواهبه و زاد ناصه توفیقا و تاییدا زیادت اطناب
نمی رود والسلام علی من اتبع الهدی

جناب نجابت مآب سلطنت ایاب شهریار خط جلالت و بختیاری

شهسوار میدان بسالت و نامداری محرز قصبات السبق فی مضمار الحکومة والجلال مظهر زمانی
الدولة والسعادة بطراز الفضل والافضال مظفر الحق والدین ابو النصر یعقوب بیک اعز الله انصاره
دعوات طیبات و تحیات مبارکات که بلسان مودت و مصادقت موروثی و مکتسبی
گذارش یافته باشد بمطالعه نظر انور رسانیده بجوامع ضمیر و صمیمی همت متعلق نظام اسباب دولت
و انتظام موجبات امانی و آمال ملکت و ملت می باشد انه علی تیسیر ذلک قدیر بعده اعلام ضمیر منیر
آنکه چون بر ابصار ارباب علم الیقین جلوه نمایش یافته که کرامت ترفع و فرمان روایی بسند
نشین ترفع درجات من نشاء از بهر آن ارزانی داشته اند که تا باستیفای حظوظ و استحصال
مستلذات رغبت نماید و بتکلفات بسیار و تجملات بیرون از حیز حصر و شمار تمتع و استطاعت
فزاید قال نبی الله حبیبه الخاتم صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یحب الی العمر بنابر تحقیق این
حال برادر فضیلت مند ستوده خصال قرة باصره السلطنة و غرة جبهة الخلافة مظهر اسرار

الهی



الحکم والکمالات مطلع انوار المیامن والسعادات مغیث الملک والدین ابو الفتح محمد سلطان ابقاه الله تعالی
و رقاه مدارج العز والعلی با وجود ارتقا بمدارج سلطنت و جهانداری و اعتلا بدرجات فرمان
دهی و کامکاری که لامحاله در اقتناص شوارد امانی و آمال مستهیم دولت ابدی الاتصال بود
و بامداد تاییدات الهی تمامت اسباب خلافت و پادشاهی در سلک حصول منتظم و
مجتمع داشت هم عهد با دو ساده اورنگ سلطنت هم عقد با عمامه او تاج خسروی بر مقتضای
این مقال که لیس السلطان العلم زوال بالشی تحصیل علوم و معارف دینی و دنیوی و تکمیل رسوم فضل و
اعراض از زخارف مموهه دنیوی نصب نهاد خاطر شریف ساخته در مقامات تجرید علایق صرف
عنان همت بایضاح معانی بدیع و استفاضه از خصوصیات انوار عارفان بصیر و مستبصران خبیر
نوعی واجب شناخت که باندک زمانی مستجمع مآثر اولیت جوامع الکلم آمده بر ممالک فضایل
و عوالم علوم قهرمان نافذ فرمان شد و در بقاع و رباع حقایق و معارف استیلا و استعلا
تمام یافته در سلک زمره ملوک تحت اطهار داخل گشت و مراینه نوعی همت خیر اندیش اسباب
نعمتی طلبد که امداد آن از وصمت انقطاع محروس باشد و شمع بهجت و ارتیاح در خانه کاشانه
افروزد و مجال گذار نباشد والتوفیق من الله رافع الدرجات و چون در سوابق احوال سابقه هدایت
آسمانی با توافق عنایت سبحانی احرام زیارت حرمین شریفین زاد هما الله تشریفا بسته بود و بر حسب
مشیت سبب در حدود عراق عرب بواسطه حدوث واقعه مهیب والد مغفرت مآب آنجناب
انار الله برهانه که پیوسته دفع دراز دستی حرامیان نموده راه هیبت بر طوایف اعرابیان
اقطار گشاده میداشت و امید آنکه از برکت آن مساعی مرضیه ابواب دار السلام بر روی
اقبال آن خیر اندیش سعادت انجام مفتوح گردد بموجب التماس بقیه عظماء الملوک والسلاطین
غیاث الدولة والدین سلطان خلیل که در مجال تردد چون بشیوع آن مجرحش موجب

حدوث فطرات وخوف تطرق ومسالک تواند بود مبادا طوایف اعراب در خلال
بوادی خلل بقواعد انتظام حواشی قافله رسانید بمقتضی مصلحت وقت مراجعت نموده منتظر
فرصت می بود تا درین ولا دیگر باره نیت اقبال بر قبله مقصود و انصراف از نمودهای بی بود
متاکد ساخته بمزید اخلاص متوجه حصول آن مامول گشت تا بمساعدت تائید الهی هرچند
زودتر بنیل آن سعادت عظمی فایز گردد وچندانکه بر قرار معهود سلسله فسخ عزایم او حرکت داده
بکمال مبالغه در توقف وتاخیر بظهور رسید بر قصد مبالغه در ترک واعراض آستین استغنا بر افشانده
وبحکم واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی بر طریق ستوده ابراهیم ادهمی دست التفات از زخارف
دنیا بداشت وشل بلند همتان پای انصراف بر تخت شهریاری زد هرآینه آنرا که دست عنایت
ازلی بجاذبه قبول بجانب خود کشد از بعد مسافت چه باک وانرا که داعی مرحمت بخشاینده بی منت بکعبه
مطلوب دعوت کند از خوف راه چه اندیشه شک نیست که خلعت افتخار بر قد فضیلت مسند
نامدار هداه الله سواء الطریق هما امکن بطراز اکرام واعزاز ازین جانب مطرز ومعزز است و
جریان نیت وتمامی سررشته مجاری احوال سفر وحضر او متعلق ومتوجه ومقارن این حال برقرار
از میامن محاسن اتفاقات ومقتضیات صدق مودت ومصافات کثرت ومملکت
وسیع را وحدت جمعی وتوحد معنوی حاصل گشته هرآینه هنگام مقاربت آن حدود طریق
مراقبت ذات البین که مقتضای اتحاد وخصوصیت طرفین است مسلوک خواهند داشت
چنانکه سالکان را بتعیین بمیامن تائید ومساعدت ایشان بمدارج مقصد اقصی رسند واستماع
اخبار خجسته آثار وسیله مزید اعتقاد ومصادقت گردد وسد عقد ولاء لا انفصام له وما انفک
یزداد توثیقا وتاکیدا والخیر فی الله فیض من مواهبه زادنا الله توفیقا وتائیدا از زیاده
اطناب نمی رود والسلام علی من اتبع الهدی





عالیجناب اخوت مآب عدالت شعار
جلالت دثار ممالک پناه ملایک اشتباه سلطان جهانگیر جهانبان خسرو اعظم اعدل بدیع
الشان دارنده تاج کیان برازنده اوج چرخ روانی مسند استعلا مشتری خورشید مستحق استعلای
سریر جمشید محرز قصبات السبق فی مضمار السلطنة والجلال مطرز ملابس الدولة والسعادة بطراز الفضل
والافضال کافل مصالح الملک والملة بالعدل والاحسان مظهر آثار رحمة الله الرحیم الرحمن مظهر الحق
والسلطنة والدنیا والدین امیرشاه نویان ابد الله سبحانه فی مراضیه ملکه وسلطانه محب صادق
الوداد واثق الاتحاد الوف تحیات شمسیة اللمعات که اشعه اخلاصش چون بارقه نور از
چهره حور لامع ولایح باشد وصنوف مدحات وردیة النفحات که رایحه اختصاصش مانند نکهت
عنبر از ریاحین جویبار شایع وفایح گردد بموقف انهار سانیده جهت خلود دولت عظمی
علی تعاقب الایام والشهور غرر درر دعای نامحصور مصون از تطرق قاطع صدق وصفا در سلک
ادا کشیده واز مبدا فیاض دوارف عوارف ادعونی استجب لکم مستظهر افاضت انوار اجابت
واستجابت می باشد که آثار میامن آن بتجدد ازمنه وآنات بر صفحات صحایف اوضاع حالات
بنوعی ظهور یابد که مشاهد افراد طوایف امم واصناف ترک وعرب وعجم گردد وبعد
تحقیق تحقیق رجاء الآملین بر ضمیر منیر عالم غیب که عکس نمای اسرار غیب است مخفی ومحجوب نباشد که
مطمح نظر همت عالی ومرغوب طبایع سلیمه اکابر واعالی سررشته تحصیل اسباب فضایل وکمالات و
تمهید مقدمات مفاخر وبرازنده است بنا بر علی هذا مدت متمادی است که جناب حقایق مآب
فضایل انتساب مولانا الفاضل الکامل کاشف معضلات المسایل قدوة الحکماء الراسخین
اسوة فضلاء الکاملین المختص بجلایل الفضایل دقایق المعالی مولانا علاء الحق والملة والدین علی زاد الله تعالی
فضایله ومعالیه در حداثت سن وعنفوان شباب از سایر بنی نوع بر رفعت مقصد وعزت مطلب

ممتاز و مستثنی گشته و با وجود مسافت از حدود ولایت عمان همت بامتثال اطلبوا العلم
ولو بالصین مصروف داشته و در معظمات مدن و امصار ممالک محروسه سیما دار الملک
هراة و بلدة الاسلام سمرقند انواع علوم حقیقی باصولها و فروعها بخوبتر سیاقی و روشنتر بیانی
اکتساب نموده و در مضمار ایقان و اتقان از جمهور اتقیا و ازکیا و دانشوران احراز قصب
سبق نموده و بواسطهٔ کمال استعداد و قابلیت و وفور استحقاق و اهلیت شرف جلوس
پایهٔ سریر مفیض السرور و اجلاس مدرسهٔ شریفهٔ خاقان سعید مغفور یافته اما درین اوان
بر مقتضی قضیهٔ حب الوطن من الایمان جاذبهٔ صلهٔ رحم محرک سلسلهٔ شوق و نیاز او بجانب عشایر
و اقارب گشته متوجه وطن مالوف و مسکن معهود شد و بی شک در سلک مجامع قدس انتظام
بفیض نظر اقدس مشرف خواهد گردید و سرایه بطالع ایمن شرف اجازت یافته بطریق احسن
بجد و مقصد خواهد رسید و التوفیق من الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی

امیر و نوئین اعظم سپه آرای عرب و عجم مرزبان زمان مبارز الدین

چون بیک بوفور عواطف و عنایات خسروانه و شمول نوازش و اصطناعات پادشاهانه
شرف اختصاص و عز استثنا یافته جوامع همت عالی و بواعث نهمت متعالی مصروف و مشغوف
انجاح و اسعاف مطالب خود شناسد بعده مخفی نباشد که روز بروز بمسامع جلال میرسد
که چون فوج فوج از بندگان و منتسبان درگاه ظفر پناه از جوانب اطراف بولایت آن عزیز میرسند
مبنی بر خلوص عقیدت و دولتخواهی و صدق ارادت و وفاداری بروجهی که از کمال صرامت و شهامت
او متصور و متوقعست وظایف تفقدات حمیده و مراسم تلطفات پسندیده مرعی میدارد
و چون کماهی آن بر مرآت ضمیر لاریب که جام جهان نمای اسرار غیبست شرف ارتسام می یابد
موجب مزید عنایت و اعتقاد و سبب ازدیاد وثوق و اعتماد می گردد و غرض آنکه جناب حقایق مآب



فضایل انتساب مولانا الفاضل الکامل کاشف معضلات المسایل قدوة الحکماء الراسخین اسوة
الفضلاء الکاملین المختص بجلایل الفضایل و دقایق المعالی مولانا علاء الحق والملة والدین زاد الله فضایله
و معالیه که ثمرهٔ علم و عرفان و خلف صدق رفیع القدر بدیع الشان اعنی جناب قدوسی مآب
کروبی نصاب مولانا و شیخ الاسلام الاعظم الاعلم عمدة اکابر العلماء والمشایخ فی العالم مستعید
ارباب العلوم والفضایل مستخدم اصحاب المفاخر فی الدقایق والجلایل المحفوظ الصنوف مغفرة رب
الباری شیخ شمس الحق والحقیقة والدنیا والدین الفناری روح الله تعالی روحه القدس و نسبت
علومت که صحیفهٔ محمدتش برقم ان الحمد لله یحب عوالی الهمم مرقوم شده قلل شامخات مفاخر
و معالی را مطمح نظر اعتنا و اهتمام ساخته و بهدایت عنایت ربانی و عنایت هدایت
سبحانی قدم صدق بامتثال اطلبوا العلم ولو بالصین نهاده با وجود مسافت بعید از
ناحیت روم روی نیاز بحدود ممالک محروسه شیراز آورده و در امهات معالم و معظمات
مدارس دار الملک هراة و بلدة الاسلام سمرقند جهد مستطاع مبذول داشته و باندک
زمانی در استحصال فنون علوم حقیقی و استکمال شعب فضایل یقینی بلکه استیفاد و استقصا
باقصی مدارج امکان رسانیده و چون فی الحقیقه حقیق بود بر عنایت حق و استکمال او در مبادی
حال و عنفوان شباب شرف جلوس مجالس عالی مقدار و اجلاس مدرسهٔ خاقان مغفرت
شعار یافت درین وقت جاذبهٔ حب الوطن عنان توجه او بجانب مسکن مالوف معطوف
گردانید و چون عمده در موجبات اعتبار مزیت و اعلاء منزلت علماء اسلام و مشایخ عظام
سعت قابلیت و کمال استعداد است و مولانا الاعظم المشار الیه در مضمار کمالات
صوری و معنوی احراز قصبات سبق نموده می باید چنانچه از اطوار ستوده و آثار پسندیده
آن عزیز مقصود و مستنظرست در مراقب مراعات اجلال و اکرام او غایت قصوای

سعی و جهد مبذول دارد و بدرقهٔ مساعدت و هدایت رفیق طریق او گردانیده او را بانواع
بال و فراغ حال روانه گرداند که سرمایهٔ دلیل تکمیل مراسم اخلاص و علامت استدامت
لوازم اختصاص خواهد بود

تعالی موقف سلطنت مآب عدالت آیاب انوشروان شعار
فتوت دثار سلطان کامکار کامران قهرمان عادل عاقل کشورستان نوئین صاحب قران
ظفر قرین مظفر شعار شرع سید المرسلین ناصب رایات آیات سر و علن ناظم مناظم امور جمهور
بوجاء علی الله تعالی معالم الاسلام بدوام ایام مملکة و سلطنة و نضر ریاض مطالب الانام برشحات
غمام انعامه و احسانه سوانح دعوات استجابت آیات که مقتضای غایت قصوای طریق مودت
و مصافات تواند بود متحف و مهدی داشته همگی همت علی نهمت بر ازدیاد مواد مواخاة
و مصادقت مقصور و محصور میدارد والحب فی الله فیض من الله فزادنا الله توثیقا
و تأکیدا بعده بر مرآت ضمیر مستنیر آن روشن و هویداست که چون صانع حکیم بمقتضای حکمت
قدیم ارتفاع بنای جهانداری را به استحکام مبانی مرحمت گذاری منوط و مربوط گردانیده که احیانا
خدشه بر چهره روزگار بندگان خدمتکار رخ نماید واجب باشد که بمجس عواطف خداوندان عالیمقدار
مندفع گردد و اگر عقده در عقد مجاری احوال زیردستان فرمان بردار ظاهر شود لازم آید که بیمن
ملکات ملوک فلک اقتدار زایل گردد و علی ما نطق به لسان الصادق المصدوق علیه صلوات
الصلوات النامیات و تحف التحیات الطیبات ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء
و رایت پادشاهان فرخنده خصال بمکارم اخلاق منجلی گشته خواطر جمهور را بوسایط اکرام
در حیز تسخیر آرند و خسروان صاحب کمال بمحاسن صفات متحلی بوده سواد امور
ایام را بروابط اهتمام در حیطهٔ حراست نگاه دارند اگر هر کسی هر چه خواهد کند



شود کار عالم سراسر خراب بدستور انصاف باید سپرد طریق معیشت برای عموم
بناء علی هذا دل عادل و شیمهٔ کامل ما در اشاعت امداد دست تشبث بذیل تشبه باخلاق
ایزدی میزند و در بسیط ظلال آلاء زمانه متسناسی استمداد از صفات آلهی میکند که السلطان
ظل الله فی الارض یأوی الیه کل مظلوم حق بود هیچ شخص و شه سایه سایه از شخص می
برد مایه هر چه در ذات شخص موجود است بی تفاوت ز سایه مشهود است همچنین
هر چه ایزد متعال دارد از معنی جلال و جمال بر تو ظل آن بود پیدا از دل و دست
خسرو والا و بالجمله در زمانی که بتائید جنود آسمانی بر عزم تحریک ولاة ولایت ممالک
توران زمین تحریک سلسلهٔ نهضت نموده ساحت حدود جیحون را مضرب سرادقات
همایون نموده بودیم بمسامع جلال پیوست که خواجه قطب الدین طاوس سمنانی که در ریاض فردوس
آیین مملکت بزینت ترتیب و فر پرورش ما جلوه نمایش یافته بود و چون همای سعادت
در هوای باغ جهان آرای دولت بجناح مراد طیران نمود حرف بی وجه و توهم بی محل بخیال خود راه داده
با قوافل مخایل شتی بدلالت اولم یروا انا جعلنا حرما آمنا محل احرام بیت الله الحرام و روضه
رضیه رسول علیه السلام بر ناقهٔ شوق بسته و هودج ارتحال بر نجیب استعجال نهاده قطع بوادی مجاهده
اختیار کرد که طاوس الحرمین شود و با آنکه بر وفق سجیهٔ دریا نوال کشت زار آمال باز ماندگان او را
بباران مرحمت و احسان تازه و سیراب گردانیدیم و نوازش نامها متعاقب جهت
استمالت ایشان مبذول فرموده تمامت جهات و مضافات که داشتند مفروغا مفوض و مسلم
داشتیم چون رایت عالی متضمن آیات فتوحات متعالی در فاخرهٔ هرات که مستقر سریر سلطنت
است نزول اقبال فرمود بر مقتضی فحوای کل کثرة انما انضبطها جهة وحدة سمت انفصام بسمط انتظام
منتسبان او که جم غفیر و جمع کثیر بوده اند اکثر ضیاع دست زده ضیاع گشته و عقار

پایمال لوازم ادبار آمده چون توقف او در حدود عراق بوقوف پیوست و مجدداً
بصدق نیت و صفای عقیدت بر مقتضای فحوای لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما
تاخر جمیع عثرات و هفوات او را محققه او موهومه بعواید عفو و اقالة تدارک فرمودیم
و ابواب عنایت و مرحمت بر روی او باز کشاده تمامت جرایم و جنایات او را سالفة
او آتیة باستار صفح و اغماض پوشیدیم اگر بمساعدت سعادت التفات جناب سلطانی
رخصت عمل بمقتضای العود احمد یافته ببرکات دواعی حب الوطن عنان ارادت بصوب
مسکن قدیم معطوف گرداند و با دل فارغ و صدر منشرح سلوک جادهٔ سعادت نموده
قدم در خطهٔ مالوف نهد سرمایهٔ ضمیمهٔ بسیار مآثر جهانداری گشته مناشیر مقاصد و مصالح او بتوقیع
انجام و اسعاف ارتقام خواهد یافت و آنچه در حیز تصور آید از کمال استمالت و دلداری و
غایت عنایت و دلجویی بعیان صریح مشاهده خواهد نمود و من الله الاعانة و التایید

جناب اخوت مآب سلطنت ایاب سعادت انتساب المجاهد الغازی فی سبیل الله الودود معز السلطنة
والدین سلطان محمود اعز الله انصاره و ضاعف فی الدولة والسعادة اقتداره را تحیات
زکیات مبنی از کمال مودت و مواخاة ابلاغ و ارسال داشته بمکمن همت و جوامع ضمیر
بر نظام اسباب حصول مرام مقصور و محصور می باشد بهذا اعلام شریف آنکه چون از میامن
برکات امور خیر انجام همواره بساط جهان مزین است و دیدهٔ آمال جهانیان روشن مقارن
این احوال است وصلت خجسته مآل فرزند سعادتمند محمد معصوم بهادر ابقاهم الله سبحانه با جناب
اخوت مآب سلطنت انتساب غیاث السلطنة والدین الغ بیگ علاوه رابطهٔ قرابت گشت
و چون رعایت رسم سابق از مقتضیات خصوصیت وقت جهت آن مهم معتمد الخواص

نظام



نظام محمد سعید متوجه آنصوب شد تا اظهار آثار محبت انجانب نموده خبر صحت مزاج شریف
بادراک رسانند واجب آنکه علی الدوام مفتح الباب ارسال رسل و سایل لازم داشته در ازدیاد
مواد وداد و اتحاد کوشد تا نتایج خیر آن واضح و لایح گردد والسلام والاکرام

ابوالغازی سلطان حسین بهادر سوزومیز جناب سیادت مآب جلالت انتساب مرتضی ممالک اسلام
زبدهٔ عترة النبی علیه السلام السید السند امیر غیاث الملة والدین محمد ادام الله ایام سیادته
بصنوف اعزاز و اکرام و فنون تعظیم و احترام اختصاص و امتیاز تمام یافته خلوص عقیدت
خسروانه و صفای طویت پادشاهانه بحد کمال و درجهٔ اعتدال شناسد مخفی نماند که چون از مبدا
ظهور آثار دولت این خاندان عالی منزلت که پناه خسروان آفاق و قبلهٔ پادشاهان
باستحقاق است پیوسته آبا و اخوان رفیع الشان آنجناب شیوهٔ پسندیدهٔ اخلاص و اختصاص
عتبهٔ کیانی پدران نامدار صاحبقران و برادران ظفرشعار کشورستان ما ورزیده بجزایل
فضایل سلطانی و لطایف عواطف خسروانی مشرف و ممتاز گشته اند درین ولا که از دیوان
اعلی الکار ما متناهی الهی بر وانچه هذا الامر من قبل و من بعد منشور ان الارض یورثها من یشاء بنام
همایون بسیم ما شرف نفاذ یافته تخت موروث خراسان بتحت تصرف بندگان درگاه سپهر
نشان درآمد و طوایف انام علی تفاوت الدرجات و تباین الطبقات بمواجب مواهب
پادشاهانه مستبشر و مسرور گشتند مناسب بلکه واجب آن بود که آنجناب نیز بمقتضی
فحوای الولد سر لابیه تقیدی با بابهٔ الموافقة السنیهٔ اسلاف خود کرده تاکید و تجدید
مراسم قدیم وصدید نمودی تا غایت مشاهدهٔ آن صورت در حجاب مانده تخلف را
سببی و توقف را جهتی بوضوح نپیوسته می باید که بلوامع عواطف بدیع مستظهر

و مستوثق بوده اقبال صفت متوجه مستقر سریر خلافت مصیر گردد که بعنایت بی نهایت الهی
اضعاف اسلاف خود باصناف مراحم و مکارم مفتخر و سرافراز خواهد گشت

ابو الغازی سلطان حسین بهادر بمؤید ممالک قدیم و دیان حکیم قهر سلطانه و بهر برهانه صلاح کار
هر کشوری و رونق هر بازار بسته که عقد جمعیت آن بی این انتظام نگیرد و بهیچ وجه سرانجام نپذیرد و از انجمله
نظم امور دار الخلافه هیکل انسانی که عالم صغیر است بتدبیر نفسی متعلق گشته که بی پرتو التفات او اصلاح
نیابد و هیچ کار از و نیاید و بهمین وتیره ثبات و اجتماعات عالم کبیر مرتبط بتمکن و استقلال پادشاه
عدیم المثال است که بی قرار ضابطه سیاست ملوک نظام مملکت را دوام نماند و البته بفساد
و انخرام انجامد نسبة الملوک الی المدینة کنسبة النفس الی البدن و ظاهر است که چون تدبیر نفس
و افعال قوی طبیعی و حیوانی که گماشتگان او اند بر سنن پسندیده سویت و عدالت باشد احوال
بدن بر نهج سلامت و استقامت گذرد و اگر آن تدبیر و اعمال بر قانون نصفت و اعتدال باشد
سراپه بدن از حلیه صحت و عافیت عاطل مانده و مالش بفساد و زوال انجامد و برهمین منوال اگر
ملک مملکتی یا والی ولایتی ضمیر منیر متوجه آن دارد که آثار تلطف و انوار تفقد شایع و مستفیض گردد
از مساس اساسات خلافت در سلک نظام و اوضاع دولت را اعلی مدارج انتظام باشد
و اگر از صراط مستقیم عدل و راستی عدول جوید و بمای هوای نفس طریق ناصواب پوید
بی شک اختلال باحوال حوالی مملکت راه یافته قواعد امن و سلامت متزلزل گردد و چون بمقتضی
حکمت الهی اوصاف ارجمند این خاندان بدیع الشان از میان طبقات مبدعات بدین موهبت
خاص مخصوص آمده بر نظم سلسله موجودات در سر قرنی بمیامن وجود شریف صاحب قرانی از
پدران نامدار و برادران کامکار منوط و مربوط گشته رای آفتاب اشراق ایشان پرتو





عنایت و التفات بر احوال صغار و کبار روزگار انداخته طوایف انام ایام و اعلی تفاوت
الدرجات و تباین الطبقات بجزایل مواهب پادشاهانه و جلایل مراحم خسروانه ممتاز و
سرافراز گردانیده اند و در سرزمانی تمامت ملوک و سلاطین اطراف و اقطار جهان سیما جمهور
رایان و فرمان روایان ممالک هندوستان سر ارادت و اخلاص بر خط موافقت و فرمان نهاده
وسایل رسل و رسایل مترادف و متواصل میداشتند و این شیوه ستوده سبب مزید جمعیت
و رفاهیت خلایق گشته محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود صلاح و فلاح مرعی ماند
درین وقت که از دیوان اعلی الانامستناهی الهی بر وانجه لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ
یفرح المؤمنین منشور واجب الاطاعة ان الارض یورثها من یشاء من عباده باسم همایون
رسم ما شرف نفاذ یافت و تخت موروث خراسان که دار الخلافه روی زمین است بحیطه
تصرف و تسخیر ملازمان پادشاه پیرایه اعلی اعلاه الله تعالی در آمده طبقات خلایق که بدایع و دایع
حضرت خالق اند بموجب عدل و انصاف مستبشر و مسرور گشتند و بر قرار شاهان و شهریاران
سر دیار بمقتضای نص انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون اقتدا بسنت سنیه
اسلاف کرام خود کرده بتجدید و تاکید مراسم قدیم و جدید نمودند و از جانب سلطان
دین دار ایالت شعار قهرمان عادل عاقل رفیع المقدار قامع الکفرة و المشرکین قالع الفجرة
و المتمردین ناصر عباد الله و حامی بلاد الله الغازی بامتثال امر و جاهد فی سبیل الله حق جهاده
اجل ملوک الهند قدرا و رتبة مبید الاعادی بالحسام المهند ظهیر الدولة و الدین ملو خان
من الله علیه باحیاء مراسم العدل و الاحسان لا محاله صورتی است بلطایف معنی آراسته
و منظری بالتقوی پیراسته تا غایت نمامه تذکره بمشام خدام سپهر احتشام رسید
ان هذا الشیء عجاب چون جناب فضایل مآب مولانا الاعظم الاعلم صاعد معارج المعالی

العوالی الهمم مخزن اسرار الحکم والکمالات مطلع انوار الیامن والسعادات قاضی زاده بدر الملة والدین
علی اعلی الله قدره واتم علی یمنه السعادة بدره که بمنطق فصیح و حکمت صریح کشاف معضلات
اشارات ریاضی و طبیعی است و انواع علوم از اصول و فروع بهیأتی در حیطه ضبط و تحصیل آورده که
شمس میرزا با آنکه حکمت اشراق فن اوست در مواقف اقتباس و مراصد استرشاد از و مترصد و مترقب
می باشد و والد عالی مقدار معالی دثار او مولانا العالم الفاضل الحکیم المتین الکامل استاد العلماء
المتبحرین ملاذ العرفا المحققین مولانا صلاح الملة والدین موسی المشتهر بقاضی زاده رومی قدس سره
و نور ضریحه که از کمال تعین و اشتهاری که در جمیع بلاد و امصار دارد احتیاج ارتکاب اوصاف
و القاب ندارد و احراز سعادت حضور مبارک او وجهه توجه الصوب ساخته بود این
همایون نامه مودت رقم زده نوازش و عاطفت گشت و بی شایبه تکلف و مبالغه حقیقت
حال اعتنا و اهتمام خجسته مآل ما بر وجهی که بعیان صریح مشاهده کرده بسمع شریف خواهد
رسانید تا بعد ازین ابواب تودد مفتوح گشته طریق ابلاغ و ارسال رسل و رسایل از جانبین
مسلوک باشد و از برکت تخم ولا و وفاق که در کشت زار صدق نیت پرورش انبتها الله
نباتا حسنا نشو و نما یابد و فضای صحرای فتح للمحال آمال از خرمن کرامت و دخل اقبال مالامال
گردد     نهال دوستی نشان که کام دل ببار آرد     و چون انوار استحقاق و استعداد بر صفحات
وجنات اوضاع و احوال او واضح و لایح است و لیکن انسی و الفتی باین غایت که با وجود
انتظام اسباب حضور و کمال عز حضر اختیار ترجمه بعید کند بی رابطه معنوی و حادثه آشنایی
که در مجمع الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف واقع شده باشد صورت نبندد
با خود آورده آنچنانچه بخود بر بسته     مرآینه سایه التفات بر تفقد حال جناب مشار الیه انداخته
در رعایت اعزاز و اکرام جانب او چنانچه باید و شاید تقصیری و تاخیری نخواهد رفت والتوفیق



من الله تعالی
ابو الغازی سلطان حسین
بهادر سوزمیرز بجانب امیر خیر اندیش ضمیر خواجه صاحب جاه صایب تدبیر دارای ممالک بحر و بر
بر سپه آرای معارک فتح و ظفر الجاری سنایِن نواله فی عمان الاحسان الملقب من سماء الکرامة
بخواجه جهان لا زال فی امتثال امر جاهدوا فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم محمود
العواقب مسعود المآرب در تحیاتی که غواصان متلالی از بحار اهتمام بساحل مرام رسانند
و جواهر مدحاتی که طالبان نفایس یاقوتی از معادن خفا بمواطن آثار آورند مصحوب قوافل عواطف
کیانی گردد و احمل نوازش سلطانی متحف و مهدی گرداند و همگی همت خسروانه و تمامی نهمت
پادشاهانه متوجه و مصروف است که چون خواجه جهان از متانت رای و شهامت و وفور استعداد
صراف گوهر نجابت از صنادید مشاهیر زمان ربوده و از میامن کف کریم و احاسن صفات
جمیل قصب السبق از سابقان میدان امارت و وزارت اختیار نموده بحکم و اما ما ینفع
الناس فیمکث فی الارض بمزید توفیق سبحانی وجنود تایید آسمانی مخصوص و ممتاز باشد لعبده
الاعلام آنکه چون سابقه عنایت ربانی جهت مصلحت خلافت و جهانبانی قامت دولت ما را
خلعت رافت ارزانی داشته لا محاله در همه حال وجه همت عالی نهمت آنست که ارکان
دین و دولت بصفت نصفت و مرحمت استحکام پذیرد و بساط امن و امان در بسیط
زمین و زمان ممهد باشد     حق ز شاهان بغیر عدل نخواست     آسمان و زمین ز عدل بپاست
اما بر مرآت ضمیر مستبصران خبیر روشن است که در میدان ظهور صبح دولت و مطلع
لمعان آفتاب سلطنت که مشارب مآرب از کدورات عوارض بالکلیه صافی نگشته
باشد بواسطه کثرت تردد لشکرها و زیادتی حرکت لشکریان عواطف رباح مطالبات
دیوانی و حوالات ضروری در اغوار و انجاد مردیار و زمین گیرد و چون در ان اثنا

خاطر همایون متوجه تدبیر مصالح جهانگیری و کشورکشایی می‌باشد اسباب و اعمال و اهمال
در رعایت انتظام احوال زیردستان دست میدهد و می‌شاید که دران حال بمقتضیات
کردی از تعرض سپاه نصرت شعار بر دامن احوال منتسبان آنجناب درین دیار نشسته باشد
و آن صورت اصلا موافق مزاج نیفتاد اکنون بحمد الله که چون لشکر و ان جندنا لهم الغالبون از
خنده نصرت باری چهره ظفر مستبشر است و از ابتسام جام تائید الهی مشام استقبال
دولت خندان نظر فرخنده بافاضت انوار عدل و احسان متعلق داشته و
التفات خاطر انور باشاعت انوار مرحمت و امتنان مشعوف گردانیده همگی همت
بر رعایت قصوی حضور رفاهیت مقیمان و مسافران و ایمنی و آبادانی ممالک و مسالک
و تدارک ما فات و تلافی ما ضاع مقصور و محصور است و طوایف زایران و وافدان از اطراف
و اکناف ایران و توران احرام کعبه جلال و قبله اقبال ما بسته در تحت ظلال خلافت
مجتمع اند بمن دارد اکنون جهان پشت راست مرا زین سپس پاس مردم سزاست
بنا علی هذا مولانا العالم الفاضل جامع انواع العلوم والفضایل رافع اعلام العلوم العقلیه کاشف
اسرار المعارف النقلیه مولانا شمس الملة والدین محمد گیلانی ادام الله فضایله را که درمیان امثال
و اقران بنظر اعتنا ممتاز و سرفراز است جهت اعتذار سوانح سابق فرستاده شد
که شیوه استرضا کما ینبغی مرعی داشته من بعد اهالی آن حوالی بوفور عواطف و نوازش
بدیع مستظهر باشند و بکمال مرحمت و معدلت مستوثق و مطمئن خاطر گشته
جهة عرض ملتمسات و فیصل معاملات تردد آمد و شد کنند تا میامن این امر ستوده
بمجاری احوال و امانی روزگار را واصل گردد و سبب مزید جمعیت و استقامت خلایق
آمده محافظت مصالح بلاد و عباد و مراقبت حدود و فلاح صلاح مرعی دارند

چون



چون از دیوان دار السیاده و فضلنا بعضهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مثال اقبال متابعت ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی بنام عالی مقام ما موشح و محلی گشته و خلعت متابعت ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله بر قامت رفیع منزلت ما زیبا و برازنده آمده و امر و نهی بزرگواری که زیور ضمیر
انگشت نبوتش خاتم تمکین نگین و لکن رسول الله و خاتم النبیین باشد در سرا و ضرا نصب
العین ضمیر منیر باید داشت که حسن خاتمه اجل و نیل سلامت عاجل جز ان وسیله بخاطر
هیچ سعادتمندی خطور ننماید و احکام و فرامین پادشاهی که مستقر سریر سلطنتش کرباس
جلالت اساس و ما ارسلناک الا کافة للناس تواند بود آشکارا و نهانی لعدم امتثال
و اذعان تلقی باید نمود که تحصیل مقاصد و مطالب دینی و اخروی را غیر ازین تدبیری در ضمیر
هیچ زیرک ازجند ظهور نکند گدای حضرت او باش و پادشاهی کن مکن مخالفت او
و هرچه خواهی کن و از جمله رعایت مقتضی فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
علی قائلها شرایف الصلوات و کرایم التحیات است که لا محاله گوهر نسب عالی قیمت از بحر نبوت
آنحضرت شرف افزا منقبت و مباهات نقبا و سادات نباهت سمات جلالت آیات
و باسبک فیهم انتم الی احمد لاجرم پیوسته ملاحظه جانب شریف آن زمره عظیم الشان عنایت و اعتنا
نضارت ریاض احوال اوضاع ایشان بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم دانسته الیم
و اهتمام بانتظام و التیام اسباب فراغ بال و انجاح امانی و آمال این طایفه بزرگوار رفیع المقدار
از اهم رسایل و ذرایع تحصیل مقاصد و مآرب دو جهانی شناخته خصوصا زمره که صیت طهارت
نسب ایشان در بساط زمان چون نور خورشید عالم گیر است و در بسیط زمین ورد زبان صغیر و کبیر است
چون سادات عالیمقدار سواد پاک سبزوار که صحت انتساب ایشان بسید انبیا مقصد و مقصود
ابداع و انشا خلاصه زبده عادات و ابدا صلی الله علیه و علی آله فی الاخره و الاولی کالشمس فی

وسط السمات

سلام علی من شاقنی برساله   وان لم اقرا الا لطیف خیاله   احبّ وما ابصرته غیر اننی
سمعت من الحاکین وصف کماله   هرچند در مدت متمادی که وفود مظفر جنود موفور ورود ایادی
معانی از جمعیت آباد خاطر محمود المآثر آن مجموعه مختارات و دیوان مفاخرات انسانی مخزن
اسرار الحکم و الکمالات مطلع انوار المیامن و السعادات مستخدم اصحاب السیف و القلم
مستتبع ارباب الطبل و العلم ملکی ملک خصال ملکستان نوش سعادت قرین صاحب
قران دارای ملت آرای دین پرور فرمان فرمای ممالک و مسالک بحر و بر بحر کمال و کان
کرم خواجه جهان   کز چرخ پیر برده به بخت جوان گرو   کلکش که گاه نطق دل نیشکر
شکست   برد از هزار طوطی هندوستان گرو   لا زال فی الدنیا و فی الآخرة مرفوه و فیهما
مسعود امحمودا با اجناس لطایف و اسرار عالم صوب ظهور و اظهار متوجه دیار و امصار
اخبار و استخبار میکرد اند و از راه بوادی ایادی و مراحل انامل بواسطت جواری منشآت
کالاعلام اقلام از عمان هندوستان دوات عبور نموده خطه دار الملک خراسان قرطاس
را محل نزول تعارف و استیناس میسانند مرکز جانب این محب را با ملاء کتابی
باشعار شعار و ارسال رسوم پیغام گذار منظور و مذکور نداشتند اما صفت مکارم و مآثر
ستوده آنجناب مملکت ایاب از اخبار طبقات زوار بطریق تواتر که باتفاق ائمه دین
موجب علم و مورث یقین است استماع میرود که بحکم سابقه عنایت ازلی چهره ابهت صوری
بانوار فضایل معنوی منور و درخشان داشته اند و زواهر جواهر فواضل با نامل اصطناع
میرود که بحکم سابقه الله در سلک اجتماع کشیده   گو بیا و درفشانی سر کلکش نگر   آنکه
عمری بهر در بر دامن عمان نشست   تخصیص فضیلت جهاد و غزو کفار که مستتبع محبت آزید کار



کما شهدت بالآیة الکریمة ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل الله صفا کانهم بنیان
مرصوص و صاحب معالی مآب اعالی ایاب اخوت شعار محبت دثار قدوه ارباب
الدول فی الآفاق عمده اصحاب الملل بکمال الاستحقاق خواجه غیاث الدولة و الدین عادلشاه
اعلی الله بجار ضره فی دینه و دنیاه علی الاستمرار و الدوام در مجالس خاص و مجامع عام تقابیل حضرت
ملکات ملکی را بصورت تقرر دلپذیر نصب العین ضمیر می سازد و در ازدیاد اسباب ارادت
و ایجاد عادات قصوی سعی جمیل مبذول می دارد لاجرم صفات خاطر سوش محبت و ولاء
جناب معظم مزین و محلی گشته داعیه بهم با قامت مراسم مقتضای طریقه صدق و صفا معروف
و معطوف آمده   غافل نیم بیکنفس از ذکر خیر او   بناء علی هذا چون در ین وقت جناب فضایل مآب
فواید انتساب مولانا العالم النحریر صاحب التوفیر و التحریر مقوم القوانین الکلامیه مقوی الحکمة الالهیه
قدوة العلماء الکاملین اسوة الفضلاء المدققین مولانا شمس الملة و الدین محمد ادام الله میامن مفاخره
و زاد معالیه و مآثره که در میان ارباب علو همت باکتساب اسباب کمال و فضیلت بلند
پایه و سرافراز گشت و بواسطه فنون استعداد و وفور استحقاق بر زمره دانشمندان
و فرقه مستعدان شرف تفوق و منزلت رفیع یافته از موقف سریر اعلی اعلاه الله تعالی متوجه
آن صوب بود محصوب عزیمه مشار الیه بتحریک سلسله مقالات قبل الملاقات بعث
گرفته می نمود تا ایراد صحیفه حسن مضافات مفتاح فتح باب مراسلت کرد و من الله الهدایة

امثله که تعیین عادله قضات شریعت سمات و ورود الساح محتسبان
دار السلطنه هراة منسوبات است انشا فرموده

متصدیان امور مملکت خراسان عموما و متوطنان ولایت
طوس و مشهد مقدس رضویه خصوصا احسن الله احوالهم بدانند که بر مقتضی نص قطعی و حکم یقینی

الا ان حزب الله هم الغالبون ایات فتح و فیروزی و رایات ظفر و بهروزی مخصوص و آئیان
کشور دین و مقارن پیروان احکام رب العالمین است و سنت الهی چنان جاری گشته که هر صاحب
توفیق کامکار که در اعلاء اعلام اسلام و احکام رسول علیه السلام مساعی جلیله جمیله بتقدیم رساند
بحکم اذا جاء الحق و زهق الباطل بر اهل جور و طغیان و ظلم و عدوان شرف تفوق و تسلط یابد
سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک بی جویبار شرع مطهر طمع مدار و لله الحمد والمنة که
بر وفق اشارت الدین اس والملک حارس فما لا اس له فهو مهدوم وما لا حارس له فهو
ضایع همگی همت خسروانه و تمامی نهمت پادشاهانه مصروف و معطوف بران است که در تقویت دین
حق و رعایت مصالح خلق هیچ دقیقه موقوف و نامرعی نگذاریم تا موجب ان تنصروا الله ینصرکم و
یثبت اقدامکم روز بروز قواعد دولت و بختیاری و قوایم خلافت و شهریاری استحکام
دیگر و انتظام بهتر پذیرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و از جمله نظایر
اشتباه صورت خوارج و ملاحده است که درین وقت از ملقبین عمهم الا انهم هم المفسدون
بمسامع جلال پیوست که در بعضی مواطن و مساکن آن حدود و نواحی جمعی برگشته روزگار سر رشته
صواب از دست داده قدم در راه خطا نهاده اند و بمشارب رسوم خروج و الحاد صورت
انهدام بقواعد عقاید اسلام راه داده بجلال الله و کبریائه که نایره سیاست پادشاهانه
بنوعی در التهاب و اشتعال است که از اثر باس سطوت ان یکاد السموات ینفطرون و تنشق
الارض و تخر الجبال و ارادت آنکه بعد از استکشاف احوال بنفس مبارک عنان عزیمت
بصوب تسکین این داهیه معطوف فرمائیم و رکاب همایون بتخلیل این ماده رنجه داریم و اگر عیاذاً
بالله شمه ازین صورت بثبوت پیوندد و بحکم نص قاطع انا من المجرمین منتقمون بتیغ آتش بار
آب حیات ایشان را تیره گردانیم و بتندباد خشم و سیاست دمار از روزگار مدبران جاکیا





براوریم بنوعی که آثار آن تا انقراض جهان بر لوح زمان باقی مانده و ما النصر الا من عند الله العزیز
الحکیم بنابر وفور اهتمام کی شاپرا مکث و تاخیر بکفایت این مهم خطیر متعلق است علی الفور جناب
سیادت مآب شریعت انتساب مولانا و مرتضی اعظم حاوی معالی العلوم الهم بقیة اعاظم
اولاد سید الثقلین مولانا معز الشریعه والدین شیخ حسین ادام الله تعالی میامنه را که نفس
او را بنور علوم و سیادت مزین است و آینه ضمیر بصیقل زهد و هدایت روشن و لامحاله
محل اعتماد و وثوق عظایم امور و جلایل اشغال گشته جهت تحقق و تفحص آن قضایا برسم
استعجال متوجه گردانیدیم تا بروجهی که از کمال ضبط و صیانت او متوقع و منتظر است
قدم صدق و دیانت در حرم امانت العالم امین الله فی الارض نهد و نقد عقاید دینی و اعمال
یقینی هر یک بر محک ضمیر خبیر امتحان نموده بمقدار عیار مکشوف بصیرت و اعتبار گرداند
و فرق فرق حق از باطل نموده جمعی را که مستحق قتل بداروغه ولایت سپارد تا او بپایه سریر
اعلی فرستد و بعضی را که شایسته اخراج باشند نیز بداروغه سپرده کیفیت را عرضه داشت
نماید تا حکم او بنفاد پیوندد و سایر مبتدعان و متمردان که مستوجب تعزیر و تشهیر باشند
بر مقتضای شرع شریف اجراء حدود نماید و بهر موضع و مقام که نزول کند منع و زجر
ظالمان و فاسقان و قلع و قمع مفسدان و مبتدعان دانسته ایشان را از جهالت
شرک و طغیان و ضلالت و کفر و کفران برهاند و اگر کسی در خوانق و مدارس و سایر بقاع
الخیر بخلاف شرع و شرط واقف ساکن شده باشد اخراج کند و تفحص رقبات اوقاف
نموده آنچه بغیر حق تصرف نموده باشند مستخلص گردانیده بمتولی شرعی سپارد تا بمحل
عمارت آورد و سبیل همگنان آنکه مرتضی مشار الیه را من حیث الاستقلال متصدی
آن شغل خطیر دانسته شرایط تعظیم و توقیر او بجای آورند درین باب کوید مبایعت و انقیاد

واجب دانند و در هرجا از هرکس مدد و معاونت طلبد تقصیر جایز ندارند و در هیچ راه
ایلچیان و قورچیان الاغان او و محتسبان و نوکران او را نگیرند و دواب و گماشتگان او که
در هر باب نصب کرده وابسته باشد نگیرند و شکایت ایشان را معتبر و موثر شناسند
و هیچ یک ازین قیود و احکام را مخصوص بموضع دون موضعی و مقید بوقت دون وقتی
ندانند بلکه در جمیع مواضع و تمامت اوقات مقرر و مجری دانند

زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان
خلافت و اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران عظام ارجمند و اقارب
اعز سعادتمند مکنهم الله تعالی فی الادوار مادار الفلک الدوار و امرای کبار و وزرای عالیمقدار
و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره و ارباب مراتب و درجات و اصحاب مناصب
و مزرجات باعلام ممالک و اشراف ممالک از مشاهیر نقبا و جماهیر آل عبا و قضات
اسلام و علمای انام و متوطنه مواطن و سکنه مساکن و عامه رعایا و کافه برایا و افراد طوایف
امم و اصناف ترک و عرب و عجم بدانند که اعزاز و اکرام سادات عظام که بمقتضای قل
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی شجره مودت ایشان مثمر اقسام صنوف سعادت
و تعظیم و احترام علمای اسلام که بموجب اولو العلم قائما بالقسط شهادت ایشان بشهادت
الهی شرف اقتران یافته و توقیر و اجلال ارباب زهد و تقوی که صدرنشینان مسند ان اکرمکم عند الله
اتقیکم اند از لوازم امور شهریاری و شرایط اوضاع جهانداری است و چون جناب سیادت
نصاب نقابت قباب شریعت شعار حقیقت دثار مرتضی و شیخ الاسلام الاعظم الاعلم
سلطان اعاظم علماء السادات فی العالم محرز قصبات السبق فی مضمار الحقایق مظهر آیات الاعجاز
فی اختراع الدقایق مستفید ارباب العلوم و الفضایل الفایز بالقدح المعلی من الاواخر و الاوایل





مولانا معز الحق و السیادة و التقوی و الدین شیخ حسین ادام الله تعالی ظلال سیادته
و افاض علی الافاضل زلال افادته براقف عنایات الهی و افاضت برکات نامتناهی
مستجمع جمیع این مآثر و مفاخر آمده و با وجود نسبت عالی که صحت انتمای آن بعاشر ائمه
اثنی عشر سلام الله علیه و علی آبائه بسمت ثبوت یافته بر افاضل دانشوران جهان بصنوف
فضایل ذاتی و کمالات مکتسبی رتبت تقدم و تفوق دارد و از اماثل پرهیزکاران زمان بحصول
خصایل سنیه و اعمال مرضیه ممتاز و مستثنی گشته مبنی بر تحقق این حال که بهیچ صورتی اندر
نباشد این معنی   بندگی حضرت اعلی خاقانی صاحبقرانی سلیمان مکانی کشورستانی
جهانبانی خلد الله سبحانه فی مرضیه ملکه و سلطانه جناب مرتضی مشار الیه از سایر امثال و اقران
بعنایت خاص و مزید اختصاص مخصوص و سرافراز گردیده ربط شوارد قضایای شرعیه باسرها که
بحکم الملک و الدین توامان تمکین همت خسروانه بر احکام احکام و اعلاء اعلام آن مقصور و محصور است
بکف کفایت و اهتمام او بازگذاشته تا او باصابت رای شرع آرای قوانین دین مبین و قواعد
ملت سید المرسلین در میان خلایق ممهد و جاری گرداند و غبار ملاهی و مناهی از صفحات
ایام ستوده و گرد منکرات و محدثات از رخسار دیار اهل اسلام بکلی فرو شسته بساط
دیانت و مسلمانی در بسیط زمان و زمین گسترانده   زکیسی یکباره نزدیک و دور بر انداخت
آیین فسق و فجور   و چون جناب مشار الیه بوفور کیاست و ذوات و علوم دانش و بینش در اقامت
مراسم امر معروف و نهی منکر مساعی جمیله جلیله که زیاده بر آن مطلق مقدور و میسور
نتواند بود بتقدیم رسانیده و الحق این صورت متضمن صلاح و فلاح سلطنت و مقتضی ثبات
و ارتباط دولت و واسطه ابقای ذکر جمیل و وسیله ابقای اجر جزیل و ذریعه مباهات و
مفاخرت و موجب ناموس دنیا و آخرت است لاجرم هر روز از معادی التفات

پادشاهانه بکرامت دیگر و عنایت بیشتر مشرف و سرافرازی کرده و در ترفع و تفوق منزلت
و مرتبت او غایت تصوی عواطف و نوازش ارزانی می فرمایند تا در یولا فرمان جهان مطاع
واجب الاتباع لازال نافذا شرف یافته صورت آنکه درین وقت تصمیم عزیمت همایون
بصوب ممالک توران زمین عنان اختیار تمامی مهمات صغار و کبار و اسافل و اعالی خراسان
مفاخر و معالی او باز داده ایم و مقالید حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات
شهر و ولایات بجدایرها در کف کفایت و دید استحقاق و اهلیت او نهاده ایم و مع هذا
بمسامع جلال میرسد که داروغگان و محصلان و عمال و عسسان و کارگذاران و مباشران
اشتغال در قصد مهمات و ارتکاب امور بخلاف شریعت غرا اهمال مسامحه و از طریقه مرضیه
شرع شریف و انحراف می جویند می باید که چنانچه مشافهه مقرر شده جهد مستطاع تقدیم
رسانند و نسق غث و ثمین مهمات شریف و وضیع و جلیل و حقیر انجار العهده خود دانند
و در باب استرفای احوال همگنان از ترک و تاجیک وظیفه اجتهاد مرعی داشته نگذارد
که از قوی بر ضعیف حیف و تعدی رود و زجر و تادیب مفسدان و ظالمان و فاسقان و متغلبان
جهد مامور و سعی مشکور بظهور رسانند و اگر کسی قدم از جاده شریعت بیرون نهد و بدفع و منع
منزجر و متوثر (?) نگردد صورت حال بشرف عرض رسانند تا بنوعی درباره آنکس حکم فرمائیم
که سبب عبرت و انتباه دیگران گردد اکنون بحکم انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون
این حکم همایون بامضای فرمان جهانمطاع شرف صدور می یابد تا جناب مرتضوی مآب رالیه من حیث
الاستقلال متصدی این مهمات خطیره که عمده امور مملکت و واسطه عقد سلطنت است دانسته
و تمامی صلاح و فساد شهر و ولایات را بحسن کفایت و یمن کیاست او بازگذاشته مجال مشارکت
و مساهمت غیر با او مجال نشناسند (?) وظیفه حکام و داروغگان و عمال و همگنان و امیر آبان و عسسان

مستصدیان



و متصدیان اعمال بلده هراة و نواحی خصوصا تمامی ولایات خیابان و توابع عموما آنکه در جمیع
امور و مهمات که متعلق بشرع باشد او امر و نواهی او را ممتثل بوده انقیاد از لوازم شمرند
اطاعت و متابعت او را در جمیع احوال و اوضاع که البته خلاف شریعت مصطفوی نخواهد بود
واجب شناسند جناب مرتضوی مآب رالیه نیز باید که در انفاذ منطوق فرمان واجب الاذعان
مساعی جمیله جلیله حسبما معیضه (?) الشریعة الشریفة بتقدیم رسانده دست تطاول متغلبه از ذیل اموال و احوال
درویشان و مستضعفان کوتاه و کشیده گرداند و زجر و تادیب فسقه و فجره و قلع و قمع متمردان
و مفسدان از لوازم شمرده ایشان را بر وجهی گوشمال دهد که موجب اعتبار دیگران گردد و خلاف
شریعت غرا هرچه بنظر شعور او درآید و از هرکس کائنا من کان جریمه صادر شود بکلی دفع آن نماید و در روی
دل هیچ آفریده از کبیر و صغیر و جلیل و حقیر نبیند و در تادیب و تعریک (?) ظالمان و فاسقان
هرانچه رای صواب نمای او اقتضا نماید بجای آورد و اگر کسی تمرد و استکبار ورزد مامور نماید تا او را
سیاست فرموده سبب عبرت دیگران گردانیم برین جمله مقرر دانند و از مقتضای حکم
در نگذرند

برادران جلیل الشان عظیم القدر و فرزندان عدیل الشمس شبیه البدر ابقاهم الله تعالی و
رفاهم مدارج العز والعلی و امرا و دولت و اعیان و مشاهیر سادات عظام و جماهیر علماء اعلام
و کافه رعایای ممالک و عامه زوایای مسالک احسن الله احوالهم و حقق فی الدارین آمالهم بدانند
که چون اعلای اعلام اسلام و احکام احکام رسول علیه السلام از شرایط امور ایالت و جهانداری
و لوازم اسباب خلافت و شهریاریست همگی همت خسروانی و تمامی نهمت حضرت
اعلی سلطانی سلیمان مکانی مصروف و معطوف گشته که در تقویت دین حق و رعایت مصالح خلق
دقیقه موقوف و نامرعی نماید تا بموجب وعده ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم او زمرة قواعد

دولت و اقبال و قوایم عظمت و جلال استحکام دیگر گیرد و انتظام مرچه تمامتر پذیرد و ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء و الله واسع علیم لاجرم از طبقهٔ سادات محقق عالیمقدار و از زمرهٔ
علما محقق افادت شعار که متصدی نسق مصالح امور و متعهد کفایت مناظم جمهور تواند شد رقم
ایثار و اختیار بر صحیفهٔ احوال آثار عالیجناب نقابت قباب حقیقت دثار مرتضی و
شیخ الاسلام الاعظم سلطان اعاظم النقباء و العلماء فی العالم مستعبد ارباب العلوم
و الفضایل الفایز بالقدح المعلی من الاواخر و الاوایل ملاذ صنادید الآفاق مرجع جمهور الطوایف
علی الاطلاق معز السلالة و الافاده و الدنیا و الدین شیخ حسین ادام الله ظلال سیادته و افاضته
علی کافة الافاضل لازال افادته کشیده و او را از سایر اکابر بمزید لطف خسروانه و نوازش
پادشاهانه ممتاز و سرافراز گردانیده و ضبط تمامت قضایای شرعیه و عرفیه بکف کفایت
و ید رعایت او بازگذاشته تا او باصابت رای شرع آرای قوانین دین متین و قواعد ملت
سید المرسلین در میان طوایف خلایق ممهد و جاری گرداند و غبار ملاهی و مناهی از صفحات
صحایف انام محو نماید و چون این مهمات خطیره عمده امور مملکت عقد سلطنت است مانیز
شرط متابعت و اقتدا مرعی داشته تمامت احکام همایون را که درین باب بنفاذ پیوسته بشرف
امضا میرسانیم سبیل ارباب اقامت و سکون در اقطاع ربع مسکون آنکه برحسب فرمان
واجب الاذعان در جمیع امور و مهمات شرعی رجوع بجناب مشار الیه نمایند و اوامر
و نواهی او را ممتثل بوده انقیاد از لوازم شمرند

برادران مشتری قدر بهرام خاصیت و فرزندان خورشید
سیمای قمر سیمیت ابقاهم الله تعالی در تقاهم مدارج العز و العلی و امرای مملکت آرای و صدور روشن
رای و وزرای عطارد فطنت و جمهور منتسبان عتبهٔ دولت با زمرهٔ سادات واجب الاجلال





و علما و مشایخ ستوده خصال خجسته مآل و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان اعمال دیوانی احسن
الله و انجح بالخیر آمالهم بدانند که از دیوان قضای ولله یقضی بالحق نشان لازم الاذعان خلافت
و امامت ما را بتوفیق انی جاعلک للناس اماما مسجل فرموده اند و در محکمهٔ علیای آسمان
حکم و علما صحت دعوی ایالت و جلالت ما را بصورت فتوی فحوای انا جعلناک خلیفة
فی الارض فاحکم بین الناس بالحق مسجل گردانیده همگی همت همایون بمقتضای قضیهٔ الملک و الدین
توأمان مصروف و معطوفست که همواره اعلام دین قویم باعلا تمشیت یافته و مشارع شرع
مستقیم از شوایب شبهه و ریا مصفی باشد و بی شبهه ثبوت این معامله جز بوثیقه بینات
نصفت و شهود عدالت قضاة اسلام و علماء اعلام که شمس فلک استعداد و بدر سپهر
استحقاق اند استحکام می یابد سیما طایفه شریف القدر امامیه سراة صینت عن تطرق الفساد
و الافاده که عصرها و قرنها با عجز بساعد سعادت جد نقض مبرم عدل القاضی فی القضیه
خیر من عبادة الثقلین را نصب العین ضمیر منیر خبیر ساخته اقضی القضاة خراسان و صدرنشین
مجامع مر عهد و زمان بوده اند چون جناب فضایلمآب شریعت آیاب مولانا الاعظم
الاعلم خلاصة اعاظم العلماء و القضاة بین الامم غایص بحار الفروع و الاصول ناظم در المعقول
و المنقول مولانا شمس الملة و الدین عبد الله الامامی وفقه الله لاحیاء مراسم الشریعة الشریفه که
پرتو اشراقات شمسیة اللمعات بر کشف اسرار علوم دینی و حل غوامض رسوم علمی انداخته
انوار جلیه و قابلیت این امر خطیر بر صفحات روزنامجات احوال او اظهر من الشمس
و ابین من الامس است بنا علی هذا منصب قضا و حکومت شرعی دار الملک هراة و
جمیع توابع و مضافات آن از ترکت حیات شریعت مآب مولانا و مولانازاده
اعظم سبیل اکابر قضاة الاسلام مولانا قطب الملة و الدین محمد الامامی زاده الله ایام تشرعه

که تا غایت متصدی این شغل خطیره بوده مفوض و ماکول گشت مقرر آنکه در جمیع
امور اقتدا بآثار اشراف اسلاف خود که نعم القول ما قال الامامی نموده علی الدوام فی مجاری
الشهور و الاعوام صورت کلمه جامعه التعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله تیط و نسبا
در آورند و در تحقیق قضایای شرعیه بر سبیل انفراد و مشارکت مناهج شریعت و باقدام
احتیاط فراست سرا و علانیه از متابعت هوا و مطاوعت دعاوی ریا بکلی اعراض
نمایند و در استماع کلام متخاصمین بحکم اذا اختصم الیک خصمان فسو بینهما فی اللفظ و اللحظ
طریق مساوات سپرده در تزکیه و تعدیل شهود شرایط اعتنا و اهتمام بتقدیم رسانند
و در احیاء مراسم امر معروف و نهی منکر و اجراء حدود و تعزیرات و عقود انکحه بلا ولی و مع
الولی و قسمت ترکات و ضبط اموال ایتام و سفها و مجانین جهد مستطاع مبذول
داشته از مواخذه روز حساب و محاسبه یوم نطوی السماء کطی السجل الکتاب غافل و ذاهل
نباشند سبیل همگنان آنکه مولانا الاعظم المشار الیه را متصدی این مهمات دانسته دقایق
توقیر و تعظیم کما ینبغی بتقدیم رسانند و در کلی و جزوی قضایای شرعیه و معاملات دینیه و عزل
و نصب محتسبان و خطبا و امامان رجوع به اشارت و استصواب او نمایند و هر کس را
از قبل خود بامر مذکور تعین نماید قایم مقام او دانسته بعزل و نصب او که موافق شریعت بیضا
تواند نمود معزول و منصوب دانند وظیفه شغل قضا و حق السعی این مهم رفعت انتما بدستور
جناب مغفرت مآب قاضی نور الملة و الدین محمد الامامی که بینهما قرب قرابت ثابت است
بی قصور و تنقیص بدو رسانند

اصول شجره دین و دولت و فروع دوحه ملک و ملت و امرای
نصرت شعار ظفر قرین و صدور شرح الصدر نشین و اصحاب دیوان اعلی و نواب

نبز



عتبه سپهر اشتما با نقبا جلالت مآب و علما فضیلت انتساب و افراد طوایف امم
و اصناف ترک و عرب و عجم بدانند که چون از دیوان قضا و القدر تقضی منشور
بیضای خلافت ما را بتوقیع انی جاعلک للناس اماما مسجل فرموده اند و در محکمه علیا
و آئینه حکما و علما صحت دعوی ایالت ما را بصورت فتوی انا جعلناک خلیفة فی
الارض مکمل گردانیده همگی همت بمقتضای قضیه الملک و الدین توامان مصروف
و معطوف است که همواره اعلام دین قویم باعلا تمشیت ما معلی و مشارع شرع مستقیم از
شوایب شبهه و ریا مصفی باشد و بی شبهه ثبوت این معامله جز توثیقه بینات
نصفت شهود و عدالت قضاة کبار و علما عالی مقدار که حافظان ممالک ملت و حارسان
مسالک شریعت اند استحکام نمی یابد خصوصا گروه متعین مشهور که علی مر الاعوام
و الشهور ابا عن جد بمساعدت سعادت جد اقصی القضاه زمان و صدر نشین مجامع
عهد و اوان بوده اند چون جناب شریعت مآب مولانا و مولانا زاده اعظم خلاصه
اعاظم القضاة و العلماء فی العالم جامع المفاخر العلمیه و حاوی المآثر العلیه مولانا قطب الملة و الدین
محمد الامامی رقاه الله تعالی معارج الکمال بفضله السامی که لامحاله بملکه کامله که در قطع معاملات
شرعیه و نسق مهمات دینیه از اسلاف اشراف خود اکتساب نموده آثار استحقاق
و استعداد مبینه بر طبق منطوق ابن الفقیه نصف الفقیه از روزنامچه حالات او واضح است
بنابرین منصب قضا و حکومت شرعی دار السلطنه هراة توابع و مضافات آن بموجب پروانچه
انزل الدار بانیها بدو مفوض گشته مقرر شد که باقتضای قضیه الولد الحر یقتدی بابائه الغر اقتدا
بآثار حمیده سلف صالح خود که نعم القول ما قال الامامی نموده پیوسته صورت التعظیم لامر الله
و الشفقه علی خلق الله نقش خاتم اشباه دارد و مناهج شریعت را باقدام علم و فراست و خطوات

عقل و کیاست نموده در ستر و علانیه اعتصام بحبل متین فاحکم بین الناس بالحق ولا
تتبع الهوی مستوثق گردانیده و از مطابعت هوا و مطاوعت دعاوی بکلی اعراض
کرده در جمیع مهام بموجب فتوی ایمهٔ اسلام عمل نمایند و ظاهرا و باطنا از صورت
مقتضای یعلم خاینة الانفس و ما تخفی الصدور و از حقیقت فحوای فان لم تکن تراه فانه یراک
غافل و ذاهل نباشند و در اوقات من رقابت من اللاحمین هر چند تفاوت بیند
تفاوت ننهند و در هر مجلس که خواهد مهمات پرسیده خواه بانفراد و استقلال و خواه
بسلامت و اشتراک حکم و در احیاء مراسم امر معروف و نهی منکر و اجرای حدود و تعزیر
عقود و انکحه بلا ولی مع الولی و قسمت ترکات جهد مستطاع مبذول داشته از مواخذهٔ روز
حساب و محاسبه یوم نطوی السماء کطی السجل للکتاب هراسان و ترسان باشند
از حال تسعیر و احتکار و نا انصافی مردم بازار واقف و خبردار بوده در تعدیل مکیال و میزان و تحقیق
ذراع و اوزان غایت اهتمام مرعی دارد و سبیل حکمان آنکه جناب مولانا اعظم مشار الیه را متصدی
این مهمات دانسته وظایف توقیر و تعظیم کما ینبغی بتقدیم رسانند و دست قدرت او را
در اعتناق این شغل باستحقاق قوی و مطلق داشته شرایط امداد و تایید بظهور رسانند
و در کلی و جزوی قضایای شرعیه در عزل و نصب محتسبان و خطیبان و امامان رجوع بارادت
و اختیار او لازم دانند هر کس را از قبیل خود بامر قضا تعیین کند نایب مناب و قایم
مقام او دانسته بعزل و نصب او معزول و منصوب شمرند و حکم او را درین ابواب خواه باستقلال
خواه باتفاق که هر اینه مطابق مقتضای شریعت غرا تواند بود نافذ و لازم دانند

ناظران احوال دولت ابدی الاتصال
و مباشران اعمال سعادت مال قرنت اوضاعهم بالنجح و الاقبال بدانند که در حکمت تقویم

مجال



هیات افراد انسان که زایچهٔ فطرت ایشان که مواقع نجوم استعدادات مواضع سهام
سعادت خیر بکلی معرفت احکام و حقایق و تصدی مبادی ادراک آثار و دقایق تواند بود
کما نص علیه مفیض الخیر و الجود فی افاده مضمون ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون
لاجرم ارباب همم علیه که بر مقتضای فحوای ان الله یحب معالی الهمم از طریق تقلید صرف انصراف
می نمایند صرف عنان همت بتحقیق حقایق اصول و فروع و توضیح مناهج معقول و مسموع واجب
شناخته در مضمار کشف اسرار و حل مشکلات افکار حاوی قصبات سبق می آیند چون جناب
طریقت مآب مولانا العالم الفاضل کاشف المعضلات المسایل قدوه ارباب السیر و السلوک
ناصح اعاظم الامرا و الملوک مولانا کمال الملة و الدین حسین الکاشفی البیهقی ادام الله میامن کمالاته
که درجات ارتفاع آفتاب ضمیرش بعلاقهٔ اصطرلاب عقول و الباب و مقاییس مشاعر
و حواس معلوم نشود و دقایق کواکب ثوابت انظارش بوسیلهٔ ارصاد افکار بر سطوح افلاک
ضمایر اولو الابصار روشن نگردد بنا بر تقریر این آثار در بلدهٔ فاخرهٔ سبزوار و سایر مواضع
ولایت بیهق چون حکومت قضایای شرعیه را از مشار الیه اولی و الیق نبود زمان دولت
سلطان خدمت ایشان را بحکم ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها بامر منصب شریف
قاضی القضاتی انجا تکلیف و بعد از اجابت و امتثال فرمان والی و مدت اشتغال بنسق مهمات
دینوی زمره ادانی و اعالی جاذبه سلوک جاده اعراض از اهل ظاهر و میل ملازمت سجاده توجه
باطن و حضور خاطر و رابطه درس و افادهٔ علوم رافع و موعظه و ارشاد مسلمانان بر وجه زمام اهتمام
ایشان را بصوب استعفا از مهم خطیر قضا معروف داشته و چون نوبت دولت ما نیز باقتضای لوازم
همای امضای حکم قضای سابق باسم سامی ایشان فرمود و مدت متمادی حسبما یقتضیه الشریعة الشریفة
اشتغال نموده درین ولا ملاحظه همان موانع که پیوسته نصب العین ضمیر ایشان بود بوسیلهٔ انواع التماس

واستعطاف از تعهد منصب قضا معذور و معاف کنند سپس همکنان انکه در هر مقام که اقامت
نمایند شرایط تعظیم و توقیر جناب مولانا الاعظم المشار الیه و زمره شاکردان و درویشان ایشان
بتقدیم رسانند و فواید مجلس و منافع حضور ایشان مغتنم شمرده از برکات فضایل
و کمالات ایشان محظوظ و مستفید کردند و ایلچیان و توشمالان و یامچیان طریقه ادب و حرمت
سلوک داشته چهارپایان خاصه و متعلقان ایشان را الاغ نکیرند و در منازل و مساکن ایشان
محل حلول و مجال نزول ندهند و شکر و شکایت ایشان را مثمر و موثر شناسند برین جمله مقرر
دانسته از مقتضای حکم جهان مطاع تجاوز جایز ندارند تا مستحق مواخذه نکردند

ارکان دین و دولت و اعیان

ملک و ملت و جمهور سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ اسلام و متصدیان اشغال
و مباشران اعمال و سکنه مساکن و متوطنه مواطن دار السلطنه هراة بدانند که چون
همکی همت همایون اعلیحضرت پادشاه ربع مسکون خلد الله ایام خلافته بر تمهید قواعد
دینی و تشیید مراسم یقینی که از موجبات ثبات دولت و اسباب مزید حشمت و رفعت
دنیا و آخرت است مقصور و محصور می باشد مقارن این احوال اقامت مراسم امر معروف
و نهی منکر که از جلایل امور و عظایم اشغال است و ارزوی اعتنا بعهده اهتمام جناب سیادت
مآب فضیلت انتساب مولانا و مرتضی اعظم سلیل اکابر السادات و اعاظم العلما امین الاسلام
مولانا نور الدین محمد اشرف شرفه الله سبحانه بحسن توفیقه کرا رشا و اکتفا با استعداد و استحقاق
این امر شریف از صفحات حالات او ظاهر است فرموده اند که از روی تیقظ و تحفظ با امر احتساب
جلیل الحساب قیام بر دوام نمایند تمامت شریف و وضیع دار السلطنه هراة بحکم فاحکم
بین الناس بالحق از دفع و رفع فسق و فجور و تادیب و تعزیر و اقامه جمعه و جماعات و تعلیم فرایض





و سنن و واجبات و تصحیح موازین و مکاییل و سایر ما یکون من هذه القبیل حیثما
تقتضیه الشریعة الغراء مطمح نظر همت دانند و چون بذروه عرض میرسد که در باب رقبات
موقوفات قدیم و جدید که در فاخره هراة و بلوکات واقعست از قبیل اسباب و مستغلات
و غیر ذلک دفتر منقح که بموجب ضبط و ربط آن تواند بود تا غایت سمت تکمیل نیافته
و حاصلات و محصولات آنرا جماعت امامان و موذنان متصرف کشته از ترتیب اسباب
عمارت ضروری و نسق جهات فرش و روشنایی منصرف می باشند و مع ذلک از عهده
رعایت شغل خطیر مقتضی شرع شریف تقاضائی نماید حکم جهان مطاع لازم الاتباع بنفاذ
پیوسته که جناب مولانا و مرتضی اعظم مشار الیه بتحقیق رقبات قدیم و جدید موقوفات
آن موضع در استکشاف احوال امامان و موذنان وظیفه سعی مشکور بظهور آورده حاصلات
آنرا بر وفق شرط واقف بعمارت ضروری و ترتیب مصالح فرش و روشنایی و وظیفه مرسومه
امامان و موذنان مصروف کردانند و انچه متغلبان وقف متصرف کشته باشند از ایشان
استرداد نموده بمردم امین کافی بسپارد و اکر بعضی از ارباب اعتکاف بعلت قلت الفاق
در مساجد مستعد و مباشر امامت کشته باشند کیفیت آنرا بذروه عرض رسانند تا بهر جه
دران باب واجب الاذعان وقوع یابد بسعد عرض رسانند و چون بلوازم شغل قیام نموده دفتر
مکمل منقح بدفترخانه عالی سپرده فهرست معهود ستانند بدستور متولیان اوقاف از ابتدای
محصول توشقان ئیل جهت حق السعی خود و نویسنده که متعهد این شغل کرداند ده نیم از
حاصل موقوفات مساجد کرفته بدو رسانند بر وانچه و نشان مجدد محتاج ندانند سبیل همکنان
از خواص و عوام بلده و بلوکات انکه جناب سیادت مآب مشار الیه را بر حسب فرمان لازم الاذعان
صاحب عهده امور مذکور دانسته از مقتضای حکم مطاع تجاوز جایز ندانند

فرزندان جوانبخت کامکار و
امرای عظیم القدر عالیمقدار و صدور صدرنشین رفیع الشان و وزرای خبرت واضح البیان
و ارباب مناصب و اصحاب مراتب و سکنه و اهالی و افراد امم و اصناف ترک و عرب
و عجم بدانند که چون بحکم واجب الاذعان الملک والدین توامان تاسیس مبانی خلافت
و جهانبانی تاکید اساس سلطنت و کامرانی بتمهید قواعد دین متین و تشیید معاقد شرع سید
المرسلین منوط است و انتظام احوال دولت و التیام احوال مملکت بنظام امور ملت
و قوام اوضاع شریعت مربوط تاویل توامان چه بود غیر از آنکه ملک ازاد هر خدای که دین
را شعار کرد ولامحاله آیات فتح مبین از حروف سیوف ارباب دولت
گاهی روشن گردد که رایات دین مبین را باوج مدارج تقویت برافرازند و بعیر نظر قوم
از السنه اسنه اصحاب شوکت وقتی مبرهن گردد که توفر شرع مستقیم را مطمح نظر همت
سازند و بحمدالله تعالی نهال سلطنت و جلال ما بزوال تقویت شرع غرا نشو و نما یافته و شجره
طیبه دولت و اقبال بنسایم احیاء مراسم ملت بیضای نضارت و بهاء پذیرفته همگی
همت علیا نهمت در ایام دولت روزافزون مصروف و تمامی متعالیه منزلت در روزگار
خلافت همایون معطوف است که بمقتضای فحوای کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون
بالمعروف و تنهون عن المنکر ظلمت ظلم و بدعت از کوکب شرع و ملت منکشف شود و نجم
دین هدی بر ذروه فلک عالی مستعلی گردد بنا علی هذا تمشیت مهم احتساب حل الحساب
بر ذمه همت همایون واجب و لازم می دانیم و در تمام اهتمام و اختیار این شغل ستوده آثار بکف
کفایت و اجتهاد علماء دین دار و فضلاء تقوی شعار که حافظان حدود ملت و حارسان ثغور طریقت
اند سپرده مشاعل تایید و تقویت از بوارق تقاد لوا علی البر والتقوی بشعاعی عظیمت ایشان میگردانیم

وچون



و چون مولانا الاعظم اورع اطهر خلف العلماء الماضین محیی مآثر سید المرسلین مولانا نجم
الدین محمد بن المولی المبرور الجلیل المشهور جلال الملة والدین القاینی زاده الله توفیقه و رحم
اسلافه بوفور استحقاق و استبهال من نهی نفسه عن المنکرات فهو جدیر بتقلید الدیانات
متصف و متعین است و مدت متمادی برحسب فرمان اعظم نامدار و اخوان کامکار در دار السلطنه
هراة و بلوکات و توابع و مضافات از عهده این امر خطیر کما ینبغی تقصی نموده درین ولا بمقتضی
فحوای ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها مقرر شد که مولانا مشار الیه بمشارکت
و اتفاق و مساهمت و استصواب مولانا العالم الفاضل المتورع الکامل نظام الملة والدین
احمد الخوافی زاد الله تعالی علمه و ورعه که در مدت بر سبیل استقلال بموجب حکم واجب الامتثال
مباشر شغل کثیر الحساب احتساب نموده و در مضمار و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر یامرون
بالمعروف و ینهون عن المنکر قصب السبق از ائمه روزگار بوده بدین امر ذی بال اشتغال نمایند
و عموم طوایف را بجس ارشاد و هدایت بمقتضی فتوی و روایت بجاده قویم شرع مستقیم
دلالت نموده در تادیب زمره اشرار و تحریک فرقه فجار غایت اجتهاد و اقتدار مرعی دارد و تعمیر
مساجد و معابد و تفتیش احوال امامان و موذنان لقاع خیر و ترفیه احوال اهالی این منظور نظر عنایت
و اهتمام گردانیده در دفع مباشران معاصی و ملاهی و متصدیان بدع و مناهی بقدر وسع بذل
مجهود بتقدیم رسانند و ارحال تسعیر و احتکار و ناانصافی مردم بازار واقف و خبردار بوده نگذارد
که از آنچه حکم و دستور انصاف شهد زیاده و کم خرید و فروخت کنند و در تعدیل مکیال و میزان و
تحقیق ذراع و اوزان بحکم اقیموا الوزن بالقسط غایت تیقظ و احتیاط بجای آورده اجرای حدود
و تعزیرات و الزام اصناف خلایق بجمعه و جماعات حسبما یقتضیه الشریعة الشریفه بظهور رسانند
و در اراقه خمور سایر مسکرات و کسر ظروف و اوانی و آلات و ادوات لهو و لعب منع و زجر

هر یکی بان جهد و استطاع مبذول داشته عامه طوایف را بتعلیم و تعلم فرایض و واجبات و سنن
اسلام ترغیب و تکلیف نمایند و از هر کس که ناپسندیکان بر خلاف شرع و سنت صوری مشاهده کنند
دفع و رفع آن لازم دانسته در اوامر و نواهی مسامحه و مداهنه جایز ندارد و دیگر فاحکم بین الناس بالحق
و لا تتبع الهوی بهیچ روی روی دل بهیچکس نپیچند و بهیچ سبیل ممکن نه انکه مولانا الاعظم مشار الیه را
در تصدی این منصب خطیر بسبیل اشتراک و اتفاق منصوب دانسته لوازم توقیر و اکرام
و مراسم تعظیم بجای آورند و او را درین شغل ماذون باستقلال شناخته عزل و نصب او را درین
باب معتبر دانند مقرر است که جهة وظیفه مولانا مشار الیه و جماعتی که بر سبیل امداد و
معاونت ملازم او باشند از ابتدای شروع هر سال مبلغ شش هزار دینار رکنی از بیت
المال و دولت خود ارکندم بوران شرع از مال ملوکات دهند و چیزی قاصر و منکسر
نکردانند و درین باب تقصیر ننمایند

برادران جمشید آیین و فرزندان خورشید
جبین و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره با جماهیر سادات عظام و مشاهیر علما
اعلام و افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم اصلح الله احوالهم و انجح
بالخیر آمالهم بدانند که بر مقتضای کلام سبحانی و تنزیل نص آسمانی و هو قوله عز طوله کنتم خیر امة اخرجت
للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر همکی همت خسروانه و تمامی نهمت پادشاهانه بر تمهید
قواعد دین و احیای مراسم شریعت سید المرسلین مقصور و محصور گشته نظر همایون از ثمرات
مراسم امر معروف و نهی منکر که ثمره قصوی آن صنوف سعادات و وسیله ازدیاد شوکت دنیا
و آخرتست مصروف و معطوف می باشد لاجرم در جمیع مواطن و مساکن از ممالک محروسه
تمشیت معامله احتساب حلل الحساب شناخته در هر موضع از ان معتمد امین که اساس





این امر خطیر را رکن مشار الیه و قطب مدار الیه تواند بود و اختیار زمام و زمام مصالح سنیه را
بید اهتمام و اجتهاد او سپرده مشاعل تقویت و تایید از بوارق تعاونوا علی البر و التقوی
بمثوای عزیمت او میفرمائیم سیما در مدینه السلام هراة صینت عن تطرق الآفات و المخافات
و جمیع توابع و مضافات آن که لا مجمع اعیان و اشراف زمان و مرجع صنادید
و مشاهیر ایران و توران است مراتبه مزید توجه و التفات بترویج ان متعلق و متعلق تواند
بنا علی ذلک مولانا الاعظم الاعلم الاورع الاطهر الاکرم زبدة العلماء المتشرعین مولانا قطب الدین
محمد لازال محفوفا فی وفقه الله تعالی که شرف علم و هدایت و سداد و امانت بر نقاب و عدول ایام
بوقوف پیوسته حکم فرمودیم که استقامت در جاده التعظیم لامر الله و الشفقه علی خلق الله نهاده
در شهر و بلوکات از سر تیقظ و هوشمندی بامر و اراقه خمور و سایر مسکرات واجب
و لازم دانند و پشت عناد و استکبار فسقه و فجره و اصحاب ملاهی از کنگر بازی کر و بشکنند
کیر و مرغ باز و غیر ذلک بر نهج شریعت غرا از بار تادیب دو تا گردانیده اجرای حدود
و تعزیرات بر وجه شرع شریف نماید و قطع و فصل خصومات و تعدیل ذراع و تعیین اسعار
و تحقیق احتکار و عقود و انکحه بلا ولی و مع الولی و تعمیر مساجد و تفتیش احوال امامان و موذنان و ضبط جمعه
و جماعات و تعلیم فرایض و سنن و واجبات حسبما لحصته الشریعه الشریفه بتقدیم رسانیده
و تصحیح موازین و مکاییل مجابا روا ندارد و بامعان و ایقان تمام را از کاسد و صالح از
فاسد امتیاز کرده زجر مفسدان و ضرب اصحاب بدعت واجب شناسد و بهیچ سبیل همکنان اصلح
الله احوالهم انکه مولانا الاعظم المشار الیه را متصدی این امور شناخته وظایف توقیر و اعزاز
او بتقدیم رسانند و جمیع اوامر و نواهی او را درین باب که مراتبه مطابق شرع شریف تواند
بود امتثال نموده طریق مساعدت و امداد او مسلوک دارند تا روز بروز آثار خیرات

ومبرات تزاید وتضاعف پذیرد وبرکات مثوبات آجلا وعاجلا بروزگار همگنان متواصل
ومتلاحق باشد مولانا مشار الیه نیز باید که بمقتضای فحوای من احب الله وابغض الله
واعطی الله ومنع الله فقد استکمل الایمان نصب العین ضمیر داشته بصدر منشرح بنوعی کند
که عند الخالق والخلایق مرضی ومستحسن باشد

سادات عظام ومشایخ اسلام وقضاه کبار وعلماء نامدار واصول
واعیان وسکنه اهالی قصبه کوسویه احسن الله احوالهم بدانند که چون قامت دولت ما که در
محراب خلافت شایستگی امامت سلاطین جهاندار وبخلعت اقامت وظایف طاعات
وعبادات که بمقتضای مضمون عماد الدین رکین الاسلام است مشرف وسرافراز گشته همگی
همت خسروانه بر احیاء مساجد که جامع صفوف جماعت خداپرستان تواند بود
موقوف می باشد وچون جامع قبلة العباده کوسویه که هر هفته یکبار در وقت
ندای یا ایها الذین امنوا اذا نودی الصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله جمعی از مسترشدان
آن درگاه درین مقام شریف بنیت ادای فرض جمعه آیند که از معظمات مساجد و
معابد است واهتمام تمام برونق ورواج آن متعلق ومرتبط بهمت خسروانه وجعلنا للمتقین
اماما امامت وخطابت آن بقعه بمولانا الصالح المتورع تاج الدین عیسی که بشرف بساط بوس همایون
اختصاص یافته انما یخشی الله من عباده العلماء بر صفحات احوال او واضح بود مفوض گشت

برادران نامدار وفرزندان
سعادتیار واوزبک همایون وامراء دولت روزافزون وصدور صدرنشین ووزرای صاحب
تمکین ومباشران اعمال موقوفات ومتصدیان امور مهمات بدانند که چون در مبادی احوال
دولت ابدی الاتصال در خانقاه مقدس حضرت رسالت پناه خاتم صلی الله علیه وسلم





که متصل چهارسوق دار السلطنه هراة صینت عن تطرق الآفات سمت احداث یافته بتلقین
ملهم اقبال که خلیفه نغمه سرای مکتب ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم است جهة تعلیم فحوای
این حروف تعلم فان العلم زین لاهله وفخر وعنوان لکل المحامد وکن مستفیدا کل یوم
زیادة ومن العلم واسبح فی بحار الفواید که قاریان نغم البیان دران مقام شگرف لوح تعلیم
در کنار فرزندان سعادت یار اهل الاسلام نهاده بحفظ سور قرآنی مستبشر باشند سرافراز گشته
بودیم بنابر تمهید آن مدت متمادی مولانا المرحوم جلال الدین محمود الرفیقی حسب الحکم
مطاع آن امر شریف را متعهد بود وچون مولانا مشار الیه ودیعت حیات سپرده فرزند
رشید او مولانا الفایز بتحصیل الفنون سلطان احمد المتخلص بمجنون بصلاح وصلاحیت ومعدن
علوم دینی وفنون فصاحت از نظم ونثر وحسن خط از هر نوع ممتاز وسرافراز است ومقارن
این وقت در مجلس همایون قصیده غرا در ستایش دولت روزافزون گذرانیده عنایت
خسروانه سرافراز گشته حکم شد که بر طبق والد مغفور خود در خانقاه حضرت رسالت پناه
بتعلیم دبیرستان موضع رفیع الشان من حیث الاستقلال بی مشارکت غیری مشغول
بوده وظیفه همگی آن شغل شریف را بدستور والد خود بتمام وکمال متصرف گردد سبیل همگنان
آنکه مولانا مشار الیه بر سبیل انفراد واستقلال بی مشارکت ومساهمت غیری صاحب
عهده آن امر دانسته مدانجه براه ورسم آن متعلق تواند بود رجوع بدو نمایند ووظیفه
همگی آن شغل را چنانچه در وقفنامچه همایون سمت ذکر یافته بتمام وکمال بدو رسانند

برادران جمشید آیین مشتری
خاصیت وفرزندان خورشید جبین قمر ماهیت ابقاهم الله تعالی وبقاسم مدارج العز
والعلی وامرای ملک آرای بهرام انتقام وصدور زحل محل رفیع مقام ووزرای

روشن رای عطارد فطنت و نواب جلیل القدر کثیر الموهبت با اصول نقبا راسخ بنیان
و فحول علما و واضح برهان و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران دیوانی اصلح الله مآلهم
وانجح بالخیر آمالهم بدانند که در نظر خجسته اثر عقل روز افزون که مدرس مدرسه انی اعلم ما لا
تعلمون است مخفی و محجوب نماند که اعلای اعلام علوم و معارف و احکام احکام نکات و لطایف
مستدعی اعتلا بر اعالی مدارج رفعت و مستلزم ارتقا بر شواهق جبال جلالت فلهذا طایفه
از خواص نوع انسان بمقتضی ان الله یحب معالی الهمم از میان امثال و اقران بشرف مطالب
فضل و مآرب اخلاص امتیاز و اختصاص یافته در مواقف جد و اجتهاد و صرف عنان همت
عالی بتحقیق حقایق اصول و فروع واجب و لازم می دانند و در مقامات کشف اسرار
حل مشکلات افکار بحدیث صحیح و منطق فصیح و حکمت صریح حاوی انواع حجج و براهین
آمده صحاح عقاید که قانون شفا و نجات است باشارات شافیه و تنبیهات کافیه
مقرر و محرر می کردانند و از جمله اشباه و نظایر این نجیب آنکه جمال جمال مرتضی ستوده
خصال شیخ ارباب الحدیث و سید اصحاب السند بتبیان کتاب فیما بین الامم وارث
علوم سید المرسلین صلی الله علیه و سلم اردنا جمال المناقب جمله تحسبه قلبی بکرة و اصیلا
جمال الحق و الحقیقة و الدین عطا الله اعطاه الله تعالی ما یحبه و یرضاه بجامعیت صفات
جلیله شرف این منزلت عظمی یافته و از مطالع اشراقات فیوض آلهی پرتو انوار
مصابیح مشکلات فضایل و کمالات بر مشکاة استنباط او تافته چنانچه مطول فواید که مفتاح
کنوز دقایق است و مجمل و مفصل عوایدش جامع اصول حقایق بدایع معانی بروشن تقریر
او در معرض بیان می آید و کنه مبانی سبع المثانی بوجیز و بسیط عبارات و استعارات
او مستفاد میشود مقارن این حال منصب تدریس صفه صفابخش از مدرسه سپهر اساس سلطانی که بر جانب ...



نهر انجیل بر نیت ترتیب علما عیسی دم زمان و ترتیب اسباب رفاهیت خاطر طالبان و متوجهان
یافته بکمال اهتمام او مفوض فرمودیم تا بلطف توضیح و تنقیح در ایام متبرک تحصیل بافاده و نشر
علوم دینی سیما اصول و فروع حدیث نبوی اشتغال نموده یکنفر معید مستعد و پانزده نفر طالب علم
صالح مجدا از ارباب طبع سلیم و اصحاب ذهن مستقیم ملازم درس افادت انتساب او شده
ما در یک بمقدار استحقاق و استعمال بخط تمام و قسط ما لا کلام فایز و بهره مند کشته از محصول
باوج قبول رساند وظیفه ممکنان آنکه بر موجب مقرر داشته وظیفه ایشان را از ابتدا شروع
جنان شب را ایه که منتصف رمضان المبارک علی کل فیه سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه سال
بسال از محصولات موقوفات همایون بی شایبه تنقیص و تعنص بدستوری که مضمون
وقف نامچه همایون بکم و کیف آن ناطق است بدیشان رسانند مقرر است که متولیان
و صاحب جمع اوقاف مذکوره سنه لعد سنه برین موجب عمل نموده بنشان و پروانچه
مجدد محتاج ندانند و حجرات معده که از مضافات که آن درگاه درس گاه فضیلت
پناه است بتصرف ایشان گذارند

اصول شجره دین و دولت و فروع دوحه

ملک ملت ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العزة و العلی و ارکان دولت راسخة البنیان
و اعیان حضرت قاهرة البرهان اصلح الله احوالهم و انجح بالخیر و السعادة آمالهم بدانند که
در نظر خجسته اثر عقل روز افزون که مدرس انی اعلم ما لا تعلمون است مخفی و محجوب نماند که بحکم
ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا اقامت وظایف
بذل مجهود در ستر اوضار وظیفه همت همایون ماست و اتفاق مواجب مال در سر و علانیه
راتبه دولت روز افزون ما لاجرم بخلوص نیت و صفای طویت روی دل متوجه آنست

وابداع انواع بقاع خیر میکردانیم و از اعداد خیرات جسیمه و امداد صدقات عمیمه رایت
ترتیب اسباب مناهج ارباب استحقاق باوج رفعت و رفعنا مکانا علیا میرسانیم
و از انجمله مقارن این احوال که در شارع خیابان قدیم دار السلطنه هراة باحیاء مراسم
جدید التفات نمودیم و بر دو طرف نهر انجیل باحداث مدارس عالی چنانچه فراخور
همت معلای مع الآی ما تواند بود اشارت فرمودیم فضای هر یک ازان چون ریاض
بهشت باصفا و هوایش نمودار نسیم خلد روح افزا و چون تعظیم سادات علمای کرام
که شرف ارتقای ایشان بعلو درجات دینی و دنیا تواند بود از لوازم امور شهریاری و شرایط
اوضاع جهانداری است و جناب سیادت مآب افادت نصاب مولانا و مرتضی اعظم قدوه
اعاظم السادات والعلماء بین الامم سلاله آل طه و یس مکمل علوم الاولین والآخرین امیر
سید رضی الدین ابراهیم الرضوی زینت مآثر مفاخره در مرتبه جامعیت اولا نصب عالی او
بحضرت امام هشتم سلام الله علیه و آبائه بسمت انتما یافته و ثانیاً پرتو تحصیل او بر ساحت
صنوف کمالات علمی تافته منصب تدریس صفه صفابخش شمال از مدرسه شریفه که بر طرف
شرقی نهر مذکور بیمامن تولیت الهی شرف وقوع دارد بجانب مفوض فرمودیم که تا بر حسب اقتضای
مهارت خود در فنون علم دینی ارباب طبع سلیم را در مقام افاده تعلیم بحظ تمام و قسط مالاکلام
فایز و بهره ور داشته از حضیض خمول باوج قبول رساند وظیفه همگنان از منتسبان موقف
همایون آنکه جناب مرتضوی اعظمی اعلی را متصدی این امر جلیل شناخته از ابتدای شروع
وظیفه تدریس آن موضع شریف و وظایف طلبه آن روضه خاص بر وقف مقتضای شرایط
واقف و دستور مقرر سابق از محل خود سرانجام نموده پی سمت قصور و احتباس سنة فسنة
واصل و متواصل کردانند و مرتضی رفیع القدر مشار الیه در قسمت وظایف اهل استفاده



مخیر و مرخص بوده حصه هر یک بقدر قابلیت و اشتغال بدو رساند
برادران جمشید تمکین مشتری حمایت و فرزندان
خورشید آیین قمر ماهیت ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز والعلی و امرای ملک آرای
و صدور ارسطو رای و وزرای صاحب جبروت و منتسبان عتبه دولت باقتباس عظام و علمای اعلام
و متصدیان اشتغال و مباشران اعمال اصلح الله مآلهم وانجح بالخیر آمالهم بدانند که چون مدرس
مدرسه انی اعلم ما لا تعلمون در تدریس مسئله و علم آدم الاسماء کلها قامت استعداد کمال افراد نوع
گرامی آدمی بخلعت عالم آرای علم ممتاز و سرافراز گردانیده و آیه محکمه هل یستوی الذین یعلمون سبقین
مرتبه والذین اوتوا العلم درجات تارک ملت را زیور افسر تقدم ارزانی داشته و لامحاله تحصیل
فضایل و کمالات علمی بعد از قابلیت و استعداد فطری بحصول دو امر تیسیر پذیر گردد
یکی سعی تعلیم و تفهیم استادان بحلایل و دقایق آن فضیلت که برساحت سعی و کوشش قابل
تابد و دیگر نظر عنایت و تربیت پادشاهی تواناکه بی آن نقد کامل العیار هیچ کار سکه رواج
و قبول نپذیرد و آتش رواستشهار نیابد لاجرم دولت سلطانی بانی مبانی جهانبانی که بحکم
ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا اجرای اقامت وظایف
بذل برّ او ضرا وظیفه همت اوست و اتفاق موجب مال در سرّ او علانیه داب عادت او
بخلوص نیت و صفای طویت روی دل متوجه انشا و ابداع انواع بقاع خیر کردانیده و از اعداد
خیرات جسیمه و امداد صدقات عمیمه در طرف قبله خیابان خاص از شارع کازرگاه
دار السلطنه هراة صینت عن تطرق الآفات قریب در سمانی باغ جهان آرای
متصل لنگر دریا نوال نعمت آباد که علی الدوام والاتصال نیت ترتیب عظمای علمای زمان و ترتیب
اسباب رفاهیت خاطر طالبان و متوجهان از مایده موهبت الهی بوفور نعمت آباد و باد

بنا مدرسه عالی چنانچه فراخور همت معلای مع الآی ما تواند بود امر فرمودیم فضایلش چون ریاض بهشت
باصفا و هوایش نمودار نسیم خلد روح افزا بعد از انکه دو دانشمند نامی متبحر از خواص دوده
اکابر که علم علم من علم وعمل وعلم یدعی عظیماً فی ملکوت السماء از قبه گنبد خضرا درگذرانیده اند
و در حل غوامض مسایل دین خامه افتا قایم مقام پیشوایان پیشین گردانیده برگزیدیم
پرتو التفات بر ساحت احوال مولانا العالم الفاضل الکاشف معضلات جمیع
المسایل مولانا شمس الدین محمد بحرابادی فاضت انوار کمالاته که از علماء متبحر است و در کار
در استکمال علوم دینی بمنطق فصیح و حکمت صریح اختصاص یافته و در فحص حقایق و ماهیات
باشارات شافیه و تنبیهات کافیه شرح مقاصد افهام داده و تمام بدستوری مقرر و محرر
داشته که وجیز و بسیط عبارات استعارات بتوضیح و تنقیح فصلی از آن باب
وفا نماید انداخته او را در آن امر جلیل القدر شریک و سهیم ایشان کردانیم تا بر سبیل
انفراد و استقلال در صدر ایوان یکی از چهار صفه مدرسه همایون بر تشیح افاضه انوار
علوم و معارف و تدریس و افاده انواع حقایق و لطایف مشغول بوده بدستیاری تقریر بهدایت
مال از چشمه سار زلال افضال خود انهار فواید و اسرار بر ریاض استعدادات طالبان
صادق هوشیار روان گرداند و روز بروز در موافقت صدق و اخلاص بر مطالعه و مذاکره
علوم شرعی مواظبت نموده ارباب طبع سلیم و اصحاب ذهن مستقیم را بر مقدار
استحقاق و مبلغ استیهال بحظ تمام و نصیب کامل فایز و بهره مند داشته از حضیض
خمول باوج قبول رساند وظیفه تمکن آنکه مولانا الفاضل المشار الیه را متصدی این امر
شریف دانسته آنچه براه و رسم آن متعلق و منسوب باشد بدو مفوض دانند
وظایف مرسومات مشاهره و مسانهه اعالی و ادانی حوزه درس او مقصود

واحتباس



واحتباس از حاصل موقوفات که در وقف نامچه همایون باز خواهد گشت واصل گردانند

فرزند اعز ارشد رشید الدوله والدین حمید محمد ابقاه الله تعالی ورقاه مدارج العز
والعلی و امراء دولت و منتسبان عتبه رفیع منزلت و متصدیان اشغال سلطانی
و مباشران مهمات دیوانی بقبة الاسلام بلخ و جمیع مضافات و منسوبات آن بدانند
که چون در نظر خجسته اثر عقل دوربین که مدرس مدرسه همایون انی اعلم ما لا تعلمون است
اعلا اعلام علوم اسلام مستدعی را اعالی مدارج رفعت و علو امده لاجرم طایفه از
خواص نوع انسان در مواقف جد و اجتهاد صرف عنان همت بتحقیق حقایق
اصول و فروع واجب می دانند و در مقامات کشف اسرار بجد صحیح
و منطق فصیح صحاح عقاید را که قانون شفا و نجاتست باشارات شافیه و تنبیهات
کافیه مقرر و محرر می دانند و از الجمله شیخ الاسلام زاده نقبیه اعاظم المشایخ والسعادة
خواجه ناصر الدین ضیاء الملک الجامی است که انتما نسب او بخانواده شریف
علاء الملک ترمذی علاوه نسب عالی او بدودمان رفیع احمدی گشته و جام مرام
کمالات علمی در کام اهتمام او خوشگوار آمده بناء علی ذلک درخلال این احوال منصب
تدریس مزار بهشت آیین فیض آثار حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین سلطان
الاولیاء و برهان الاتقیاء مطلوب کل طالب و غالب کل غالب مولانا و مولی الثقلین
اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام بکمال اهتمام او مفوض گشت
که در آن موقف متقدس بافاده علوم شرعی قیام نموده ارباب طبع سلیم و اصحاب
ذهن مستقیم را بر مقدار استحقاق و مبلغ استیهال محظوظ و بهره ور گرداند وظیفه تمکن آن

انکه شیخ زاده مشار الیه متصدی این امر جلیل شناخته در آنچه متعلق بلوازم این شغل تواند
بود و رجوع باستشارت او نمایند و چون حسب المعهود بر شرایط آن مهم اقدام نماید
هر سال برسم حق التدریس از حاصل موقوفات و نذورات آن مزار افاضت نثار بدو
رسانند و بقلیل و کثیر چیزی ازان قاصر و منکسر نکردانند مقرر است که اکر شیخ زاده مشار الیه
در موقوفات آن مقام مقدس بکوچ خود متصدی زراعت کردد مبلغ و مقدار مذکور را
سنه بعد سنه از واجب آن حساب نموده تفاوتی کر زیاده و کم ظاهر کردد عتاب
نمایند

مشاهیر نقبا و جماهیر آل عبا از قضاة اسلام و علما و ائمه و سکنه
مساکن و متوطنه مواطن بولایت طوس و مشهد مقدس حضرت امام همام علیه و آبایه
بعنون التحیة و السلام بدانند که چون اعزاز و اکرام سادات عظام که بمقتضی فحوای قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی شجره مودت ایشان مثمر اجتنا صنوف سعادتست و تعظیم و
احترام علما اعلام که بموجب و اولوا العلم قائما بالقسط شهادت ایشان بشهادت الهی اقتران
یافته از لوازم امور شهریاری و شرایط اوضاع جهانداریست و جناب فضیلت انتساب
مرتضی اعظم اعلم اورع اطهر اکرم اعتضاد اعاظم السادات و العلما محرز قصبات السبق
فی مضمار العلم و التقی افضل اکابر المحدثین وارث علوم سید المرسلین سید افضل الملة و الدین
محمد الموسوی ادیست مفاخر سیادته و مآثر سعادته بمرافقت عنایات الهی و اضافت
برکات نامتناهی مستجمع جمیع کمالات صوری و معنوی آمده و لا محالة بی انکه شایبه
این حدیث بر مبالغه و اطرا تواند نمود فی الحیان و الصحاح مشکوة فیها مصباحست
بناء علی ذلک از روی عنایت حکم مطاع لازم الاتباع ارزانی داشتیم که مرتضی اعظم مشار الیه

ملاحظه



ملاحظه ترویح روح مقدس امام همام سلطان اولیا راشد العظام ملاذ الخافقین کهف
الثقلین الذی به یمن الوری لعبد المشرقین الامام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و التحیة
و ابائه الطیبین الطاهرین و ترویج امور آن قبه بهشت آیین که بحکم من زار فی
من تلک البقعة کتب الله له ثواب الف حجة مبرورة و الف عمرة مقبولة که بالحقیقه
کعبه اهل ایمان و قبله اهل ایمانست بافاده و تدریس علم شریف حدیث رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم اشتغال نموده طوایف طلبه را از یمن افاضت شیخ بطریق قویم
شرع مستقیم رسانند و تمامی فتاوی شرعیه و سجلات دینیه آن ولایت مع ارجاییکه مقر
آثار ولایت و مستقر انوار امامت و هدایتست بهر وقت که اتفاق افتد حجه و صول
بدرجه وثوق بمهر موثوق به خود موشح کردانند مقرر است که مادام که فتاوی ائمه و صدور
و عادی و تمسکات مقرون بمضمون فتوی دران حدود بمهر مشار الیه اقتران نیابد قضاة
اسلام آن حدود و مضافات بر قطع و فصل قضایا و معاملات هیچکس انجا اقدام ننمایند
سبیل همکنان از ارباب اقامت انکه برین موجب مقرر داشته شرایط تعظیم و توقیر مشار الیه
بتقدیم رسانند و سنه بعد سنه بتجدید نشان و پروانچه محتاج ندانند و حول توقیع
رفیع همایون موشح و مشحون کردد اعتماد نمایند

فاتحه خطاب در هر باب و خاتمه مقال در هم

حال سپاس و ستایش خجسته مال قادر حکیم که باقتضای سابقه عنایت قدیم طایفه مخصوص
از اخص خواص کرامی نوع بشر برکزید و بافاضت انوار وحی و کلام سعادت آثار کشف و الهام
واقف احوال ملک و ملکوت و کاشف اسرار ناسوت و لاهوت کردانید و فرستادکان
خداوند پاک چو خورشید روشن درین تیره خاک کشایندکان در شرع و دین

نمایند کالطریق تعین خصوصا و آن ولایت هدایت که بمقتضای فحوای قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله در صوامع حال عقد عملی از اعمال بی متابعت فرمان
او در سلک جوار انتظام نیابد و نه در جامع مال نقد املی از آمال بی معیار اعتبار او بسکون
قبول رسد مپندار سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی اللهم صل
علی محمد کلما ذکره الذاکرون وکلما سهی عن ذکره الغافلون وآله ورثة علومه ومقاماته واحواله وبعده
چون بصائر ارباب علم الیقین وبصر اصحاب عین الیقین کما هو حق الجلای والاستحقاق
که زمرهٔ ارجمند پی مانند که ببرکت سلوک جادهٔ متابعت و اقتدا و یمن ملازمت
سجاده موافقت و اقتفا بحظ وافر و نصیب وافی علی اختلاف درجات استحقاقهم و تفاوت
مراتب بصدهم واطلاقهم احتظا و استسعاد یافته اند در همه حال وسایط هدایت و ارشاد
عباد و وسایل صلاح و معاش و معاد گشته مصالح اهل علم و مناهج ذرات ذریات
آدم صورت و معنی داخرة دنیا بجایا من فیوض حالات صوری و معنوی و کمالات کسبی
و وهبی ایشان انتظام پذیرفته لاجرم تایید ازلی و توفیق لم یزلی باطن فیاض را مطلع
اشعهٔ انوار عنایت و مهبط شعشعهٔ آثار هدایت ساخته و بصر بصیرت
ما را بکحل مجاهده جمال صورت احوال و معاینهٔ کمال اعمال منور گردانیده تا از سر صفای نیت
و خلوص طویت روی دل متوجه وجههٔ ارادت دینی و میل حسن عقیدت و اعزاز
عارفان خبیر حقایق کونی و الهی و ناقدان بصیر اسرار بالاستسرار کامی میگردانیم و رابطهٔ اعتقاد
و محبت ایشان را وسیلهٔ جمع میان دولت دنیا و آخرت می‌سازیم سر سعادت
که سلاطین جهان یافته اند هیچ شک نیست که از دولت درویشان است آخر الامر کنند
سلطنت عالم قدس سر کرا تربیت حضرت درویشانست سیما حضرهٔ من حضره حضره

خطا



خطایر ملکوت و محاضر اللاهوت اعنی شیخنا و شیخ الاسلام الاعظم الاعلم مرشد طوایف السالکین
من اکارم الامم قطب اصحاب الالهامات الربانیه قدوه ارباب المکاشفات السبحانیه
مهبط انوار اولئک المقربون مورد اسرار لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ناظم مناظم الحق و
الیقین وارث علوم سید المرسلین سر یزدان خواجه عبد الله انصاری که همت خاک
درگاهش فروغ دیده کروبیان چرخ پوشد هر شبی دلق مرقع از نجوم تا مگر یابد ز سر
خرقه پوشانش نشان اوست در همت بارباب حقیقت هم رکاب اوست در رتبت
بانصار پیمبر همعنان روح الله تعالی روحه و افاض علی العالمین فتوحه که بعضی از اعراق
دوحات انساب رفعت انتساب بشجرهٔ طیبهٔ آنحضرت شرف انتما می یابد و از
مطلع عنایت ازلیه کلمعات اشراقات ان له ابا شیخا کبیرا بر ساحت وجود خجسته
ورود نامی تابد و ذلک هو النور المبین درین وقت اقتضای لوازم آن نسبت متعدده
عالی رتبت در باطن فیاض داعیه احیا مراسم و اوضاع آن تربت مقدسه و خانقاه
معارف پناهش که شوایب اندراس باساس رونق و رواج آن پیوسته بود حرکت
یافت و همت همت همایون فال بصوب رب الاسباب نظام احوال زایران و مجاوران
آن کعبهٔ امانی و قبلهٔ آمال مصروف گشت بعد از رعایت رسم امعان نظر و تامل بر مقتضی
و یتفکرون فی خلق السموات ملهم دولت آسمانی که ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات
الی اهلها تیسیر حصول این امر خطیر در ضمن قدم مبارک مقدم عالیجناب طریقت مآب
حقیقت انتساب شیخ الاسلام الاعظم ناظم معالی الامور بعوالی الهمم صاحب آیات
الفضل و الافضال ناصب رایات الکرامة و الاقبال نتیجه اصلاب اصحاب الولایة
و الهدایه بالاتفاق اعتقاد اعاظم السلاطین المؤید من عند الله خواجه شهاب الملة

والدین عبد الله ادام الله تعالی ساعی معالیه و قرن بما یزلفه ایامه و لیالیه
مندرج نمود که لامحاله قدوه مشاهیر اکابر زمان و مقدم جماهیر مشایخ جهان است
و با وجود تجلی بحلی نسب شریف که خلاصه خاندان ولایت مآل و نقاوه دودمان خجسته
فال حضرت عالی رتبت متعالی مرتبت سلطان مشایخ الآفاق برهان ارباب الشهود
علی الاطلاق مالک ممالک العلم والعرفان صاعد مصاعد المشاهده والایقان محیی مآثر
سید المرسلین حجة الله علی العارفین المحققین آن بحر حقایق و معانی شبلی دوم
جمشید ثانی در آیینه ضمیر روشن دیده همه نقش آن جهانی المتوجه الی الله
والمعرض عن الغیر السلطان ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره المبین و جعل
منزلته و مکانه فی اعلی علیین است بفاخرترین خلعتی از حسب همل فایز و مستسعد
گشته همچنانکه بمقالید حلایل مقاصد دینی چون دعوت خلایق بحضرت خالق و ارشاد
بصلاح و فلاح و معاش و معاد که بعضی بحصول مراتب قرب و وصول درجات خلد است
در قبضه ارادت و هدایت جناب مشار الیه است همچنین لفایح عظایم مصالح مهمات
دنیوی چون اصلاح ذات البین نسبت سلاطین مشرقین و مغربین و سپیده آرامش
و آسایش جهان و جهانیان گردد بتوسط و توسل مساعی جلیله جمیله ایشان منوط و مربوط
است بنا بر التماس لسان الغیب برتو التفات بر ساحت تعلق امر شریف شیخی
خانقاه مزار قدس آثار کازرگاه که تولیت موقوفات و رعیت و تحقیق مصالح ادوات
آن بقعه متبرکه انداخته قدم صدق و امانت در آن آستان که مقام راستانست
نهاده بر سر آن خاک پاک بنور حضور علم نور علی نور برافراخته والحق ببرکت آن
مجالست مجانست لفظی و معنوی و مناسبت ظاهری و باطنی مرعی افتاده صورت

ازل



ازل الدار بانیها و اعط القوس باریها باحسن وجوه بظهور آمد ای فلک انصاف ده
کان منصب صاحب دلان اینچنین بازیب و زینت خوبتر یا همچنان سبیل برادران
نامدار و فرزندان کامکار و اوروغ همایون و امرای دولت روز افزون و صدور رفیع نشین
و وزرای صاحب تمکین و مباشران اعمال سلطانی و متصدیان امور و اشغال دیوانی
آنکه منصب شریف شیخ الاسلامی و سجاده نشینی مزار متقدس کازرگاه و خانقاه عالی
بناء آن و تولیت جمع موقوفات سابقه او لاحقه او جدیده و صرف محصولات آن بمصارف
استحقاق و عزل و نصب متصدیان اشغال و تعهد احوال مطبقان و مجاوران و صادر و وارد
و غیر آن علی الاطلاق بجناب کرامت مآب شیخ الاسلام الاعظم المشار الیه مفوض
شناسند و مجال مشارکت و مداخلت غیری از قبیل محال دانسته در جمیع
قضایای کلیه و جزویه مراجعت باوامر و نواهی ایشان از معترضات شمارند و رعایت
مراجب ادب و احترام نسبت بجانب شیخ الاسلامی متمم صنوف سعادت دنیا
و آخرت شناسند

اما بعد حمد الله الذی بنعمته تتم الصالحات و توفیقه مفتح
ابواب الخیرات والمبرات والصلوه علی سید الرسل اسند الکاینات محمد المصطفی
صاحب الکرامات والمعجزات و آله و اصحابه المهاجرین والانصار صلوه باقیة ببقاء
الارضین والسموات چون استیفای ثواب جزیل و تقویم قوایم سریر سلطنت و تشیید
مبانی امور مملکت را احیای مراسم بقاع الخیر و ترویج مناهج مواقع البر موقوفست و پیوسته
تکلی همت عالی نهمت بتمهید این اصول و قواعد و احراز این مساعی و مقاصد معطوف و مستغرق
بعنایت الله تعالی در امضای این عزیمت و اجرای این امنیت خاطر فیاض بخصوص

این مهمات خطیره و مناصب عمده کامکار می گردد تا بعین مرعی از اعمال و تقریر هر
شغلی از اشغال بقدر استحقاق و اندازه قرار گرفته همواره روض حسنات
تازه و فیض برکات بی اندازه باشد بتخصیص انتظام مهام مزار قدس آثار مورد الانوار
شیخنا و شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف المستکملین فی العالم سلطان المشایخ
الآفاق برهان اولیاء الحق سبحانه علی الاطلاق قطب فلک هدایت و انتباه آفتاب
سپهر سعادت نجم الانصار الله راه رو کوی طریق صفا رفته قدم بر قدم مصطفی
مورد اسرار ربوبیه ربه الباری کامل الوقت ابو اسمعیل خواجه عبدالله انصاری قدس
الله روحه و زاد فی اعلی علیین فتوحه که بمقتضای فحوای ان له ابا شیخا کبیرا طرفی از اغصان
اشجار طاهره نژاد عالی نهاد ما از آن اصل رفیع منشعب گشته و لامحاله با وجود ارتفاع درجات
طول و عرض جلالت خاندان خلافت الارض موجب مباهات و مفاخرت دنیا و آخرت
درین وقت لوازم این مقدمات در باطن فیض بخش باداعیه مزید رونق و رواج آن کعبه
امانی و قبله اقبال حرکت یافته بتلقین ملهم دولت آسمانی که ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات
الی اهلها تیسیر حصول این امر خطیر در ضمیر ظل اهتمام جناب سعادت مآب مرتضی اعظم اورع
اطهر اکرم قدوة العترة الطاهره زبدة الملة الباهره صاحب آیات الفضل و الکمال
ناصب رایات الکرامت و الافضال السید نور الملة و الدین محمد الکاظمی ادام الله تعالی معالی
سیادته و میامن سعادته مندرج نمود بی شایبهٔ مبالغه و اطرا تشنا رثمار حسب جمیل
علاوه انتما تا شجار نسب جلیل گردانیده مطلع انوار استحقاق و استیهال کسبی است فلهذا
تقلد امر شریف شیخی و سجاده نشینی خانقاه ولایت پناه روضه مقدسه کازرگاه و تولیت
موقوفات از مزارع و قنوات و طواحین و دکاکین و غیر ذلک قدیمه و جدیده حسب المفصل

بکف



بکف کفایت جناب مرتضی اعظم مشارالیه باز گذاشتیم تا بقدم صدق و امانت دران
آستان که مقام راستان است نهاده بر سر آن خاک پاک بنور حضور علم نور علی نور
برافرازد و مقام شیخ الاسلامی را بانوار آثار سعادت سیادت مشرف و منور
سازد و برادران نامدار و فرزندان کامکار و اوردغ همایون و امرای دولت روز
افزون و صدور صدر نشین و وزرای صاحب تمکین و ناظمان اموال دیوانی و متکفلان
اشغال سلطانی و متولیان موقوفات و محصلان و مباشران و محصصان دار السلطنه
هراة و ممالک و ولایات برین موجب مقرر دانسته آنچه براه و رسم شیخ الاسلامی
و تولیت اوقاف سابقه او لاحقه قدیمه و جدیده و صرف محصولات آن بمصارف
استحقاق و ترتیب مصالح و ادوات و رواتب و عزل و نصب متصدیان امور و تعهد
احوال مطیفان و مجاوران و صادر و وارد و غیر آن علی الاطلاق متعلق باشد بجناب مرتضی
مشارالیه علی سبیل الانفراد و الاستقلال بی مشارکت و مداخلت غیری مفوض شناسند
و از موقوفات مذکوره مال و تفاوت لشکر و اخراجات و ذخیره و ساوری و سبورغی و شمار
ده یازده و ده نیم و ضابطانه و حق السعی و داروغگانه و سایر تکلیفات دیوانی و مومات
سلطانی حکمی و غیر حکمی نطلبند و من کل الوجوه و جمیع الجهات معاف و مرفوع القلم دانسته
جز آن و رافعان بهیچ سند در اراضی و باغات وقف مدخل نسازند و بهیچ وجه متعرض
و مشوش جناب مرتضی مشارالیه و خدام و ملازمان آن بقعه شریف و مزارعان موقوفات
مذکوره نگردند و سبیل مرتضی اعظم مشارالیه آنکه از طریقه مرضیه او متصور و منتظر است
پیوسته آثار کفایت و ایثار هدایت لازم وقت دانسته در مراقبت شرایط تیقظ
و تحفظ دقیقه از دقایق اهمال و امهال جایز ندارد چنانچه عند الخالق و الخلایق مستحسن و مشکور افتد

وحق التولیه بدستور سابق تصرف نمایند

چون خاطر فیاض سلطانی بتفویض انتظام مهام مزار قدسی آثار سلطان الائمه المعصومین و رفعان الاجله الکاملین قطب فلک هدایت و افتاب سپهر ولایت نور چشم خلیفه ابرار میوه باغ حیدر کرار مظهر آثار انوار الجلیه کامل الالقاب ابو المناقب سلطان محمد الحنیفه قدس الله اسراره وضاعف انواره که لامحاله در مدینه مامور طوس که از مشاهیر بلاد مملکت خراسان است بعون عنایت بی نهایت الهی سمت وقوع یافته داعیه مزید رونق و رواج آن کعبه امانی و قبله اقبال در باطن فیض بخش خیر وانه حرکت یافته ملهم دولت آسمانی که ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها تیسیر اصول این امر خطیر در ضمن اهتمام شریف زاده انام جامع الفضایل والمفاخر مرضی الشمایل والماثر نور الملة والدین شیخ محمد علوی در خفی شرفه الله بفضله فیما یجری که نسب شریف او بدان حضرت حسن حضرت شرف انتما یافته مندرج نمود فلهذا العلیا امر شیخی و سجاده نشینی آن روضه ولایت پناه امامت دستگاه را بکف کفایت واهتمام مشار الیه باز گذاشتیم تا قدم صدق و امانت دران آستان که مقام بهشتیست بر سر آن خاک پاک بنور حضور علم نور علی نور بر افرازد و مقام شریف شیخی و پیشوایی آن مقام اشرف بانوار آثار رونق و رواج منور و مشرف سازد فرزندان نامدار نصرت آثار و امرای ارجمند سعادت یار و صدور صدر نشین و وزرای کفایت آیین و متولیان موقوفات و محصلان و مباشران امور و جهات برین موجب مقرر داشته آنجناب را در رسم شیخی و پیشوایی و بقدم اختیار در ضبط و ربط سوانح اوقات آن روضه بهشت آیین و تعهد احوال متطیفان و مجاوران و صرف محصولات و نذورات آن بمصارف وجوب و استحقاق



و ترتیب مقدمات و ادوات روابت عزل و نصب متصدیان امور و مباشران اعمال آن و غیر ذلک متعلق شد از ابتدای شروع بر سبیل استقلال بی مشارکت غیری باختیار مشار الیه مفوض شناسد سبیل شریف زاده مشار الیه آنکه چنانکه از طریقه او متصورست بوجه پسندیده کفایت و کارگذاری لازم وقت دانسته در مراقبت شرایط تیقظ و احتیاط دقیقه از دقایق اهمال و امهال جایز ندارد بر وجهی که عند الخالق والخلایق مستحسن و مشکور افتد وظیفه شیخی و پیشوایی سنة بعد سنة بدستور سابق تصرف نماید و متعرضان امور او واقف مزاحم او نکردند

اصول شجره دین و دولت و فروع دوحه ملک و ملت از برادران جمشید آیین بهرام انتصار و فرزندان خورشید جبین سعادت یار ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز والعلی و امرای نصرت شعار ظفر قرین و صدور منشرح الصدر صدر نشین و وزرای صاحب جبرت صایب تدبیر و سکجیان اسرار القلم روشن ضمیر و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی احسن الله حالهم و انجح بالخیر والسعاده امالهم بدانند که چون بمقتضای فحوای حدیث اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور مشاهده مشاهد مشایخ و زیارت مقابر اکابر از معدات حصول مقاصد دینی و دنیوی و مقاصد وصول بفتوحات صوری و معنوی است لامحاله بصدق نیت و قدم نیاز احراز برکات آثار مراقد پناه معاقد که بر حال رعلاقه معنیه و مقابله معنویه بین الزایر والزوایر مترتب و متفرع می گردد واجب و لازم می دانیم از حضرت حی لا یموت تعالی و تقدس استفاضه انوار نصرت و تایید بتقدیم میرسانیم سیما مرقد فرقدسای حضرت شیخ الاسلام الاعظم الاعلم مرشد طوایف المستکملین من مکارم الامم مالک ممالک العلم والعرفان صاعد مصاعد المشاهده والایقان محیی مآثر سید المرسلین حجة الله علی العالمین

المحققین مهبط انوار اولیک المقربون مورد اسرار لاخوف علیهم ولا هم یحزنون امام
زاهد مجاهد ابوالولید احمد بن ابی رجا الشجاعی قدس الله سره المبین وجعل مکانه
فی اعلی علیین که از قدمای علمای مشایخ طریقت بوده مشاهیر کاملان اسلام و صنادید
زایران خجسته مقام از فروغ لمعات مهر فیض آثار کرامت و اقتباس انوار مقاصد و مراد
کرده اند و از پرتو اشعهٔ خورشید نور افشان مقامات او اقتباس سوارق مطالب
و مرامات نموده گر کسی خسته حال دل مرده از هواهای نفس پژمرده بگذرد از حریم
محفل او زنده گردد ز مردگی دل او لاجرم در باطن فیاض ما داعیهٔ احیا و مراسم اوضاع
آن تربت مقدس و خانقاه معارف پناهش که الحق مقارن این احوال نسبت تقصیر خادمان
آستانه در نسق اموری که متعهد بودند شوایب اندراس ما ساس رونق آن پیوسته بود حرکت
یافته و همت همایون فال بصوب رفع اسباب نظام احوال زایران و مجاوران
کعبهٔ امانی و قبلهٔ آمال مصروف گشت و بعد از رعایت رسم امعان نظر سلفی مصدوقهٔ ان الله
یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها تیسیر حصول آن امر خطیر بحسن اهتمام آن مرتضی اعظم که
اقتنا حسب جمیل علاوه انتمای اشجار نسب اصیل گردانیده مطلع انوار استعداد کسبی
و استحقاق وهبی است تفویض یافت تا قدم صدق شیخی و سجاده نشینی و تولیت موقوفات در آن
مقام شریف با برکات نهاده اثر کفایت و کاردانی بظهور رساند سبیل همگنان با جمهم
آنکه برین موجب مقرر داشته آنچه براه و رسم شیخ الاسلامی و تولیت اوقاف سابقه
او لاحقه قدیمه او جدیدة و صرف محصولات آن بمصارف وجوب حتما بمقتضیهٔ الشرع المطاع
والحکم اللازم الاتباع و ترتیب مصالح و ادوات رواتب علی تفاوت الدرجات و تباین
المراتب و تعهد احوال مطیعان و مجاوران و صادر و وارد و غیر آن و عزل و نصب متصدیان امور





از طبقه مجاوران و خادمان و امام و مؤذن و غیر ذلک متعلق و منسوب تواند بود از ابتدای
کذا المرتضی اعظم مشار الیه بر سبیل انفراد و استقلال بی مجال مشارکت و مداخلت غیری
مفوض و مخصوص شناسید جماعت مزارعان و اکارون مواضع وقف مزار مقدس مذکور
و قبول او را در تمامت مهمات آن بقعهٔ متبرک مثمر و مؤثر شناخته از مقتضی مصلحت
و صواب دید او بی تجاوز جایز ندارند و صاحب جمع موقوفات آن موضع مبارک یک دینار رو
یکمن بار بی وقوف و رخصت مشار الیه براه ننویسد و نستانند مرتضی اعظم مشار الیه
نیز باید که چنانچه از طریق مرضیهٔ او مقصود و منتظر است پیوسته آثار کفایت و درایت
بر صفحات اوقات واضح و لایح گردانیده در مراقبت شرایط تیقظ دقیقه از دقایق اهمال
و اهمال جایز ندارند تا عند الخالق و الخلایق مستحسن و مشکور افتد مقرر است که چون از عهدهٔ
لوازم این شغل کما ینبغی تفصی نماید سنة بعد سنة حق التولیه بر وجه شرع و دستور
سابق بی تطرق قصور بقبض تصرف نماید

متصدیان دین و دولت و متولیان موقوفات ملک
علت بدانند که چون تایید ازلی و تایید لم یزلی باطن فیاض ما را مطرح اشعهٔ انوار ارادت و مهبط
شعشعهٔ آثار اعتقاد با اهل البیت نبوت و رسالت گردانیده صورت معنی از سر صفای نیت
و خلوص طویت روی دل متوجه وجهه نیازمندی و استمداد از همت احیا و اموات پاکان
آن خانواده کثیر البرکات میگردانیم و رابطه زیارت و استعانت ایشان را بر مقتضی فحوای استعینوا
من اهل القبور وسیله جمع میان دولت دنیا و آخرت میدانیم سیما حضرت جنت سید ملاذ
سادات زمان و زین اعتضاد اولاد سید المرسلین نور حدقه لولاک و نور حدیقه و اما ارسلناک
هو ابن حبیب الله و ابن وصیه له معجزة بی علی کل مفتخر السید المسند المرشد الجلیل

الاصیل القتیل السعید الحمید الامیر الکبیر الخیر عبد الله المدفون لقصد ز هراة صینت
عن تطرق جمیع الافات والمحاقات وچون در خلال این احوال سلالتی اعاظم السادات
الموسویه بقیتی اماجد اهل السعادات الدنیه والدنیویه سید علاء الدین علی و سید عمید الدین
عماد الملک که برابطه مناسبت و صحت انتساب ایشان بدان دوده عظیم الشان منصب
شیخی آن مزار قدس آثار و تولیت موقوفات وبحص و ترتیب مصالح و ادوات آن بقعه
خیر آثار که بسادات مصرح سمت اشتهار یافته و خانقاه نوروز مفوض بمصلحت
وصواب دید ایشان بهت فرمان مطاع که در سنوات سابق باسم والد شریف
ایشان مرتضی مرحوم قدوه سادات صحیح النسب صریح الحسب سید شرف الدین
الموسوی اطلاق یافته بدرزده عرض رسانیدند مشتمل برانکه جهت احیاء مراسم و اوضاع
آن مزار فیض آثار و خانقاه خیر بنیاد بعد التفویض مهمات مذکوره تعهد مشار الیه صورت
فقیر و اختلال احوال خود بعرض رسانیده بود و موید آن فتوی علماء اسلام نموده که اگر
جهة مدد معاش و انتعاش او از حاصل موقوفات آن مواضع چیزی بمرتضی مشار الیه
رسانند موجب نیل مثوبات آخرتست و مبنی بران همت همایون فال بصوب
ترتیب اسباب نظام احوال او مصروف گشته مقرر شده بود که سید مشار الیه
بعد از حق التولیه معهود که سابقا میگرفته آنچه سنة بسنة ارباب استحقاق از حاصل
اوقاف مذکوره می بوده اند بخاصه خود تصرف نموده وسیله مدد معاش یومیه خود
سازد و بعد الیوم بهیچ وجهی متولیان عام جهت ارباب استحقاق بران اوقاف براة
ننویسند و چون مشار الیهما نشان والد غفران شعار خود بهمان دستور وسیله التماس
امضا نمودند و استحقاق و استیهال ایشان وضوح تمام داشت      فرمان مطاع بنفاذ پیوست

کرشان



کرشان مذکور والد مغفور ایشان را بنام ایشان ممضی دانسته از محصول مستقل و نذور انجا
درین مدت بارباب استحقاق میرسانیده اند بدیشان معاف دانسته غیری را با ایشان
بهیچ وجهی شریک و سهیم نمانید نشانهای که جهت راهنمای قبله ارباب دین و کعبه
اصحاب یقین در سلوک طریق انشای آن راه پیموده و الحکام عام که طبقه انام را از آن
در مقام مرام آسوده مخبر از دو حروف      قوافل راه حجاز را رفیق و مایشابه بعد الطریق

امرای حدود و اقطار و حکام بلاد و امصار و داروغگان عرصه مملکت و مستحفظان
طرق و مسالک و از طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم بدانند که چون مقتضای
مثال واجب الامتثال قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بنام خجسته فرجام ما موشح و محلی
گشته تولا بولاء عترت طاهرة المآثر نبوی علیه و آله المعصومین من افضل صلوات المصلین
واجب و لازم شمرده ملاحظه جانب شریف ایشان امر مقرر و قاعده معتبر می دانیم سیما زمره
شریف که بدستیاری مفتاح مجاهده ابواب مشاهده مفتوح داشته اند و مراة ضمیر انور خود را
بانوار معارف الهی روشن ساخته چون حضرت جنت حضرت سیادت پناه هدایت دستگاه
حقایق شعار معارف دثار سعادت مآب کرامت انتساب امام و امام زاده حور سدرای نور
بخش ظلمت زدای صدر جریده اولیا فلک جمع اتقیا نور حدقه بینایی مازاغ نور حدیقه
مینای بی ایلاغ      مهدی دجال کش ادم شیطان شکن      موسی دریا شکاف احمد
جبرئیل دم      الامیر الکبیر السید السند المحل الاصیل جلال الحق والحقیقه والدین ابو المفاخر
شاه قاسم المعارف ایده الله العالم بالله والداعی الی الله محمد انار الله بانواره آثاره السایره
فی اقطار العالم به لاولی الایدی والابصار که لامحاله بر مقتضی فحوای لکل وجهة هو مولیها

نسبت تشبث واعتصام ما بذیل ارادت واعتقاد عالی جناب هدایت انتما برنیه
ایست که در جمیع احوال استنجاح اسباب آمال از میامن انفاس نفیسه ایشان میدانیم
واستفتاح ابواب مطالب از برکات همم علیه ایشان می شماریم وچون مقارن این احوال
سلطان ملهم عنان عزیمت خجسته مآل بصوب توجه عراق مصروف فرمودند مقرر آنکه
بعد قضاء الله سبحانه فی ایمن وقت واکرم ساعة بر جناح استعجال بسعادت معاودت
ارزانی دارند سبیل همکنان در جمیع مواضع آنکه مقدم شریف ایشان را بجلوات
تعظیم تلقی نموده داروغکان اطراف تمامت مضافات ایشانرا از منازل مخوفه بسلامت
گذرانند چنانچه برابر اسم محمدت وارتضا اقتران یابد

امرای قطار و حکام

امصار و داروغکان ممالک ومستحفظان مسالک وکوتوالان قلاع وکلانتران بقاع و
سرخیلان احشام ومتعاولان ایام ومتوطنه مواطن وسکنه مساکن وافراد طوایف
امم واصناف ترک وعرب وعجم بدانند که چون آردیوان دار السیاده سید
المرسلین علیه وعلیهم صلوات رب العالمین مثال امتثال فرموده قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی بنام خجسته فرجام ما موشح ومحلی گشته ومحبت ومتابعت
بزرگواری که زیور انگشت نقش نکین خاتم تمکن ولکن رسول الله خاتم النبیین است
در ضرا وسرا نصب العین ضمیر منیر ما آمده در جمیع احوال واوقات بر مقتضای انی تارک
فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی که از بحار انساب آنحضرت گوهریست عالی قیمت واز
برای آرایش افسر منقبت ومباهات اردیه شریف نقبا وسادات تولا وولای عترت
طاهره نبوی ودودمان مبارک مصطفوی علیه وآله اجمعین صلوات المصلین واجب ولازم شمرده





شجره مودت ایشانرا ثمر اقتباس صنوف سعادت میدانیم ومهرانیه اهل بیت طهارت تبنند
اینها نور چشم بصارتند اینها اختر برج شرع وایمانند گوهر درج صدق
واحسانند قرة العین سید الشهدا زهره شاخ دوحه زهرا میوه باغ
احمد مختار لاله راغ حیدر کرار حب ایشان دلیل صدق وصفا وبغض ایشان
نشان کفر ونفاق گر برسد ز آسمان بالفرض سایر من خیار اهل الارض بر زبان
کواکب وانجم هیچ لفظی نیاید الا هم سیما حضرت زاهره المفاخر ظاهره المآثر
سلطان ائمه اثنا عشر حجة الله علی کافة البشر مهبط اشعه انوار اللاهوت المتشبث
باذیال افضاله سکان خطایر الجبروت ملاذ الخافقین وکهف الثقلین الذی بینه وبین الوری
وبعد المشرقین امام بحق شاه مطلق که آمد حریم درش قبله گاه سلاطین شه کاخ
عرفان گل باغ احسان در درج امکان مه برج تمکین الامام الهمام الطاهر الباهر
ابو الحسن علی الرضا رضوان الله علیه وآبائه الطیبین الطاهرین اجمعین که نقطه دایره هستی وعروه
وثقی خدا پرستی نور حدقه بینائی ما زاغ نور حدیقه مینائی ابلاغ جزو مقدم در مصحف جامع
وجود بدر معجم در منازل افاضه مکرمت وجودت وصیت صنوف وطهارت آنحضرت
در بسیط اطراف واقطار و ورد زبان صغار وکبار اهالی روزگار گشته وچون درینولا قدوه
واسوه خاندان جلیل القدر اسلام سلطان اعاظم السادات والنقباء بین الانام عاج
معارج السیاده بالاتفاق صاعد مصاعد النقابه بالاستحقاق محرز قصبات السبق فی مضمار
الامامه مظهر ایات الاعجاز فی اختراع انواع الکرامه آن بحر لطف عاطفت کان کف صافی صفوت
خورشید برج محمدت یاقوت کان صلطفا نوباوه چرخ کهن دیباچه اوراق کن چون
ماه کامل در بخشش چون صبح صادق در صفا الامیر الکبیر الجلیل الاصیل المتوجه الی الله والمفوض

عن الغیر غیاث الحق والنقابه والسیاده والدین امیر سید عزیز هداه الله بانوار
اثار الساریه فی الاقطار لا فی الایدی والابصار بهدایت هادی یهدی لنوره من یشاء
از شوایب شواغل و تعلقات وطن مالوف و مسکن مانوس قطع نظر فرموده طی بوادی
مجاهدت اختیار کرد با قوافل عنایت سبحانی محمل احرام بیت الله الحرام و زیارت روضه
رضیه رسول عربی المجتبی ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله الکرام که
جان پاکش بحقیقت زمزمان آب و هواست گر بصورت گلش از خاک خراسان آمد بر ناقه شوق
و هودج ارتحال بر نجیب استعجال نهاده صدای صلای وَاَذِّن فِی النَّاسِ بِالحَجِّ یَاتُوکَ رِجَالًا
وَعَلٰی کُلِّ ضَامِرٍ یَاتِینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ بگوش هوش منتظران اشارت بشارت آیین
حجه مبروره لیس جزاءه الا الجنه رسانید ما قافله کعبه عشقیم که رفتست سر تا سر
آفاق صدای جرس ما والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سبیل همگنان آنکه بر موضع
و مقام که شرف نزول ارزانی دارند وین کار دولتست کنون تا کرا رسد وامید واثق
و وثوق صادق که لطیفه قدسی و جاذبه قدوسی از نشاط وادی ایمن مراد خبر داده همگنان را بکعبه
نیل وصال که جلیل اخلاص در حرم اختصاص بر بقع اساس آن فایز گشته و مدینه مدینه الاسلام
سعادت مآل که بشرف حلول پادشاه دین و رسالت پناه ختمی سرافراز آمده واصل
گرداند کس نیست که نیست میل او سوی شما لیکن بطریق دیگر آید هرکس افتان خیزان
بکعبه کوی شما بهر حال مقدم شریف ایشان را بلحظات تعظیم و تبجیل و سایر ما یکون من
هذا القبیل تلقی نمایند و مشاعل دلیل و بدرقه پیشوای عزایم ایشان گردانیده به محافظت
و همراهی خود از جمیع مسالک و مساکن مخوفه بسلامت گذرانیده بامن میمون رسانند
و ایلچیان و قوشچیان و یامچیان و سایر افراد طوایف انام شرایط ادب و احترام





بظهور رسانیده مراکب خاصه و عامه متعلقان و غیرهم از قوافل و رواحل که ملازم رکاب
ایشان باشند الاغ نگیرند و تمغاچیان و باجستانان حدود و اطراف بار مردم آن
قافله نگشایند و هیچکس بجهت سوقات و پیلامانه و پیشکش و خدمتانه و غیران متعرض
نشوند و مستحفظان تطرق و شلتاق راه داری مزاحم نگردند برین جمله مقرر دانسته از مقتضای
زامین مطاع جهان مطیع تجاوز جایز ندارند والا مجرم و مخاطب و مواخذ و معاقب خواهند بود
حکام حدود و اطراف ممالک
و داروغگان حواشی و اکناف مسالک کوتوالان حصون و قلاع معموره و کلانتران اماکن
و بقاع مشهوره و سرخیلان احشام با احتشام و عمالان ایام خجسته فرجام و افراد الوف
امم و اصناف ترک و عرب و عجم احسن الله احوالهم و انجح آمالهم بدانند که چون بمقتضای
فحوای علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ادای مواجب حج اسلام از
معظمات ارکان شریف شریعت علی صاحبها شرایف التحیه والسلام است مقارن
این احوال جناب نجابت ایاب سیادت انتساب خلاصه خاندان نبوت و رسالت
و نقاوه دودمان فتوت و ایالت شیخ الاسلام الاعظم قدوه اکابر السادات والمشایخ
فیما بین الامم بقیه مشاهیر الملوک فی الافاق مرجع جمهور الطوایف علی الاطلاق خواجه
رضی المله والدین احمد من آل احمد و هو احمد آنکه بجامعیت فنون انساب رفعت انتساب
از همگنان ممتاز و بر تمامت صناديد زمان سرافراز است چه لامحاله سلسله نسب نامدار
عالیمقدار مودود بسادات حسنی چشتی انتمامی یابد و از جانب مرتضی ممالک اسلام
خانزاده علاء الملک بسادات حسینی عالی نسب ترمد انتمامی پذیرد و از مشاهیر اقطاب
فلک هدایت انتباه با فتاب سپهر سعادت نخل انصار الله مورد اسرار ربوبیت

ربه الباری ابو اسمعیل خواجه عبد الله انصاری قدس الله روحه و زاد فی اعلی علیین فتوحه

و زنده فیل عرصه تحقیق و تکمیل و شرزه شیر بیشه تمجید و تهلیل سلطان مشایخ الانام

که آستانه ادست کعبه اسلام معین الحق والدین ابو نصر احمد جامی صب الله علی المتعطشین جوده

من جام نواله و رشحه من کاس افاضته و افضاله و ازجا میر شاهیر ولاه ولایات محروسه

ممالک ملوک غور که انساب سوق انساب ایشان بسلاطین غزنه و سلجوق و

شرذمه شهریار و سلطان جلال الدین خوارزمشاه منتهی میگردد نسب توارث

اکابر اعن کابر علی الجمله بهدایت هادی یهدی الله لنوره من یشاء محمل احرام بیت الله الحرام

و زیارت روضه رضیه حضرت رسالت پناه خاتم صلی الله علیه و سلم بر ناقه شوق بسته و

هودج ارتحال بر فراز بختی استعجال نهاده متوجه شده و الله یهدی من یشاء الی صراط

مستقیم سبیل همگنان در خلال این اوقات انکه بهر موضع و مقام شرف نزول و حلول

ارزانی دارد و مقدم شریف او را لحظوات تعظیم و تجمل و سایر ما یکون من هذا القبیل

تلقی نمایند و مشاعل دلیل و بدرقه پیشوای عزایم او کردانیده و بمحافظت و همراهی خود

از جمیع مساکن و مسالک مخوفه بسلامت کذرانیده بمامن معهود رسانند و اگر چیزی

از اموال و جهات او غایب کردد در احضار آن غایت اهتمام مرعی داشته باسهل

وجوه باز یافت نمایند و ایلچیان و قوشچیان و تمغاچیان و سایر طبقات انام

شرایف ادب و احترام بظهور رسانیده مراکب خاصه و عامه متعلقان و غیره هم از قوافل

و رواحل که ملازم رکاب او باشند الاغ نگیرند و تمغاچیان و باجستانان حدود و اطراف

بار هر دم آن قافله نگشایند و هیچکس بجهت سوغات و سلامانه و پیشکش و خدمتانه و

غیران متعرض نشوند و مستحفظان الطرق بشلتاق راهداری مزاحم نکردند درین جمله مقرر



مقرر داسته از مقتضی فرامین مطاع جهان مطیع تجاوز جایز ندارند

امرا و اقطار و حکام امصار و دارو غکان ممالک و مستحفظان مسالک

و کوتوالان قلاع و خیلان احشام و بیقاولان ایام و متوطنه مواطن و سکنه مساکن و افراد

طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم اصلح الله احوالهم و آنجح بالخیر امالهم بدانند که چون رفعت

شان شایسته خلعت امتیاز رفعت شان طراز اعزاز رفع بعضکم فوق بعض درجات سرزو معززات

بر تران تواند بود که عنان قصد بجانب مزخرفات فریبنده صوری یا بنیه سنبل لذات

دنیوی را مقصود بالذات شناسد و در ایوان آسایش متیوی عرض الحیوة الدنیا نشسته

غرض اصلی از کارخانه دولت و اقتدار بر مجرد ترفع و تمتع سرای فانی مقصور و محصور داند

و ان الآخرة خیر و ابقی از مقتضیات علو همت برادر اعز ارشد جوانبخت سعادتیار

واسطه عقد السلطنة بجلایل الاوصاف و مراضی الآثار المختص بفیضان زوارف

العوارف و دقایق العلوم و لطایف المعارف مغیث الملک و السلطنة و الدین ابو الفتح

محمد سلطان اعز الله بعز قبوله و وفقه لسلوک طریق وصوله انکه در حال کمال بسطت اختیار

و نظم امور سلطنت و اقتدار که لامحاله بود عمری سال و ما در ظل تایید آله بزم ساز و

رزم جوی مال بخش و ملک گیر چون پیوسته طبع لطیف و خاطر شریف او را از هم

اشغال دولت دیوی گرانی تمام حاصل بود و نیت صادق و عزم درست صورت انخلاع

از نقد حکومت و سلوک مسلک ترک و تجرید و انتظام در سلک زمره شریف

فقرا و درویشان سلاطین نشانان خلوت نشین اقالیم گیران عزلت گزین

در مرآه ضمیر انور روی مینمود روی التفات از رعایت رسوم و عادات بالکلی برتافته

دامن همت از بلیات اشغال فرمان روای در کشیده بحکم لیس السلطان العلم

زوال از حسابش اعرض رضوا بالحیوة الدنیا اعراض نموده نفایس احوال و اوقات
و خصایص احیان و انات بر اکتساب علوم و معارف یقینی و اقتناء ثمار فضایل
و کمالات حقیقی که نسخهٔ مفاخر ام و دیباچهٔ مآثر خواص بنی آدم همان تواند بود موقوف و مقصور داشت
تا بفیض فضل نامتناهی آلهی در مضمار کشف اسرار و حل مشکلات افکار حاوی قصبات
السبق آمده مطمح انظار حکمای روزگار و عطرسای مجالس و مجامع علمای عالیمقدار گشت
و مع هذه الحالة و الجلالة ببرکت سلوک جادهٔ فقر و فنا و یمن ملازمت سجادهٔ شریف
همسته از فیوض فتوحات معنوی و خطوط حالات و واردات قدسی بغبطهٔ وافی
شرف اختصاص و امتیاز یافت ای ابناء الملوک من هذه الذات و التوفیق
من الله رافع الدرجات و بعد از طی مسالک تحقیق حقایق کونی و الهی و قطع منازل
تکمیل مراسم ارشاد الاشیا کما هی چون شرف نوع انسان و سعادت و سلامت
ایشان درین جهان و دران عقبا در ادای مواجب حج اسلام دید که بمقتضای و لله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا از معظمات ارکان دین و اب
الاکرام است علی صاحبه صلوات الصلوات و تحف التحیات المبارکات قبل از
حلول این احوال بهدایت هادی یهدی الله لنوره من یشاء از شوایب تعلق اقارب
و مواطن قطع نظر نموده سلوک بوادی مجاهدت اختیار کرد و با قوافل عنایت
سبحانی محمل احرام بیت الله الحرام و زیارت روضهٔ رضیهٔ خاتم نگین رسالت و خسرو
دار الملک عظمت و جلالت علیه الصلوة و السلام بر ناقهٔ شوق بسته و هودج ارتحال
بر بختی استعجال نهاده متوجه قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال گشت و چون در حدود
عرب از شیوع واقعهٔ مهیب پادشاه مغفرت پناه سلطان الغزاة و المجاهدین





قهرمان الطغاة و المعاندین معز دین حسن ابن علی بن عثمان که بود منتظم از وی
امور حج و غزا جزاه الله عن المسلمین خیر الجزاء مواد تفرقه و آشوب در میان آمده تمامت
آن طرق و مسالک از آسیب اسباب مخاطره بکلی مسدود شده بود و خلف مبرور
او بقیة اعاظم السلاطین غیاث الحق و الدین سلطان خلیل اوضح برهانه ملاحظه آنکه چون
صورت اختلال بقواعد امنیت آن حدود متطرق گشته مبادا که از حمر اعراب بادیه ضرری
بحواشی آن قافله راه یابد التماس معاودت نموده بود و در خلال آن حال بر حسب استصواب
او طریق العود احمد مسلوک داشته در انتهاء فرصت فاصبر کما صبر اولو العزم دست وفا بحبل
اصطبار استوار گردانیده تا مقارن این احوال غبار انتظار از پیش دیدهٔ ترصد او محو
گشته دواعی تجرید سفر مبارک در باطن صافی او انبعاث یافت و با خیل و حشم و ایل
و خدم خود صدای صلای و اذن فی الناس بالحج یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین
من کل فج عمیق بگوش هوش منتظران اشارت بشارت آیین حجة مبرورة لیس
لها جزا الا الجنة رسانید که ما قافلهٔ کعبهٔ عشقیم که رفت سرتاسر آفاق صدای
جرس ما و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سبیل همگنان آنکه در وقت ذهاب
و ایاب بهر موضع و مقام که نزول و حلول کند مقدم ایشانرا بخطوات تعظیم و تبجیل
و سایر ما یکون من هذا القبیل تلقی نمایند و مشاعل دلیل و بدرقهٔ پیشوای عزایم
ایشان گردانیده بمحافظت و همراهی خود از مساکن و مسالک مخوفه بسلامت گذرانیده
بمامن و معین رسانند ایلچیان و توشیچیان و سایر طوایف امم شرایط ادب و احترام
بظهور رسانیده چهارپایان هیچ یک از منتسبان و همراهان ایشان الاغ نگیرند و باج
ستانان حدود و اطراف بار مردم آن قافله نگشایند و بجهة سوقات و سلامانه

وپیشکش وخدمتانه وغیران متعرض نشوند وشکر وشکایت قوافل ورواحل که ملازم رکاب
برادر اعز اکرم مشار الیه باشد در جمیع امور مثمر وموثر شناسند واز مقتضای فرمان
جهانمطاع عالم مطیع تجاوز جایز ندارند

امرا حدود واقطار وحکام بلاد وامصار وداروغگان عرصه ممالک ومستحفظان
طرق ومسالک وکوتوالان قلاع وکلانتران اماکن وبقاع وافراد طوایف امم واصناف
ترک وعرب وعجم بدانند که چون کمال عنایت ازلی کفیل کفایت ابدیست بحکم اعطی
کل شیء خلقه ثم هدی سرفردی را از افراد بکمالی که لایق مرتبه استعداد او تواند بود شرف
هدایت ارزانی داشته واسطه انتظام عقد کمالات گردانیده ودر نوبت انتهای ادوار
کمال باواخر مایه باسره سالک مسالک الاطوار عدیم النظر بنظر الاختصاص فی الادوار
خواجه کمال الدین عودی وقاه الله من مس الکمال که الحق وجود اوست سراپا کمال استعداد
وجود فرخنده ورود خود را که مظهر آثار ربانیست وبعض غمزدای غم فزای صبا
عروس مانند عود در بوته امتحان مفصلات امور سوخته قانون افاضت انوار ودار ملکی
وملکوتی ودستور افادت آثار اسرار ناسوتی ولاهوتی ساخت وبر شال چنگ دست
اعتصام در دامن دولت پادشاهان نامدار این خانواده عالیمقدار زده
در جمیع فنون کمالات ونظم مسالک منازل ومقامات که سبب شفا ارواح و
قلوب ووسیله نجات اجسام واشباح از جمیع الالام وکروب است سیما
لطایف ودقایق علمی وعملی فن موسیقی که شعبه ایست از اصول حکمت ریاضی
ید بیضا نمود چنانکه آوازه نغمه اش از غایت حال آویزه گوش زهره
زهرا شد نمود رب الکعبة وحید دهره انسونا وآوابا وفرید عصره غناء والطربا

والقی



والقی عدا الارواح وچون اثر دست تشغل الراس شیبا بروجنات اوقات او لایح گشته
نسب شباب بمبدا ظهور صباح شیب پیوست بحکم لکل مقام مقال صدای نوای انی الی
ربکم از قباب جناب عزت بگوش هوش او رسانید یعنی عمریست که تو از ان غیری
چون وقت آمد از ان ما باش بسمع قبول استماع نموده روی نیاز بتدارک آفات ما فات
وتلافی انواع ما زاغ آورده ومجالست سراپرده حضور وامواهب طرب سرای سرور نغمه زیر و بم
راه اهسنگ بازگشت نموده ساز چنگ وعود بپنجه وقار بمواثیق وعهود از دایره اعتبار
بیرون انداخته وبساط بم وزیر نشاط هر امیر و وزیر در نوردیده خلیل سان همه بتهای آذری
بشکست والاسماع اقرب الطرق الی الله وچون مقارن استعفاء از ضرب اوتار
عودی وتحریرات حسی نغمات داودی مثل عشاق بی نوا بر قصد مقام حجاز که متضمن احرام بیت
الله الحرام وزیارت روضه مقدس مصطفی علیه وظایف التحیة والاکرام است در اهتزاز آمده
متوجه صوب عراق شد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سبیل همگنان علی العموم آنکه
بهر موضع ومقام که نزول با مجیان چهار پایان او (…) هیچ بهانه الاغ نگیرند وتمغاجیان وباجستانان
اطراف وجوانب رخت وبار او نگشایند وهیچکس بجهة سوقات وسلامانه مزاحم و
متعرض نشود ومستحفظان تطرق بشلتاق راهداری طمع وتوقع نکنند احکام عام
که طبقه انام را از ان در مقام مرام خاطر آسوده چون از مهب الطاف الهی ریاض دوحه سلطنة
ما را بریاحین وازهار اشجار صنایع ازلی آراسته اند واز مکمن الطاف مبهمات حقایق
عرصه مملکت ما را بنفحات ونسایم انوار لطایف آثار بدیع لم یزلی زیب وزینت داده پیوسته
ضمیر همایون برحسب احسن کما احسن الله الیک متوجه است که روز بروز روض حسنات
تازه وفیض برکات بی اندازه باشد ثمره احسان وانعام از شجره دولت مستدام ما

شامل احوال خاص و عام گردد تا سبزه زار دولت و کامکاری از رشحات چشمه سار فضل باری
نضارت و طراوت تمام یابد و نهال دولت و اقبال ما از ترشح زلال افضال بحد اعتدال
و نشو و کمال رسد    از آب لطف باد کرم در بسیط خاک    دارند خسروان جهان تازه باغ ملک
غرض از شمایم این شمامه که شمه از آن بمشام جان مستنشقان میرسد آنکه بعضی از باغات
بهشت آیین سلطانی که در ظاهر دار الملک هراة صینت نهال احوالها عن ذبول الحوادث
و الآفات واقع است چون باغ سفید و باغ جدید و باغ خیابان که هر یک از آن در رتبت
و طراوت از باغ ارم دلگشای تر و از بوستان فردوس روح افزای تر افتاده و بسبب
کمال لطافت الوان ثمار خط نسخ در ورق نوآکه باغ روزگار کشیده که فاکهة کثیرة مما یتخیرون
و بواسطه عذوبت چشمه های گشاده اعیان زمان از چشمها گشاده که جنات تجری من تحتها الانهار
در زمان دولت پادشاه خاقان سعید اثمار متنوع که از اصناف درختان میوه دار درین مواضع
که نزهتگاه جهان من و دلگشای خاطر حزین است مقرر چنان بوده که صادر و وارد ایام بجهت
مهمات ایام در ان مقام تردد آمد و شد کنند هر کس بجهت حصه وافی بی تعرض مانعی
تصرف نمایند و بعد از انقضاء آن عهد خیر آثار بعضی از اخوان نامدار رسم تغیر قاعده
مستمره آن راه داده حاصل نمود سال بسال بتصرف هر صنف که باشد از صادر و وارد
آن گذارند و من بعد بدستور زمان مغفور مقرر داشته از سلوک طریق رسم محدث قاعده
جدید اجتناب نمایند و داروغگان و عمال و متصدیان اشغال قدم و قلم از آن کوتاه و کشیده
داشته داخل دفتر مال ندارند و این عارفه شریفه درباره آینده و رونده آن مواضع انعام مخلد
بر دوام و احسان موبد مالا کلام شناسند
چون طره مشکین اخبار سنت زینت عذار روزگار دولت ما گشته در لیف





تو بر توی غالیه بوی ازاله آثار بدعت زینت خورشید انوار فطرت ما آمده مهما امکن بملاحظه
موبمو از امور رعایت سید ثقلین نموده در تحریک سلسله اجرای احکام شریعت یکسر مو فرو گذاشت
نمی فرمائیم و غبار خط بدعت و ضلالت از چهره احوال و اوضاع نوخطان خطه مناهی ملاهی زدوده
میگردانیم من الجمله درین وقت که باغ عارض فردوس آیین ما که مهب نسیم و لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم است جلوه گاه طاوسیان سنبل و ریحان و انبتها نباتا حسنا گشته نقوش
محاسن الآن فی شعر اللحی زینة الفتی بر صفحه صحیفه جمال جهان آرای ما شرف ارتسام یافت
داعیه رفع بدعت ریش تراشی که بر روی روزگار استمرار یافته بود سر از خاطر انور بر زده
این حکم ساطع که بمنزله نص قاطع است بنفاذ پیوست که چون ستردن موی روی
رجال آشفته حال که حرام متفق است و از حلقه منکرات موی اسا بر سر آمده بر
مقتضای فحوای و ریشا و لباس التقوی در ممالک محروسه بهشت آیین که وجه
العین تمامت روی زمین است ماده این فساد بر کنده شود و سیل قاضی حواف
انکه در تفحص و تجسس این شغل عظیم عظیم الشان صفت موی شکافی کرده لباس ستردن
محاسن که سپردن طریق مقابح است بر هر روی که بیند روی به بیند و ضبط
ثغور امور اسلام و حفظ حدود ایام مسلوک دارد که من بعد بدعت در میان اهل
سنت بهیچ روی کشیده نشود و طایفه جوانان که با وجود درجه التحا بعشوه زمان
سادگی و صفا مغرور بوده از مقتضای دلالت علیکم بحسن الخط در خط نشوند و کوشش
در کردن ایشان از زلور و در اللحیه حلیه ساکی و عاری باشد همه را سرزنش کرده از کوتمال
یوم تلفح وجوههم النار متاثر و متاجر گردانند تا سیه روی شود هر که در غش باشد و زمره
قلندران و بی سر و پایان که بیکبار رگی چهار ضرب بدعت خود را از محاسن سنت تجرید

کرده و مدت العمر چون پیاز او باشش از طریق تراشش استره سان سر برپسنک بطالت
داشته همه را کلبا تنک سیاست زده بهر وجه که باید زجر و تادیب نماید تا سر بر خط فرمان
نهاده سرکشی نکنند جماعت سرتراشان و آینه داران بحکم لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی
دست کوتاه و کشیده داشته نوعی عمل کنند که قصه تراشیدن ریش بدرازی نکشد
و سرمویی ازین محدث ناخوش شورش در دیده هیچ آفریده در نیاید

الحمد لله رب العالمین فاتحه تعلیم کتاب
مبین بدیع السموات والارضین است که حافظان مضمون انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
در دبیرستان علم القرآن تلاوت کلام قدیم را بدان افتتاح فرمایند و تحیه عز عند الله القدیر
مبارکه طیبه خاتم دیباچه آل احمد محمود المقام که قاریان نغم البیان و لکن رسول الله و خاتم
النبیین صحیفه محمدت آثر را بدان اختتام نماید صلی الله علیه و آله و سلم و عترته الموصوفین
بآل طه و یس اما بعد چون زمان سن بدیع ما بسال تکلیف اولو الامر کرزمان توجه اوامر و نواهی است
متصاعد شد و آیات بینات معرف حقیقت خیر و شر رصفحه ضمیر همایون لایح گشت
معلم اقبال که خلیفه تکت رای و لقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم است زبان
اخلاص تعلیم بمفاد این حرف بنفسه تعلم فان العلم زین لاهله و فخر و عنوان لکل المحامد و کن مستفیدا
کل یوم زیادة من العلم و اسبح فی بحار الفواید چو بدر هلال هلال سپهر سلطنت زد ارتقا بمدارج
کمال درجات و کوکب نمای اخلاف را اعتلا بر ذروه شرف و فضیلت لازم بنا علی هذا
در مقام اقدس روح القدس لوح تعلیم در کنار دریا نثار گرفته الفاظ در رسور
قرآنی را تسخیر فرموده و زبان معجز بیان بقرات بسم الله مجریها جاری گردانیده
الحمد و امداد میامن برکات از لوح محفوظ استفاده نمودیم و باندک زمانی نهال چمن





اشتغال از رشحات عشور و آیات مصحف مجید نشو و نما یافت طبع گوهرفشان و ذهن
آتش نشان ملکه مخزن اسرار الهی و مورد انوار لطایف نامتناهی است در شهر مبارک
رمضان الذی انزل فیه القرآن از حفظ کلام الله تبارک و تعالی فراغتی تمام یافت الحمد لله علی
الاتمام والفوز بحسن الاختتام امید واثق و وثوق صادق که بمساعدت توفیق سبحانی و معاضدت
تایید آسمانی بتمادی مدتی صحیفه خاطر خطیر محل نقوش حقایق کلیات و لوح ضمیر منیر مهبط
انوار دقایق معظمات گردد و صورت عرایس نفایس علوم دینی و چهره غوانی معانی برجوه
حسن طریق کمال در نظر قابلیت و استیهال ما از پس حجاب اسباب جلوه گری نماید والله
ذو الفضل علی العالمین و چون تیسیر اسباب این سعادت قصوی متضمن فوز بجمیع مقاصد
دین و دنیاست و انتشار اخبار آن در اقطار و اطراف جهان موجب غایت استبشار
و استظهار همگنان درین وقت مولانا زبده القرا صحیح اللهجه ملیح الادا فلان الدین فلان را
جهت استماع این بشارت عظمی بولایت استراباد مع جمیع ما یضاف الیها فرستاده شد
سبیل سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام و متصدیان اشغال و مباشران اعمال
زمره اعالی و کافه اهالی آن حوالی آنکه باستماع این خبر خیر مبتهج و مسرور بوده وظایف دعای
دوام دولت و مزید فرصت بتقدیم رسانند و بصرف همم درویشانه که در انتظام مصالح
خسروانه موثر تمام است شرایط امداد و اسعاد مرتب دارند و شکرانه این نعمت را
طریق رفع حاجات و ملتمسات مسلوک داشته ابواب اجابت ابواب و اسعاف
مفتوح دانند درین باب تقصیر ننمایند

زبده خاندان سلطانی و فرقه دودمان جهانبانی و امرا از کبار
و صدور رفیع مقدار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره با سادات عظام

وعلماء اسلام و قضاة اسلام و متصدیان اشغال و مباشران اعمال مملکت خراسان عموما
و دار الملک هراة خصوصا بدانند که اشرف نوع انسان و سعادت و سلامت
ایشان در نشأه اولی و اخری بحسب معرفت و شناخت پروردگار و تمامت
وظایف عبودیت و پرستش قادر مختار است    شرف مرد بجود است و کرامت
بسجود    هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود    و چون دیده عقول بشری از ادراک
انوار معرفت معبود حقیقی و راه بردن بصوب صواب طاعت و عبادتش عاجز و قاصر است
شمول فیض رحمت از موج بحر علم و حکمت مستدعی بعثت پیغمبران گشت تا آن گروه گرامی بتایید
و تعلیم ربانی و اشراق انوار وحی آسمانی واقف اسرار سبحانی گشته دیگر بندگان را
از حضرت خداوند جل جلاله آگاهی دهند و هر چه خیر و صلاح دنیا و آخرت ایشان در آن
باشد بیان فرمایند    کشانیدگان در شرع و دین    نمایندگان طریق یقین    و چون
نوبت بروزگار رخام رسالت سید انبیا و صفوت اولیا ایشان عین بینش و عین
انسان آفرینش ناظر ملک و ملکوت و منظور جبروت و لاهوت مقصد انشا و قبله
اعادت و ابدا    آن نگین خاتم ختم رسل    کز برای علم دین تعلیم قرآن یافته
آنچه موسی کلیم از حق طلب کرد و نیافت    در شب قرب و کرامت بی طلب آن یافته
المجتبی ابو القاسم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین رسید منشور
کمال آفرینش توقیع الیوم اکملت لکم بادیان سابق کشید و حضرت خاتم علیه السلام
بواسطه آنکه بحکم خطاب کرامت انتساب لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی
اگر موسی عمران علی نبینا و علیه صلوات الرحمن با او معاصر بودی لا محالت متابعت
شریعت او نمودی و آن مستدعی فسخ و تغیر ملت موسی است چنانکه آنحضرت بهترین انبیا

کاملترین



کاملترین رسل بود ملت قدیمه او علی الملل و بحکم آیه کریمه کنتم خیر امة اخرجت للناس
امت هادیه او خیر الامم    بشری لنا معاشر الاسلام ان لنا    من العنایة
رکنا غیر منهدم    لما دعی الله داعینا لطاعته    باکرم الرسل کنا اکرم الامم    و حقیقت
آنکه چون صبح نشور دمیدن گیرد و آفتاب حساب خلایق از مطالع روز قیامت
کبری تابان شود ناصب لوای احمد و صاحب مقام محمود و والی خطه شفاعت و ساقی حوض
مورود آنحضرت باشد و ملاذ آدم و آدمیان و پناه اولین و آخرین در خرقه آفتاب
عرض اکبر ظل ظلیل لوای اعلای او و لله الحمد و المنة دینی که تدین بدین روزی شده دین
قویم است و علی التمسک بدان دست داده ملت مستقیم او و چون در دیوان نحن قسمنا
پروانچه برفع درجات من نشاء منشور دولت ما بطغرای یا داود انا جعلناک خلیفة فی
الارض موشح گشته همگی همت عالی نهمت بر تقویت دین مبین و تمشیت احکام
سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین مقصور و محصور میدارم و نقد عقاید
دینی و اعمال یقینی طبقات انام را بر محک ضمیر منیر خبیر امتحان نموده فرق حق از
باطل مینمائیم در این ولا که آفتاب دولت ما سایه معدلت بر سر ساکنان خراسان
انداخت و ظلمت ظلم ظالمان بنور مرحمت و احسان ما منتفی شد همت عالی بر
قلع ماده محدثات مذموم که از شرارت نفس شوم آن جماعت در میان رعایا و
زیردستان که ودایع آفریدگارند استقرار یافته بود و از آن جهت متضرر و متاذی
می شدند مقصور و محصور گردانیدیم و از جمله نظایر و اشتباه آنکه در بلده الاسلام
هراة بعضی حکام جابر جمعی مردم دین دار ابریشم کار را بتهمت علت ملت
دین یهودی مواخذت بلیغ می کرده اند و بعد از عقوبت ما لا یطاق اشتیاق

بدین موسوی نموده اند و مبلغهای کلی بر رسم پیتوره ویوسون رشوت پاره ازیشان
میگرفته و اکنون که صاحب شریعت تیغ بیدریغ در گروه جهودان میکشند که بتحقیق دین
اسلام اعتراف کنند درین روزگار مستیعان ملت او گروه مسلمانان را بضرب
عنف تکلیف مینمایند که بدین یهودی اقرار آرند     تیغ را تیره ساخت آن توره
شهد را شیره ریخت در شوره     واما ابتغاء لوجه الله تعالی نظر عدالت اثر بر استکشاف
احوال ایشان گماشته بتحقیق اعتقاد و اعمال ایشان سرا و علانیه فرمودیم حقیقت حقیقت
و ماکان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما تحقق پیوسته آثار دیانت
و مسلمانی و انوار حقیقت و بایمانی از مجاری احوال ظاهر و باطن ایشان شایع بود و شواهد
اندراج در زمره ان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا
و صحیفه اوضاع ایشان لایح می نمود همه بر جاده شریعت محمدی ثابت و جمله بر طریقت
ملت احمدی راسخ و چون میان این طایفه مخصوصه و عامه طبقات اسلام در دلایل صحت
اصول اعتقادات و استقامت امتثال مامورات و اجتناب از منهیات
و ارتکاب اعمال صالحات تفاوت و تمایزی نباشد بمجرد طمع فاسد و غرض کاسد
بکفر ایشان حکم کردن و قتل و غارت مسلمانان روا داشتن علامت اسلام و دین داری
نیست بنابرین معنی این صورت از سر عنایت و مرحمت شرف اصدار یافت تا پیش از حد
امکان عواطف پادشاهانه شامل احوال بیچارگان دانسته من بعد ایشان را ازین جهت
تعرض نرسانند و بناحق چیزی نگیرند و از غضب سبحانی ترسیده و از سیاست سلطانی
اندیشیده طریق تهمت و افترا مسلوک ندارند که اگر مفسدی بخلاف شرع شریف
ازیشان بدین سبب چیزی گیرد لا محاله فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین مستحق سیاست





مستوجب مواخذت خواهد بود و سبیل تمامی گماشتگان آنکه برین موجب مقرر داشته
از مقتضای حکم الهی و فرمان پادشاهی در نگذرند و سد باب شغب و شلتاق نموده پیرامون
تهاون و اهمال حسن امر شنیع نگردند

متصدیان امور دین و دولت و متعینان حدود ملک
و ملت از افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم بدانند که چون
بر مقتضای فحوای نصرکم الله ببدر و انتم اذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون اشارت بمباشرت
تقوی که عبارت ملبس بملابس شعار شریعت غرا تواند بود و مبتنی بر حصول نصرت رایات
فتح آیات است دواعی توفیق ربانی بعد از تیسر دولت امانی و آمال حلقه انابت و انما
التوبة علی الله بر در خلوتخانه دل آگاه زد و واردات عنایت سبحانی بر شعار رفع مناهی
و الصبح ارتکاب اسباب ملاهی مکشوف گشت تا در عنفوان زمان جوانی که مستدعی
اشتغال باشتغال معاشرت و کامرانی است مبنی بر صدق اطاعت امر عالی
و انیبوا الی ربکم و یمن رعایت صرف اوقات قدسی باسعاف حاجات طوایف
امت که ودایع بدایع فطرت اند بامید رحیق مختوم باده نشوه انگیز از التفات خاطر
فیاض محروم گشت و بر وعده لذات آن جهانی از شراب ارغوانی بکلی مهجور و متروک ماند
رسم می خوردن چنان کم شد ز عالم کاختران     نیم شب بر روی گردون سرنگون دارند
طاس     و التایب من الذنب کمن لا ذنب له و در ساعت مبارک که دلیل اجابت
قوافل استجابت ربنا اغفر لنا ذنوبنا در ساحت خاطر عالی فرود آورد و بحکم صلاح
الراس صلاح الناس قریب صد و سیزده نفر از زمره مقربان و مخصوصان که مباشران
امور مملکت و معاشران مجالس بزم و مسرت بودند طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته

بی احتیاج بوسیله نصحی طالعین راغبین از شرب مدام توبه نصوح کردند و پیاله حمرا
چون لاله سیراب بر سنگ زده نشاط مستی بنشاط خداپرستی مبدل ساختند
هر چهره که افروخته جام مدام بود سیمای سعادت عبادت گرفت و هر خاطر که
بنشوه شراب ارغوانی فرحان میگشت نشاط للصایم فرحتان یافت خونریزی خم چندان
شد که آئینه صراحی بران خون گریست و استان شکست قلاقل حال شایع گشت
که ساز مطرب بران نالهای زار کرده در حسب حال بفحوای این مقال مترنم است
ای شهی که زباغ زمانه برکندی    نهال بدعت و الحاد بیخ فسق و فجور    ز بیم شحنه
عدل تو جای آن دارد    که خون باده شود خشک در رگ انگور    بغیر نرگس خوبان که
بی قدح مستیست    بدور عدل تو نه مست ماند و نه مخمور    می باید که بارتشاف جرعه
این بشارت که ساقی عنایت بیدریغ ما در زم التعظیم لامر الله داشته خاطرهای همگنان
نشوه فرح و نشاطی حاصل گردانیده بر مقتضی الناس علی دین ملوکهم تمامت خواص و عوام
از ارتکاب جرات اقدام بر شرب خمر حرام سرا و علانیه احتراز و اجتناب نمایند
قاضی و داروغه هر موضع در اجرا و امضای این حکم قضا امضا ید بیضا نموده غایت الامکان
شرایط تحفظ بتقدیم رسانند مستوره بنت العنب اگر بعد ازین بی حجاب رخ نماید
آبروی حرمتش بریزند    گیسوی چنگ ببرید بمرگ می ناب    تا همه مغبچگان زلف دوتا
بگشایند    و آنرا که قدم در حد مسکری نهد پیش از حد ادب نموده منزجر گردانید
تا عرصه ممالک محروسه از احیاء مراسم شریعت مطهره رونق گیرد و روز بروز آثار خیرات
تزاید و اسباب مثوبات تضاعف پذیرد    شاهی که او بحکم الهی شراب ریخت
تعظیم شرع کرد و زروی شراب ریخت    معافیات این الطاف خراسان و صایم سیورغالات



ارباب عمایم و اصحاب عنایم را سند بوده مقصود در دو حرف    معافیات خیرات
اهالی روزگار را نموده یادگار محمد میرزا در باب مسلمیات روضه بزرگوار بهشت
آثار حضرت قاسم الانوار و مظهر الاسرار سلام الله علیه اصول شجره کیانی و فروع
دوحه خسروانی از برادران اجله سعادتیار و فرزندان جوانبخت برخوردار و ارکان دولت
قاهره و اعیان حضرت زاهره و حکام بلاد و امصار حراس حدود و اقطار با اعیان ممالک
و اعلام ممالک از نقبا عظام و ائمه انام و مشایخ کبار و قضاه شریعت شعار و متوطنه
مواطن و سکنه مساکن و کافه رعایا و عامه برایای ممالک محروسه عموما و متصدیان امور
دیوانی و مباشران اشغال سلطانی دار الملک هراة و ولایت جام و باخرز و خواف
و نیشابور احسن الله احوالهم بدوام الحیاة و السرور خصوصا بدانند که حسن ارادت
و اعتقاد ما بموقف مقدس ارباب هدایت و ارشاد که محل ورود و فور ملایک و غایت مقصد
و مقصود صدرنشینان متکئین فیها علی الارائک است متضمن صلاح و فلاح
دولت و مقتضی ثبات و ارتباط اسباب رفعت و واسطه ابقای ذکر جمیل و رابطه
ایفاء اجر جزیل تواند بود سیما زمره کریمه رفیع القدر جلیل الشان که بمقتضای قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی شجره مودت ایشان مثمر اقتناء صنوف سعادت دنیا و
آخرتست و بحکم مثل اهل بیتی کسفینه نوح من دخلها امن و من خرج عنها غرق متابعت
ایشان مستتبع فنون سلامت عاقبت و مفتح صنوف سعادت دنیا و آخرتست
چون عالیحضرت معالی منقبت سیادت مآب نقابت انتساب حقایق پناه ملایک
اشتباه عوارف شعار معارف دثار قدسی صفات کروبی سمات
ارباب الحق و التحقیق مورد اسرار الموسه بوفور التائید و التوفیق

والایقان فی الآفاق صفوت صنادید الکرام و العرفان علی الاطلاق الامیر الکبیر الجلیل الاصیل
کاشف الاسرار الناسوتیه علیه وعلی آبائه الانجاد والامجاد هدایا السلام وتحف التحیه که
مشاهیر کاملان اهل الله وصنادید ارباب خبرت و انتباه از فروغ لمعات مهر فیض آثار کرامت
او اقتباس انوار معارف و اسرار کرده اند و از پرتو اشعه خورشید نور افشان مقامات
او اقتباس خوارق علوالی و معارف نموده قطب لو صفت الدنیا رتبة و انما الفوز
فی العقبی لمن عرفه ولی شایبه رعونت دریا نسبت تشبث و اعتصام بالعروة الوثقی
ارباب ارادت و اعتقاد آنحضرت بمرتبه ایست که لا تحملها النفس ولا یسعه الآفاق
بنا علی هذا جهت مزید رونق و رواج روضه رضیه فایض الانوار مفیض الاسرار این
کره جهت در مقام خجسته فرجام جام علی ساکنها التحیة والسلام از آن ولایت که معدن
جواهر ثمین ولایت است قبصه حرجو درامع المضافات والمنسوبات

اما بعد حمد الله تعالی الذی بنعمته تتم الصالحات
وبتوفیقه ینفتح الابواب الخیرات والمبرات چون بمقتضی فحوای احسن کما احسن الله
الیک همگی همت عالی نهمت سلطان کشورستان ظفر قرین صاحب قران ممتثل نص
ان الله یامر بالعدل والاحسان مالک ممالک آفاق علی الاطلاق فرمان فرمای جهان
جهان بارث و استحقاق المؤید بتائید جنود ربه المستعان معز السلطنة والدنیا والدین
ابو الغازی سلطان حسین بهادرخان خلد الله سبحانه فی مراضیه ملکه وسلطانه جهة
القای ذکر جمیل و ایفای اجر جزیل ترویج بقاع خیرات و احیاء مراسم مبرات مصروف
است و همواره صورت تکثیر مداخل سعادت و توفیر مزارع دولت دنیا و آخرت
نفیس فی الحجرات و راسخ می فرماید ابتغاء لوجه الله تعالی در اول ربیع الآخر سنه





ثمان و سبعین و ثمانمایه بتلقین ملهم والله یضاعف لمن یشاء فرمان واجب الاذعان بظهور
رسانید که جمیع موقوفات جامع دار السلطنه هراة و گنبد عالی سلاطین ماضی
و خانقاه جدیدی ملوک و مسجد نهر مالان را از کل تکلیفات دیوانی و تحمیلات سلطانی معاف
و مسلم و مستثنی و مرفوع القلم دانسته مطلق مال و اخراجات لشکری و عوارضات
حکمی و غیر حکمی و ذخیره و ساوری و سوبجی و ده یازده و ده نیم و ضابطانه و حق السعی و داروغگانه و
غیر ذلک نطلبند و نستانند و تمامت حاصل و محصول آن مواضع را بر صرف عمارت
و راتبه ارباب وظایف مقصود و محصور دانند تا سبب مزید رونق و جمعیت گردد رجا
بکرم لطایف نامتناهی الهی آنکه فرزندان کامکار سعادتیار و سایر سلاطین نامدار
اسلام شعار تا انقضاء روزگار بعد این خیر بزرگوار یافته سمع عالی ایشان رخصت
تغییر و اجرا آن ندهند تا پیوسته برکات آن بروزگار دولت همگنان واصل گردد فمن
بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و صدر الامر
العالی بالرساله الصادره عن صدر مسند الصداره مولانا قطب الدین محمد الخوافی

اصول شجره دین و دولت
و فروع دولت ملک از برادران جمشید آیین بهرام انتصار و فرزندان خورشید جبین
سعادتیار ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز والعلی و امرای نصرت شعار ظفر قرین
و صدور منشرح الصدر صدر نشین و وزرای صاحب خبرت صایب تدبیر یکجهان
راست قلم روشن ضمیر و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی احسن
الله مآلهم و انجح بالخیر والسعادة آمالهم بدانند که چون نظم آیت هدایت آیین انما
تعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر مبنی است بر آنکه بذل اجتهاد در مساجد اسلام

از آثار مختصه ایمان وایقانست بمبدا و معاد که معادی فرمان آلهی فلنولینک قبلة ترضیها
برایشان میخواند و ندای ادای فرایض و واجبات و سنن و نوافل بروجهی که صورت
حال اولئک الذین عسل علیهم احسن ما عملوا در مرآت اوقات چهره نما گشته بمجامع
مجامع ایشان رساند و بفحوای حدیث صحت اشتمال اذا انزلت عاهه من السماء عوفی منها
تلمه حملة القران و عمارات المساجد و رعاة الشمس مبنی است از انکه بانی بیت الله در مجاری
احوال از جمیع اخطار و اهوال در کنف حفظ و تائید مبدع است که مصر جامع رابست
صنع صمدیت اساس انداخته و بر منابر اعلان اعلام خطبه نو قرانی جاعلک للناس
اماما بنام نامی و اسم سامی ما برافراخته القت مقالیدها الدنیا الی احد ما زال
وقفا علیه الفضل والکرم لاجرم بدلالت توفیق آلهی و مساعدت تائید نامتناهی جوامع
منبر همایون براعلای بامضای آن امر متعالی در مواضع مناسب از ممالک معموره عمرها الله تعالی
بالفاء الکرام اسم المذکوره شرف نفاذ می یابد والتوفیق بید عسر لا یعطی الا لعبد عزیز بنا بر تمهید
این مقدمه چون در دار العباده و زیارتگاه از معظمات اعمال دار السلطنه هراة جفت بالخیرات
که مقر و مامن اهل الله و مقام و مسکن ارباب سعط و اشباه هست اساس مسجد جمعه خیابکه
جامع جمیع سکنه و اهالی آن خجسته حوالی تواند بود نبود و از مبدا حال الی الغایت هیچکس از
ولاه اسلام که حافظان ممالک ملت و حارثان مسالک شریعت اند تا بسیس بناء
آن ملهم و موفق نگشت تا در تضاعیف این ایام سعادت انجام بلوحه الله تعالی و قیته المزید
الدرجات از عزایم خجسته فرجام در تعمیر جامع رفیع و سیع که فراخور عرصه عبادت آباد دنیا بود
بود سعی تمام و کوشش بر دوام بظهور انجامید صفه بدیع آن مبانی چون مصادر قدر ربانی
بمجادات الوان کیوان رسیده و صفای صحن دلگشایش خط نسخ بر اوصاف باغ جنان کشیده

کز



گر ز طاق صفه مقصوره اش جوئی نشان هیچ نتوان گفت غیر از آسمان و کهکشان فرد بود
قبه گردون بعهد دی نیمیش طاق بودی طاق اگر جفتش نبودی کهکشان و وجوه مصالح
برادوات آن بمیامن تولیت آلهی بحلیه حلیت محلی و فضولات موقوف پیوند عنایات
آن بروجهی که مفصلا در میمون وقف نامچه مثبت و مسطور است بوسیله ساعی مولانا
نظام الدین شکر الله قاضی شکر الله سعیه که مشرف ممالک فتوی است و تمامت
آن محدودات مذکوره را که در سلک اراضی خالصات قدیمه سلطانیه انتظام تمام داشت
از عامل بیت المال که بموجب فرمان واجب الامتثال بیع و شرای آن حسبما یقتضیه الشرع
الشریف مرخص است بحیطه تملک در آورده او کان صحیح صحیح از قبل نفس نفیس همایون
بعد از تکمیل مراسم وقفیت وقفیه شرعیه موکده و ممهده باستجماع اسباب صحت مشتمل
بر سجل قضاة اسلام همراه موکد ساخته از شایبه شبهت معرا بدین موجب و از حوایل
عطیات مرتب بر فضل ختم سلطانی انکه مقارن انتظام این حکم جهان مطاع عالم مطیع بصدور پیوست
که جمیع موقوفات و مسلمات مذکوره را از اصل و نتیجه کل وضع نموده جمهور عمال
مباشران اعمال جزو رفع محصولات وارتفاعات آن جایز ندارند و بجهه استحصال حق
السعی و رسم العمل کیلی توجیه از وجوه اوقاف گیرند مزاحم و متعرض نگردند و تمامت آن
مواضع را از آفت مطالبه مال و اخراجات و لشکر و عوارضات و سایر جهات سلطانی
و متوجهات دیوانی معاف و مسلم دانسته بهیچ بهانه و تاویل اصلا و قطعا در معرض تعرض
و حواله نیارند و جمعی مخصوص که جهات سته دستوری تعلق بخصوص شغل ایشان دارد
دران باب بدیوان عالی رجوع نموده از انجمه با صناف وافر او مزارعان وقف
طمع و توقعی نکنند و تقلیل و تکثیر نکنند و نستانند و آنچه مقرر است که از دار العباده

زیارتگاه سنة بعد سنة بحوزه دیوان میرسانند مبلغ و مقداری که متوجه موقوفات
و سیورغالات مذکوره تواند بود بتمام و کمال در سرکار خاصه عالی اوقاف بران وجه
جواب گفته مباشران مهمات دیوانی پیرامن حواله و مطالبه نگردند و از جماعت بزرگان
مزارعان اوقاف خیر اتصاف احصاد عبید و مواشی و غیر ذلک من الوجوه و الجهات
مطالبتی ننمایند تا آنچه ازین جهت رسد بدیشان رسد کلا و حلا متولی شرعی
موقوفات مذکوره خواجه نظام الدین عبداللطیف از مشاهیر اعیان آن موضع بلطف
کفایت و شرایط درایت موسوم و مشهور است و نام او در ذیل وقف نامچه شرعیه مثبت
و مسطور بر مقتضای قاعده انصاف و معامله جواب گفته بضروریات و مقرریات
ارباب وظایف معروف سازد و بعلت رسم الصداره و حق التولیه عام نیز چیزی
نگیرند و از حاصل محصولات وقف و سیورغال که سمت تعیین و تفصیل یافته عمارت
ضروری واجب شمارند و بعد ذلک سرانجام فرش و روشنائی در نظر بصیرت مناب
دیده مبلغ و مقداری که حاصل آید بی توهم کسر و انکسار و تطرق قصور و اقساص در وجه
مقرری ارباب وظایف مستغرق گردانند

برادران جمشید آیین و فرزندان خورشید جبین و امرای
ملک آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب خبرت و منتسبان عتبه دولت
و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی بمحروسه هراة و توابع و ولایات
بدانند که چون قدرت کامله پادشاه قدیم و حکمت شامله دیان حکیم چنان اقتضا فرموده
که طبقه نامدار عالیمقدار که عنان اختیار بقبضه قدرت اختیار ایشان باز بسته
حرفت مقصد و عزت مرام ممتاز و سرافراز گشته تمکین همت رفیع الشان ایشان بر ارتقا

بقلل



بقلل شامخات کمالات حقیقی موقوف باشد و لامحاله کمال حقیقی بر مزیتی اطلاق توان کرد
که باصحب هوشمندان ابد الآباد نماید و هجوم حوادث و عروض نوازل عواید فواید و میامن
محاسن آنرا عرضه فنا و زوال نگرداند بنا علی ذلک طبقه سلاطین کامکار بانشاء خجسته
آثار و ابداع بقاع کثیره الانتفاع مضمون آن آثارنا تدل علینا بر کتابه ایوان غرایب
نگار روزگار نگاشته اند و رایات مصدوقه حدیث صدقة جاریة برقمه نه قبه دوار
افراشته

بسیم نام نکو می خری زبان سنگین    برین بهانه که زمردم همین همی ماند

و از جمله نظایر این نسبت آنکه مقارن این احوال عالیجناب سلطنت مآب ابوت ایاب سلطان
کامل باذل متشرع متورع نورحدقه سلطنت و نور حدیقه الخلافه الفایز بمراضی الاوصاف و منافع
الشیم نظام الدولة و الدین سلطان احمد بزم احمد الله عواقبه و اعلی فی الدارین مراتبه
بتوفیق الهی و تایید نامتناهی از سر صدق عزیمت و خلوص نیت در فضای فردوس اشتباه
کازرگاه که از عذوبت آب کوثر اثر و لطافت هوای غریب طرفه ترین موضعیست از مواضع
نزهت آیین دار الملک هراة حظیره رفیع و وسیع ساخته و باصابت رای مهندسان
جابکدست روشن رای عمارت غریب و بوستان بدیع اساس انداخته و در طراوت
و نزاهت از باغ ارم دلگشای تر و از روضه بهشت روح افزاتر

روح پرور چو مجلس ابرار    جنت آسا و تجری تحتها الانهار
از هوایش صحیح ما علیل    و آب او سلسبیل کرده سبیل

و چون از مطاوی صحاح روایات چنان معلوم میگردد که صاحب توفیق که برصد
انتظار اجابت دعوت حق و رجوع از تنگنای دنیا دون بفضای جان فزای کل الینا
راجعون لقدر اقتضای کوشش و اجتهاد خود مفصل سرا البستان القبر روضة من ریاض الجنة
علی قایلها الصلوة و التحیة جهة افاده علوم دینی مجلس شریف مرتب سازد بهر حشتی

بهشتی کرامت کرده و به سبکی [?] از ریاض جنت عرضه السموات والارض وسعت

قبر او بیفزاید   روزنی از بهشت بگشاید   گرد اعیان صبح و شام گرگی داد

از بهشت مقام   لاجرم طایفه کثیر از آن طبقه ارجمند نیت مباشرت آن شغل مقرر

گردانیده بمیامن تولیت آلهی نفایس املاک و عقارات که اسباب وجوه معیشت

آن زمره واجب الاعانه تواند بود بران عمارات عالی اساس وقف لازم فرمودند

التفصیل و چون نظر اشرف که مشرف ممالک غیب است بر افاضه فنون خیر و احسان

موقوف گشته ملاحظه وکیل عمل صالح جناب مشار الیه از ابتدای استحصال هر سال وجوه

وجهات رسد عوارض و اخراجات از تحملها و تعصیبها بعد از ضرورات

بسته دستوری که براستی رسد بدان مواضع رسد از لشکر و سایر مونات و تکلیفات

واجب دانسته [?] بنشان دیوانچه محتاج بوده‌اند

برادران جمشید آیین مشتری خاصیت و فرزندان

خورشید چنین قمر ماهیت ابقاهم الله تعالی و رقاهم معارج العز والعلی و امرای ملک آرای [?]

احتشام و صدور زحل محل رفیع مقام و وزرای روشن رای عطارد فطنت و نواب جلیل القدر

کثیر المنقبت با اصول نقبای راسخ بیان و فحول علمای واضح برهان و متصدیان اشغال سلطانی

و مباشران اعمال دیوانی اصلح الله بالهم و انجح آمالهم بدانند که فحوای کتاب منیر بدیع

السموات والارضین چنان اقتضا کند که چون دار دنیا محل تطرق حدوث و [?]

خداوندان اختیار از مخزن ثروت و استظهار ذخیره وافی بدار القرار فرستند و نقد

حیات گرانمایه صرف یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر کرده‌اند و چون درینولا بذروه

عرض رسید که فرزند ارجمند بدیع منظر ستوده مخبر در درج سلطنت و کامکاری





دری برج خلافت و جهانداری معز السلطنة والدنیا والدین ابو النصر بدیع الزمان میرزا

بهادر طول الله عمره لاحیاء مراسم العدل فیما ینهی و یامر بمیامن تولیت آلهی نظر شریف

که مشرف ممالک غیب است باعلام معالم خیریه که رشیه و اقفان ابرار

آن نیش تواند بود موقوف میداند و حاصل خرمن این مزرعه مستعار که رهین آفت

و اجارت فناست سمن چمن خلد و ثمره شجره طوبی می‌گرداند و ذلک هو الفوز المبین

چنانکه از جمله املاک خاص و اسباب خالص که از والده غفران شعار او مهد علیا و بانوی

کبری بلقیس روزگار و رابعه عفت آثار عصمة الدنیا والدین بیگه سلطان بیگم البسها الله حلل

الرضوان و اجلسها علی سریر الغفران بطریق ارث و انتقال یافته ابتغا لوجه الله تعالی بعد از آن

بر مرقد فرقد سای آن ستر مغفرت پناه وقف صحیح شرعی نموده      سیورغالات

ارباب اعتبار و اصحاب اقتدار

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران اجله سیادت تبار

و فرزندان جوانبخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت طاهره و سکنه

عتبه بارگاه و سده سپهر بنده خلافت پناه با اعیان ممالک و اعلام ممالک از نقبای

عظام و ائمه ایام و متوطنان مواطن و سکنه مساکن و عامه رعایا و کافه برایا از بدایت

خاور تا نهایت باختر بدانند که چون حکمت باهره ملک قدیم و دیان حکیم قهر سلطان

و بهر برهانه اقتضا فرموده عنصر همایون ما از سایر اشباه و نظایر برگزیده و در میان امثال

و اقران بزیادتی شوکت و حشمت و افزونی اسباب دولت و رفعت ممتاز و سرافراز

گردانیده و شمول اقبال ما را بتوقیع رفیع تؤتی الملک من تشاء موشح و محلی نموده و ایالت

خطه جهان بحذافیرها و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه بجانب ما مفوض فرموده

نصب العین ضمیر منیر بر حسب احسن کما احسن الله الیک چنان است که باصابت
رای مملکت آرای و سیاست تیغ ظفر نمای کشورکشای بساط امن و امان در بسیط زمین
زمان ممهد باشد و قانون عدالت و راستی در میان طبقات امت که بدایع ودایع
صنایع فطرت اند مقرر گردد که لامحاله بر مقتضی فحوای انا جعلناک خلیفة فی الارض
فاحکم بین الناس بالحق افاضت آثار معدلت و احسان در باره زمره رعایا و زیردستان
موجب ثبات دولت روزافزون و سبب مزید اسباب خلافت همایون است و چون انتظام
امور کشور بجولان صمصام نصرت پیکر مجاهد آن حق گذار منوط است و انتسام چهره ظفر پرداز
سهام همایون فر دلاوران جانسپار و مربوط سوانح مصالح هر مملکت و ارادت مهمات
هر ناحیت بر رای عقده گشای یکی از امرای عالیمقدار نصفت شعار مفوض گردیده که پرتو
درایت بر ساحت کفایت آن ندارد و بقدم تیقظ و تحفظ منازل و مراحل عدالت
گستری و رعیت پروری پیموده حاجات ملتمسات محتاجان و مستمندان بانجاح
و اسعاف مقرون سازد و چون معتمد الملک و موتمن الدوله تاج الدین حسن شیخ تیمور
که تیر ترکش شجاعت و مردانگی و زیور جلالت و فرزانگی است و بوفور شهامت و کرامت
معروف و بحسن معیشت و رعایت رعیت موصوف حقوق خدمات پسندیده
او درین دودمان مبارک بانواع روشن و واضح و او را نیز و همت کیوان اساس
و دولت آسمانی اساس قابلیت نوازش و استحقاق سیورغال شی من جمیع
الوجوه ظاهر و لایح بنا علی هذا ولایت سیستان و خشکرود و قندهار و گرمسیر
و کابل را با ضمایم و مضافات و لواحق و منسوبات آن برسم اقطاع و قاعده
سیورغال بدو ارزانی داشتیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق و ضبط

و ربط



و ربط مهام ملکی و مالی آنجا را بقبضه اقتدار و حوزه اختیار او باز دادیم سبیل تمامت
ارباب سکون و اقامت آن مواضع آنکه ولایت مذکوره را بجمیع بلاد و قصبات
و قری و بلوکات و احشام و صحرانشینان و توابع که ملحقات آن باشد هرچه بعد ازین تاریخ
بتایید باری و قوت بازوی دلاوری در اتخذ و فتح کرده ضمیمه سایر ممالک محروسه گرداند
سیورغال معتمد الملک مشار الیه دانسته او را من حیث الانفراد و الاستقلال دون
المساهمة و الاشتراک حاکم علی الاطلاق و والی باستحقاق آن جوانب شناخته در تمامت
قضایای کلی و جزوی و ملکی و مالی مراجعت بدو از مفترضات شمارند و از حکم و استصواب
و حار و احضار او که هر آینه متضمن صلاح و فلاح دولت و مقتضی ثبات و ارتباط مملکت
ما خواهد بود تجاوز ننمایند و اوامر و نواهی او که مطابق حکم الهی و موافق فرمان پادشاهی
باشد مطیع و منقاد گشته دست تصدی او را در تقلد امور آنجا قوی و مطلق دانسته و بعد
الیوم تمامی مال و منال آنجا بگماشتگان و نصب کردگان او رسانند و واجبات
و متوجهات محصولات و ارتفاعات خود بموجب راستی بدیشان جواب
گویند تمغاوات و زکوات و مراعی و مواشی و املاک خاصه قدیم و جدید و امثال
ذلک بدیشان متعلق شناسند معتمد الملک مشار الیه نیز آنچنانکه از عموم صیانت
و دیانت و وفور کیاست و فراست او متوقع و منتظر است در محافظت و مراقبت
اهالی آن ولایت بهیچ وجهی از وجوه اهمال و امهال جایز ندارد و در رسوم پروری
و رعیت پروری غایت قصوی جهد مبذول داشته کافه خلایق را که ودایع حضرت
خالق اند بر مقتضی نص کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در کنف رعایت و حرم حمایت
خود از حدوث حوادث و نزول نوازل حصن حصین و حرز حریز پیوسته راه دادخواه

کشاده داشته قدم وقلم تعدی ظلمه از اذیال احوال عجزه و مستضعفان کوتاه و کشیده گرداند
و ملاحظه حال مجموع طوایف انام علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم در جمیع
امور واجب و لازم دانسته تعظیم و اکرام سادات عظام که بمقتضی اکرموا اولادی بر همکنان
واجب است و تقویت و تمشیت علماء اسلام که بموجب و اولوا العلم قایما بالقسط شهادت
ایشان بشهادت الهی مقرون است مفروض و لازم شمرده و همگی همت متوجه آن
دارد که روز بروز ممالک معمور و مداخل اموال موفور و مساعی جمیله او مشکور گردد و همیشه
روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه و عامه خلایق شادان و کامران و مواضع آبادان
باشد تا برکات مثوبات آن بروزگار همایون و ایام دولت روز افزون واصل و متواصل
گردد

برادران جمشید آیین و فرزندان خورشید جبین و امرای ملک آرای
و صدور روشن رای و وزرای صاحب خبرت و سایر منتسبان عتبه دولت و متصدیان
اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی و اصول طوایف امم و جمهور اصناف
ترک و عرب و عجم بدانند که در ممالک محروسه عموما و ولایت سبزوار و نیشابور و دراقی خصوصا
که چون بر بصایر ارباب علم الیقین و سرایر اسرار عین الیقین جلوه نمایش یافته که
طایفه جلیل القدر مشایخ اسلام که ببرکت سلوک جاده متابعت و اقتدا و یمن ملازمت
سجاده موافقت و اقتضا بحظ وافر و نصیب وافی محظوظ و مستسعد گشته و اسطه
وارشاد عباد و وسیله صلاح معاش و معاد مکمنان اند و مصالح اهل عالم و مناهج ذرات
آدم بمیامن فیوض حالات صوری و معنوی و کمالات کسبی و وهبی ایشان می باید
باطن فیاض ما که مطرح اشعه انوار عنایت الهی و مهبط تشعشع آثار هدایت نامتناهی





محرک سلسله ارادت و اعتقاد عارفان خبیر و ناقدان بصیر گشته در همه حال تمهید و تجدید آن
قاعده ستوده مآل را وسیله نظم امور دولت دینی و دنیوی میدانیم و تعظیم و تکریم ارباب زهد
و تقوی که صدرنشینان مسند ان اکرمکم عند الله اتقیکم اند از مقتضیات نیل سعادت
صوری و معنوی میگردانیم سما جناب طریقت مآب کرامت انتساب شیخ بن شیخ زاده
رضی الاخلاق و مرضی الشیم العارف المعروف من معاشر الطیبین رجال الصدق فی العالم
صاحب آیات الفضل و الکمال ناصب رایات النجابه و الاقبال مهبط انوار اولئک المقربون
مورد اسرار لا خوف علیهم و لا هم یحزنون سلیل آل طه و یس اعتضاد اولاد سید المرسلین
الشیخ الحق و الدین بابا حسن خوشمردان احسن الله تقدیسه و تعالی احوال الرجال المسترشدین
بطیب انفاسه که با وجود استجماع مآثر و مفاخر ولایت اسما نبوت او بدو ده مظهر نبوت
علی صاحبها افضل الصلوات و اکمل التحیات سمت وضوح دارد و برابطه نجابت و اصالت
در سلک مشاهیر منتسبان ولایت و رسالت انتظام تمام یافته و باقتضای لوازم
این حال در مبادی دولت روز افزون صورت احیاء مراسم آن خانواده شریف بر صفحه
ضمیر آفتاب تاثیر سلطانی ارتسام یافته منشور پرنور مشتمل بر آثار اظهار مفاخر و تعین معافات
و سیورغالات ایشان بتکمیل پیوسته بود و بتمادی شهور و اعوام سمت استمرار و استقرار
پذیرفته مقارن این اوقات جهت مزید مبالغه و تاکید التفات خاطر فیاض متوجه تجدید رسوم
آن عارفه عظمی گشته باجمع قنوو که مجملا و مفصلا ازان مستفاد گردد ممضی مجری داشته بهیچ وجه
از وجوه تغییر و تبدیل بقواعد و اصول آن راه ندهند و رقبات اسباب و املاک و طواحین
ایشان که مفصل گشته برین موجب چنانچه در تقسیم سیورغالات ممالک محروسه فرمان
مطاع نفاذ انجامیده که ازان مواضع مال و اخراجات و عوارضات و سایر جهات نطلبند

دانسته‌اند معاف و مسلم دانسته از مقتضی حکم عالی تجاوز جایز ندارند و از وجوه لشکر و
اخراجات که حسب الحکم توجیه باید آنچه رسد مواضع و مزارع او شود که عوض خریده باشد
موقوف داشته‌اند بدیوان آورند و املاک قدیم ایشان را داخل هیچ ولایت ندارند و در
هیچ خرجی و اخراجات چون مدد لشکر و نام برادر و غیر ذلک بدانجا نرسانند و ابواب
شناقص و شلتاقات من کل الوجوه جمیع الجهات مسدود کرده‌اند شرفه عمال
و مباشران اشغال و گماشتگان صاحب سیورغال بموجب فرمان واجب الامتثال
مقرر داشته بهیچ وجهی از وجوه تجاوز جایز ندارند و از وکلا و اکارون جناب مشار الیه سر
شمار و نام برادر نستانند و اسباب و جهات مذکوره را از جمیع اخراجات و
عوارضات و تکالیف دیوانی معاف و مسلم دانند و چون قصبه ایشان داخل ولایت
نیست بعلت جهات دستوری تعرض نرسانند و بنشان و پروانچه مجدد محتاج ندانند
و آنچه خلاف حکم گرفته باشند باز گردانند

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از وزیران

اعزه ارجمند و اقارب اجله سعادتمند و امرای کبار و وزرای صاحب اختیار
و اعلام ممالک و اعیان ممالک و سکنه مساکن و متوطنه مواطن ولایات محروسه بدانند
که چون تعظیم و اکرام مشایخ اسلام که هر یک از ایشان نور حدقه ولایت و رشاد و نور حدیقه
هدایت و ارشاداند و مراقبت حال زمره رعایا و کافه برایا که ودایع بدایع صنع الهی
جل شانه و عظم سلطانه اند وسیله و استقبای ذکر جمیل و اجر جزیل است لاجرم
در جمیع اوقات همگی همت خسروانه توجه انتظام احوال و التیام اسباب
حصول آمال و امانی و آمال ایشان می‌باشد بناء علی ذلک چون در خلال این احوال که رایات



عالیه برسم سال‌ها حاج استقامت و استمداد کلام محاله مقتضی نحوای استعینوا من اهل
القبور لوا انداخته بود و متوجه زیارت مرقد مقدس بزرگوار فیض آثار مورد الانوار شیخ الاسلام
الاعظم مرشد طوایف سلطان المشایخ فی الآفاق برهان اولیاء الله سبحانه علی الاطلاق
قدوه ارباب المشاهده والایقان صفوه صنادید الکرامه و العرفان رکن الحق و الحقیقه و
الدنیا والدین مودود الحسینی الچشتی قدس الله روحه المبین و جعل منزلته و مکانه
فی اعلی علیین گشته بحکم اشاعت آثار عدل و انصاف استکشاف مجاری احوال
فال مشایخ عظام و سایر خواص و عوام آن عرصه فرخنده فرجام می‌رفت و از تقریر مردم
بعرض بزرگ رسید که تمادی ایام صورت اختلال و فقر و شکستگی بحوالی احوال مشایخ
کرام و بقایای کرامی ولایت اندر راه یافته و رعایای ولایت را نیز بضاعت احیای مراسم
هر نوع مهمات نمانده و سبب کلی آنکه چون مال آن موضع داخل سیورغال است و مطالبه
خارجی و حوالجهادی به دستور سایر مواضع در جزو رفع داخل بزیاده از واقع جمع نموده
بنسبت آن وجوه خارجی مطالبه می‌رود لاجرم شوایب اختلال بقواعد انتظام مجاری
احوال همگنان از طبقه مشایخ و کافه رعایا زیاده از نسق معهود متطرق گشته و چون
جوامع ضمیر سلطانی تقربا الی الله تعالی و استطلابا للذکر الجمیل و الثواب الجزیل ملتفت
ملاحظه امانی و آمال مشایخ کرامت مآل و رعایت جانب رعایای شکسته احوال
گشته حکم مطاع لازم الاتباع بنفاذ انجامید که از رسد خارجیات آن موضع یک نصف
حواله داشته نصف دیگر برسم سیورغال اضافه مالی که در سنوات سابق داخل سیورغال
ایشان بوده دهند و این قاعده معمول بود در هر سنه بهر سنه مقرر دانسته
شوایب تغییر بقواعد آن راه ندهند و از مطالبه جهادی منصرف باشند تا ایشان نیز

در باب معموری باغات و آبادانی املاک خود طریق اهتمام مسلوک داشته روز بروز
در باب زیادتی رونق و معموری ولایت از سعی مشکور بظهور رسانند و همه جماعت خواص
و عوام از مشایخ و رعایا در اراضی و باغات خود که سابقا باشجار مثمره مشحون و مقرون
بوده دیگر باره درخت نشانده بدستور قدیم معمور و آبادان گردانند و بعد الیوم
از هر کس بر ایشان حیف و ناراستی بظهور آید بعرض عتبه همایون رسانند تا تدارک
آن کرده مجال تقصیر و اهمال در آن تعمیر مواضع و تکثیر مزارع نماند و چون صورت
ضعف و اختلال امور مشایخ و سایر رعایا آن بقعه شریفه بوضوح پیوسته و رقم جهادی
بنسبت استعدادی می باشد آنچه هر ساله جهادی گویان از سایر مواضع بدانجا میرسانیده
اند بعد ازین هر کس را که استطاعت آن باشد از باب ولایت مستخلص گردانیده
بمجرد آنکه سابقا وجوه جهادی میگرفته اند تعلق ننمایند و جهادی گویان چیزی حواله ندارند

عمال و مباشران

بلوکات هراة بدانند که چون استدعای ثنای جمیل و ادخار ثواب جزیل بر ترتب مترقیان
معارج والدین اولو العلم درجات و صدرنشینان مسندان الکرم عند الله الحاکم منحصر است
و همگی همت خسروانه و تمامی نهمت پادشاهانه بر تمهید این قواعد ظفر از این مقاصد محصور
بناء علی ذلک درین وقت جهة انتظام امور معاش و التیام اسباب انتعاش فرزندان
فضیلتمند جناب شریعت مآب مولانا اعظم واسطه قضاة هراة خواجه نظام الدین
احمد و خواجه جلال الدین یوسف و خواجه نور الدین عبد الرحمن که در درسگاه افادت
پناه تربت عالی رتبت حضرت بیگم بزرگ روض الله روضها بتحصیل علوم
دینی و تکمیل فضایل یقینی اشتغال تمام دارند و انوار استعداد و آثار استحقاق و استیهال



بر صفحات مجاری حالات ایشان وضوح ما لا کلام یافته موجب شمول عاطفت همایون
و واسطه وصول عنایت روز افزون است مقرر شد که اولا در بلوکات هراة و در هراة
رود از اراضی خالصه یا بس موازی شش زوج عوامل آب و زمین مرغوب بعد تیول
و سیورغال و سال کشت رعایا بقرار یکزوج پنجاه جریب مع سال کشت طناب کشیده
بتصرف ایشان گذارند تا متصرف شده مزروع بدارند و حاصل آنرا بیوسون سیورغال
بمصالح معیشت خود مصروف گردانند و بعد جهات ستة دستوری از حاکمانه و داروغگانه
و ضابطانه و صاحبجمعانه و میرابانه و محصلانه بعلت مال و اخراجات متعرض نشوند و
هر ساله نشان و پروانچه مجدد نطلبند و تا مبلغ پنجهزار دینار کپکی که پیشتر از شروع
در قضایای شرعیه قضا برسم سیورغال موردی بجناب والد شریعت شعار ایشان
مسلم داشته بودیم که سنة بعد سنة از واجب اسباب ملکی و وقفی بتصرف او است
جناب نموده مقارن ضبط مباشران دیوان برطبق نشان که سابقا درین باب
صادر شده بزیاده و نقصان رجوع بیکدیگر ننمایند در خلال این احوال حسب الالتماس
جناب شریعت مآب مولانا القاضی المذکور این عارفه عظمی خیز تعلق او بحوزه اختصاص
فرزندان رشید مشار الیه انتقال یافت که از ابتداء ئیل مبلغ مذکور را انجوی
که نشان والد شریف ایشان بذکر تفاصیل آن ناطق است سال بسال از همان
مواضع بدیشان رسانند و هر ساله نشان و پروانچه مجدد محتاج ندانند و بعد
و اخراجات آن اسباب را بعد از ضروریات بر مقتضای فرامین مطاع که بامضای
سلاطین ماضی نفاذ پیوسته معاف و مسلم دانند و اگر موضع دیگر مشتمل بر اراضی
اول مذکور و مال و اسباب مذکور بمبلغ موصوف مستخلص میکرده باشد بیوسون سیورغال

معترض نشوند و اگر اگه اجازت بکسی دهند مال و اسباب مذکور را بسوی مستحقش [illegible]
دران مدخل نسازند

حکام و داروغگان ممالک و عسس و مستحفظان معابر و مسالک
و اصناف طبقات بشر از ابتدا از خاور تا انتهای باختر بدانند که چون بتلقین ملهم والله
من یشاء الی صراط مستقیم امیر خبیر روشن ضمیر توانگر دل درویش سیرت ملک مکنت
صوفی صفوت دارا دیار بحر برسپه آرای مضمار فتح و ظفر المجری سفینه جوده فی عمان
الزمان المتقلب من سما السعاده نخواجه جهان محمود الفاظ مسعود المآثر عتبه خلافت
مدارا که کعبه امانی و آمال ملوک ممالک جهان است قبله سعادت و اقبال ساخته بدستور
جمهور رایان و فرمان روایان ولایات هندوستان همواره از مسکن دکن صینت
عن طوارق المحن وسایل رسل و رسایل با تحف و هدایا لایق قابل مترادف و متواصل
میدارد و لامحاله سلوک این طریقه مرضیه بوصول مقصد عالی اقتران یافته وسیله
ازدیاد مواد اعتماد اعتقاد می گردد درین که معتقدان خود مولانا المعظم شیخ [illegible]
و کمال الدین شیخ محمد را جهة تاکید قواعد اخلاص و خدمتکاری و تجدید مراسم اختصاص
و هواداری متوجه دار السلطنه هراة حرست عن تطرق الآفات گردانیده علی احسن
الوجوه بسعادت زمین بوس رسیده و بعاطفت خسروانه سرافراز گشته رخصت معاودت
بمقام مالوف یافته‌اند می باید که دران موضع نزول ایشان را مواجب اعزاز مبذول
داشته باج و تمغا که بر مقتضی شریعت بیضا در جمیع ممالک محروسه لوح احوال و اموال
خلایق را از لوث مطالبه آن مصفی گردانیده ایم نستانند و بجهة سوقات و سلامانه
و تحصیلات دیوانی طمع و توقع نکنند و مستحفظان طرق بشلتاق راهداری مزاحم ایشان





نشوند و اسباب و اسپان که همراه داشته باشند بسلامت گذرانیده مانع نگردند
و داروغگان و کلانتران مواضع از منازل مخوفه مساعدت کرده بمامن رسانند
و اگر چیزی از اموال و جهات ایشان غایب گردد باحضار آن غایب اهتمام مرعی دارند
و جماعت توشجیان و ایلچیان و یامچیان و غیرهم چهارپایان مشار الیهمان متعلقان
بحکم و بی حکم الاغ نگیرند و شکر و شکایت ایشان را در همه ابواب مثمر و موثر شناسند
درین باب تقصیر ننمایند

متصدیان اشغال و مباشران اعمال ولایت سبزوار بدانند که
درینوقت جناب طریقت مآب مولانا الافضل کاشف المعضلات المسایل قدوه ارباب
الذوق و الوجدان مولانا کمال الدین حسین الکاشفی دامت مفاخره نمود که در ولایت
مذکوره محقر آکی ای زمین است که قابلیت زراعت ندارد و در قدیم الاوقات خالصا
لله تعالی از برای غسل و طهارت مسلمانان و فضله از برمزار فلان وقف لازم کرده
بوده‌اند بواسطه فترت روزگار بحوزه دیوان منتقل شده و بمجرد مرور ان بر بعضی
حاصلهای درویشان در زمان سلطان شهید رسم محدث نهاده هر سال مبلغ هفتاد
و پنج دینار کپکی از ایشان میگرفته اند چون همگی همت خسروانه بر احیا مراسم خیرات مقصورات
مقرر شد که آب آنرا بدستور قدیم بوقف گذارند و طوایف مسلمانان بصدقه ابد پیوند
ازان انتفاع گیرند و من بعد هیچکس جهة دیوان شلتاق ننمایند و مبلغی که برسم محدث
سال بسال میگرفته اند نگیرند تا برکات مثوبات آن بروزگار دولت ما داخل
گردد

مباشران جهات و متولیان موقوفات ولایت مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها التحیة و السلام

بزنند که چون آثار فقر و استحقاق از صفحات احوال مولانا اعظم زبدة الفضلاء و
المتورعین کمال الدین محمود رفیقی که بخصلت محمود پیوسته رفیق طریق صلاح و سداد است
وضوح تمام دارد و متقرر شد که هر سال از موقوفات آنجا مقدار ده خروار غله بوجه سیورغال
و وظیفه انتعاش و راتبه معاش او بقصور و کسور دهند تا بفراغ بال تیمار اهل و عیال
نموده بدعای دوام دولت ابدی الاتصال سلطانی جهانبانی اشتغال تواند نمود و آن
عارفه را در باره او انعام مخلد و اکرام مؤبد شناخته از شوایب تغییر و تبدیل محفوظ شناسند
و سال بسال نشان و پروانچه مجدد احتیاج ندانند و شکر و شکایت او را در درگاه
محمود المآرب دولت پناه رفیق اثر و فریق ثمر دانند

احکام دولت انجام سلاطین ایام در ممالک محروسه جهة احکام و استحکام
مبانی ششم کلمه فرامین سلطنت آیین که جهت ایالت و حکومت شهزادها
و امرا و سپهداران و رؤسا و عظماء اطراف و اکناف عالم مرتب ساخته

اصول شجره کیانی و فروع دوحه
خسروانی و امراء کبار و وزرای صاحب حسب یا ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت
زاهره و سکنه عتبه بارگاه و سدنه سده جهان پناه و اهالی مراتب و درجات و ارباب
ملازمات و مراجعات و اتکیان بخصوصهم و ناشئان بعمومهم اعلام مسالک و اکابر
ممالک از نقبای عظام و ائمه انام و حکام بلاد و حفظ عباد و عامه رعایا و کافه برایا از بدایت
خاور تا نهایت باختر بدانند که چون بتائید جنود فتح و نصرت الهی و تیسیر اسباب
دولت و سعادت نامتناهی تختگاه خراسان که عصرها و قرنها مستقر سریر خلافت
موروث ما و قبله اقبال صنادید خسروان فرمان روا بوده بر وجه احسن و طالع ایمن





بحت تصرف و تسخیر ما در آمد و منشی دیوان جعلکم خلایف فی الارض بقلم ثبات و تمکین
منشور خلافت جلالت آیین باسم همایون رسم ما موشح و محلی گردانید بر حسب احسن
کما احسن الله الیک همگی همت عالی نهمت مصروف که بچشم عقل و دیده بصیرت نظر
فرموده مراتب مصالح مملکت و واردات مهمات هر ناحیت برای عقده گشای
کلی از احکام صائب رای مفوض گردانیم تا پرتو درایت بر ساحت کفایت آن اندیشه
بقدم تیقظ و تحفظ منازل و مراحل عدالت گستری و رعیت پروری پیموده حاجات و مهمات
محتاجان و مستمندان بانجاح و اسعاف مقرون سازد و قواعد موجبات امن و امان
و قوانین مستدعیات عدل و احسان در میان طبقات امت که بدایع و دایع فطرت
الله معهود و جاری گردانیده و پیوسته بوسایط آن روض حسنات تازه و فیض برکات
بی اندازه و عامه برایا شادان و کافه ممالک هندوستان است و بمزید عیش
و استبشار در تمامت آفاق و اقطار از سایر مداین و امصار آن دیار ممتاز و مستثنی
و چون در وقتی که فاعل قدرت کامله و هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حضرت گردون رفعت
صاحب قران مؤید مظفر کشورستان را حسن توفیق ارزانی داشته بود تا رایات
تیغ جهاد را وجه همت عالی ساخته لشکر اسلام باقصی حدود هند کشید و بر دیار
کفر رسید عساکر فتوحات غیبی باستقبال موکب همایونش استعجال نموده بر وجهی که
کیفیت آن بتفصیل تمام بر صفحات صفایح ایام مثبت است بسی بلاد و قلاع مسخر نموده
و رسوم کفر و ضلالت از جمیع سواحل دریا و سایر مواضع آن نواحی برانداخت
و بعد از تسخیر و فراغ ملک اعظم افتخار الملوک البر و الیم اعتضاد سادات زمان کمال الدولة
والدین خضر خان که پیش از آن برهنمونی بخت مساعد روی اخلاص باستان

کردون اشتباه آورده بود و بدولت زمین بوس استسعاد یافته و اقبال آستان
ملازم موکب جهان آرا پس گشته درمیان امثال و اقران بلند پایه و سرافراز شد
و بنظر تربیت و عنایت پادشاهانه مخصوص گشته یرلیغ همایون از مقام مرحمت
روزافزون جهة ایالت مملکت دهلی و توابع و مضافات و لواحق و منسوبات
او بنام او بنفاذ یافت و بعد از سپردن ودیعت حیات فرزندان ستوده صفات
او ملک مبارک خان و ملک محمد جان و ملک دریا خان که غرات شجره سیادت
و سعادت و غره باصره جلالت و ایالت بودند در زمان دولت خاقان سعید جمشید
مکنت توفیق حکومت و فرماندهی آن ولایت یافتند در بنولا خلف صدق آن دودمان مبارک
ملک و ملک زاده کریم الاخلاق طیب الاعراق والی مملکت السند بالارث و الاستحقاق
زبده داران دارای جهان آرای بقیه خسروان عدو بند عقده کشای منظور نظر عنایت
ملک مستعان ظهیر الدوله والدین سید عرب شاه خان که بفر شهامت و صرامت معروف
و بفرط کیاست و فراست موصوف است و آثار نجابت و استحقاق و سروری و انوار اصالت
و استعداد فرماندهی در جبین احوال و ناصیه آمال واضح و لایح الولد الحر یقتدی
باباءه الکرام در سلک ملازمان درگاه ظفر پناه شرف انتظام یافته درصدد احیاء مراسم
آباء مغفرت انتمای خود است بمقتضای انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون
ایالت و سلطنت مملکت دهلی با توابع و ضمایم آن علی سبیل الاستقلال بدو مفوض فرمودیم
و زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق و ضبط و ربط مهام ملکی و مالی آنجا را بقبضه
اقتدار و حوزه اختیار او باز دادیم سبیل تمامی اکابر و اعالی و زمره متوطنان و اهالی
آنجا بجمیع بلاد و قصبات و قری و بلوک و احشام و صحرانشینان برا و بحرا آنکه آن مملکت را



سیورغال ملک اعظم مشار الیه دانسته او را حاکم و فرمان روای علی الاطلاق و والی
و پادشاه باستحقاق آن مواضع شناسند

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی

از برادران دولتمند و سعادتیار و فرزندان جوانبخت برخوردار و ارکان دولت
قاهره و اعیان حضرت باهره و سکنه عتبه بارگاه و سدنه سده خلافت پناه
با مشاهیر سادات عظام و جماهیر علمای اعلام و کافه سکنه مساکن و عامه متوطنه مواطن و
افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم احسن الله مآلهم و انجح بالخیر و
السعادة آمالهم بدانند که چون جهان آفرین و مبدع بدیع السموات و الارضین قید سلطنت
و مهر برهانه عقد جمعیت هر کثرتی بوحدتی باز بسته که بی وسیله آن اصلا انتظام نگیرد
بهیچ وجهی سرانجام نپذیرد و هر آینه ثبات و قرار احوال خجسته مآل جهان مرتبط بتمکن و
استقلال پادشاهی رفیع القدر بدیع الشان تواند بود که بی ضابطه سیاست او انتظام
مملکت را دوام نماند و مآلش بفساد و زوال انجامد و چون بمقتضی حکمت ملک قدیم و دیان حکیم که فضلنا
هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا عنصر همایون بدین موهبت خاص مخصوص گشته و سلطنت عرصه
عالم بموجب سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا بجانب ما مفوض آمده هرچه اسباب
جهانداری و امر خسرویست دولت ما را بحمد الله مهیا کرده اند و آنچه ارباب
جهانگیری و کار سروریست از ازل ما را بدان امتحان کرده اند ما نیز برای استقبال این عطایای
جلیله و استیفای این عطاهای جزیله سوانح مصالح هر مملکت و واردات مهمات هر ناحیت
که جنت عرضها السموات و الارض صفت سقف اوست برای عقده کشای یکی از فرزندان
نامدار عالی مقدار که عرصه دودمان خلافت و ایده بجنود لم تروها بوجود شریف آن آرایش

یافته تفویض می نمائیم تا باصابت رای مملکت آرای و سیاست تیغ ظفر نمای کشورگشای

بساط امن و امان در بساط زمین و زمان ممهد دانند و قانون عدالت و مرحمت در میان

طبقات خلایق که بدایع و دایع صنایع خالق اند مقرر گردانند    حق ز شاهان بغیر

عدل نخواست    آسمان و زمین بعدل بپاست    سلطنت خیمه ایست بس موزون

کش بود راستی عدل ستون    گر نباشد ستون خیمه بجای    چون بود خیمه بی ستون بپای

و چون فرزند ارجمند بجان و دل پیوند عنوان نامه سلطنت و جهانداری و فهرست

ابواب خلافت و شهریاری خاتم نگین دولت و اقبال و نگین خاتم حکومت و استقلال

المستغنی بعنایت الملک المستعان رشید الدولة والدین بدیع الزمان بهادر خان ابقاه الله تعالی

ورقاه اعلی مدارج العز والعلی بمعاونت عنایت ازلی و مساعدت سعادت لم یزلی از

سایر خسروان جمشید آیین ممتاز و بر تمامت فرزندان خورشید جبین سرافراز است انتظام

امور لشکر بجولان صمصام نصرت پیکر او منوط و ارتسام جریده ظفر پرواز سهام همایون فر

او متعلق و مربوط است درین وقت ایالت ولایت استرآباد با سایر مضافات آن از

حدود خطه مازندران که    چرخ کبود جامه از تیغ پر زلالش    در خون کشیده دامن هر

آفتاب زردی    بفرزند اعز مشار الیه اعزه الله تعالی که شیر عرین از سهم او بیشه

نشینی فرو گذارد ارزانی داشتیم و زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق و ضبط

و ربط مهمات ملکی و مالی آن دیار بقبضه اقتدار و حوزه اختیار او باز گذاشتیم

سبیل و تمامت ارباب سکون و اقامت آن موضع آنکه ولایت مذکوره بجمیع

بلاد و قصبات و قری و بلوکات و احشام و صحرانشینان و توابع و ملحقات آن

از ابتدا    متعلق نواب فرزند سعادتمند مشار الیه دانسته او را من حیث الاستقلال

والانفراد



والانفراد حاکم آن جوانب شناخته در تمامت قضایای جزوی و کلی مراجعت بگماشتگان

او از معترضات شمرند و از حکم و استصواب و جارلمی رای ایشان که بهر آیینه متضمن صلاح

و فلاح دولت و مقتضی ثبات و ارتباط مکنت ما خواهد بود تجاوز جایز ندارند و اوامر

و نواهی ایشان را که بهر آیینه موافق حکم الهی و مطابق فرمان پادشاهی باشد مطیع و

منقاد گشته دست تعدی ایشان را در تقلد امور آنجا قوی و مطلق دارند فرزند اعز مشار الیه

نیز آنچه که از عموم دیانت و وفور کیاست و فراست او متوقع و منتظر است در

محافظت و مراقبت اهالی آن ولایت بهیچ وجهی از وجوه اهمال و امهال جایز

ندارد و در رسوم سروری و رعیت پروری غایت قصوی جهد مبذول داشته

کافه امم بمقتضی نص کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در کنف رعایت و حرم

حمایت خود از حدوث حوادث و نزول نوازل حصن حصین و حرز حریز باشد

و پیوسته راه دادخواه گشاده داشته قدم و قلم تعدی ظلمه از اذیال احوال عجزه و مستضعفان

کشیده و کوتاه دارند و ملاحظه حال مجموع طوایف انام علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت

درجاتهم در جمیع امور واجب و لازم دانسته تعظیم و اکرام سادات عظام که بمقتضی اکرموا

اولادی بر همگنان واجب است و تقویت و تمشیت علمای اسلام که بموجب اولو العلم

قائما بالقسط شهادت ایشان با شهادت الهی مقرون است مفروض و لازم شمرد

و همگی همت متوجه آن دارد که روز بروز ملک معمور و مداخل اموال موفور و مساعی

جمیله او مشکور گردد و همیشه روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه و عامه خلایق

شادان و کافه مواضع آبادان باشد تا برکات مثوبات آن بایام همیون روزگار

دولت روزافزون واصل شود ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا

برادران اعزه ارجمند و فرزندان
اجله سعادتمند و امرای کبار و وزرای عالیمقدار و ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت
باهره و ارباب مراتب و درجات و اصحاب تومانات و هزارجات و متوطنان مواطن
و سکنه مساکن و عامه رعایا و کافه برایا و افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب
و عجم از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که چون بمقتضای حکمت الهی قهر
سلطانه و بهر برهانه وجود همایون ما سبب انتظام امور و واسطه التیام احوال
عالم گشته و ایالت خطه جهان بحکم و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه بجانب
ما مفوض آمده و همت عالی نهمت بحکم احسن کما احسن الله الیک متوجه و ملتفت حمایت شده
که باصابت رای مملکت آرای و سیاست تیغ ظفرنمای کشورگشای عرصه بسیط ممالک
در پناه عدل و احسان ما آرام یافته دست تسلط قوی از ضعیف کوتاه کرده و صیت الطاف
و مرحمت روزافزون ما بمسامع مجامع جهانیان رسید بنابران نظر عنایت بر رعایت
احوال رعایا و برایا که ودایع صنایع الهی اند انداخته مصالح ایالت و فرماندهی
هر مملکت و واردات مهمات هر ناحیت را برای عقده گشایی هر یکی از فرزندان کامکار
ظفرآیین نصرت شعار که بحکم الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید طریقت رعایت رعایا و دادی
برایا مسلوک تواند داشت مفوض میگردانیم تا طبقات خلایق در سایه دولت او بفراغ بال
روزگار گذرانند و همواره روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه باشد
حق زشاهان بغیر عدل نخواست   آسمان و زمین ز عدل بپاست   الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و چون فرزند خورشید جبین جمشید آیین
بهرام صولت نور حدقه دولت و کامکاری و نور حدیقه سعادت و بختیاری معز السلطنه





والدنیا و الدین ابوالفتح ابراهیم حسین بهادر میرزا ابقاه الله تعالی فی مدارج العز و العلی
بوفور استعداد و قابلیت موصوف و بعنوان استحقاق و صلاحیت معروف است و باثار
نصرت انتما و هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین آثار شهامت و خیراندیشی و انوار حسن نیت
و نیکورایی او بر صفحات روزگار حالات ظاهر و باهر بنا علی ذلک زمام حل و عقد
امور رعیت پروری و عنان ضبط و ربط مهمات ایالت و فرماندهی ولایت محروسه
قندهار و گرمسیر با جمیع مضافات و منسوبات و تمامت ضمایم و لواحق آن بقبضه اقتدار
و حوزه اختیار فرزند سعادتمند مشار الیه باز گذاشتیم مقرر آنکه بساط آرامش و آسایش
ممهد گردانیده قانون جلالت و عدالت مقرر دارد و التفات خاطر انوار باشاعت انوار
مرحمت و احسان مشعوف و مصروف دانسته تمامی همت بر رعایت قصوی قصور
و رفاهیت مقیمان و مسافران و ایمنی و ابادانی حدود و مسالک و تدارک مافات و
تلافی ما ضاع مقصور و محصور شناسند و کافه خواص و عوام را در کنف رعایت و حریم حمایت
خود از حدوث حوادث و نزول نوازل حصن حصین و حرز متین باشند و زمره صغار
و کبار را استمالت داده در تعمیر مواضع و تکثیر مزارع اهتمام تمام نماید و اگر جمعی بواسطه
صدمات آفات هر طرف متفرق گشته باشند همه را بوسیله تلطف و دلجویی
بوطن مالوف و مسکن معهود آورد و در زجر و تادیب هر فریق از فسقه و سرقه و قطاع طریق
و سایر مفسدان جهد مستطاع بتقدیم رسانیده دست تصرف بی باکان و ناپاکان
از اذیال اموال و احوال جلیل و حقیر منقطع گردانیده پیوسته راه دادخواه گشاده داشته
قلم و قدم تعدی ظلمه کشیده و کوتاه گرداند و صورت رضای الهی را مطمح نظر بصیرت سازد سبیل
همگنان از اهالی آن حوالی بجمیع بلاد و قصبات و قری و بلوکات و احشام و صحرانشینان

انکه فرزند ارجمند برخوردار سعادتیار مشار الیه را از ابتدا کذا با استقلال
والی و فرمان روای ان ولایت و ضمایم آن شناخته و در تمامت قضایا که تعلق بدین
امر خطیر داشته باشد مراجعت بنواب آن عزیز فرزند نمود بعد الیوم تمامی مال
و منال انجا را بکماشتکان او بسپارند و واجبات و متوجهات محصولات و ارتفاعات
خود بموجب راستی جواب کویند جهات تمغاوات و زکوه و مراعی و مواشی
و املاک خاصه قدیم و جدید و امثال ذلک بدیشان متعلق شناسند و از
مقتضای حکم و استصواب وجار و احضار که هر اینه موافق صلاح و فلاح دولت
خواهد بود تجاوز جایز ندارند و اوامر و نواهی او را که مطابق حکم الهی و فرمان پادشاهی
تواند بود مطیع و منقاد باشند از جوانب برین جمله روند

اصول شجره کیانی و فروع دوحه
خسروانی از برادران جمشید آیین بهرام خاصیت و فرزندان خورشید جبین قمر
ماهیت ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز و العلی و ارکان دولت قاهره
و اعیان حضرت باهره و صدور صدر نشین و وزرای کفایت آیین و ارباب مراتب
و درجات و اصحاب تومانات و مزارجات با اعلام سپاه و اعیان ممالک
از سادات واجب الاجلال و علما و مشایخ ستوده حال خجسته مال و متصدیان
اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی و سکنه مساکن و متوطنه مواطن و کافه
برایا و عامه رعایا و افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم بدانند
که چون حکمت کامله ملک قدیم و دیان حکیم قهر سلطانه و بهر برهانه اقتضا فرموده عنصر همایون
ما را بحکم فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا از سایر اشتباه و نظایر برکزید و بمقتضای



فحوای توتی الملک من تشاء در میان طبقات خلایق بدایع و دایع حضرت خالق اندر بزیادتی
آثار شوکت و افزونی اسباب دولت و عظمت ممتاز و سرفراز کردانید و پیوسته بمرافقت
عنایات الهی و افاضت برکات نامتناهی مناظم اوضاع شاهی و شهریاری و مجال
احوال جهانکیری و جهانداری ما را بر اعالی درجات نظام و اقاصی مراتب ایام میسر میداشت
و از لطایف کرم ربانی و ظرایف نعم سبحانی درجات سلطنت و جهانبانی ما را وجوه استقامت
منضور و سایل استمدادات و صنوف ارتقا منجر از اسباب ثبات و بقا بعیان صریح
مشاهده میکرد ما نیز بحکم مصدوقه بالشکر تدوم النعم برای استبقای این مواهب جلیله
و استیفای این عطایای جزیله همکی همت همایون مصروف فرموده ایم که با صابت رای
مملکت آرای و سیاست تیغ ظفر نمای کشورکشای بساط امن و امان در بسیط
زمین و زمان ممهد باشد و قانون عدالت و مرحمت که برفق فرموده بالعدل قامت
السموات و الارض قوام نظام عالم بالتمام بان استمرار تمام یافته در میان طبقات امت که بدایع
و ودایع صنایع فطرت مقرر کرده و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا
الله و چون ریاض بارکاه جهان پناه ما که جنة عرضها السموات و الارض صفت
اوست بنهال خجسته ورود فرزندان نامدار جوانبخت برخوردار آرایش یافته و صحن
زبرجد فام درکاه کردون اشتباه ما با نوار و ازهار اولاد امجاد نجابت آثار زیب و زینت
کرفته هر اینه مراعات مراسم شفقت و نوازش ایشان از موجبات دولت روز
افزون و مقتضیات اسباب خلافت همایون تواند بود خصوصا زمره که بمیزان تجربه و معیار
امتحان کمال اهلیت و استعداد و استحقاق ایشان بظاهر و باطن در جمیع مواقع و مواطن
کالبدر فی الاشتهار باشد و وفور قابلیت و استحقاق ایشان در سوانح مهمات ملک

وملت کالشمس فی نصف النهار نماید چون فرزند ارجمند بجان ودل پیوند عنوان نامه سلطنت
وشهریاری وفهرست ابواب خلافت ونامداری خاتم نگین دولت واقبال
نگین خاتم عظمت واستقلال المستعین بعنایت الملک المستعان معز السلطنة
والدین والدنیا ابو الغوار پس شاه غریب بهادر خان رشح الله بساط المملکه ببدر جوده
ووجوده که الحق بمعاونت عنایت ازلی ومساعدت سعادت لم یزلی از سایر اخلاف
جلیل الاطراف که روشنی دیدهٔ سلطنت اند ممتاز وبرتمامت اولاد کثیر الاتحاد که چشم
وچراغ دودهٔ خلافت اند سرافراز است انتظام امور بجولان صمصام نصرت پیکر او منوط
وارتسام چهره ظفر پرواز سهام همایون فر او متعلق ومربوط بنا بر علی ذلک فرمان مطاع
واجب الاتباع شرف نفاذ یافته که فرزند ارجمند مشار الیه که دولت ابدی الاتصال را
رکن رکین معمول علیه است تمامت احکام وفرامین سلطانی که بمهر همایون موشح خواهد
گشت بمهر مبارک خود مقرون گردانیده سوانح مصالح هر مملکت وواردات مهمات
هر ناحیت برای عقده گشای خود متعلق شناسد واحوال غوررسی متظلمان که در ضمن
مرافعه رقم زده کلک بیان گردد بر ذمت همت واجب دانسته سعی مشکور وجهد مستطاع
باصفا مسلوک وانجاح مامول دادخواهان وفقرا وماندگان صرف نموده بمنتهای احتیاط
وقصاری اندیشه کفایت مهمات وتحقیق مهمات ایشان فرمودن از اسباب دوام
دولت ومقتضیات ازدیاد رفعت دنیا وآخرت شناسد بر دوام تو دلیل است
قوی عدل از آن برنگردند زهم تا ابد عدل ودوام ودرخلال مجاری این احوال هرگاه
که رایات عالی از تختگاه هرات جنت بالزهرات برحسب مصلحت دولت متوجه طرفی از
حدود ممالک گردد آن فرزند هوشمند خود برسبیل استقلال بی مساهمت غیری متعهد





مهمات ولایات وفرماندهی دار الملک وتوابع ومضافات آن از خطه اوبه تا کوسویه
شناخته وسوانح مصالح وواردات آن موضع خطیره را برای عقده گشای خویش
مفوض دانسته پرتو درایت برساحت کفایت آن امور آنجا اندازد وبقدم تیقظ وتحفظ
منازل ومراحل عدالت گستری ورعیت پروری پیموده حاجات وملتمسات محتاجان
ومستمندان را بانجاح واسعاف مقرون سازد سبیل همگنان از ارباب
اقامت وسکون در اقطار ربع مسکون آنکه زمام حل وعقد وقبض وبسط ورتق
وفتق جمیع مهمات مذکور بروجهی که سمت گذارش یافته بقبضهٔ اقتدار وحوزه
اختیار او مفوض شناخته در تمامت آن قضایا از کلی وجزوی وملکی ومالی وشرعی
وعرفی مراجعت بدو ار معروضات شمارند واحکم واستصواب او که هر اینه متضمن صلاح
وفلاح دولت وموجب ثبات وارتباط مکنت خواهد بود تجاوز ننمایند

اصول شجره کیانی وفروع
دوحه خسروان از برادران اجله سعادتیار وفرزندان جوانبخت برخوردار وارکان
دولت قاهره واعیان حضرت زاهره وسکنهٔ عتبه بارگاه وسدنهٔ سده خلافت پناه
با اعلام سپاه ممالک واعیان ممالک از علما عظام ونقبا انام ومتوطنهٔ مواطن وسکنهٔ مساکن
وعامه رعایا وکافه برایا مدن وبلاد وعموما محروسه ولایت استراباد خصوصا بدانند
که چون حکمت باهره ملک قدیم ودیان حکیم قهر سلطانه وبهر برهانه اقتضا فرموده که مثال
اقبال ما را بتوقیع تؤتی الملک من تشاء موشح ومحلی نمود وایالت خطه جهان بحکم وسخر لکم
ما فی السموات وما فی الارض جمیعا بجانب ما مفوض فرمود نصب العین ضمیر منیر برحسب احسن
کما احسن الله الیک چنان است که با مهابت رای مملکت آرای وسیاست تیغ ظفرنمای ::

کشورکشای بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان ممهد باشد و قانون عدالت
و راستی در میان طبقات امت که بدایع و ودایع صنایع فطرت اند مقرر گردد که لامحاله
بر مقتضی فحوای انا جعلناک فی الارض فاحکم بین الناس بالحق اقامت آثار معدلت و
احسان درباره زمره رعایا و زیردستان موجب ثبات دولت روزافزون
و مزید اسباب خلافت همایون است و چون انتظام امور بجولان صمصام نصرت
سپکر فرزندان کامکار منوط است و ابتسام چهره ظفر پرواز سهام خون آشام
امرا و جان سپار متعلق و مربوط سوانح مصالح هر مملکت و واردات مهمات هر جهت
برای عقده گشای یگانه از وزرای سپهر خلافت و شهریاری و فرزانه از امرای دولت
و جهانداری مفوض میگردد تا پرتو درایت بر ساحت کفایت آن اندازد و بتقدیم
تنسیق منازل و مراحل عدالت گستری و رعیت پروری بیوده حاجات و ملتمسات محتاجان
و مستمندان با نجاح و اسعاف مقرون سازد بنا علی ذلک زمام حل و عقد ایالت
و فرمان روای ولایت استرآباد و ضمایم و مضافات و لواحق و منسوبات آن بقبضه
اختیار و حوزه اقتدار فرزند ارجمند سعادتیار منظور عنایت آفریدگار معز السلطنة
والدنیا والدین محمد مومن بهادر ابده الله تعالی فیما ینهی و یامر بازگذاشتیم و عنان قبض و بسط
امور دارو علی آن موضع بجمیع قصبات و قری و بلوکات و احشام و صحرانشینان و توابع
و ملحقات و بحوزه اختیار عمدة الخواص شجاع الدین معقول جاندار که حقوق خدمات پسندیده
او درین دودمان مبارک بحسب مطلع صاحب عهده کلیات مهمات گشته در باب عمارت
و آبادانی و رعایت رعیت پروری و وظایف مساعی جمیل بتقدیم رسانیده چنانکه در هر حال دولت
ابدی الاتصال را رکن معتمد علیه و معتمد موثوق به آمده ارزانی داشتیم سبیل تمامت ارباب

بانواع ثبات ... و پیوسته در معارک جلادت شرایط دلاوری
و نجابت بجای آورده و در هر ولایت از اقطار مملکت

اقامت



اقامت و سکون از حدود داگه حکومت ولایت مذکوره باهتمام فرزند ارجمند مشارالیه
ابقاه الله تعالی دارد و علی آثار من حیث الانفراد و الاستقلال دون طلب همه و الاشتراک
بعمدة الخواص مدار علیه مفوض دانسته در تمامت قضایای کلی و جزوی که تعلق باین امر
خطیر دارد مراجعت بدوار مفترضات شمارند و از جاده احضار و سخن و صواب دید او
که همواره متضمن صلاح و فلاح دولت و ثبات و ارتباط مملکت ما خواهد بود تجاوز
جایز ندارند و اوامر و نواهی او را که مطابق حکم الهی و موافق فرمان پادشاهی تواند بود مطیع
و منقاد گشته دست تصدی او را در تقلد امور سیاسی آنجا قوی و مطلق دارند عمدة الخواص
مشارالیه نیز چنانکه از عموم صیانت و دیانت و وفور کیاست و فراست او متوقع و منتظر است
در محافظت و مراقبت اهالی آن ولایت بهیچ وجهی از وجوه اهمال و امهال جایز ندارد
و در رسوم نصفت و رعیت پروری غایت قصوی جهد مبذول داشته کافه خلایق را که
ودایع حضرت خالق اند بر مقتضی کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در کنف رعایت و حرم
حمایت خود از حدوث حوادث و نزول نوازل حصن حصین و حرز متین باشد و بتوسط
راه داد خواه گشاده داشته قدم و قلم ظلمه و عمله از اذیال احوال و اموال عجزه و مستضعفان
کشیده و کوتاه گرداند و جوامع ضمیر متوجه آن دارد که روز بروز مملکت معمور و مداخل اموال
موفور و مساعی جمیله او مشکور گردد و همیشه روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه
رعایا و خلایق شادان و کافه مواضع آبادان باشد تا برکات مثوبات آن بروزگار
دولت واصل و متواصل گردد

زواهر جواهر سپاس بی قیاس نثار حضرت پادشاهی که تاج وهاج
خلافت بر فرق فرقدسای ما بگوهر انا جعلناک خلیفة فی الارض محلی و مکلل گردانید

و بجوهر تیغ ظفر نمای کشورکشای ما غبار فتنه و آشوب فرونشانده بساط امن
و امان در بسیط زمین و زمان گسترانند آن گرمی که نهد گوهرش از حکمت آب
در دل غنچه زر و در دهن رمان لعل گرفته پرتو خورشید جمالش برکوه گرد داز غایت
او همه کوهستان لعل و غرر درر تحیات طیبات تحفه بارگاه رسالت پناهی که جیب
خلعت منقبتش بلآلی متلالی انتظام در سلک نظم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول مرصع است
و از آستین اکرام و اعزازش بطراز دلنواز فاتبعونی یحببکم الله مطرز است و پیراسته
آن در بحر عاطفت کانی کف صافی صفت خورشید برج معرفت یاقوت کان اصطفا
نوباوه چرخ کهن دیباچه اوراق کن چون ماه کامل در سخن چون صبح صادق در صفا صلی الله علیه و آله
و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد زمره فراعنه کیانی و فرقه لیالی خسروانی تخصص درج
سلطنت و شهریاری و دری برج خلافت و جهانداری معز الدنیا والدین بهادر نظمه الله فی
عمال العنایه الازلیه فی سلک سنی بهیه و ایام و امرای کبار و وزرای نامدار و حکام و دالیان
و مباشران امور مملکت بدخشان و توابع و مضافات و ضمایم و منسوبات آن بدانند
که چون محض لطف و رحمت الهی مسند سلطنت و پادشاهی ما را بتوقیع جام زمرد فام آراسته
و نگاشته و مفتاح خزانه بیکرانه جمهور عباد و بلاد را بید قدرت و اختیار ما مفوض و
مربوط داشته تحفه مجلس ما میرسد اینک شب و روز گوهر از افرجان در کمر
خاقان لعل پیوسته خاطر همایون که نقاد نقود و اسواق و امتیاز و صراف وجوه بازار
قبول و احتراز است برحسب احسن کما احسن الله الیک متوجه و ملتفت می باشد
که جواهر مقاصد انام که یواقیت معادن مواهب ذی الجلال والاکرام اند بر وفق مامول در سلک
حصول منتظم باشد و لالی عاطفت و اصطناعات خسروانه زیب و زیور عرایس اوقات





و نفایس حالات عموم خدمتگاران و حق گذاران گردد که خازن کرم ما بچشم در بازده
اگر شود همه سنگ در جهان یاقوت خصوصا طایفه که خلوص اعتقاد ایشان ظاهر
و باطن کره بعد اولی و مره بعد اخری بمیزان تجربه و معیار امتحان کالبدر فی الاشتهار فی الآفاق
و کالشمس فی نصف النهار بوده و قیمت جوهر وفاق و اتفاق ایشان در نظر اشفاق پس
ما روز بروز بیفزوده چون معتمد موتمن بیستار مغفرت شعار مولانا فرید الدین سیف
عطار که همواره سریر مصالح سروری و اورنگ مناهج خسروی ما بلعل آبدار دانش
و در نامدار بینشش مزین و مرصع میداشت و تاج ملک آرای سروری و دیهیم تدبیرات
فرخنده کامکاری بعقیق تحقیق و الماس تدقیق او محلی و معلی می بوده و از خلص ملازمان
صحن زبرجد فام درگاه گیتی پناه و خواص معتمدان سطح فیروزه رنگ بارگاه ملک اشتباه
نقد وجود او بر محل تجربه و محک اعتبار چون زر خالص بیغش و تمام عیار آمده بنوعی
که از حیا صفار و ابر مآثر او لؤلؤ و مرجان بحر عمان شبه گون و دیده تر دار غیرت صفوت
جواهر مفاخر او لاجوردسان لعل کان بدخشان جگر خون و خاک بر سر می نمود لاجرم مثل
مقناطیس و کهربا در جذب خاطر فیاض ما ید بیضا نموده و بر وجه ظهور و انتشار صاحب سر و
مستشار گشته بود بصدق و صیانت مشار الیه را و تصرف او در مهمات دولت
موثوق به و معتمد علیه از جمله دارو علی معادن و ضبط معدنیات آن ولایات که از
معظمات امور سلطانیت بحکم مکنا لیوسف فی الارض بدو مفوض فرموده بودیم و اوار
سر استظهار و استقلال در کفایت آن امور سعی موفور بظهور رسانیده برادر تقاضای استحقاق
ملحوظ و بمزید عنایت و احسان محظوظ گشته و بالاخره در طریق حق گذاری و جان سپاری
سرمایه عمر گرانمایه فدای بقای ابد پیوند ما نموده و قطع تعلقات کثیف جسمانی کرده بحکم

منه بدا و الیه یعود بمنشأ اصلی و معدن یقینی بازگشت درین ولا فرزند ارجمند
اخلف الابناء المقربین و نعم الخواص المعتمدین مولانا ظهیر الدین عیسی که از مبادی
کان فی المهد صبیا بر مقتضای انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون تمام
خلوص ارادت و طیب عقیدت او عود مثال بر آتش امتحان در وزیدن و دمیدن
بوده و سالها چون آهوان ختن در چار سوی صحرای خدمتکاری سر و علی گشته و در وادی
شمیم استحقاق و استیهال استنشاق فرایح نسیم عطریات عطیات ما که چون دم
عیسی حیوة می بخشد و از مهب احوال و آمال او بمشام مستروحان نفحات کلبه عطا
میرسد بمقتضی فحوای لا غرو من المسک ان تفوح نسایم عنایت و عاطفت عبیر بیز
عنبر آمیز ما باستروح و استبشار تربیت و پرورش او نافه کش و غالیه سا شد
و چون لا محاله الولد الحر یقتدی بآبائه الغر سمت لدینا مکین امین موصوف بصفت
اجعلنی علی خزاین الارض انی حفیظ علیم معروف است باشارت ان تؤدوا الامانات الی
اهلها بهمان دستور داروغگی معادن و ضبط معدنیات ولایات مذکوره بدو ارزانی
داشتیم تا طریقة الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید مسلوک داشته علی سبیل الانفراد
والاستقلال دون الهمس و الاشتراک بضبط و ربط آن مهمات اشتغال نماید و
از حسن کیاست و فور فراست او متوقع و منتظر است در حصول آثار جواهر از
سر تیقظ و تحفظ و احتیاط سعی مشکور بظهور رساند که ربحش نگذارد از بهمت
در خزانه زر و زیور در و رکان لعل و نقیر و قطمیر و قلیل و کثیر این امر خطیر را بوجود متعهد
بوده در تمامت حدود و اطراف جبال و قلاع و دمن و اطلال غایت طلب و تفحص و کمال
تفتیش و تجسس مرعی دارد عیب عاری نیست نزد عاقلان در زمان لعل از کان جواب جستن

وبنصاب



و بنصاب درایت و کمال هدایت احجار جمره کانی را که بطریق نهانی هر کس برده و خورده
باز یافت کند که درین باب اعتماد کلی بر جانب اوست سبیل همگنان آنکه مولانا
مشار الیه را در مهمات معدنیات علی الاطلاق داروغه و امین و حاکم و ضابط
باستحقاق دانسته تقویت و تمشیت و انقیاد و امتثال او واجب و لازم شمرند
و هر چه براه و رسم این امور متعلق باشد بدو مفوض شناخته هیچ آفریده را مجال
مداخلت ندهند و هر کس را بمهم اشراف و قابضی و غیران تعیین کند مطاوعت
نموده تمرد نورزند و او امر هزاره و صده و سره و شعبان در کار گذاری کان بموجبی که مشار الیه
امر کند سعی نمایند و از مصلحت و صواب دید او عدول و انحراف نجویند
و از سایر مزارجات و صدقات و کوهستان هر گاه مدد طلبد مرد و مصالح
بر حسب فرموده او دهند و بشتاق آنکه دستور نبوده امتناع نمایند نواب
و دیوانیان و گماشتگان فرزندان مشار الیه برین موجب مقرر دانسته در هر باب
که بدیشان رجوع نماید از معاملات معدنیات بتقدیم رسانند و محتاج بحکم و نشان
مجدد ندانند و آن عارفه را در باره او علاوه سایر عنایات شمرده بسمت دوام و صفت
خلود مقرر دانند

بر ناظمان فواید کتابخانه افکار و مستمعان از فواید شعور پوشیده نماند که بیت القصیده
مفاخر و مآثر انسان که مجموعه مختارات دیوان حدوث و امکان واقع شده و در
قانون وجیز و بسیط حدیث صحیح شیخ و منطق فصیح و حکمت صریح زبده عجایب المخلوقات
آمده فضیلت نطق و شرف تکلم است و چون حضرت واجب عز شانه که درجات
آفتاب عزتش بعلاقه اصطرلاب معیاس حواس خمسه بی التباس و شبهه تحقیق

نه پیوندد و از انجه فطرت بدیع ما را بر صفحات صحایف مجمع اللطایف روزگار مواقع

نجوم اسرار ساخته و نسخهٔ وجود کامل ما را بدیباچهٔ اوصاف کیانی که تتمهٔ تاریخ سلطانی است

آراسته بنوعی که مجموع از ازهار و ریاحین و ستایش و آفرین مطلق ملوک و سلاطین که در ریاض

بساتین دواوین اولین و آخرین بنظر فتانت موزون طبعان دانش آیین در می آید از زدی

انصاف مختصر سبزه ایست بر اطراف گلشن اوصاف ما و العیان لا یحتاج الی البیان لاجرم

در موقع رفع معالم تنزیل و کشف مقاصد تفسیر و تاویل محاکمات کافیه عقل نکته دان و اشارات

شافیه خرد خورده بین صرف عنان همت بجز زیب کتب نفیس و تحصیل نسخ مصحح که جامع

اقسام علوم تحقیقی نظری و حاوی احکام صناعات فکری عملی باشد واجب ساخته زده

خزانهٔ ما را که مشرع و منبع عیون معارف و عوارف است بواسطه ینابیع مجمل و مفصل

و اصول و فروع و مختصر و مطول و معقول و مسموع بجو بهتر مبانی نمودار گلستان فردوس

و بوستان جنان کردانیدیم و مقالید اختیار ضبط و ربط کتابخانه همایون را که مفتاح

کنز حقایق و ایضاح رمز حقایق است بر وفق آتیناهم الکتاب و الحکمة بید استحقاق فلان

که ضوء مصباح صحاح عقاید او در مقامات تنقیح و توضیح از اشراقات طوالع شکوه

شمسیه اللمعات روشن تر است سپردیم تا چنانچه از کمال درایت و نصاب هدایت

او منتظر و متصور است بلوازم این امر خطیر قیام نماید درین باب اهمال و اهمال ننماید

چون حکمت باهره سبحانی

بهر برهانه وجود خجسته ورود ما را از سایر اشباه و نظایر برگزید و آیات عرصهٔ

جهان را الحکم و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه بجانب ما مفوض کردانیده

همگی همت همایون متوجه است که در جمیع ممالک محروسه بساط امن و امان در میان





طبقات انام ممهد کردد و آثار عدالت و احسان در بارهٔ زمرهٔ رعایا و زیردستان

در تمامت اوقات کرانمایه شایع و مستفیض باشد بتخصیص عرصه ولایت بادغیس که

از معظمات ولایات مملکت خراسانست و در خلال مجاری این احوال بمسامع جلال

میرسد که بواسطه خشک سالی و قلب محصولات و تشتت محصلان و حوالات ناوجه

عمال در تمادی مدت دو سه سال انواع خلل بقواعد آن راه یافته و الحق تنظیم جمهور

هر مملکت و التیام احوال اصول سکنه مرز حیث برای خبیر کبیر روشن ضمیر رکن الدولة

السلطانیه و عمده المملکه الخاقانیه رضی الدین امیر علیشیر منوط و مربوط است که پرتو درایت

بر ساحت کفایت رعایا و زیردستان می اندازد و بتقدم تیقظ و تحفظ منازل و مراحل

عدالت گستری و رعیت پروری پیموده حاجات و ملتمسات مستمندان بانجاح و اسعاف

مقرون می سازد و بنا علی ذلک تمامی وجوه و عبیده و مواشی و زکوه آن مواضع را

تمام و کمال بخشیده تعمیر تمامت آن حدود را بالواحق و منسوبات آن بدستور سایر

ولایات ممالک بعهده حسن اهتمام او باز گذاشتیم و زمام استمالت و دارائی

و اعانت و غور رسی سکنه و اهالی آن حدود را القبضه اقتدار و حوزه اختیار ارزانی

داشتیم سبیل تمامت ارباب سکون و اقامت مواضع مذکوره آنکه در جمیع سوانح

مصالح آنحدود مراجعت بفرموده امیر مشارالیه از مقتضیات شمارند و از حکم و

استصواب و جار و احضار او بهیچ باب تجاوز ننمایند تا پیوسته راه

دادخواه گشاده داشته قدم و قلم تعدی ظلمه از اذیال احوال عجزه و مستضعفان کشیده

و کوتاه دارد درین باب تقصیر ننماید و از جوانب برین جمله بروند و چون توقیع وقیع اشرف

اعلی مزین و محلی گردد اعتماد نمایند

نواب دیوان فرخنده ورود که نظم سلسلهٔ مهمات مالی و ملکی
از مطلع تا مقطع آراسته صنایع و بدایع شعور و اشعار ایشان تواند بود بدانند که
مختار ایوان امارت و شاه بیت دیوان بصارت که مطلع نعت کمالش مقرب الحضرت
السلطانیه است و تخلص منقبت خجسته مآلش موتمن المملکة الخاقانیه نظام الدین امیر علیشیر که
سخن پرداز دیوان دانش و محرم راز بدایع است دیوان بدیع البیان اشعار دلپذیر
خود را که مشتمل است بر تدوین منظومات ترکی که هیچ فهم سخن و رپارسی زبان
با وجود دقت نظر بجزالت الفاظ و غرایب معنی آن نرسد مصدر دیباچه آیین
که بالقاب همایون و دعای الفاظ دوام دولت روز افزون موشح گشته بود گذرانیده
و لامحاله تا متکلم حکیم جلت کلمته نسخهٔ فاجتنبت ان اعرف از نظم همایون کاف با نون
حسن مطلع ارزانی داشته اوراق دواوین ایجاد و تکوین را بچنین اشعار اشعار
نگاشته کس نمیداند که این نوع سخن را نام چیست نی نبوت می توانش خواند آن
بی پیاحوی عجالة الوقت مبلغ یکصد هزار دینار کپکی از النقد وجوه با سایر تشریفات کرامت
که درین ولا از دیوان احسان برسم جایزه تخلص بنام او یافته مضاف گردانیده تطرق
آثار بهیچ وجه جایز ندارند

چون بفضل الله جل جلاله مثال اقبال ما بتوقیع وقیع و فضلناهم علی کثیر
مما خلقنا تفضیلا موشح و موضح گشته و منشور مبرور اختصاص بندگان لازم الاخلاص ما
بطغرای غرای من یشاء و نصب العین ضمیر منیر است که کفایت هر امری از سوانح مصالح دولت
باهتمام بابسته از خدمتکاران شایسته منوط و مربوط باشد تا جمیع رعیت که ودایع
صنایع فطرت اند در ضمان جمعیت و رفاهیت او زکار گذرانند و اسباب عدالت

و بون



و سویت در سلک نظام انتظام یابد چون معتمد صاحب اعظم خلف اعاظم الوزرا خواجه
جلال الدین فضل الله فضل الله علی غیره که بفرط شهامت و صرامت موصوف و معروف است
و حقوق خدمت پسندیده اسلاف اشراف او کابرا عن کابر درین دودمان رفیع الشان
بانواع ثابت و واضح و او را من جمیع الوجوه در نظر همت عالی نهمت استحقاق و قابلیت
نوازش و ترتیب ظاهر و لایح بنا علی هذا مهمات نسق زراعت و واردو محصول ولایت
کرج و ضمایم و مضافات آنکه از جلایل اعمال دیوانی و عظایم اشغال سلطانی است بدو ارزانی
داشتیم و زمام حل و عقد و ضبط و ربط این امور خطیره بحوزه اختیار و قبضه اقتدار
او باز دادیم می باید که معتمد مشار الیه را من حیث الاستقلال متصدی این اشغال
دانسته در تمامت قضایای کلی و جزوی که مناسب راه و رسم هر یک ازین مناصب
باشد مراجعت بدو نمایند و از حکم و استصواب او که موافق صلاح دولت ابدی
الاتصال خواهد بود عدول و انحراف تجویز نکنند معتمد مشار الیه نیز در رعایت انصاف
با اصناف رعیت اقتدا بنسبت ما کرده همگی همت متوجه آن دارد که بسعی موفور
او ولایت معمور گشته آثار کفایت و درایت او ظاهر گردد مقرر است که چون بلوازم اشغال
اشتغال نماید هر ساله مبلغ سه هزار دینار کپکی و مقدار سی خروار غله مناصفه از داروکانه
محصلانه تصرف نماید برین موجب مقرر داشته هر ساله بتجدید حکم محتاج ندانند

چون همت فیاض
سلطانی صاحب قرانی افاض الله علیه شآبیب احسانه و خلد فی مراضیه مآثر خلافته و سلطنته
که کف دریا موج او در روا کردن حاجات سایلان از آب روان تر است و عین الحیوة
انامل گوهر بار او در تنجیز فیضان آثار احسان از ما محیط فراوان تر پیوسته خاطر دریا

ماثر متوجه حفر انهار و تعمیر امصار می فرمایند و توفیر تکثیر مداخل دولت از مزارع سعادت
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی سنبله مایة حبة حاصل کردد و محصول والله یضاعف
لمن یشاء بمزارعان الدنیا مزرعة الآخرة از کرم الهی واصل شود و از بدایع آثار
دولت روز افزون در ناحیت دشت شمال روضة الاسلام هراة که باتفاق امم طرفه ترین
طرفیست از جناب اربعه سواکایام الهوی فی طرقه و قد فقد الغیسان فیها العواد
از ابتدا زمان شهر شعبان الی یومنا هذا هرچند ملوک و سلاطین نامدار ذو شوکت
صاحب اختیار متصدی احداث جویباری کشته اند بواسطه کثرت عقبات و تلال و
اغوی و جبال از عهده آن بعضی نموده اند بالآخرة بسبب ضرورت امتناع و اعراض
و اجتناب نموده شروع در عرصه کان بهامنی نرسید هزار بار به از کردن آن
ناکردن درین وقت بلطف فضل ایزد متعال جوهره رعایت صعوبت و اشکال
از بدایت در پاشسان تا نهایت دشت خیابان با سهل طرق میسر شد و کردهای
قوی که دران چند فرسنگ مشابه خرسنگ بود و تیغ قدرت حشر بشر از بریدن
آن عاجز و مضطر بقوت بازوی همم الرجال تقلع الجبال در هم شکست مهیا و آماده اسباب
عیش بجوی سعادت روان آب عیش و چون آب جنان جان پرور
که ملکش از چشمه کوثر آمده و بحکم و من الماء کل شیء حی صفت جان بخشی در صعوت
آن روشن نماید و ماء علی الرض تجری کانه صفایح سرد سکن حداد لا
متعطشان زلال عنایت و مرحمت سلطانی را موردی و لب تشنگان بادیه غبت را
مسکنی آمد از فیض نهر سلطانی همه عالم گرفت مالامال و چون در ساحت
آن حدود و جوانب جهت انتفاع خلایق انواع ریاض و حدایق که در نمودار جنات



تجری تحتها الانهار دم از صفت ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر زند
واجا پس اثمار اشجار که ما طلع منضود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة مما یتخیرون دعوی
تعادل و تقابل کند منصور و منتظر است که روز بعد قطرات باران آثار میامن
آن نهر و کار دولت لاحق کشته موجب مباهات و مفاخرت و سبب آبروی
دنیا و آخرت گردد و چون جهت مراقبت نهر سلطانی و حکومت و داروغکی اموری که
تعلق بدان دارد مرد جلد کار گذار که روضه حقیقت او از رشحات چشمه کفایت و امانت
با نضارت و طراوت باشد ضرورت بود درین وقت جلال الدین قاسم که نهال
احوال او از ترشح زلال این آمال بحد اعتدال است متوفر شد که بدین شغل خطیر قیام
نموده حسب المقدور در رونق و معموری نهر مذکور وظایف سعی مشکور بظهور رساند و
پیوسته در کندن جوی و زیاده ساختن آب و کم ساختن آن بر بسیار اموری که
تعلق بدان داشته باشد مردم جلد کارگذار بنسبت یا عوامل مزارعان جو بسیار در سایر انهار
دستور و معهود است حشر کرده کار فرماید و چون زراعت و آبادانی بعهده کفایت و
کامرانی اوست مردم مزارع را استمالت داده بزراعت و دهقنت ترغیب و تحریص
نماید و در قسمت آب نه نسبت جریب یا عوامل از طریقه مرضیه سویت و راستی عدول
و انحراف نجوید و امیرآبان برجوع باستصواب رت او نموده بی حضور و معرفت او آب
بکسی ندهند و حق السعی بدستوری که مقرر شود گیرد و دهد و زیاده و کم نگیرد و ندهند
و تقصیر نکنند
اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی انبتهم الله نباتا حسنا و ثمرات شجرات
امارت و ریاحین بساتین صدارت و وزارت و سکنه زرنگاه بلاد و قصبات

ومتوطنه طراوت جای انهار و قنوات بدانند که چون از مهب الطاف الهی
ریاض دوحه سلطنت ما را به ازهار انیق رصنایع ازلی آراسته اند و از مکمن اعطاف نامتناهی
حدایق عرصه مملکت ما را بنسایم انوار الطاف آثار بدایع لم یزلی زیب و زینت داده
پیوسته همت فیاض برحسب احسن کما احسن الله الیک متوجه است که روز بروز ریاض
جنات تازه و فیض برکات بی اندازه باشد و ثمره احسان و انعام از شجره
دولت مستدام ما شامل احوال خدمتکاران خجسته فرجام گردد تا سبزه زار دولت
و کامکاری ما از رشحات چشمه سار فضل باری نضارت و طراوت تمام یابد و نهال
دولت و اقبال ما از ترشیح زلال انفضال بحد اعتدال و درجه نشو و کمال رسید
از آب لطف و رشح کرم در بسیط خاک دارند خسروان جهان تازه باغ ملک
عوض از اتمام این شمامه که شمه از آن بمشام جان مستنشقان میرسید آنکه درین وقت
در روضه الاسلام هراة دارو غگی عمارات بلند قدر جهان آرای باغات بهشت آیین
خسروانی که هریک از آن در راحت و طراوت از باغ ارم دلکشتر و از
بوستان فردوس فرح فزای تر افتاده و بسبب کمال لطافت الوان ثمار خط نسخ
در فواکه باغ روزگار کشیده و که فاکهة کثیرة مما یتخیرون و بواسطه نهایت عذوبت
چشمهای گشاده اعیان زمان از چشمها گشاده که جنات تجری من تحتها الانهار و علی الخصوص
حکومت و دارو غگی نهر سلطانی که منعطشان زلال عنایت خسروانی را مورد ری و لب
تشنگان بادیه معیشت و زندگانی را تسکین است چون آب جنان جان پرور که گذشته
از چشمه کوثر آید و بحکم من الماء کل شیء حی صفت جان بخشی در صفوت آن زلال روشن
اثر فیض نهر سلطانی همه عالم گرفته مالامال ثمره شجره السیاده سید جلال محمود

دلیم



و سید نظام الدین سلطان محمود که نهال احوال ایشان از ترشیح زلال آمال بحد اعتدال رسیده
تفویض فرمودیم بدستوری که سابقا تعلق اختصاص بوالد ایشان مرتضی مرحوم سید غیاث
الدین محمد سعید داشته و حسب المقدور در رونق امور مذکور وظایف سعی مشکور بظهور میرسانیده
چنانکه بارها داده بار شاخ مراد احیا مراسم قویم و امضاء مآثر سابق نمایند و
همواره تخم اجتهاد در زمین نیکوخدمتی افشانند سبیل همگنان آنکه مشار الیهما را بی مشارکت
غیری صاحب عهده این مهمات دانسته در آنچه براه و رسم هریک از آن متعلق و
منسوب تواند بود از سخن و صواب دید ایشان بیرون نروند جماعت مشرفان و
معماران از سلوک طریق متابعت و فرمان برداری منحرف نگردند و جار و ملجاء
ایشان را در تمامت این امور معتبر شناسند و موثر دانند
چون قدرت کامل و مشیت شامل
صانع جهان آفرین که بحکم انا زینا السماء بزینة الکواکب چندین هزار خشت سیم و زر
قالب سپهر مدور ریخته طاق نه رواق فیروزه هفت آسمان تا زمین و آنچه در دست نشین روز
رقم ابداع و تکوین کشید و برنقش کتابه ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل
والنهار لآیات لاولی الالباب بر در و دیوار ادوار نگاشت سبحانک ما خلقت هذا
باطلا و در نوبت فطرت آدم خاکی که بر مقتضی هر روز برین بام نهد مهر چراغی
تا خانه منور شده درخورد تو باشد و افراشتن سقف آسمان و گستردن سطح زمین
مبنی بر آنست که جبل با مداد کل وجود او را در صحن سرای خمرت طینت آدم بید
اربعین صباحا برده دست جلال و جمال بیچون و چگونه بر وفق ثم انشاناه
خلقا آخر بپرداخت و آن قصر بدیع منظر را محل پیوند و آشنایی و مسند تصرف

و فرمان روائی ساخت فتبارک الله احسن الخالقین و حضرت علی منزلت ما را بر وفق
مقدمه اصلیه الاصل یسری فی الفروع بواسطه نسب ان گوهر گرانمایه بتشریف و اعزاز
ولقد کرمنا بنی ادم بلند پایه و سرافراز گردانیده برفع قواعد دولت دو جهانی و
استحکام دعایم خلافت و کشورستانی مخصوص و ممتاز فرموده بر وجهی که حصص
دقایق حقایق آن نمودار مهندسان عقل و فهم و معماران خیال و وهم تصحیح پذیرد
و قصص بدایع صنایع آن باستظهار محاسبان افکار تافته و مستخرجان انظار
صایبه توضیح یابد بنابر تمهید این مقدمه واجب و لازم است که تشیید بنیان
و اساس مراجعت شکران احسان بی قیاس را هر چند محل خجالت و تشویر ما
للتراب و رب الارباب است باب تعمیر و ترفیه عباد مفتوح داشته از جویبار
مواهب و عطایای الهی انها الامتناهی بریاض مستفیضان و مستحفظان هوشیار
روان کنیم که بذل کردن نعمت اساس سپاس

زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان خلافت از برادران
جلیل الشان عظیم القدر و فرزندان عدیل الشمس شبیه البدر القاسم الله تعالی و امرای
دولت روز افزون و صدور مجلس همایون و اصحاب دیوان اعلی و نواب عتبه سپهر اشتمال
و اهالی مراتب و درجات و متصدیان امور و مهمات با اعلام ممالک مشهوره و اعیان
ممالک معموره و حکام بلاد و اقطار و حفظه عباد و مخلصان شعار بدانند که چون
حکمت باهره یدبر الامر من السماء الی الارض در کارخانه ابداع بدایع نقش کمینه صنایع
کاربسته چنان اقتضا فرموده که از دیوان موهبت الهی پروانچه عنایت و مرحمت نامتناهی
کرکیراقی سلطنت و پادشاهی بعهده سعی مشکور و اهتمام محمود بیاغیان بازارد





ایجاد مشتریان وجوه چهارسوی وجود معوض باشد و نفایس اجناس دولت و اقبال
و ظرایف اقمشه ابهت و جلال بامر مشتریان شهریاری و معاملان منافع جهانداری
بوجوه خالص دل و نقود خالص جان خریده باشند لاجرم پیوسته نظام اسباب شوکت
و جلال و مصالح انتظام دولت ابدی الاتصال بمقتضی قضیه و الله یضاعف من یشاء
در تزاید و تضاعف است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بنا
علی هذا لوازم شکر لطایف این نعمت بیدریغ را بر حسب احسن کما احسن الله الیک
همواره منتقال اقبال بندگان قدیم و خدمتکاران بر جاده وفا مستقیم را که بکمال استحقاق
و وفور استعداد و استیهال از همگنان ممتاز باشند بتوقیع و قیع لبعضهم فوق بعض
درجات موشح و موقع ساخته و تهیه اسباب سلطنت و نسق امور و اشتغال خلافت
باصابت رای مملکت آرای ایشان منوط و مربوط میگردانیم و قامت قابلیت ایشان را
بتشریف رسمی که بطراز اعزاز مطرز و معزز باشد محلی و معلی میفرمائیم خصوصا
زمرهٔ مخصوص که عصر نهار و قرنها در سفر و حضر اقبال اشتمال ملازم عتبه بی همال ظفر مآل
بوده اند و بخلوص ارادت و صفای عقیدت طی منازل و مراحل عبودیات مرضیه
و خدمات پسندیده نموده در وسایل ترفع و استعلاء مراتب و مناصب خود فوز نموده
از جمله معتمد الخواص بالوفاق خواجه جلال محمود کرکیراق که با وجود آنکه نسب اصیل او
بدودمان وزارت جلالت آیین نظام الملکی صحت ثبوت دارد با حراز حسب جمیل سر
استعدادیته جامع فضیلتین و حاوی منقبتین است و حسن اعتقاد او بظاهر و
باطن در جمیع مواقع و مواطن کرة بعد اولی و مرة بعد اخری بمیزان تجربه و معیار
امتحان کالبدر فی الاشتهار و کالشمس فی نصف النهار بوده و قیمت جوهر

هو داری و جانسپاری او در نظر اقتاب اثر روز بروز ترقی نموده لاجرم خاطر
که نقد دلفروز دستیار و صراف بازار قبول و احتراز هست متوجه و ملتفت شد که جواهر صفات
بر وفق مامول در سلک حصول منتظم باشد و لآلی عواطف و نوازش خسروانه زیب
و زیور عرایس اوقات و ظرایف حالات او کردد

سر خیلان سپاه ظفر پناه و کمربستگان درگاه
فلک اشتباه و سابقان مضمار جلادت و فیروزی و فارسان میدان سعادت
و بهروزی و سپاریان سبیل خدمت و ملازمت و واصلان بمقام ترتیب و عنایت
بدانند که چون سمند تیزرو عقل دوربین از طی منازل فواصل بسناسی آلهی جل شانه
قاصر است و برید سبک پر خرد ره شناس در قطع بوادی ایادی موفور ناظم مناظم
امور اعظم سلطانه متحیر ادای شکر آن مواهب بدستیاری هدایت روندگان طریق
وفا و رعایت دوندگان راه صدق و صفا که در پی روی فرمان قل سیروا فی الارض
دمی و قدمی زده اند لازم و متحتم میگردد و چون سلطان فتح که در طریق بادپایی قوت
بازوی ماه و مهره مهر سرعت سیر از مسرعان برق استعاره کرده و طریق انتقال از شاطران
تیز رفتار صبا و شمال استفاده نموده مدت متمادی در سلک بندکی شرط دویدن
و رسم راه نوردیدن پیش برده و در سلوک طریق نیکوخدمتی مساحت قدم زنک فتور
از مرآت حرکات خود زدوده از یکان میان بسته چون در تیر او بشنیده بتیر
جلدی چستی و چالاکی مانند پر بر سر آمده و در میدان تعصب ره روان تیزگام
بی آرام کوی سبقت از زید و عمر در ربوده درین ولا شغل پیاده روی رکاب همایون
بصحیح سراج السیر کردون که عمری برای انکه او در رکاب بربسته بر طریقه پیکان

ناه



زماه زنک بازکذاشت و پا در رکاب مراد آورده مرتبه انتظام در سلک سواران
عرصه کردون غلام یافت امثله بی مثال مخصوص احوال و زرای ستوده حال امارت
مال از ابتدای شروع تا انتهای وقوع بدرجه کمال و استقلال

سادات عظام و علمای اعلام

دستوری

و ارباب مناصب و اصحاب مراتب و زمره اعیان و کافه متعینان دار السلطنه هراة صینت
عن التطرق طوارق البلیات بدانند که چون منشی دیوان کن فیکون [illegible] ن والقلم و ما یسطرون
منشور خلافت انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام نامی و اسم سامی ما
بامضا رسانید و ایام عهد همایون و احوال دولت روز افزون ما را تاریخ روزکار سعادت
و اقبال و تاریخ ادوار جات عظمت و جلال کردانید همگی همت خسروانه باقامت مراسم
عدالت و راستی و تقدیم وظایف نصفت و رعیت پروری مصروف کشته عزیمت
پادشاهانه که مصمم است که نتیجه حاصل و محصول صادرات احوال مرجعات از طبقات
رعایا در سلک عدالت و سویت منتظم باشد و نسخه جمع و خرج واردات اوضاع
هر قوم از طوایف برایا برقوم معادله و مساوات موشح و مشحون کردد و قوام نظام
عالم بالتمام آن قاعده استمرار و دوام یابد که بالعدل قامت السموات والارض
و چون بتمادی ادوار سمت اختلال و انتشار بنسق مهم اخراجات سوقیه و مخترقات
دار الملک هراة راه یافته بود و مسودات قوانینش در بازار اعتبار بحشو برامده
درین وقت دستور زاده اعظم خواجه مجد الدین محمد را که بدستور والد مغفور خود درین
خاندان مبارک همواره سواد لیل و بیاض نهار بخدمات شایسته و مساعی پسندیده
مرقوم کردانیده و پیوسته متعهد نظام امور و متصدی جلایل اشغال سلطانی بوده مشهور

که پرامن منها و من ذلک جد و جهد در استیفای مجمل و مفصل آن از نقل و تحویل
اهتمام نماید و بابت بابت از مفردات آن بر صفحات اوراق زوج و فرد روزگار
ثبت گرداند درین باب تقصیر ننماید

اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی و امرای دولت روزافزون و صدور مجلس همایون
و اصحاب دیوان اعلی و نواب عتبه سپهراشتباه و ارباب مراتب و درجات و اصحاب تیولات
و مزارجات باشعباء عظام و علماء اعلام و شیوخ اسلام و قضاة انام و متوطنه مواطن و سکنه
مساکن علی اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم بدانند که چون از دیوان موهبت الهی
پروانچه عنایت و مرحمت نامتناهی منشور انا جعلناک خلیفة باسم همایون رسیم ما شرف
امضا یافته بر حسب احسن کما احسن الله الیک همواره مثال اقبال بندگان خاص که منشیان
صحایف اخلاص اند بعنوان استعداد و استیهال ممتاز و سرافراز بتوقیع وقیع له رتبة مآل
غیره موشح و محلی میگردانیم و عظایم امور سلطنت و شهریاری و جلایل اشغال خلافت
و جهانداری بعهده عهد و اهتمام ایشان منوط و مربوط میفرمائیم و چون اسعاف حوایج
طبقات رعیت که ودایع بدایع فطرت اند از وسایل ازدیاد مواد دولت و اصدار
جواب سوال ایشان در وسایط ارتقای لوای سلطنت بالامحاله در جمیع احوال
مطمح نظر همت و ارادات خجسته مال بوده نسق هریک ازین امور نامور برای یکی از مخصوصان
معتبر بسمت اختصاص می یابد از جمله فصل جواب فصول معروضات و ملتمسات همگنان
که از معظمات مهمات ایشانست بنیان بیان معتمد خاص سلطانی خلف اعاظم الوزرا
خواجه مجد الدین بن محمد که بوسیله ساحته للمجد مطلع در مجامع خصوصیت و اعتبار محرم اسرار
آمده محل اعتماد تمام و مزید وثوق مالاکلام دارد مفوض گشته مقرر شد که مرتوع عرضه داشت

که در تم



که در تمامت ممالک محروسه از جهة امور ملکی و مهمات مالی یا قضایای شرعی یا وقایع
عرفی و غیر ذلک ارتقام یابد و مستحق شرف جواب باشد بموقف عرض رسانیده بر مقتضی
فحوای جف القلم بما هو کاین تحریر هدایت حریر از تنقیط و تحفظ جواب نویسد می باید که
تقلد این منصب رفیع که مناسب مراتب استعداد و استیهال اوست عنان قضا حدیث
بیان او مخصوص شمرند و آنچه از لوازم این شغل خطیر باشد بکف کفایت او متعلق دانسته
دیگری را با او درین باب محل مشارکت محال شمرند و وزرای عظام بر نیموجب مقرر
داشته در مهمی که تعلق بتعهد او گرفته مطلقا مدخل نکنند و در آنچه براه و رسم این منصب
شریف متعلق باشد رجوع بمصلحت او نمایند          چون اعتبار
پروانچات همایون و سوانح امور دولت روزافزون قاعده معتبر و ضابطه مقررات ای
و رعایت شرایط محافظت و احتیاط در تمشیت آن امر موقوف علیه و رکن موثوق به
و تفویض امثال این اشغال بمخصوصان معتمد و معتمدان مخصوص واجب و مناسب و معتمد
خاص سلطانی خواجه مجد الدین محمد مدت متمادی در موقف همایون بسبب استحقاق وهبی و
استعداد کسبی متعهد اصول مناظم سلطنت و فروع مصالح خلافت بوده از عهده آن
کما یقتضیه حسن القبول تفصی نمود اظهار المزید العنایة فی شانه مقرر شد که هر پروانچه از
پروانچات کلی و جزوی که بر امرا و دولت و اصحاب دیوان و نواب حضرت و زمره
پروانچیان ورود یابد بنظر معتمد خاص مشار الیه رسانند تا صحت منطوق اگر بوثوق
رسیده باشد بقلم خود رقم کرده نقل از آن نگاه دارد و الا بموقف عرض رسانیده
حسب الحکم بتقدیم رسانند سبیل همگنان آنکه این عارفه را ضمیمه سایر عواطف که بمعتمد
خاص مشار الیه مخصوص است خاص دانسته از مقتضی مضمون این پروانچه همایون

تجاوز جایز ندارند و بروانجات که ظاهر کردد آنچه برین وجه باشد معتبر دانند

برادران جمشید آیین و فرزندان جوزاشیم

جبین و امرای ملک آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب خبرت و نواب رفیع
منزلت و متصدیان اشغال سلطانی و مباشران اعمال دیوانی بدانند که چون انتظام
احوال سلطنت و التیام شوارد مهمات خلافت مبنی بر آنست که از ارباب حقوق
کسی را که باستحقاق ارث و اکتساب ممتاز و سرافراز باشد بملاحظه مصلحت دولت همایون
و استکشاف کماهی اوضاع سلطنت روزافزون در مجلس خاص بمزید قرب و
اختصاص متعین و مخصوص کردانیم و پایه اختیار او را در فیصل فصول مهمات خلایق
که بدایع ودایع خالق اند بذروه مکانت عند ملیک مقتدر رسانیم معتمد خاص سلطانی
خواجه مجد الدین محمد که از ارومه مجد و شرف و جرثومه عز و علی بملکات کمالات علمی
و عملی سزاوار عنایت و التفات کلی آمده اولا والد نامدار او دستور ممالک السلطانیه افتخار خیر
سنین ضارب قباب الوزاره الاماره فوق السماء من العشرین الی ستین خواجه غیاث
الدین پیر احمد در ایران و توران بر سبیل استقلال صاحب عهده جمیع مهمات ملک و مال بوده
عرصه بسیط بصیت کارگذاری و صاحب اختیاری او رونق و بها افزوده و ثانیا دستور
زاده عالیمقدار مشار الیه قرب قربی میکذرد که بر حاشیه بساط قربت قریب تخت سلطانی
قاب قوسین او ادنی محل جلوس انبساط یافته برای تشکل کشی عظایم اشغال
سلطانی می پردازد و بر کماهی احوال و اوضاع وقوف و اطلاع مقدمات تدبیر امور و ادای
تنسیق مهمات جمهور کما ینبغی می پردازد چون نخلت حریم خدمت ما پروانه
شمع دولت ماست مکنون ضمیر خورشید تاثیر که آفتاب پروانه خواهد لازی نور جان بوده





که چون در خلال این احوال اختلال پذیرفته جمهور انام بقوام و اعتدال آمده و بدستیاری سعی
مشکور او چراغ این معمور کشت تعجب در دهان واله و حیران مانده و او بواسطه
استعداد و استحقاق موروثی و مکتسبی دولت ابد پیوند را بنوعی قطب مشار الیه
و مدار علیه کشت که امروز بمن الله و فضله در صحیح باب کس را مقام و منزلت
بو تراب نیست خواستیم که فراخور درجه قصوی او عنایات و اکرامات گرانمایه
در هر باب شامل احوال کردانیم امام مشار الیه بر وفق معتاد از قبول هر نوع اصطناع
امتناع نموده طریق براعت سپرد و بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بعد از آنکه
احکام مطاع در هر باب نوع اکرام و انعام او علیحده صادر کشته بود حکم شد
که مقرری خواجه مشار الیه را بر بموجب مقرر دانسته سال بسال مبلغ و مقدار مذکور را
بتمام و کمال بدو رسانند و بنشان دیگر و آنچه مجدد محتاج ندانند و چون این عارفه
مستمره جهة ضروریات وجه معاش مشار الیه و فرزندان او تعیین پذیرفته مطلق
ازیشان توکر و حسابا نطلبند

نواب دیوان اعلی اعلاه تعالی بدانند که چون عمده
السلطنه خواجه مجد الدین محمد از دیوان موهبت سبحانی و پرو آنچه عنایت سلطانی
ممتاز و سرافراز کردیده در معارج ارتقاء جلال ها بمقام دنا اتصال رسیده روز
بروز بوسیله تقدیم خدمات مشکور و اقدام بر ضبط و نسق معظمات غیر معدود مستوجب
تیران عواطف خسروانه و مستدعی صنوف نوازش و عوارف پادشاهانه میکردد
و از جمله چون مقارن این احوال پرتو تفحص و استکشاف بر ساحت تمامت امور
ممالک انداخته شود و اوضاع مهام را بجمال نظام و انتظام و آثار کفایت و کاردانی

افزون از احاطهٔ چند و چون بر صفحات روزگار ظاهر و باهر گردانید مناسب آن بود که
واجب چنان نمود که منشور منزلت ادرار او را فیما بعد بتوقیع انعامات بیدریغ موشح گردانیم
و رایت احوال خجسته مآل او را بدستیاری هر نوع عنایت بی غایت باوج فلک
دوار رسانیم عجالة الوقت حکم مطاع بنفاذ انجامید که جوامع ضمیر همایون متوجه حال او
دانسته و علی الفور مبلغ سی هزار دینار کپکی برسم انعام از دیوان اعلی سرانجام نموده
دهند

فرزندان کامکار و امرای سعادت یار و نواب عتبهٔ سلطانی و مباشران
اعمال دیوانی بدانند که چون معتمد خاص خواجه مجدالدین محمد از مبادی دولت روز افزون
در پایهٔ سریر اعلی بصنوف خدمات شایسته که موجب رضا و ارتقاء خاطر همایون تواند
بود قیام بر دوام نموده من جمیع الوجوه آثار استحقاق نوازش بیدریغ بر صفحات احوال
او واضح و لایح است و همگی همت خسروانه متوجه و ملتفت که بعنایات خاصه و اصطناعات
عامه ممتاز و سرافراز گردد و از جملهٔ آنچه مکنون خاطر همایون است عجالة الوقت حکم شد که
بعد ازین منشیان بلاغت رقم معتمد خاص مشار الیه را بالعلم کومرتنار معتمد السلطنة
نویسند و مقرری او را برین موجب مقرر دانسته سال بسال دهند

قوایم سریر سلطنت و جهانبانی
و دعایم مسند خلافت و کشورستانی از برادران خورشید جبین مشتری فطنت
و فرزندان جمشید آیین فرماهیت و امراء دولت روز افزون و صدور منشرح الصدر
مجلس همایون و وزرای صاحب رای صایب خبرت و نواب انجمن آرای رفیع منزلت
و منشیان مناشیر جهانمطاع و منتسبان موافق سپهر ارتفاع و نقباء مشایخ شریف النسب

وجام



و جماهیر علما و ارباب حسب و اعیان حدود و اقطار و اصول قری و امصار حسن ابدا احوالهم
بدانند که چون از دیوان موهبت الهی پروانهٔ عنایت و مرحمت نامتناهی منشور خلافت
و جهانداری ما را بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح ساخته اند و فروغ
شبستان سلطنت و کامکاری ما را که پرداکیش مهر و ماه آرند اقرار بدستیاری
اشراقات عنایت بی نهایت تا بسقف فلک دوار برافروخته ضمیر خورشید
تاثیر سلطانی که آفتاب بپروانه خواهد از وی نور شعشعهٔ اندیشهٔ این
مقال روشن که بشکرانهٔ فنون الهی چراغ معدلت و انصاف افزون از حد
تماسی بر افروزیم و زوایای محن و شداید تاریک نشینان فتن و حوادث جهان را
بپرتو انجات لطف بیدریغ منور سازیم و چون انتظام احوال این امور خجسته
مآل منبی بر آن بود که از ارباب حقوق و آداب کسی را که باستحقاق و استیهال
ارث و اکتساب ممتاز و سرافراز باشد بملاحظهٔ مصلحت امور کار مسلمانان
و استکشاف کماهی اوضاع زیردستان در مجلس خاص بمزید قرب قربت و محرمیت
مخصوص و معین گردانیم و پایهٔ اختیار او را در فصل فصول مهمات سلطنت و اسعاف
حوایج طبقات رعیت بذروهٔ مکانت عند ملیک مقتدر رسانیم تا برعت
و ذکا که در مضمار اندیشه بر مثال برق خاطف جولان کند و بدرایت رای
کرهٔ ثمرات خاطر و نفایس نتایج ضمیر او مشعل زند تفاصیل صادرات و واردات
احوال بر وجه مناسب و لایق دریافت و تمیین کلیات امور و مفصلات اعمال
بر نهج از هر جهت واضح گرداند چنانچه این احوال از ملاحظهٔ رعایت اصول
دین و مراقبت حقوق حق خالی نماند و مقارن تفحص حال مظلومان و عرض حاجت

و اختلال منتظمان آنچه در هر باب حسب حکم آن بر مقتضی ان الله یأمرکم بالعدل و الاحسان
بنفاذ انجامد و بقلم صدق بر بیاض ایقان کشیده کفایت آن مهم را از ذخایر مثوبات
اخروی و جلایل موجبات دنیوی شمرد و بعد از رعایت شرایط تأمل و استقصا
رقم اختصاص و اختیار بر کمال امانت و استعداد معتمد خاص و موتمن صادق
الاخلاص خواجه مجد الدین محمد که از ارومه مجد و شرف و جرثومه عز و علا بر مقتضی فحوای
و قد مدرک المجد الموصل امثال بخط خوش و عبارت دلکش و محافل داب
و فضایل ذات سزاوار این کار آمده چون بخت خدمت ماست
پروانه شمع دولت ماست مناسب و ملایم افتاد چه مدت مدید است
که تا شد ملک مجید نوالت الآء مثال اقبال او امثال له ساحة فی المجد للمجد
نطلع پیوسته باندازه رتبت بر حاشیه بساط قربت قریب پایه تخت سلطنت
قاب قوسین او ادنی مجال جلوس و انبساط می یابد و خفایا و خبایای احوال
از مطلع تا مقطع وقوف و اطلاع یافته بدستور پدرش دستور مغفور خواجه غیاث
الدین پیر احمد که عصر بنام و قرنها در زمان دولت خاقانی شاهرخ سلطانی عروس
ملک ایران و توران را باندیشه پیرانه پیرایه بسته بود و رای مشکل گشای وزرای
مجلس آرای عظایم اشغال سلطانی و جلایل اعمال دیوانی میساخت و مقدمات
تدبیر امور و ارادات تنسیق مهام جمهور کما ینبغی می پرداخت چون یوما
فیوما آثار قوت حدس و فراستی که در کمال شایستگی و مزیت او متوقع بود از حد
قوت بدرجه فعل رسید شایسته آن گشت او در خدمت موقف سلطنت
افزوده نایب دیوان قضا را در استضارت آن شمع شبستان از دولت

روز افزون



روز افزون بروی رقم بمنصب پروانگی کشید و علی الجمله درین وقت تتمه
از آثار انواع اصطناع نسبت بمشار الیه مخزون خاطر خطیر و مکنون ضمیر منیر ظهور
آمده منصب رسالت فرامین مطاع و پروانجات علیه لازم الاتباع که از امهات
مهمات و معظمات درجات است و تکفل و تقبل آن جز معتمدی خبیر و هشیار
روشن ضمیر که صحایف ایام و لیالی او برقوم محامد و معالی و هندسه امانت و فرخنده
فالی موشح و مشحون تواند بود بدو مفوض فرمودیم تا چنانچه درین مدت متمادی من
حیث الاستقلال از عهده اصول مناظم سلطنت و فروع مصالح مملکت بمقتضی
نموده باتفاق معتمد الخواص نظام الدین سید حسن در تمشیت این مهم خطیر آثار مساعی
مشکور بظهور رسانیده وظایف تیقظ و احتیاط مرعی دارند و در تبلیغ رسالات
علیه و ارسال پروانجات جلیله مبنی بر امتثال فرموده بلغ ما انزل الیک
دقیقه از لوازم تحفظ و انضباط فرو نگذارند سبیل همگنان علی سبیل التحقیق
آنکه این عارفه جلیله را از باب الطاف که بمعتمدان خاص مشار الیهما مخصوص است
مضاف دانسته در تمامی امور مالی و ملکی و مهمات شرعی پروانچه ایشان را موثوق
به و معمول علیه شناسند و قدم در جاده متابعت استوار داشته از اقدام بر طریق
انحراف انصراف لازم دانند

فرزندان کامکار و امرای سعادتیار و دیوان اعلی و
متصدیان اشغال و مباشران امور اصابت اثمار احسن الله احوالهم بدانند
که چون بمقتضی فحوای ان الله یأمرکم همگی همت همایون بر اشاعت آثار خیرات
و حسنات مقصور گشته در قلع و قمع مبانی حیف و تعدی از جمیع رعایا

که ودایع الهی اند افاضت انوار عدالت ابدپیوند عاید میگردد از جمله در خلال
این احوال درویش محمد نام شخصی فسادانگیز بعرض رسانیده بر بعضی اهالی محله
خواجه مغفرت مآب مجد الدین محمد چون فلان و فلان طرح تزویر انداخته
محصل آنکه از جهات خواجه مشار الیه مبلغهای کلی بطریق امانت در خانه ایشان
بوده و اولا امرای عظام باستکشاف آن جهات اشارت نمودند و ثانیا
فرزند ارجمند سعادتیار منظور نظر عنایت آفریدکار معز السلطنة والدنیا
والدین مظفر حسین بهادر ابقاه الله تعالی فی ظلال الدولة السلطانیة بتحقیق
حقیقت این صورت التفات تمام بظهور آورد و بعد از آن بملاحظه آنکه عیاذا بالله
صورت حسی که من المبدا الی الغایة جوامع ضمیر آفتاب تاثیر پادشاهانه
از تجویز مثل این صورت منصرف و منحرف می بوده وقوع نیابد بنظر مرحمت
بیدریغ بر ساحت پرسش آن مهم انداختیم غایت امانت و دیانت
چنانکه قاعده مستمره زمان دولت قاهره است ظاهر فرمودیم والحق بعد از
تحقیق مقدمات آن بالهام آسمانی در خاطر همایون سلطانی چنان سانح
گشت که آن شخص مفسد بغرضی و طمعی که از آن جماعت داشته بنسبت ایشان صورت
کذب و افترا بظهور آورده اکنون توفیق سبحانی رقم بخشش بر صحیفه احوال
آن جماعت کشیده حکم مطاع لازم الاتباع ارزانی داشتیم که بسبب آن تهمت
لاواقع متکلف مزاحم و متعرض آن جماعت نگردد و ایشان را درین باب از مر نوع
طلب و طمع معاف و مسلم دانند مقرر است حسب الحکم همایون عمل نموده از مقتضای
فرمان واجب الاذعان تجاوز ننمایند

اصول



اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی
از برادران اجله سعادتیار و فرزندان جوانبخت برخوردار و ارکان دولت
قاهره و اعیان حضرت زاهره و مشاهیر نقبا عظام و جماهیر علما اعلام و عامه
متوطنه مواطن و کافه سکنه مساکن از افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب
و عجم بدانند که چون قوام دین و دولت و نظام ملک و ملت موقوفست بر آنکه مطمح
انظار خسروان کامکار تحصیل کمالات صوری و معنوی و دریافت سعادت
دینی و دنیوی باشد و بی شبهه کمال حقیقی و سعادت یقینی آن تواند بود
که ابد الآباد بماند و بهجوم حوادث و عروض نوازل عرصه آنرا عرصه فنا و زوال نگرداند
چون بقاء ذکر جمیل و دوام ثواب جزیل که لسان نبوت بدعاء واجعل لی لسان
صدق فی الآخرین استدعای آن نموده لاجرم همت پادشاهانه چنان اقتضا نمود
که ابواب ضیافت خانه خیرات و مداخل نعمت آباد مبرات مفتوح بوده جزایل
آلا و نعمای صدقات فرق فرقدسای از مبادی فیض و احسان بافراد طبقات
انسان واصل و متواصل باشد بنابران از اطیب اموال خود حسبة و [illegible]
و روابت ارباب استحقاق املاک و عقاراتی که تفاصیل هریک از مضمون
وقفنامچه همایون مستفاد میگردد بر تربت المغفرة والغفران مآب و روضه
السرور والده رضوان رضوان مآب و زاویه عالیه موسوم بنعمت آباد که از
مستحدثات معمار همت عالی بنیاد است وقف فرموده ایم و زمام تولیت شرعی
آن موقوفات را بقبضه اقتدار و حوزه اختیار صاحب اعظم افتخار اعاظم
الوزرا خواجه قوام الدین نظام الملک که لامحاله از کمال دیانت و امانت و نصاب کفایت

و درایت او سلسلهٔ اوضاع دولت را رونقی مجدد و نظامی موکد بظهور رسیده بعد از او
بکف کفایت اصلح واکفی از ذکور اولاد او باز داده ایم سبیل همگنان آنکه خواجه مشار الیه را
من حیث الانفراد والاستقلال متولی علی الاطلاق و متصدی باستحقاق تولیت آن موقوفات
و تمشیت آن مهمات دانسته در عامه قضایای کلی و جزوی مراجعت بدو واجب دانند
و از سخن و صواب دید او که هر آینه متضمن صلاح و فلاح دولت دنیا و آخرت خواهد بود
تجاوز جایز ندارند خواجه مشار الیه نیز باید که چنانچه از عموم صیانت و دانشوری
و زیرکیات کارگذاری او متوقع و منتظر است در معموری و آبادانی آن موقوفات
و مبانی شروط سعی و دیانت و مسلمانی مبذول و معمول دارد که عند الخالق والخلایق
مرضی و مستحسن باشد حق التولیه بدستوری که در وقف نامجات مسطور است حسبما یقتضیه
الشرع تصرف نماید

قوایم سریر سلطنت و جهانبانی و دعایم مسند خلافت و کشورستانی
از برادر خورشید جبین مشتری خاصیت و فرزندان جمشید آئین قمر ماهیت و امراء
دولت روز افزون و صدور منشرح الصدور عتبهٔ همایون و وزرای صایب رای صاحب
خبرت و نواب انجمن آرای رفیع منزلت و منشیان مناشی جهان مطاع و منهیان
مواقف سپهر ارتفاع با مشاهیر نقباء شریف النسب و جماهیر علمای بهی الحسب و اعیان
حدود و اقطار و اصول قری و امصار اصلح الله احوالهم و انجح بالخیر والسعاده
آمالهم بدانند که چون از دیوان موهبت الهی پروانچه عنایت و مرحمت نامتناهی
منشور خلافت و جهانداری با طغرای غرای انا جعلناک خلیفه فی الارض موشح
گشته و رایت تسلط و کامکاری با دستیاری و ما النصر الا من عند الله از سطح فلک دوار
گذر



گذشته از آسمان نظر اشرف که مشرف ممالک غیب است همواره ضبط مقدمات
دولت و دارائی مهمات مملکت نصب العین خاطر انور داشته جوامع ضمیر
منیر سلطانی متوجه است که از تقلد امور ملکی که از عظایم آمال و جلایل مهام خجسته
مآل تواند بود بقبضهٔ کفایت و عهدهٔ درایت ارباب استحقاق منوط و مربوط
گردد چون خواجه آصف رتبت برمکی نسب دستور دیوان الممالک خواجه قوام
الدین نظام الملک مدت متمادی در ظل دولت ابدی الاتصال بتقدیم منصب
وزارت عالی سرافراز بوده در اقدام بر فیصل فصول مهمات دیوانی و معاملات
سلطانی ید بیضا نموده اثر کاردانی او در نظر همت مستحسن است و دلپذیر
و صورت کارگذاری او بدستور نقوش عمل در نگین خاطر جایگیر در خلال این
احوال شمه از آثار انوار اصطناع که نسبت بخواجه مشار الیه مخزون خاطر
خطیر و مکنون ضمیر منیر است بظهور آمده منصب شریف اشراف دیوان اعلی
اعلاه الله تعالی بجانب تعهد و اهتمام او سمت تفویض و شرف اختصاص
یافت سبیل همگنان از ارباب اقامت و سکون در معظم ممالک ربع مسکون
آنکه من بعد خواجه مشار الیه معتمد علیه را من حیث الاستقلال والانفراد مشرف
دیوان اعلی دانسته مرتبهٔ رفعت انتظام او را بین الامراء والوزرا معتبر دانند
و تمامت مهمات سلطانی و صادرات و واردات امور دیوانی بحضور
و شعور او ساخته و پرداخته مصلحت و صواب دید او را من جمیع الوجوه
والجهات مثمر و موثر شناسند خواجه مشار الیه نیز باید که بر مقتضی قوت
حدس و کمال فراستی که در جبلت منظور است بر خفایا و خبایا احوال اوضاع

وقوف واطلاع یافته شرایط تیقظ واحتیاط بنوعی مرعی ومسلوک
دارد که از اصابت رای وروشن خاطر مشکل گشای او اسباب جهانداری
وجهانبانی وامداد کامکاری وکاردانی قوام دیگر گیرد ونظام بیشتر
پذیرد
زان سان که یافت ملک نظام از نظام ملک
اصول شجرهٔ کیانی وفروغ دودهٔ خسروانی
از برادر رفیع القدر سعادتیار وفرزندان جوانبخت برخوردار وارکان دولت
قاهره واعیان حضرت زاهره با اعلام سپاه واشراف ممالک از
سادات عظام وعلماء کرام ومشایخ اسلام وحکام بلاد وحفظهٔ عباد وسکنه
مساکن ومتوطنهٔ مواطن از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که از مبادی
رب قد آتیتنی من الملک الی الغایة همگی همت همایون متوجه است که همواره
بساط امن وامان در بسیط ممهد باشد وقانون عدالت وراستی در میان
طبقات خلایق که ودایع بدایع حضرت خالق اند مقرر ومؤکد گردد وچون انتظام
اسباب آن مقصود بی اصابت رای وزرای مملکت آرای که پرتو درایت بر
ساحت کفایت انداخته بقدم تیقظ وهوشمندی منازل ومراحل عدالت
پروری پیمانند تیسیر نمی یابد واز تقریر السنه وافواه بمسامع شعور وانتباه
پیوسته بود که دستور آصفی حسب برمکی نسب مؤتمن الدولة السلطانیه
اعتضاد المملکة الخاقانیه خواجه نظام الملک را من جمیع الوجوه قابلیت
نوازش واستحقاق رتبت ظاهر ولایح است بنا علی هذا از روی عنایت
منصب عالی تقدم وزرای صاحب خبرت کافی کفایت مدار ارزانی داشته ایم



وزمام حل وعقد جمیع مهمات مالی ممالک بقبضهٔ اقتدار وحوزهٔ اختیار او باز
گذاشته ومقارن انقضای مدت مذکور که در ظل عنایت روز افزون بمباشرت
رسوم اشتغال دیوانی طریقهٔ سلامت واستقامت را مشمر بوده واکثر وقایع خطیر
ومهمات جلیل وحقیر بمقتضی رای وروِیت صایب تمشیت می داده وبعضی از اهل
غرض فی قلوبهم مرض مجاری احوال او را در کسوهٔ نامرضی جلوه عرض دادند تا بحکم ضابطه
فرماندهی در معرض خطاب آمد وچون پرتو شعور سلطنت بر ساحت استکشاف
اوضاع او افتاد برائت ذمهٔ او از سخنان واهی مفسدان بوضوح پیوست دیگر
باره او را بتجدید حسن تفقد ونوازش مستظهر ومستوثق گردانیده دست
تصدی او را بدستور بیشتر در قبض وبسط امور دیوانی قوی ومطلق فرمودیم وبعد از
مدت چند سال که در حل مشکلات امور وکشف معضلات احوال ید بیضا می نمود
چنانکه باصابت رای مملکت آرای اسباب دولت قوام تمام ونظام بر دوام یافت
بزبان صیانت از شروع دران مهمات طریق استعفا می سپرد وچون کمال عواطف
سلطانی شامل احوال او می بود عنان عنایت بصوب ارتقای بدرجهٔ اشرف اشراف
دیوان که واسطة العقد مراتب امرا ووزرای زمان است مصروف گردانیدیم
وپایهٔ قدر او را باضعاف اوضاع سنوات سابق رسانیدیم چنانکه در تمامت
امور وجمیع جهات موثوق به علی الاطلاق ومعتمد علیه باستحقاق باشد
وبا آنکه چندگاه دران کار شگرف شروع نموده در روزنامه معاملات او مجملا ومفصلا
حرفی بازنشد که مجال عقل آن از قلم لا یجری راند دیگر باره بر مقتضی رعایت شرایط
احتیاط که لامحاله احاطه تمام بتمامت جزئیات خاص وعام در حیز امکان نمی آید

اعراض و اجتناب مناسب می دید تا درین وقت بر مراقبت حقوق خدمات شایسته
او را در تعهد مهمات سلطانی مخیر فرمودیم و او نسق معظمات دولت را که مستتبع
نیل مثوبات آخرت تواند بود اختیار نموده متعهد شد و فرمان مطاع برحسب اقتضا
بنفاذ انجامید که دستور اعظم مشار الیه بعد الیوم نسق زراعت و عمارت ممالک
خراسان نموده دانه عمل مصالح در کشت زار صدق نیت پرورش دهد تا فضای صحرای
امانی و آمال از خرمن دولت و اقبال و فضل کرامت و افضال مالامال گردد و ضبط
احوال خجسته مال موقوفات و مسبلات همایون از عقارات و ضیاع و مستغلات
که بابواب البر و بقاع الخیر خاص و تعلق اختصاص گرفته بر وجهی باقامت رساند که در افاضت خیرات
و حسنات سلطانی قصور و فتوری سانح نگردد و سلسله عطایای بیدریغ و نظم عوارف
بی پایان و با انقطاع و انصرام نپیوندد و منافع و فواید آن چنانچه مطمح نظر همایون است بتمادی
روزگار استمرار یابد و مساعی مشکور و جهد مستطاع در صورت عرض متظلمان و دادخواهان
بتقدیم رسانیده کفایت مهمات و تحقیق مبهمات ایشان بر مقتضی عدالت و انصاف
واجب و لازم داند و در همه وقت آنچه تواند مهمات بحسب عدالت سلطانی قطع و فصل
معظمات مهام و جزئیات امور ایشان بی مداهنه و مراعات جانب بظهور رساند
و آنچه واجب العرض داند در محل مناسب معروض داشته جواب بصواب حاصل
گرداند چنانچه وسیله مزید رفاهیت خلایق و جمعیت و آبادانی ممالک گردد و در فصول و حلول
مرسومات و مقرریات طوایف وظیفه خواران درگاه اعلی ممهد و مجدد بوده بر احسن وجوه
از دیوان اعلی گرفته بصاحب توجیه سپارد تا بهیچ صورت تنقیص و تعویق سرانجام
مهام که از ضروریات انتظام دولت خیر الانجام است راه نیابد و برضا و استرضا

همکنان



همگنان از ترک و تازیک و دور و نزدیک اقتران یابد و امثله و فرامینی که بتوقیع رفیع
همایون موشح و مقرون خواهد گشت بمهر خود رسانیده در تمامت پروانجات دیوان
برحسب استغنای خود معاف باشد سبیل ارباب اقامت و سکون در عتبه
دولت روزافزون آنکه ضبط و ربط مهمات مذکوره من حیث الاستقلال بعهده
اهتمام دستور اعظم مشار الیه دانسته و سخن او را در آن محال خلاف ننهند
و سایر اشغال که تعلق باهتمام صدور عظام و وزرای کرام و زمره بخشیان و غیرهم
داشته باشد بقدر مقدور امداد و معاونت نماید مقرر است که اگر قصوری در
کفایت آن امور ظاهر گردد رجوع خطاب آن مخصوص احوال همان جماعت
باشد از جوانب برینجمله مقرر دانند

و ما خلوص ارادت

و هواداری و خصوص عبودیت و جان سپاری او را که بظاهر و باطن در جمیع توابع
و مواطن مره بعد اولی و کرة بعد اخری کالبدر فی الاشتهار و الشمس فی نصف
النهار بود منظور نظر التفات داشته صرف عنان عنایت مراعات حق گذاری
و مکافات خدمتگاری او واجب و لازم می دیدیم و منصب امارت دیوان اعلی
اعلاه الله تعالی باهتمام او مفوض گردانیدیم تا بالضبط نسق دولت و دارائی
از ساحت دایره مملکت بنوعی قیام نماید که عرصه بسیط بسیت کارگذاری
او موشح و مشحون گردد و در خلال این احوال رفعت شان نسب او که بحسب
شهادت جمهور مشاهیر خراسان بخاندانهای گرامی از سادات عظام و مشایخ
اسلام و علما اعلام و ملوک نامدار و امرای کامکار و وزرای صاحب اعتبار حسب

التحقیق و التفصیل شرف اتمامی یافته بذروه عرض رسید وسیله مزید تربیت
والتفات گشته بثبوت پیوست که هر نوع مرحمت و نوازش که موجب قربی
بنسبت حال او ارزانی داشته ایم بحکم ارث و استحقاق بی شایبه تردد
در محل خود بوده سبیل همگنان از افراد طوایف امم اصناف ترک و عرب
و عجم آنکه من بعد دستور اعظم مشار الیه را در سلک امراء دیوان اعلی منتظم
داشته در کافه مهمات ملکی و مالی مراجعت بدو او مفترضات شمارند و قوریتای
بزرگ و جالقی سترک در سوانح امور مملکت بی میامن تدبیرات اصابت
آیین او صواب ندانند استماع سخنان رسل و پیغامهای ایلچیان و صلاح یراق
و جواب و مدت توقف و کیفیت رخصت ایشان بمشورت او متعلق شناسند
عرض احوال ملکی و مالی در عتبه همایون و تمهید قرار مهمات و فیصل آن بی حضور
او موافق ضمیر اشرف ننهند دستور اعظم مشار الیه باید که از کمال درایت و وفور
فراست خود علی الدوام بضبط و ربط مهمات ملکی و مالی قیام نماید کفایت هر
مهم که متعلق بناموس سلطنت تواند بود بر ذمت همت خود واجب شناخته
در اتصال آثار معدلت بطوایف انسان بر موجب ان الله یأمر بالعدل و الاحسان
شایبه قصور و فتور جایز ندارد تا میامن مثوبات آن بروزگار دولت روز افزون
و اصل گشته طبقات خلایق شادان و کافه ممالک آبادان باشد ان هذه
تذکره فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا

زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان
خلافت و اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران اجله سعادتمند





و فرزندان اعزه ارجمند و امرای ظفر قرین نصرت مآل و ارکان دولت ابدی الاتصال
و صدور صدر نشین و وزرای کفایت آیین و ارباب مراتب و درجات و اصحاب
تومانات و مزارجات با اعلام ممالک و اشراف ممالک از جماهیر نقبا و مشایخ و علما
و سکنه مساکن و متوطنه مواطن و عامه رعایا و کافه برایا بدانند که چون سعی مشکور
خسروانه باصغاء مسئول درماندگان صرف نمودن و جهد مستطاع پادشاهانه
در انجاح مأمول بردرماندگان تقدیم فرمودن از موجبات دوام دولت و مقتضیات
ازدیاد مواد رفعت دنیا و آخرت است قال النبی علیه السلام من اعطاه الله تعالی
مملکة علی عباده ثم عدل علیهم مد الله تعالی فی عمره و اذا انصف ضعیفهم من
قویهم قوی الله تعالی سلطانه ثبت بر دوام تو دلیلست قوی عدل از آنک بر نگردند
زمهم تا بود عدل دوام لاجرم رعایت مقتضای عدل و داد در باب غور رسی
متظلمان و دادخواهان واجب و لازم دانسته همگی همت همایون متوجه و متعلق می باشد
که پیوسته مقدمات تفحص اوضاع مظلومان و استکشاف احوال فقیران و محتاجان
ممهد گردد در همه وقت راه دادخواه گشوده استماع سخن ستم یافتگان و قطع
و فصل کلیات و جزویات امور ایشان بی مداهنه و مراعات جانبی بظهور انجامد
بنا علی ذلک عمده المملکه الخاقانیه امین الدوله السلطانیه خواجه قوام الدین
نظام الملک که سابقاً شرف امتیاز و ارسی نوع گرامی در باب تشقوق نصب عالی
و مواجب متعالی از السنه و افواه مشاهیر وقت بمسامع جلال بود و مبنی رجحت
و ثبوت آن از مبادی دولت ابد پیوند مناظم امور ملک و ملت و مصالح ضروریات
دین و دولت بر وجهی که ملاحظه مصلحت مسلمانان و استعلام کما هی احوال زیردستان

تواند بود دم سپارد و می پردازد چنانکه الیوم در موقف همایون سلطانی تقلید
مقالید حل و عقد امور سلطنت بواسطهٔ کمال کفایت و کاردانی از مرتبهٔ وزارت
که مستتبع اشراف دیوان بود بدرجهٔ رفیع امارت متصاعد گشته مرجع
تمامت امور و کارساز طبقات جمهور است مع ذلک کله در خلال این اوقات
مقرر شد که متعهد پرسش داد خواهان و فریاد رسی محتاجان و مظلومان بوده
قطع فصل مهمات ایشان را بعزم ثابت و رای صایب از ذخایر مثوبات
اخروی و حلایل فتوحات دنیوی داند و از انجمله هر صورت که عرض آن واجب
شناسد حسبما یقتضیه الوقت بذروهٔ عرض رساند و معتمد الدوله مشار الیه
بملاحظهٔ مزید احتیاط و استحکام که از لوازم احوال خجسته مآل اوست در ضبط
و ربط آن مهمات خیر انجام که بهر اینه مستدعی قوام عالم و نظام امور بنی آدم تواند بود
استدعای حضور افاضت اثر یکی از شاهزادگان نامدار و جمعی از امنای صاحب
خبرت که در سرانجام معظمات آن شغل خطیر سزاوار این کار باشند واجب دانسته
برحسب ملتمس او حکم قضا امضای سلطانی برین وجه بنفاذ پیوست که جناب سلطنت مآب
ابوت آیات اعتضاد الدوله غیاث الدین سلطان احمد یزنم که براستی در جمیع امور
ملی ارجمند و سعادتی بر دوام دارد روز بروز در ان مجالس خیر شرف قدوم ارزانی
داشته برای مشکلگشای خود کفایت مهمات عجزه و مستضعفان اثر اهتمام
بظهور رساند و یوماً فیوماً در تضاعیف این احوال در هر یک از ان مجالس رفیع الدرجات
یکی از صدور منشرح الصدر و قضاة شریعت سمات و منشیان و بخشیان با مهر
واقف و حاضر باشند و از یساولان و پیاده روان درگاه ممالک پناه جهل نفر دیگر

جهت



جهت تردد و کارگذاری طریق ازدحام و جمعیت مسلوک دارند تا قطع مهمات
و کفایت ضروریات هیچ یک از داد خواهان جهان پی داد و ستم رسیدگان عالم
کون و فساد در عقدهٔ اهمال و امهال نماید سبیل همگنان وفقهم الله سبحانه لاشاعة
آثار الخیر و البر آنکه برحسب فرموده که از قضیهٔ نفاذ حکم قضا دارد و مقرر داشته قدم از
دایرهٔ امتثال و فرمان برداری بیرون ننهند تا غبار حیف و تعدی از صفحات صحایف ایام
سترده گردد و مقرر است که عمدة الدوله مشار الیه در نجات و رستگاری گرفتاران و ترحم
و غور رسی داد خواهان صورت مراقبت و نیکوکاری بنوعی منظور نظر اعتنا خواهد داشت
که هر یک از ایشان دست قدرت و اعتماد در دامن سرزده مظالم نهاد و زده از روی استظهار
و امیدواری بفحوای این نظم عذب البیان که بداد خواه زدست تو میروم سوی دیوان
رطب اللسان گردند و من الله الاعانة و التائید

برادران سعادتیار و فرزندان برخوردار و امراء
رفیع منزلت و وزرای صاحب خبرت و صدور منشرح الصدر و نواب مرتفع القدر
بانقبای عظام و علمای اعلام و مشایخ اسلام و متصدیان اشغال و مباشران اعمال و سکنهٔ مساکن
و متوطنان مواطن از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که چون پیوسته بمرافقت عنایات
الهی و افاضت برکات نامتناهی مناظم اوضاع شهریاری و مجاری احوال جهانداری ما
بر اعالی درجات و اقاصی مراتب انتظام و تیسیر می یابد ما نیز از سر صفای نیت و خلوص طویت
روی دل متوجه جهت نیاز واردات و جمع میان دولت دنیا و آخرت گردانیدن
واجب و لازم میدانیم و ابواب فتوحات بر روی روزگار خود مفتوح میگردانیم از
جمله نظایر بر آنکه در ولا ببدایت اولم یروا انا جعلنا حرماً آمنا همگی همت بر انتظام امور

بارگاه پادشاه حقیقی و عتبه رسالت پناه ختمی که قبله توجه واقفان آگاه کعبه
امانی و آمال الی الله و فی الله است موقوف داشته نظم و رتق مهمات و نسق معاملات
موقوفات حرمین شریفین بیت الله الحرام و روضه رضیه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم شرایف التحیه که بحکم ضبط الاوقات اصعب من حل احجار اوقاف از کلیات
اشغال و معظمات احوالست بحسن اهتمام معتمد صادق الاخلاص و دستور زاده واثق
الاختصاص خواجه کمال الدین حسین که بوسیله کمال استعداد و اهلیت ذاتی و مکتسبی در موقف
همایون بر وجه احسن درجه قرب و خصوصیت یافته مفوض گردانیدیم تا چنانچه از
ضمیر خبیر او سزد در تعمیر و ترویج رقبات رایت استکشاف و استعلام کلیات
و جزئیات آن سعی مشکور بظهور آورده همه را از مظان لبس و اشتباه مواقع خلط
و التباس مستخلص گرداند و در عزل و نصب ضابطان مهمات و کارگذاران معاملات
مستقل بود و هیچکس از صدور عظام و غیر ایشان بهیچ بهانه دران سرکار مدخل ننمایند
و متولیان حرمین کریمین زادهم الله تعالی کرامة در جمیع احوال رجوع باشارت و
استصواب او نموده عرض حاجات و رافع ملتمسات خود بوسیله اهتمام او
مقرون شناسند و صرف محصولات آن موقوفات بمصارف استحقاق
موقوف بنفاذ حکم مطاع علی الاطلاق دانند سبیل همگنان عموما و خصوصا آنکه این
منصب شریف را من حیث الاستقلال بی مشارکت غیری بعهده و اهتمام او
مخصوص شناخته در جمیع قضایای کلیه و جزویه مراجعت باوامر و نواهی او از مفترضات
شمارند که لامحاله عقد عملی از اعمال بی اصابت رای او در سلک جواز انتظام نخواهد یافت
وظیفه معتمد مشار الیه نیز جوامع ضمیر بتمهید این قواعد موقوف داشته بصدر

[illegible]



منشرح و قلب مطمئن مساعی جمیله و مآثر مرضیه بتقدیم رساند و میامن تولیت سبحانی
آثار کفایت و کاردانی در نظر همایون که مشرف ممالک غیب است ظاهر و مکشوف
گرداند

فرزین سپهر آیین سپه آرای

مسجل شهر [illegible] الثانی

و نوسان ظفر قرین کشورگشای و دلاوران صف شکن فیروزی آثار و رزم آزمایان خصم افکن
تیغ گذار بدانند که چون همای بهجت و شوق دولت روزافزون ما از اوج ظفر بر اعداء ما پرچم
اعلام فتح انجام این صفوف رزم آزمایان سپهر انتقام است و تا طایر سنجری
اقبال ابدی الاتصال ما سایه بلند پایه جرأت بر ساحت حدود جهان انداخته الحق
بخت بکام ارادت بندگان فیروزی فرجام است التفات خاطر دریا متقاطر
بتکمیل و تمکین جنود نصرت آیین و ترتیب اسباب صلاح و تجهیز و سایر وجوه و جهات خاص
که بر طبق صلاح دولت قاهره بنمایش و آرایش سپاه جهانگیر گیتی پناه بسمت اختصاص
دارد مصروف و معطوف می باشد و چون مستند الخواص و عمدة اهل الاختصاص خواجه رشید
الدین عمید الملک از تنا و اکتساب بمزید نجابت و جلادت مخصوص بوده در همه وقت بازوی
شجاعت و دلاوری نیروی کفایت و کارگذاری و بامتثال فرمان لازم الاذعان مبادرت
نموده در تقدیم خدمات بندگانه کوششهای مردانه مینماید و پدر نامور او موتمن الدوله
خواجه نظام الملک عمرها و قرنها در تقدیم مراسم خدمات شایسته بر وجهی که تیر اندیشه
از کمان گمان بحد احصای آن نتواند رسید قیام بردوام از مقام وزارت سلطان نامیک
بدرجه امارت و سمان ترک رسید مقارن این احوال عنان حل و عقد مهمات داروغگی
جبه خانه همایون که از معظمات امور دولت روزافزون نشانه سهم ارادت و اعتنا
خسروان همایون تواند بود بقبضه اهتمام و اختیار او باز دادیم مقرر آنکه بضابطه

ضبط و ربط بدایع صنایع آن ممهد کردانیده متصدیان اعمال آن خطیر را در حرم
حمایت خود از حدوث حوادث و قصور تقصیر حصن حصین باشند سبیل همکنان
از افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم آنکه معتمد الخواص مشار الیه را بهر حال
دارو غه و حاکم امور مذکوره باستقلال شناسند و در تمامت قضایای کلیه و جزویه که تعلق
اختصاص بدین شغل شکرف دارد سرا و علانیه مراجعت باوامر و نواهی او واجب و لازم
داشته از مقتضی فحوای اشارت و استصواب او که هر آینه موافق مصلحت پادشاه
بود تجاوز ننمایند صدور فرامین خیر آکین سلاطین شمسیه التشمیس

عدیل البدر در تنسیق مهمات صدور منشرح الصدر و متولیان اوقاف رفیع القدر

صدر الکتاب صحیفه علم و عمل و فضل مقاله خالی از شوایب خلل مضمون کلام خجسته و جام
فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام است که صدور صدر نشینان پیشگاه
صدارت را در باب استیفاء ذکر جمیل و استیفای اجر جزیل از مقتضای قضای
آسمانی بمهر حل البرهان والله یقضی بالحق میرسانند فلهذا چون قاضی الحاجات رفیع الدرجات
قدر سلطانه و بهر برهانه لمثال اقبال ما در محکمه علیای آیینه حکما و علما بتوقیع وقیع توتی الملک
من تشاء محلی و مجلی نمود و ایالت خطه جهان را بوثیقه بینات نصفت و شهود عدالت
بجانب ما مفوض فرمود و لامحاله صلاح حال مرکز تقی بوجود و حدثی که جمعیت آن
بی تطرق تحقیق این انتظام نکیرد موقوفست و ملاحظه احوال مجموع طوایف انام علی
اختلاف طبقاتهم و تفاوت درجاتهم در جمیع امور لازم سیما معشر شریف سادات
عظام که بمقتضی قضیه اکرموا اولادی بتعظیم و اکرام آن شرذمه کریمه بر همکنان واجب و فرقه





جلیله علمای اسلام که بموجب اولوا العلم قایما بالقسط رعایت جانب آن کروه باشکوه بر ذمت
همت خاص و عام مفروض و زمره رضیه مرضیه مشایخ اسلام که انوار فتوی و کرامت
آن طایفه شریفه از افق ان اکرمکم عند الله اتقیکم تابان و بی شایبه اشتباه نظم امور
و انتظام مهام ایشان بحیطه محافظت صدر رفیع القدر و بدر منشرح الصدر متعلق
و مربوطست بناء علی ذلک مقارن این حوال بر مقتضی فحوای ان مقال که بقاضی
المرافوضا الصدارة کفایت این مهم خطیر بر حسب بر و الجه ازل الدار بانهاب بحسن
اهتمام مولانا الاعظم اقضی القضاه الاسلام فی العجم مولانا برهان الدین محمد شیخ الله
صدره که فنون مآثر حکمی و ادبی و صنوف خصایل موروثی و مکتسبی از روز نامچه حالات
او واضح و بواسطه رعایت رسم هواداری و جان سپاری قدیم و صیانت حقوق
خدمتکاری و طاعت کذاری جدید در عتبه خلافت روز افزون از مقربان خاص و
منتسبان ظاهر الاختصاص که رقیه احوال اعمال ایشان بربقه ضراعت و عبودیت مر بنظ
و منوطست محل وثوق و اعتماد و مرتبه خصوص و اعتضاد یافته از روی عنایت
و نوازش مفوض و ماکول کشت و چون اقوال و افعال او موافق طبع همایون و افعال و اعمال او
بصلاح دولت ابد پیوند مقرونست بمیامن تولیت آلهی تفویض اختیار مهمات موقوفات
خاصه سلطانی علاوه آن کردانیده مقالید حل و عقد و قبض و بسط آن شغل خطیر بکف کفایت
و قبض ارادت او که مشرف ابواب سر و علانیه است بازکذاشته شد تا جنانچه از خصایل
رضیه و شمایل مرضیه او سزد بلوازم این شغل اشتغال نموده اصناف اشراف را
در مراتب مناسب متمکن دارد و با انشراح صدور انکشاف ضمیر در تعمیر مساجد و مدارس
و خوانق و معابد و مزارات و مشاهد و روابط و سایر بقاع خیر و تکثیر محصولات وقف و

وضبط امور بیت المال وایتام وغیب دقیقه فرو نگذارند و تحقیق رقبات موقوفات از کلیات
وجزویات واجب دانسته دست متغلبه را از تصرف دران کوتاه دارد و بمردم امین
سپرده ملاحظه مصارف وظایف و شروط واقفان نموده نگذارد که یکمن نابو یکدینار
بغیر مصرف وجوه مصروف و در استحکام مبانی خیرات ومبرات کوشیده از سر
استظهار هرچه تمامتر بلوازم ان اشتغال نماید و تفویض مناصب شرعیه بارباب استحقاق
منظور نظر اعتبار داشته غیر مستعد و مستحق در مقام تقلد و تکفل ندارد و در ملاحظه
حال فقرا و مستضعفان و مستحقان از میل و محابا محترز و مجتنب باشد سبیل همگنان
از اصول شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی وارکان دولت قاهره و اعیان حضرت
ظاهره و سده عتبه بارگاه و سادات عظام و علماء اسلام و مشایخ انام و متصدیان
مناصب شرعیه علی الاطلاق دانسته و در جمیع مهمات که برای و رویت او
تعلق دارد اقوی و مطلق داشته وظایف توقیر و تقویت بجای آورند و ارباب مناصب شرعی
خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول دانند او نیز باید که چنانچه از طریق پسندیده
او سر و صورت التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق نقش خاتم اشتباه داشته بانشراح صدر در همه
حال بنوعی معاش کند که در مواقف اذا بعثر ما فی القبور وحصل ما فی الصدور نزد عالم
الخفیات که یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور مستحسن و مشکور افتد هذا ما عهدنا الیه
والعهدة فی الدارین علیه

صدر الکتاب صحیفه کامکاری و فصل الخطاب

منشور بختیاری محمدت و ستایش پادشاهی تواند بود که خاصان درگاه خود را الحکم لقد
آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة بانواع اصطناع ممتاز و سرافراز ساخته جل شانه و عظم

سلطان



سلطانه و رایت محجت آیت صدر رسل خواجه دنیا و دین ابو القاسم محمد
الامین را بذروه فلک عزت برافراخته صلی الله علیه وآله الی یوم الدین بعده بر صدور
صدر نشین پیشگاه علم و عمل و بدور فلک نشان بارگاه خالی از شوایب خلل مهمی محجوب نماند که
مقالید استبعاد کرجمیل و استیفای اجر جزیل بملاحظه احوال و مراقبه امانی و آمال معشر
شریف سادات عظام و فرقه جلیله علمای اسلام و طبقه رفیع مشایخ اسلام موشح و منوط
است و هر سبب انتظام این امر خطیر پی تطرق وجود مجسته ورود صدر عظیم القدر
منشرح الصدر که لا محاله مستدعی احیاء مراسم بقاع الخیر و مستتبع ترویج مناهج موانع
البر تواند بود از حیز قوت بدرجه فعلی نمی آید بناء علی ذلک کفایت این شغل خطیر بحسن
اهتمام زبده اصول صاحب هدایت و نقاوه فروع دوده صدارت و کفایت
قدوه الاشراف بشرایف مواهب ربه الکریم خواجه جلال الدین قاسم بن مولانا شمس الدین محمد
امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم شرح الله صدره که من المبدا الی الغایه ابا عن جد در خانواده
خلافت روز افزون متعهد و متکفل ضبط و ربط این مهمات میمون بوده اند و در همه
بخدمات شایسته اسلاف نامدار و سلاطین خاندان بزرگوار ما قیام نموده اند
لاجرم هذه الاثار امانت و کارگذاری بر صفحات مجاری حالات واضح و لایح است بر آن بحکم
انزل الدار بانها مفوض و موکول گشت تا بمیامن تولیت آلهی بر وجهی که از خصایل رضیه
و شمایل مرضیه او سزد بشرف لوازم این امر مشرف گشته اصناف اشراف را در مراتب مناصب
متمکن دارد و بانشراح صدر و انکشاف ضمیر در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق و معابد و مزارات
و مشاهد و رباط و سایر بقاع خیر و تکثیر محصولات وقف و ضبط امور بیت المال و ایتام
و غیب دقیقه فرو نگذارد و تحقیق رقبات موقوفات از کلیات و جزویات واجب دانسته

دست اختیار متغلبه را از تصرف در وجوه جهات آن قاصر و منکسر گردانند و در استحکام
مبانی خیرات و مبرات کوشیده از سر استظهار هرچه تمامتر بلوازم آن اشتغال نماید
و تفویض مناصب شرعیه بارباب استحقاق منظور نظر اعتنا داشته غیر مستعد و مستحق را
در مقام تقلد و تکفل نگذارد و در ملاحظه حال فقرا و مستحقان از میل و محابا محترز و مجتنب باشد

صدر الکتاب صحیفه علم و عمل و فصل الخطاب منشور دین و دول سپاس بیقیاس حضرت
پادشاهی تواند بود که خاصان درگاه خود را بانکشاف مطالب و انشراح صدر
و قرب ممتاز و سرافراز ساخته و رایت خجسته آیت صدر رسل خواجه دنیا و دین
را که الحکم لعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور بر مرآة ضمیر منیر آفتاب تاثیر او که جام جهان
نماست بذروه فلک عزت برافراخته صلی الله علیه و آله و اصحابه صدور ایوان
الشریفه و صواحب دواوین الطریقه و الحقیقه بعده بر صدور صدرنشین پیشگاه سیادت
و بدور فلکنشان بارگاه سعادت مخفی و محجوب نماند که منشور استبقای ذکر جمیل و فرمان
استیفای اجر جزیل شهریاران دین و دولت روزافزون بملاحظه احوال و مراقبت امانی
و آمال معشر شریف سادات عظام و فرق جلیل علمای اعلام و طبقه رفیع مشایخ اسلام موشح
و مشحون است و تیسیر اسباب انتظام آن امر خطیر بی تطرق وجود خجسته ورود
صدور عظیم القدر منشرح الصدر که لامحاله مستدعی احیاء مراسم بقاع الخیر و ترویج
مناهج مواقع البر تواند بود بناء علی هذا کفایت این شغل شریف بحسن اهتمام سعادت
فرجام سیادت مآب فضیلت انتساب مرتضی اعظم مجتبی اکرم قدوه جماهیر العلماء الاعلام
اسوه مشاهیر سادات العظام سید غیاث الملة والدین محمد الحسینی المشهدی شرح الله

صدره



صدره که حقوق خدمات پسندیده او ارثا و اکتسابا در خانواده خلافت همایون بانواع
ثابت و معروف تمام بر کماهی جهات خاص و عام از صفحات حالات او واضح و لایح است
مفوض و موکول گشت بمیامن تولیت الهی

بر صدور صدرنشین پیشگاه علم و عمل و صدور فلکنشان بارگاه خلافت
از شوایب خلل مخفی و محجوب نماند که صدر الکتاب صحیفه استبقای اجر جزیل بملاحظه
احوال و مراقبت امانی و آمال معشر شریف سادات عظام و فرقه علمای اسلام و زمره
جلیله مشایخ اسلام موشح و مشحون است چون تیسیر انتظام اسباب آن امر خطیر
بی تطرق وجود خجسته ورود صدور رفیع القدر منشرح الصدر صحیح حال از حیز قوت
بر حد فعل نمی آید و احیاء مراسم بقاع الخیر و ترویج مناهج مواقع البر بمساعدت مساعی
سعادت اثر ایشان نمی افزاید و مولانا الفاضل الکامل محرز قصبات السبق فی مضمار الفضائل
مولانا غیاث الدین جمشید شرح الله صدره که تحصیل حسب جمیل از علوم دینی و فضایل و مآثر
یقینی علاوه کمالات نسب جلیل که لامحاله من طرف الاب باصول مشاهیر علما میرسد
و من جانب الام بفحول امرای جنود این خانواده خلافت انتما انتها می یابد حسب کوهی خبر
دارد و شرفی نسب جوی ز جمشیدین قارن کرد نمیده بوسیله شرف جناب
حسبی و نسبی و رفعت علامات موروثی و مکتسبی که مستتبع فنون عنایت و التفات
تواند بود و قرب قربی میگذرد که در عتبه دولت همایون بخدمات شایسته روزافزون
اهتمام تمام و قیام بر دوام بتقدیم رسانیده آثار استعداد و انوار استحقاق
از صفحات مجاری حالات او واضح و لایح است بناء علی ذلک از ذوی مرحمت
و نوازش در خلال این احوال تقلد و تعهد منصب صدارت عالی باهتمام فرخنده فرجام او

مفوض و ماکول کردانیدیم

جون حافظان انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون مخلدا و قای صحف
ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم موبد از قوایح ریب هدا تستینی من الملک
آیات بینات سعادت و اقبال ما را از صور تغیر و تحریف مصون و محفوظ داشته حفظ
مراسم این موهبت را بر تلاوت مصاحف ترتیب حفاظ مقصور و الذین آتیناهم
الکتاب یتلونه حق تلاوته و قرار مکتب خانه علمناه من لدنا علما که پیوسته صفحات
اخلاص ایشان بعشور و آیات صفا و رتبت و جلوس طویت محلی و مزین است بنوع
مواظبت و موافقت میفرماییم که سبب رونق جوامع خیرات و رواج مجامع مبرات
میگردد از جمله اشباه و نظایر آنکه مولانا الاعظم قدوة الحفاظ والقرا صحیح اللهجه
ملیح الادا حافظ محمد روحی که در نغمه سرای معجزنمای ایتی در بستان الست و بنغمه داودی احیای
الجهنت مسیحای حرفی از دیوان او و لا محاله در تحقیق حقایق کلام معجز نظام فرقانی
عندلیبان دستان سرای چمن قرارت و تجدید و طوطیان بخوش ندای گلشن تلاوت
و تجوید منزلت تعوق و ترفع و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا که بهیچ وجه
اندر نباشد این همه آیت   یافته بنابرین صدارت و تقدم حفاظ جامع مراة

فرزند سعادتمند قمر ماهیت
خورشید خاصیت غیاث السلطنة والدین محمد معصوم بها در عصمه الله تعالی عن جمیع الآفات
والمخافات و امرا دولت مظفر جنود و منتسبان رایت موفر ورود با زمره پیادات
واجب الاجلال و طبقه علما و مشایخ پستوده حال فرخنده مآل و مباشران اشغال
سلطانی و متصدیان اعمال دیوانی و اصول سکنه مساکن و جمهور متوطنه مواطن مملکت

فاخره خوارزم واصلح الله مالهم وانجح بالخیر والسعادة امالهم بدانند که جون از دیوان
دار السیاده سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین مثال امتثال فرزوده
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بنام خجسته فرجام ما موشح و محلی گشته و محبت و متابعت
بزرگواری که ریور انگشت نبوتش نگین خاتم تمکین ولکن رسول الله وخاتم النبیین است
دریرا و ضرا نصب العین ضمیر منیر آمده و در جمیع احوال و اوقات تولا بولای عترت
طاهره نبوی دودمان مبارک مصطفوی علیه و آله اجمعین افضل صلوات المصلین واجب
و لازم شناخته ملاحظ جانب شریف آن ارومه عظیم الشان و اندیشه انضاب
ریاض مرام ایشان امری مقرر و قاعده معتبر میدانیم و اهتمام بانتظام اسباب
فراغ بال و انجاح جمیع امانی و آمال هر عشیره از آن انجح وسایل حصول مقاصد دو جهانی
دانسته اصول و تفاریع انتما سیما عالیجناب نقابت قباب امارت انتساب سلطان
سادات جهان شکوه غیاث الحق والدین سید مهدی خواجه دشتی مهد الله
لتزوجه روح بساط الروح والریحان که لا محاله از اکابر نقبا و سادات عرب و عجم بجلس
ارفع از و برو ساده رفیع سیادت بنشسته و از طبقه اسباط جلالت مناط خسرو سریر
سعادت و سیادت والی کشور ولایت غیاث الملک غوث الاسلام من آل
احمد و هو احمد آکه رضی الحق والدین احمد الحسینی المشهور بسید اتا قدس الله سره المقرب
رمسه و طیب بتمام القدس نفسه ابن الدین نوار نور رب العلی و لهم علی قمم الکواکب منزل
و جون در ینولا از آن معشر شریف عالیجناب سعادت انتساب نقابت نصاب مرتضی
اعظم مجتبی اشرف اطهر اکرم افتخار صنادید آل طه و یس استظهار مشاهیر اولاد
سید المرسلین الکریم ابن الکریم ابن الکریم   نقاوه شرفا الحرمین الشریفین بالطف جسم

وخلف اعظم السید صفی الملة والدین محمد تقی که انوار آثار آن اکرمکم عند الله اتقیکم
از وجنات احوال او واضح ولایح است بهدایت والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
متوجه موقف خلافت گشته ومجلس مقاربت بر بساط مجالست علی قاعدة اسلافه متقدم
زمره که اوراق اعراق زاهره ایشان بارقام کل حسب ونسب منقطع الا حسبی ونسبی ارقام
یافته متفرد وممتاز گشت ومثال واجب الامتثال که بامضای فرامین سلاطین مغفرت مآل
درباب تفویض تولیت موقوفات مزارات متبرکه فحول زمرهٔ اولیا واصول فرقهٔ اصفیا معین
الحق والدین شیخ حکیم خواجه رضی الحق والحقیقة والدین سید آتا وخلف صدق او مرشد الملة
والدین سید عبد الله خواجه افاض الله سجال علیهما انوار اسرار نام نامی وآن بزرگوار او را مرتضی
ممالک اسلام سید عماد الدین مطهر که جان مقدس ونفس مطهر او مظهر آثار رسالت ومورد
اسرار اصالت بوده التماس تجدید امضا بنموده عرض رسانید بمیامن تولیت
آنکه نظر اشرف که مشرف ممالک غیبست رای آن مسئول او گماشته شغل تولیت
موقوفاتی که در ولایت کات وحسوق بمزارات مذکوره وخانقاه فردوس اشتباه
او منصوبست بجناب مرتضی اعظم مشار الیه علی سبیل الاستقلال دون المساهمة والاشتراک
تفویض فرمودیم وظیفه ممکنان علی ای حال آنکه مرتضی اعظم مشار الیه را بدستور اشراف
اسلاف در مواضع مذکوره متصدی شروع تمشیت امور دانسته آنچه براه ورسم
این شغل متعلق بود برای رزین او مفوض داشته مباشران ومزارعان اوقاف در
لوازم اشارت این امر رجوع باشارت او نموده محصولات موقوفات مذکوره
را بحواله وبراه او جواب گویند وظیفه مرتضی اعظم مشار الیه آنکه بفحوای الولد الرشید
یقتدی بوالده الحمید در تعمیر رقبات وقف وترویج مهمات مزار وخانقاه دیگر وتوفر

آن



آن سعی جمیل بظهور رسانند وچون حکم مطاع لازم الاتباع بنفاذ رسانیدیم که
بدستور زمان حضرت امیر صاحبقران که لا محاله الی حدوث الآن استمرار واستقرار
یافته مذکور را از مواضع موقوفات سلطانی ومتوجهات دیوانی معاف ومسلم دانند
مقرراست که بجهت اخراجات وسالیانه تمغا ودوانگه ومالوجهات وقبلجات وتمغا
وطرح متعرض نشوند وبسایر تکالیف مزاحم نگردند ودر حدوث هیچ باب بخلاف
دستور عمل نکنند

متصدیان اشغال سلطانی ومباشران اعمال دیوانی بدانند

که چون بمیامن تولیت از نسایم جرعه جام استیلا واستعلا دولت دینی ودنیوی کام
خجسته فرجام خیرانه خوشگوار آمده بمقتضای فحوای البرکة فی مشایخکم در هر باب روی دل
متوجه وجه ارادت زمره اقطاب میگردانیم وفرقه اولاد واحفاد ایشان را که بشرایف
کمالات صوری ومعنوی مشرف اند بواسطه حصول سعادت دارین ممد میدانیم از انجمله
چون درین ولا بقیة اعاظم المشایخ خواجه معین الحق والدین جامی بنده عرض رسانید که
امر تولیت خانقاه معارف پناه سعد آباد که واقف آن جد نامدار مشار الیه است
در سوابق اوقات تعلق ببرادران رافع خواجه نور الدین عبد الرحمن وخواجه نظام الدین عبد الاحد
می داشته وچون خواجه عبد الرحمن ودیعت حیوة سپرده والد او خواجه زین العابدین
بوسیله آنکه از اولاد واقفست نشان همایون گرفته که مباشر امر تولیت باشد واکنون
خدمت رافع رفع شانه فتوی ائمه اسلام نمود که بموجب شرط واقف در زمان حیوة او تولیت
آن وقف بخواجه زین العابدین مذکور نمیرسد وتذکره مشحون بخطوط مشایخ واهالی
آن مقام خجسته فرجام نیز بعرض رسانید که خواجه عبد الاحد در ایام دخل خود محصولات

وقف مذکور را بمصارف وجوب نرسانیده بناء علی هذا امر مقرر شد که بحکم رجع
الحق الی مکانه آن شغل شریف مع جمیع ما یتعلق به بر مقتضی فتوی علما دین علی
سبیل الاستقلال دون المشارکة الغیر تعلق اختصاص بثمره شجره الولاء خواجه قطب
الدین محمد مذکور داشته باشد وظیفه همگنان در همه حال آنکه شیخ الاسلام زاده
مشار الیه را بتعهد امر تولیت آن مقام دانسته آنچه براه و رسم آن متعلق تواند بود
رجوع برای منیر او نمایند تا او نیز طریقه امانت و دیانت مسلوک داشته حسبما یقتضیه
الشرع از عهده سرانجام آن کار لعصی عامد و حق التولیه معهود سنه بسنه از محل خود
گیرد و بی توقف بدو رسانند

برادران نامدار و فرزندان سعادتیار ابقاهم الله تعالی و رقاهم
مدارج العز و العلی و امرای ملک آرای و صدور روشن رای و وزرای آصف صفوف
و منتسبان عتبه دولت با طبقات سادات عظام و علما و مشایخ لازم الاکرام
و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان اعمال شرعی بدانند که چون بمیامن تولیت آلهی
زواهر جواهر اسباب خلافت و پادشاهی ما علی الدوام در سلک حصول انتظام تمام دارد
و جوامع ضمیر اشرف که مشرف عالم غیب است بر استبقای ذکر جمیل و ادخار ثواب جزیل
محصور و موقوف می باشد و همگی همت همایون بتعمیر بقاع خیر و تکثیر حاصل موقوفات آن ملتفت
و مصروف میگردد تا روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه و ارباب استحقاق
شادان در رقبات اوقاف آبادان باشد چون مولانا العالم الفاضل المتورع کمال الدین
علیشاه سبحانی که آثار علم و دیانت بر صفحات صحایف احوال او واضح است سابقا مباشر
مهم اوقاف دار السلطنه هراه گشته بدستور اشرف امنا شرایط ضبط کفایت بظهور

رسانیده



رسانیده متعهد تعهد عظایم اشغال و جلایل مهمات گشت بناء علی ذلک مقارن این
حال منصب خطیر تولیت موقوفات مذکوره بر سبیل استقلال باهتمام او تفویض
یافت تا در تعمیر و ترویج مساجد و مدارس و خوانق و اربطه و سایر بقاع الخیر و احیاء
مراسم موقوفات روز بروز مساعی مشکور بظهور آورد و در تکثیر و توفیر منافع و ارتفاعات
و اتصال وظایف و رواتب جهات بمصارف وجوب و مصاب استیهال جهد بلیغ
بتقدیم رساند وظیفه مباشران و کارگذاران مهمات اوقاف مذکوره آنکه مولانا مشار الیه
را بر سبیل انفراد صاحب عهده این امور دانسته آنچه براه و رسم این منصب متعلق باشد
بمجلس اهتمام او مفوض شناسند و خود را بنصب او منصوب و بعزل او معزول
دانسته از مقتضی مصلحت و صواب دید او که هر آینه موافق شرع شریف و مستدعی
ضبط وقف تواند بود تخلف جایز ندارند و تجاوز ننمایند مولانا مشار الیه نیز باید که
چنانچه از طریقه مرضیه او سزد روز بروز آثار کفایت و کاردانی بظهور آورده هر موضع
از مواضع وقف که تواند رسید رسیده قاعده تیقظ و هوشمندی ممهد گرداند
و حق السعی عمال بقدر عمل مقرر سازد و حق التولیه و مستمری که تا غایت متولیان
میگرفته اند از محل خود گیرد

سده های ترخانی ابنای زمان از التفات
و عاطفت فرمان دهان مرعهد داوان

سر سخنوران مجالس براعت و قافیه سنجان
مواقف فصاحت و بلاغت مخفی و محجوب نماند که بیت القصیده مفاخر و مآثر انسان
که شاه بیت مختارات دیوان مراتب حدوث و امکان واقع شده فضیلت نطق
و شرف تکلم است که مطلع نعت کمالش مصدوقه ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا

فائق بسوره من مثله و تخلص منقبت بی زوالش فرموده ان من البیان لسحرا

خواری معانی سخنست برقع کش معشوق نهانی سخنست نوری همه و نهان بود روشن ازو

در عالم تیره گر بدانی سخنست و هوشمند سخن شناس بی شبهه و التباس داند

که سخن را مراتب استحسان و استهجان تفاوت تمام و تفاضلی بیرون ضبط افهام است

چه بعضی سخنان بتحقیق حکم اصوات حیوانات دارد که ازیشان کیف ما اتفق صدور

می یابد و بعضی در علو مرتبت و رفعت قدر بمرتبه ایست که قوت بشری با وجود مزیت

نطق با بیان مثل آن وفا نمی نماید و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا لاجرم سخن میان این دو طرف

که غایت نقصان و ابتذال و نهایت شرف و کمال است مراتب درجات بسیار

از حیز شمار بیرون و فنون اقسام مختلف و انواع اصناف گوناگون دارد و از

طریق مدارک حسی بذوق سلیم و طبع مستقیم در می توان یافت که از اقسام کلام آنچه

بکسوت نظم و رموز ذوق مزین و آراسته است طراوت دیگر و لطافت بیشتر دارد

که در مراعاة معادله و مساوات جمع مصاریع و ابیات باقصی الغایة مبذول می افتد

و تماثل و تساوی در قوافی و حروف روی که مستبغی مرعی میگردد ان من الشعر لحکمة و بواسطه

آنکه سخن شعرا چون علم لدنی انبیا متعلق بتلقین ربانی است و پیوسته بتعلیم آسمانی همراه است

از مرتبه انبیا فرود تر درجه شعرا تواند اعبارات انیق و استعارات دقیق و جزالت

الفاظ و سلاست ترکیب و غرابت معانی و حذاقت ترتیب سخن وران و هنرپروران

را محل اثبات وحی منزل کما قال صاحب الوحی ان الله تعالی خزاین مفاتیحها السنة

الشعرا بلبل عرشند سخن پروران باز چه مانند بدین دیگران ز آتش فکرت چو

پریشان شوند پیش و پس بارگه کبریا پس شعرا آمده پیش انبیا و چون از زمره





ناظمان عرب و در منظوم که بوجه حسن رتبه شعر شیری رسانیده اند و در ترقیت متصدی

تدوین مدادین و متوجه تالیف اشعار سحرآیین گشته مرتضی اعظم سخن آرای عجم خسرو

اصحاب فضل و کمال عماد بنیان عصمت و جلال حافظ سور صور معانی نادر مخترعات

اشعار حالی سید کمال الدین زلالی بحلیه تفوق و ترفع بنوعی متحلی و آراسته است

که زواهر جواهر خاقانی که در عقود و الفاظ و معانی چنان فصاحت و بلاغت نظام تمام

یافته ریزه دانه ایست از بحار زخار فضایل او و رایح دقایق و لطایف مثنوی

که از ریاض فردوسی بمشام افهام خاص و عام میرسد شمه ایست از نفحات لطف

شمایل او در دو بیتی فرد و اندر قطعه سعد و م المثال در معما می و در مثنوی قرب المثل

و بلیغ و نمک درین مدت بیان مقاصد قصایدش برادر ار مواجب این خاندان سلطنت

انتظام بیرون از حیز نکهت عقول و اوهام بوده و بند ترجیعات سخنان دلپذیرش

در ادای لوازم مراسم شکرگذاری این دودمان خلافت اتسام در زمان فرمان جهین

مانیل و خیر الکلام نموده بنابرین محض لطف موهبت آلهی ثنا لش توقیع و قیع افصح

افصح المتکلمین موشح آمده و خلعت منقبتش بطراز اعزاز املح الشعرا المتاخرین زینت

و بها پذیرفته از سایر سخن وران و فضل گستران برگزیده او را ممتاز و سرافراز

گردانیدیم و ریاض احوال او را بعنایت افضال شاهی و خسروی منضور و مروی داشته

نفحات گلزار اعتبارش مستنشقان روایح اسعار بر اعتبار رسانیدیم تا ثمره مراعاة

حق گذاری او مرتب گشته شجره طیبه جهانگاهی را به آب نیکنامی نیک نامی باشد لاجرم

مراسم موجب خسروانه شامل حال و مآل او فرموده اسم ترخانی که در دفع حوادث

و ملامات چون حرز یمانی است بر و اطلاق فرمودیم سبیل ممکنان از اقارب فرزندان مدار و

کامکار و امرای دولت و صدور باحشمت و اصحاب دیوان و حکام و داروغگان
و مستحفظان سبل و مدن و عاملات قصبات و سرخیلان احشام و شحنگان
انام و متعاولان و تمغاجیان دار الملک هراه و سایر ممالک محروسه صینت
عن الآفات انکه جون مشار الیه برطریق تجار و تطرق امصار و بلدان تحف و تنسوقات
اطراف و اقطار جهان الی ما بلغ نقل و تحویل و تفویض و تبدیل نماید قطع و اصلاح
وجهی از وجوه بعلت تمغا و زکوه و سلامانه و سوغات مزاحمت و تعرض نرسانند
تا متابعت شرایط متابعت بی تشویش و مضایقت تواند بود و در جمیع مراحل و
منازل وظیفه اکرام و احترام مرتب داشته فواید صحبت او را مغتنم شمارند و مشاعل
دلیل و پیشوای عزایم او کردانیده از مواضع مخوفه بسلامت بمامن رسانند و اگر
چیزی از جهات و متعلقات او غایب کردد باحضار آن اهتمام مرعی داشته
جهار پایان ایشان را الجکم ولی حکم للاغ نکیرند و در جمیع امور و اوضاع مراقبت حال
او نموده شکر و شکایت او را در بارکاه عتبه فلک احتشام اثر تمام شناسند

بالقدرة الشاملة الکبری من ولی الحسنات والقوة الکاملة العظمی ممن رفع البعض فوق البعض
درجات زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان خلافت و اصول شجره کیانی و فروع
دوحه خسروانی از برادران اجله سعادتیار و فرزندان جوانبخت برخوردار و ارکان
دولت قاهره و اعیان حضرت زاهره و سکنه عتبه بارکاه و سدنه سده جهان پناه با علام
ممالک از مشاهیر نقبا و جماهیر آل عبا و طبقات قضاة اسلام و معاشر مشایخ انام
و عامه متوطنه مواطن و کافه سکنه مساکن و افراد طوایف امم و اصناف

ذکر



ترک و عرب و عجم بدانند که جون حکمت باهره ملک قدیم و دیان حکیم قهر سلطانه و بهر برهانه
اقتضا نموده عنصر ستوده حال همایون ما را بحکم و فضلنا بعضهم علی کثیر ممن خلقنا
تفضیلا از سایر اشباه و نظایر برکزید و برطبق مودی مودی تولی الملک
من تشاء در میان امثال و اقران بزیادتی آثار شوکت و حکمت و افزونی اسباب
دولت و رفعت ممتاز و سرافراز کردانیده و مثال اقبال ما را بتوقیع انا جعلناک
خلیفه فی الارض موشح و محلی نمود و ایالت عالی عرصه عالم بجد افزا بر موجب و سخر لکم
ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا بجانب ما مفوض فرمود و ان الارض لله یورثها من یشاء
من عباده پیوسته برافق عنایات الهی و افاضت برکات نامتناهی مناظم
اوضاع شاهی و شهریاری و مجاری احوال جهانکیری و جهانداری ما را بر اعالی درجات
و اقاصی مراتب انتظام تیسیر می یابد و از لطایف کرم ربانی و ظرایف نعم سبحانی
دولت و سلطنت جهانبانی ما را وجوه استقامت مشعر و سایل استدامت
و صنوف ارتقا مخبر از اسباب ثبات و لعالعیان صریح مشاهده میشود
مرجه اسباب جهانداری و امر خسرویت    دولت ما بحمد الله مهیا کرده اند
والنجه اسباب جهانکیری و کار پروریت    از ازل بما داده انا فتحنا کرده اند
اینز بمقتضای فحوای بالشکر تدوم النعم برای استبقای این عطایای جلیله و استیفای
این عطای جزیله از مبادی رب قد آتیتنی من الملک تا امروز برحسب آیین
کما احسن الله الیک نصب العین ضمیر منیر ساخته ایم که باصابت رای ممالک آرای
و سیاست تیغ ظفرنمای کشورکشای بساط امن و امان در بسیط زمین و
زمان ممهد باشد و قانون عدالت و مرحمت که بر وفق فرموده بالعدل قامت السموات

والارض قوام نظام عالم باستقامت آن استمرار دوام یافته و درمیان طبقات امت

کرودایع بدایع صنایع فطرت اند مقرب کرد والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا

لنهتدی لولا ان هدانا الله چون ریاض بارگاه جهان پناه که جنة عرضها السموات

والارض صفت سعت اوست بنهال اخلاص بندگان مخلص و گلبن دولتخواهان متخصص

برحسب اقتضای وایده بجنود لم تروها آرایش یافته در صحن زبرجد فام درگاه گردون

اشتباه بانوار و ازهار چاکران صافی نیت و خدمتکاران وافی طویت با بشارت

نصرت انتما هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین زیب و زینت گرفته هر اینه

مراعاة مراسم حقوق حق گذاری بحکم انا لا نضیع اجر من احسن عملا و مکافات

مواجب خدمتکاران برحسب اهل جزاء الاحسان الا الاحسان از

موجبات دولت روزافزون و واجبات اسباب خلافت همایون تواند خصوصا

زمره که بمیزان تجربه و معیار امتحان خلوص عقیدت و هواداری ایشان بظاهر و

باطن در جمیع مواقع و مواطن مرة بعد اخری کالبدر فی الاشتهار بوده و صدق یکدلی

و جانسپاری ایشان در سوانح مهمات دولت کالشمس فی نصف النهار نموده

چون صدر رفیع القدر بدیع الشان حسب و نسب مشاهیر جماهیر زمان شمس الدین

اغا محمد روزافزون که عصرها و قرنها اسلاف و اشراف او درین خانواده همایون

کابرا عن کابر حلقه بندگی در گوش و غاشیه یکجهتی بر دوش داشته اند پیوسته

بانظار عنایت آثار خسروان جمشید اقتدار این دودمان بزرگوار علی تفاوت ملحوظ

گشته در تمامت مازندران  چرخ جامه از تیغ پردلانش  درخون کشیده دامن

مرآفتاب زردی  مقدم جنود و حشود شش کرسپاه سیاه پوش بوده اند و نیز بعضی



از بیم ایشان گوشه نشینی گذشته صبا و شمال را مجال آمد شد دران محال می نمود و او نیز

بنفس نفیس خود که از کمال کیاست و فراست و وفور درایت و هدایت قصب السبق از

خردمندان دانش پرورده و در خیلان صاحب شکوه ربوده علی الدوام بر مقتضی

انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون اقتدا به نسبت سنیه ابا و اجداد

امجاد انجاد خود نموده حقیقت انه من عبادنا المخلصین از صفحه صحیفه ناموس او

ظاهر و انوار وفا و صفا که صفت ساکنان دار السلام و اما من کان اصحاب الیمین و سلام

لک من اصحاب الیمین است از مهر چهره فرخنده آثار او با مره چون مهتاب

نظر و قتی از سادات ارباب ایقان و تحقیق اعتضاد یافته که بمعاونت عنایت

ازلی و مساعدت سعادت لم یزلی هر کس را که قاید هدایت لقد صدق الله رسوله

الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین برفعت مقصد و عزت مطلب از

سایر بنی نوع ممتاز کرده اند ابواب فتوحات بر روی روزگار خود مفتوح دیده و تحصیل

علوم منزلت و ادراک دولت دنیا و آخرت مطمح نظر همت سازد هر چند بموانع

متنوع من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا بر مثال حال اهل بجوالی مدینه احوال او محیط

گشته باشد قطع شواغل بلاطایل کرده عنان قصد و ارادت بدلالت و لله علی الناس

حج البیت و هدایت او لم یروا انا جعلنا حرما آمنا بصوب ساحت بارگاه بادشاه حقیقی

و عتبه رسالت پناه ختمی که قبله توجه ساکنان آگاه و کعبه امانی و آمال سایران الی الله

و فی الله است مصروف و معطوف گرداند که  کار درگاه خداوند جهان دارد و بس

و رهنمونی دولت آسمانی که سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد

الاقصی محل احرام بیت الحرام و روضه رضیه رسول علیه التحیة و السلام با قافله نیاز

برناقهٔ شوق بسته و هودج ارتحال بر بختی استعجال نهاده لبیک جمیل از سر صفای طویت
بوادی مجاهدت اختیار کرده صدای ضلالی اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم بگوش
هوش شنیده از وحشت جای حادثه و ابتلا بجلد آباد من دخله کان آمنا رسیده
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم این کار دولت کنون تا کرا رسید
رجا واثق و وثوق صادق که لطیفهٔ قدسی و جاذبهٔ قدوسی ارشاد طی وادی ایمن
مرا خبر داده همگنان بکعبهٔ نیل وصال که خلیل اخلاص در حرم اختصاص برفع اساس
آن فایز گشته واصل گرداند فی الجمله چون بشار الیه را توفیق رفیق گشته نظر التفات
از جمال کشایف جسمانی نگردانیده و قدم اعتماد و اهتمام در طریق اجتهاد ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم خواستیم که در سایهٔ عنایت و آفتاب
عاطفت و مرحمت ما به نیل مقاصد خود فایز و مستسعد گردد و معاطف عواطف
پادشاهانه نسبت بحال او در اهتزاز آورده اسم ترخانی که در دفع حوادث روز
یمانی است بدو اطلاق نمودیم و او را مرکاب نوازش سیورغال رخصت عزیمت
داده حکم فرمودیم که فرزندان نامدار و امرای کامکار و صدور عالیمقدار و وزرای
صاحب خبرت و حکام و داروغگان و عمال و مباشران و کوتوالان قلاع
و کلانتران بقاع و مستحفظان طرق و ملازمان قری و یتقاولان و شحنگان
و تمغاجیان ممالک محروسه عموما و دار السلطنهٔ هراة و ولایت استراباد خصوصا
او را مشمول عنایت و تربیت و ترخان کرده عنایت و التفات و عاطفت مبذول داشته
اصول شجرهٔ دین و دولت و فروع دوحهٔ ملک و ملت از برادران جمشید آیین جم انتصار





و فرزندان خورشید جبین سعادتیار اقامهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز و العلی
و امرای نصرت شعار ظفر قرین و صدور منشرح الصدر صدر نشین و وزرای آصف
صفوت صایب تدبیر و ملکان رای قلم روشن ضمیر و حکام حدود و داروغگان
حواشی و اکناف و اصناف طوایف امم و افراد ترک و عرب و عجم و کوتوالان
حصون و قلاع معموره و کلانتران اماکن و بقاع مشهوره و سرخیلان احشام با احتشام
و یتقاولان ایام خجسته فرجام و عاملان جمیع قصبات و مدن و مستحفظان
تمامت معابر و سبل و شحنگان سیاست شعار سلطانی و زکوةچیان کارگذار
دیوانی از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که چون سالکان مسالک قضا
و قدر و معاملان ممالک بحر و بر که از برای آرایش و آسایش جهانیان بیداران
بیدای سحرگاه و شب زنده داران صحرای صبحگاه اند در سر بازار فطرت و چهار سوی
پرشور معاملت نفایس اقمشه و غرایب اجناس ایالت و زمان روای ما را بجان
و جهان مشتری و خریدار می آیند و بسودای سود و سرمایهٔ حیات که لم یکونوا
بالغیه الا بشق الانفس از پی فراغت خاطر بپای ما لهم قدم از مضیق اوطان
مانوسه بسعت فضای ممالک محروسه تردد و آمد شد می نمایند پیوسته ابواب
عرض عواطف تنسوقات در هم بسته اقطار ارض و محیطها در کاروان سرای
سرانجام مهمات طوایف گشاده میگردد و منافع و مرابح بیع و شری سرای
خلافت روز بروز بمقتضای قضیهٔ مرضیهٔ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
و ساعت بساعت بموجب آیهٔ کریمه والله یضاعف لمن یشاء از مرتبهٔ احاد
بعشرات و از درجهٔ عشرات بمآت و از مآت بالوف و هم اجرا الی ما لا تتناهی

میرسد بنا علی ذلک دواعی همت عالی و بواعث نهمت متعالی متوجه و منصرف
است که علی الدوام شجرهٔ طیبهٔ ریاض بیت المال اسباب جهانکامی باب افضت
سکنا می نیکنامی باشد و ذکر جمیل و منقبت عدیل بی بدیل ما ممعنان رواحل صبح
و مسا در اطراف و اکناف جهان سایر و دایر کردد تا طوایف صادران و واردان
بساط علی اختلاف طبقاتهم در سایهٔ رعایت و آفتاب عنایت بیدریغ ما فارغ
البال و آسوده حال روزکار کذرانند و طبقات آیندکان و روندکان بسیط علی
تفاوت درجاتهم در کنف تربیت و پناه حمایت و تقویت ما بر احسن وجوه و استقامت
شادان و آبادان باشند سیما طایفهٔ خیر آثار تجار که سیاحان بحار آفاق و سیاحان
بوادی اقالیم و اطباق کشته تعاقب اللیالی و الایام با وجود بعد مسافت و مخافت مس
آفت اجناس نفیس و امتعهٔ مرغوب نقل و تحویل و معاوضه و تبدیل مینمایند و اقتدا
با ثار سنیهٔ رجال لا تلهیهم بیع و تجارة عن ذکر الله واجب دانسته در مواد جمعیت
و اسباب رفاهیت سکنهٔ مساکن و متوطنهٔ مواطن می افزایند چون خواجه و
خواجه زادهٔ عظیم القدر تجارت شعار حسیب و نسیب مشیر روزکار خواجه نظام الدین
عبد الباقی که نظر همت از مسل جمال کمال فانی کردانیده و در مبادی احوال پیش
از آنکه نفایس عمر عزیز او چون ذخایر اموال حلال بآرزوهای محال صرف کرده و در
روز بازار عرض کار و بار جز ندامت و خسران سودی ندهد بهیأت کسب کمال و تحصیل
مآثر جذب ارباب سعادت و اقبال در سلک زمرهٔ ان لله عبادا خلقهم لحوائج الناس
منخرط آمده حلقهٔ اخلاص عتبهٔ همایون در کوش و غاشیهٔ اختصاص پایهٔ سریر دولت
روزافزون بر دوش برهنمونی تلقین اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم از ولایت شروان

متوجه



متوجه دار الخلافهٔ هراة کشت آثار صفای عقیدت انه من عبادنا المخلصین از صحیفهٔ اذکار
او ظاهر و انوار و قاتبات که صفت ساکنان دار السلام و امان کان من اصحاب الیمین است
از مهر چهرهٔ فرخندهٔ آثار او باهر و لائح یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و علی الجمله
مدت متمادی بهمه جان و جنان در سرمایهٔ تجارت سعادت راس المال کفایت امانی و آمال
دنیا و آخرت در نیل این مرام شناخته سالها بر خاک این در چهره سوده
سود کرد دیگران بر زر زیان کردند او بر خاک سود لاجرم او بحکم قلوب الملوک
خزاین الله فی الارض او را از ابنای زمان ممتاز و سرافراز فرموده خواستیم که
در ظل مرحمت ما بدریافت غایت قصوی مقاصد و مرادات خود فایز و مستعد
کردد معاطف عواطف پادشاهانه نسبت بحال او در اهتزاز آورده اسم ترخانی
که در دفع حوادث زمان خط امانی و حرز یمانی است برو اطلاق فرمودیم و او را تمکین
نوازش بیدریغ رخصت عزیمت ارزانی داشته مقرر کردانیدیم که ارباب اقامت
و سکون در اقطار ربع مسکون او را مشمول عنایت ترخانی کرده التفات و رعایت
ما دانسته بهیچ باب از و باج و تمغا و زکوه و داروغکانه نکیرند و بخلاف رضا مشار الیه
هیچ بار او نکشایند و بکلفت تکلیف پیرامن خریداری او نکردند و بعلت سوغات
و سلامانه و پیشکش و خدمتانه متعرض حال او نشوند و بهیچ وجهی از وجوه و جهتی از جهات
در حوالات و تحمیلات دیوانی و اخراجات و عوارضات سلطانی طمع و توقعی نکنند
و بهانهٔ کارکذاری و شلتاق راه داری سنک تفرقه در راه او ننهند و طریقهٔ
اعزاز و اکرام او مسلوک داشته داروغکان مواضع و شحنکان مصادر در موارد
از منازل مخوفه ببدرقهٔ وافی کذرانیده همعنان سلامت بمأمن رسانند و اکر تعلیل

وکثیر چیزی از اموال وجهات او غایب کردد غایت اهتمام باحضار ان متعلق
داشته منقص حال منقص آمال او نباشند جماعت ایلچیان و قوشچیان و یامچیان
غیرهم چهار پایان او را بهیچ طریق الاغ نکیرند و شکر و شکایت او را مثمر و موثر
شناسند و این عارفه عظیم القدر را در باره بشرف خلود و دوام مقرون
دانسته بعد پسنه پروانچه و نشان مجدد محتاج ندانند و بحکم لن تجد
لسنة الله تحویلا شوایب تبدیل و تغیر باصول قواعد ان راه ندهند و چون توقیع
وقیع اشرف اعلی موشح و محلی کردد اعتماد نمایند

چون در بازار ملک تقدست اسماؤه

فوایح تسلیم عطریات عطیات عمیم ما بحکوم قضیه مرضیه هو المسک ما کررته
یتضوع بر مشام مستنشقان روایح استبشار هر دم نافه مشک تتار کشاید
و روایح تسمیم عنبر بیز عبیر آمیز کرامت و مکرمت عظیم بمقتضی فحوای لا غرو من
المسک ان یفوح باستنشاق نسایم مستروحان نفحات کلبه عطار هر
لحظه غالیه سای نماید و لامحاله هر دماغیکه بو تواند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست
ان الله فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها هر آینه جمعی که شامه خلوص عقیدت
و طیب اخلاق ایشان عود مثال بر آتش امتحان در وزیدن و دمیدن باشد
و سالها چون آهوان ختن در چارسوی صحرای حق کذاری سر و علی کشته در راه
خطا ننهاده باشند بمزید عنایت و التفات از سایر امثال و اقران بشرف
اختصاص و امتیاز یابند و در سایه آفتاب تربیت و مرحمت بمراتب بلند
و منازل دلپسند رسند چون مفخر الاماثل خواجه نعیم الدین مشک فروش طالت





شمایله که رونق صندوقچه و رفع بعضکم فوق بعض درجات اعتبار او در مراقی اشتهار
ترقی نموده و تخته دکان بسوط و فقود تخت ایوان صعود و سعود اقتران یافته و در هوای
فضای بازار روزکار منظر ذلک و عرفه روح افزا که نافه نکار خانهای چین و غیرت
کاشانهای روی زمین است ابداع و اختراع کرده بوی خوش عطار جهان را بکرفت
انفاس خوشش کون و مکان را بکرفت از شش جهت زمین چو بران بکذشت
بالا شد و هفت آسمان را بکرفت

فرمان عالی بصدور پیوست بنام نامی جمهور حکام و مباشران

اشغال و مهمات که شمامه خلوص عقیدت و طیب اخلاص ایشان عود مثال بر آتش
امتحان در وزیدن و دمیدن است نشان همایون نویسند بر نیموجب که چون در
بازار ملک قدیم جل حسنات جلاله عن شوایب الشهاب جمال اشهب حی عطیات
عمیم ما با فوایح عطریات که بر مشام مستنشقان روایح استبشار هر دم نافه
مشک تتار کشاید جلوه نمایش می یابد و پرتو آثار عطر فردوس فوح اصل اصطناعات
عظیم ما با روایح تسمیم عنبر بیز که بحکم لا غرو من المسک نفوح باستنشاق نسایم
مستروحان نفحات کلبه عطار غالیه سای نماید بر ساحت احوال همکنان می‌تابد
و در تضاعیف این اوقات بمقتضای ان لله فی دهرکم نفحات زبده الاشباه خواجه
جمال الدین اشهب چی که پیوسته مشام جان ببوی خوش ثنای جوی معطر دارد
و مشام جنان برایحه مشک دعاکوی معنبر بوزده عرض رسانید که در سر بازار اتک
هراه بر جانب جنوب در باب شهر یکدر دکان معمور آباد از خالصات
سلطانی در حیطه تصرف اوست که بتمادی ایام مسکن زمان حیوة او بوده

ومنتهای همت او آنکه بعد از حلول قضا نیز پروانچه عنایت سلطانی مدفن معهود
او گردد و چون وضع قبور در اراضی خالصه از حلیه حلیت و جواز عاری است بلسان ضراعت
التماس نمود که آن موضع خاص حسبما یقتضیه الشریعه الشریفه در حیطه متملکات او مندرج
گردد تا اوجهات خود را بر آنجا وقف شرعی نموده روز بروز از حاصل آن بجهت
تطییب مرقد معطر سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات عود و عنبر اعلا
بر مجمر ضراعت و نیاز نهند طرفه عطاری دریا نخرد بوی خوشش از خاک
پالیش تا ابد بملاحظه ترویح روح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حکم
مطاع ما لحاظ ملتمس او نافذ شد که وکیل همایون عالی و سافل یکدر دکان مذکور
را مع سایر ما یتعلق بها بمقتضی شریعت بیضا تملیک او بوده بتکمیل تسجیل
موثق نموده کرده اند باشار الیه مکنون ضمیر منیر خود را که متضمن اشاعت آثار خیر
خواهد بود از حیز قوت بدرجه فعل رسانیده عرق از عارفه شامل نصیب
استنشاق هوای صداق اصحاب صدق و ایقان و عطر پای مشام ارباب
تصدیق و اذعان گردد و برکات آثار آن خیر باقی در طبله مثوبات روز افزون مدخر
ماند پروانچه رسیده باشد

زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان خلافت و اصول
شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران دولتمند سعادتیار و فرزندان جوانبخت
برخوردار و امرا ظفر شعار نصرت قرین و صدور منشرح الصدر صدرنشین و اصحاب
دیوان اعلی و نواب مجلس سپهر اشتباه و سکنه عتبه بارگاه و سدنه سده جهان‌پناه
با اعلام ممالک مشهوره و اعیان ممالک معموره از نقباء جلالت مآب و علماء





فضیلت انتساب و طبقات قضاة اسلام و معاشر مشایخ انام و اهالی مراتب درجات
و امرای تومانات و هزارجات و ضابطان جوکس و حدود و حارسان ثغور و حدود
و متصدیان امور توره و یارغو و ملازمان کرباس دار الملک دارد و سرخیلان
احشام صحراوات و مباشران کفایت مهمات و عامه متوطنان مواطن و کافه سکنه
مساکن و افراد طوایف امم و اصناف ترک و عرب و عجم از بدایت خاور تا
نهایت باختر بدانند که چون حکمت باهره ملک قدیم و دیان حکیم قدر سلطانه
دهر برهانه اقتضا فرموده عنصر همایون ما را بالحکم و لقد اخترناهم علی العالمین از سایر اشباه
و نظایر برگزیده و بر طبق منطوق و لقد فضلناکم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا در میان امثال
و اقران بزیادتی آثار شوکت و حشمت و افزونی اسباب دولت و بخت ممتاز و سرافراز
گردانیده و مثال اقبال ما را بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح و محلی نموده لوای دولت
عالی عرصه عالم بحذافیرها بر موجب و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا بجانب ما
مفوض فرموده هرچه اسباب جهانداری و امر خسرویست دولت ما را بحمد الله
مهیا کرده اند ما نیز بمقتضی فحوای بالشکر تدوم النعم برای استیفای این هدایای
جمیله و استیفای این عطایای جلیله از مبادی رب قد آتیتنی من الملک تا امروز
بر حسب احسن کما احسن الله الیک نصب العین ضمیر منیر ساخته ایم که باصابت
رای مملکت آرای و سیاست تیغ ظفر نمای کشورگشای بساط امن و امان در بسیط
زمین و زمان ممهد باشد و طبقات خلایق ما هستند که ودایع صنایع فطرت
الهی اند علی اختلاف مراتبهم در سایه آفتاب عنایت و ترتیب ما با علی ذروه حضور
و رفاهیت و اقصی مراتب فراغت و جمعیت برسند خصوصا طایفه نجیبه که آثار

تجار که در سلک ان الله تعالی عبادا خلقهم لمنافع الناس ترف انتظام یافته اند که
هو الذی یسیرکم فی البر و البحر طریق طی مسافت بر و بحر آفت بحر را جهة آسایش
جهان و آرایش جهانیان مسلوک داشته اند و پیوسته بدایع اقمشه و نفایس
اجناس پس بکونوا بالغیه الا بشق الانفس بملاحظه انتفاع و استمتاع کافه ناس در حدود
و اطراف ممالک و مسالک نقل و تحویل و معاوضه و تبدیل می نمایند و مشتریان
بازار وجود و معاملان جهات چهار سوی ایجاد ظرایف و تنسوقات و تحف
و تکلفات ایشان را بوجوه رایج رغبت و نقود خالص ارادت خریدار گشته در
زینت کمال تمول و گلگونه جمال تجمل می افزایند و چون از میان زمره رجال لا تلهیهم
تجاره و لا بیع عن ذکر الله افتخار التجار سیاح البراری و سباح البحار خواجه کمال
الدین محمود نجم که بکمال خصال محمودی چون نجم ثاقب صاحب طالع مسعود است
حصول امانی و آمال در راس المال سعادت و مزیت دو جهانی در ان دانسته که از
اقصای ممالک مصر و روم با وجود بعد مسافت معلوم برهنمونی بخت مساعد متوجه
تختگاه خراسان که قبله کام حسنا دید جهان است گشته روی اخلاص و جبهه اختصاص
بر خاک آستان دولت آشیان ما ساید و منزلت انتظام در سلک بندگان
درگاه سپهر اشتباه را شاید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم
راستی بر خاک این در چهره سود و سود کرد    دیگران بر زر زیان کردند و او بر خاک سود
لاجرم او را به نیل اصحاب حصول مقاصد فایز و مستسعد گردانیده معاطف عواطف
پادشاهانه نسبت بحال او در اهتزاز آورده اسم ترخانی که در دفع حوادث حرزی امانی
بر مشار الیه و فرزندان او اطلاق فرمودیم و بهمین سبیل خویشان و غلامان و منتسبان

استمتاع



او را نیز معاف داشته حکم جهان مطاع لازم الامتثال و الاتباع صادر نمودیم که همگنان
ارباب اقامت و سکون در اطراف ربع مسکون ایشان را مشمول تربیت
و عنایت و ترخان کرده التفات و عاطفت ما دانسته در هر منزل فرود آیند
مقدم ایشان را عزیز دانسته بهیچ وجهی از وجوه و جهتی از جهات از ایشان باج
و خراج و صاحب عیارانه و شماری و دروازه بانی و مقومانه و تمغا و زکوه نطلبند
و باداد ایشان بتکلیف نگشایند و حکام ولایت بعلت خدمتی و پیشکش و سلامانه
و تنسوقات تعرض و مزاحمت ننمایند و قدم و قلم ارباب تکالیف دیوانی از اموال
تجارت و احوال املاک زراعت ایشان کوتاه و کشیده داشته باخراجات و
عوارضات و حوالات و تحمیلات و علیقه و علوفه متعرض نشوند و مستحفظان
راهها و راهداران گذرها بشلتاق راهداری مشوش ایشان نشوند و ملاحان
و کشتی بانان بحار و سواحل اقطار بمطالبه باج خواهی مشار الیه را مع رجاله
و احماله و اثقاله کالبرق الخاطف و الریح العاطف بگذرانند و از شوایب تنقیص
و تنغیص صیانت دارند و نگهبانان و کلانتران مواضع از منازل مخوفه که مظنه حرامی و
قطاع الطریق باشد بدرقه وافی امداد کرده بسلامت بمامن رسانند و از اموال
و مواشی ایشان در هر موضع که چیزی غایب گردد باحضار آن غایت اهتمام مرعی
داشته موقوف و مفقود نگذارند و در ظهور تقصیر و اهمال تدارک غرامت
و تاوان بر ذمه خود واجب و لازم دانند و آنچه از قبیل تبرکات و تنسوقات
اقمشه و جواهر که در میان جوهریان و بازرگانان و بزازان باشد و ایشان خریداری
نمایند بدیشان فروشند و بحجت ایشان بقیمت عدل بخرند و هیچکس کابین

مانع و منازع نیامده و کلانتران قوافل و پیشوایان رواحل بعلت کلانتری و
عوارض و زواید و اخراجات و تحمیلاتی که در میان کاروانها متعارف و معهودست
مزاحم ایشان نشوند ایلچیان و یامچیان و توتقچیان و غیرهم و آینده و رونده جهانبانان
ایشان و مصاحبان ایشان و همراهان ایشان را الاغ نگیرند و شکر و شکایت
ایشان را در همه ابواب مثمر و مؤثر شناسند و این عارفه را درباره ایشان و مصاحبان
ایشان مخلد و مؤبد تصور کرده سال بسال نشان و پروانچه مجدد نطلبند و این
حکم جهانمطاع عالم مطیع را ناسخ ندانسته بهیچ حیز منسوخ ندارند برین جمله بروند و بحکم
لن تجد لسنة الله تحویلا شایبه تغییر و تبدیل بوصول و قواعد آن راه ندهند و چون
بتوقیع وقیع اشرف امجد اعلی موشح و متوضح گردد اعتماد نمایند

برادران جوانبخت جهان افروز فرزندان

سعادتیار فیروز روز و امرای مبارک رای فرخ نشان و ارکان دولت ر[illegible]
البنیان و ارباب مراتب و درجات و اصحاب قومات و هزارجات و سکنه
عتبه بارگاه و سدنه سده خلافت پناه و افراد طوایف امم و اصناف
ترک و عرب و عجم بدانند که چون همت قاهره مالک الملوک جلت آلاؤه اقتضا فرموده
طایفه از بندگان مخلص نیکبخت را از سایر امثال و اقران برگزیده و بزیادتی موجبات دولت
و اقبال و افزونی اسباب بهروزی بکمال بلند پایه سرافراز گردانید و زمام اختیار
مملکت عالم فسحت تصرفات رقبات بنی آدم بقبضه قدرت و اقتدار ایشان
باز داد بر مقتضی احسن کما احسن الله الیک چنان سزد که همواره ابواب فتوح
درباره زیردستان قابل صالح مفتوح باشد و پیوسته مراد و آرزوی مستمندان

و محتاجان



و محتاجان امین مؤمن بقبول و اسعاف اقتران یابد تا بشیر ذکر جمیل و مبشر اجر جزیل که در
خصوصا از زمره خدمتکاران نیک پی مبارک قدم که عصرها و قرنها حلقه یکدلی در گوش
و غاشیه یکجهتی بر دوش داشته باشند و انواع خدمت مقبول و مساعی مرغوب
بتقدیم رسانیده هر آینه حق خدمت آن خدمتکاران و قدر بندگی چنان بندگان
بموجب اشارت انا لا نضیع اجر من احسن عملا هرگز مخفی و مستور نخواهد ماند
چون بتائید واهب بیچون نوبت خلافت معموره ربع مسکون بدولت ابدپیوند
مآثر اشتهار سمت انتما یافته بحکم انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون
همگی همت پادشاهانه و خلاصه نیت خسروانه مصروف و معطوفست که مکافات مواجب
رقیت و مجازات وظایف عبودیت که از طوایف جانسپاران بختیار و وفق
حق گذاران بر جوزه ادا و در هر باب ملاحظه و مشاهده افتاده بنوعی بظهور آید که در نظر
خرد خرده بین عین صواب نماید چون بندگی مقبلی که شمامه سنبل عنبربیز عقیدت و قرنفل عنبر
آمیز ارادت او عود مثال بر آتش امتحان وزیده و فوایح نسیم طاعت و فرمان
برداری او بحکم هو المسک ما کررته یتضوع صندل صفت بمشام جان مستنشقان
روایح ریحان و ایقان رسیده نام خود بقلم تعلیق نیکوبندگی و خدمتکاری بر بیاض
کافوری جراید بندگان خاص و فرمانبرداران با اخلاص بنوعی مثبت و محقق گردانیده که
بآن جوهر خرد صیرفی زیب و زینت گوش و گردن زمانه گشته و نسخ نسخ و طوامیر تمامیت
طاعات و عبودیات نموده محیط فضل و هنر خواجه عنبر کاتب که ثلث او
ننویسد کسی بکر یاقوت لاجرم بمقتضای کرامت مستفاد از کریمه و لقد کرمنا
بنی آدم خلعت مفاخرت او را بطراز حریت معلم داشته و صورت رقیت عارضی او را

اورا بکلی زایل کردانیده بتاریکی که در ذیل سمت ارتقام می یابد بر حسب فرمان
واجب الاذعان فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة الی آیه بخرمی
وشادی باصل حریت و آزادی بازگشت ونسبت مملوکیت مجاری که بحضرت
جنت حضرت باو داشت ارتفاع حقیقی پذیرفته در سلک بندگان آزاد و جان سپاران
دلشاد شرف انخراط وانتظام یافت سبیل همگنان آنکه بر نهج مقرر دانسته
ومن بعد در ذمه او جز حق ولاء که الولاء لمن اعتق ثابت است ثابت ندانند و تغییر و
تبدیل بقواعد واصول آن راه ندهند تا همواره برکات مثوبات این مبرات
مبرورات بروزگار همایون واصل ومتواصل باشد

کلانتران کلیدر و سروران نیشابور و موکلان
اشغال ودرخیلان امور آنجا بدانند که بمقتضای کلام صاحب شریعت السلام المؤمن
وعب لعب والمنافق عبوس قطوب احیانا جهة تفریح خاطر خطیر و تفتیح ضمیر منیر باسباب
مطایبه وانبساط ادوات مباسطت ونشاط توجه والتفات میرود و بحکم خبر معتبر
الهزل فی الکلام کالملح فی الطعام کلمات هزل آمیز و حرکات شور انگیز مردم سرآمد
وضع گلپتره گوی شرف قبول واستماع می یابد و فی ضمن هدایا نا تهم فواید همه درین سروفت
کل سراوار گلزن طاس باز که بداع استهزا و سخریت موسوم و نشان و مزاج و بلاغت
منسوب است از سر قدم ساخته بپایه سر اعلی آمده و کلاه مفاخرت از تدارک عزم
ز سود بهوای شادکامی بر انداخته فنون مضحکات و هزلیات مو بمو باد ارسانید
وچون بی تکلف قرع باب دریوزه نموده سروق و خیال سوالی داشت جهة رفیه خاطر
اموال معیشت و تکثیر مواد بشاشت او از فواضل صدقات فرق همایون مقرر فرمودیم



مناشیر واجب التوقیر در باب

سرافرازی هر یک از افاضل عصر و نوادر دهر

چون حضرت مصور نقش خانه ملکوت
بخامه تقدیر رقم تصویر رب السموات والارض و ما بینهما ان کشف شما موقفین بر سقف طرحخانه
مستدیر جهان بی شبیه ولا نظیر ثبت فرموده بقلم ابداع صورت فتبارک الله
احسن الخالقین بر کتابه ایوان کیهان تحریر کرده اند کرانه علی ما یشاء قدیر لوجه
دو جهه چهره پردازی او تواند بود و بمقتضی وصورکم فاحسن صورکم در صورتخانه
ایجاد که جامع بدایع صنایع فیکون و غرایب آثار گوناگون است اصناف صور شریف
والاف اشکال لطیف بالوان خیال بر صفحه ایام ولیالی نگاشته و انواع ریاحین
و ازهار که در باغ هر گلی برنگ دیگر است بر صحیفه اراضی و اشجار ترتیب نموده که هو الذی
صورکم فی الارحام کیف یشاء شمه تر فه او نزد سر آیه بحکم ان فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب    هر نقش که بر تخته هستی پیداست
آن صورت آنکس است کو نقش نماست    دریای کهن چو بر زند موجی نو    موجش
خوانند و در حقیقت دریاست    لاجرم باستخوان بندی و تصویر هنرمندی و تشویر
دیبای رفعت و لباس مکنت که بدستیاری خیاط تیقظ و احتیاط نقش دلپذیر
یافته و اطوار اعزاز پذیرفته باشد بر قد صورتی که آراسته و پیراسته شود مقصود انست
که مصدوقه رنگ آمیزی بر وطرح بندد و صاحب فطنت از ملاحظه صورت
بمشاهده جمال با کمال مصور منزه از صورت راه برد    مصور ازل از روح صورتی
میخواست    مثال قد ترا بر کشیده آمد راست    ولی شبیه این همه نقش عجب

صنع ۵

حمد الله تعالی که طرح سلطنت   هرکه فکرت نکند نقش بود بر دیوار   بر در و دیوار وجود
باندازه نقش بندی ما ساخته و پرداخته است و گنبد لاجوردی بدیع پیکر فرورده منتظمه
انا زینا السماء و در ایوان زنگاری زرنگاری جنت سما سبز لوای علم سرخ فلک
سای ما کالشمس فی افق السماء بهر رنگ که بر می آید   نقشیست که از خامه تقدیر نمایانست
و چون صورت آگاه نامتناهی از متون سفیدی و سیاهی ایام و لیالی بر صفحه ظهور
انتقاش پذیرد هر آینه رعایت جانب هنروران اصحاب بصر که رسمیست قدیم و
عادت معهود است   از فرایض و واجبات سلاطین بدیع الشان رفیع المکان
و از لوازم مآثر رضیه و آثار مرضیه خواقین ماضیه خواهد بود بنابران افتخار المصورین
مولانا ناصر الدین منصور مصور که بتصویر نقش بندی خامه لطافت نگار غرایب آثار در صو
خانه ارباب تذهیب و تصویر ید بیضا نموده و بتحریر و تصویر هنرمندی در
سر رشته خیال از ارباب کمال دست برده و آنچه در کار تقدیر رقم تصویر گذشته انداز
بدایع نقوش و صنایع رقوم که نقدبند خیال تکلف را یکی از هزار اسم تواند بود
و در طرحخانه طرایف و لطایف از لوح ضمیر بصورتی که لیس کمثله شیء از قوت بفعل آورده
و چون در کارخانه غیب آن صورت بدیع حرار کلک قابلیت و استعداد او منصور
هر آینه برادران در تصویر و تحریر منصور و الا نظیر آمده و ما النصر الا من عند الله العزیز
الحکیم و الله یؤید بنصره من یشاء و الله ذو الفضل العظیم همه در حیرت جوی صورت و ما در پی معنی
همه حیران این نقشند و ما جویای نقاشیم   درین وقت لوح آمال و امانی او را بصور حصول
مقاصد و مرادات دو جهانی ارتسام داده واجب بود که بر وجه احسن و صورت ایمن
او را مانی دار آیینه و اشعار نگارخانه عنایت و ترتیب فرمائیم و دیباچه احوال و اوضاع





او را نقوش گره گشای تعقد و رقوم فرح فزای لطف مزین و منقش گردانیم
بنوعی که نقش بند انشای قلم او دستور هنروری او روشنی بصر گردد   یقین که چون
ملحوظ و محظوظ نظر اعتنا و التفات گردد مرآة ضمیرش بصور دلنواز و تصاویر
دلپذیر منور و طلعت آفتاب ضمیر عالمتاب شود   سر قلم شاگردانش باندازه طرح
هنروران عالم نتواند بود که گفته اند   زان نقش دلگشای که نقاش صنع بست
ارباب عقل را ز تحیر قلم شکست   و لا محاله قلم مصوران گو سر خویش گیرد می رو تو بیا
صورت خود بنما به نقش بندان   بنا بران مقرر شد که چون مشار الیه بلطف
تحریر و تصویر علم بالقلم صورت نقش هنروری بر دیوار روزگار نگاشته جماعت
استادان و هنرمندان پایه سریر اعلی مأمور و محکوم او بوده خدمات شایسته
او را بحکم فاتبعونی یحببکم الله بنوک کلک تحقیق بر صفحه صحیفه تصدیق می باید نگاشت
هر آینه موافق رای عالم آرای ما تواند بود مطیع و منقاد باشند و او نیز هر فردی را
از هنروران این طایفه بنظر دقیق تفتیش و تحقیق حقیقت حال نموده کیفیت استعداد و قابلیت
معلوم و مقرر سازد بدان قدر که قدر او باشد بمهمات مشغول داشته   قدر کارش را
برانده هم بدان قدری که هست   و غث و ثمین کار ایشان را بدیده بصیرت
و اعتبار احتیاط نموده از یکدیگر فرق و امتیاز کند و هر وقت که در طرحخانه تدبیر
و طرحخانه تصویر در آید و بر آید یساولان و محرمان دست رد بر سینه توجه و اقبال
او چنانچه قاعده و رسم ایشانست ننهند و علی هذا چوب منع در پیش پای او
در نیاورند و او را احق و بهتر هنر پایه سریر اعلی دانند و از باقی صنعت وران دکان
گذاران بعنایت خاص و مزید اختصاص مخصوص و ممتاز شناسند مشار الیه نیز باید که

قلم از نافرمانی مزاج همایون که تنگ چشمی ارباب بصر عبارت از آنست منحرف
دارد و قدم از مقام خدمت و عبودیت که نشیمن بندگان و خدمتگاران بی ریا و رعونت
است بهیچ صورت بیرون ننهند و بخدمات خاصه قلم از موی مژه ساخته اقدام
اقلام ثابت و راسخ سازد تا روز بروز نمونهٔ اخلاص و صفای طویت صوری و معنوی
از لوح ضمیر او بخوبترین صورتی و مطالعه و مشاهده افتاده الوان یکرنگی او در سلک نادران
زمان و بی مثلان اوان نقشی بر آب زند و حسن صورت موافق حسن سیرت افتد
و هر صورت تربیت و نوازش که نقش خانه در رنگ آمیزی خیال متصور باشد
ثمره و نتیجه لطف سیرت گردد و جماعت فرزندان کامکار و امرای نامدار و وزرای
عالیمقدار و نوکران و ملازمان و افراد طوایف برایا و امم و اصناف طبقات
ترک و عرب و عجم از بدایت خاور تا نهایت باختر بر نهج جمله بروند و رعایت جانب او
داننده الحان و نتیجه بیان چهار پایان او را لاغ نگیرند و بهمه صورت رعایت
و مراقبت او واجب شناخته چنان کنند که امداد شکر مواصل گردد و دارو و علف آن
بهیچ وجهی من الوجوه بکسان او اشتیاق ننمایند و از شکایت محترز باشند

شکر و سپاس بی پایان بیش از آنکه تیر اندیشه از کمان کمال بحد عد و احصار آن تواند رسید
یا عقل دوربین را نظر بقوت بازوی اوهام فکر و کمان بیان او تواند کشید خدایرا
جل جلاله و عم نواله که چرخ مقوس که تیر تدبیرش کی گوشه گیر است بما فیه و ما هو تحته
در قبضه تصرف و اقتدار اوست تبارک الذی بیده الملک و سهام ارادت
انام که بصوب مرکز مطالب و مرام گشاده می باید از جعبه مشیت و اختیار او





که وما تشاؤن الا ان یشاء الله و شرایف صلوات طیبات بر یگانه که نخستین
نشانه سهم ارادت که در موطن کنت کنزا مخفیا از کتابه فاحببت ان اعرف
برآید او بود که لولاک لما خلقت الافلاک و آخرین که باختصاص منزلت و مکین
رسول الله و خاتم النبیین بر اولین و آخرین فایق و برتر آمد محمد صلی الله علیه و آله
و اصحابه اجمعین اما بعد بعد از ظهور عالم و شعور آدم چون میل نمود نمایش در افراد
گرامی آدمی نصاب کمال دارد و در جبلت انسان منظور است که هر که تواند در بقای
ذکر جمیل کوشیده نقش اثری از آثار ستوده بر صفحات روزگار نگارد ارباب همم
عالیه را البته مرامی بسهام قصد اصلی استحصال کمال تواند بود که بآن در مضمار اختیار آید
تر کمالش و اظهار از اقران و امثال بگذرانند و نوعی از مزایای فضایل را بامد
اقصی رسانیده منشور استکمالش بتوقیع ان آثارنا تدل علینا موشح گردانید و این معنی کس را
بعد از قابلیت و استعداد فطری بی معاونت و مرافقت تعلیم و تفهیم مرشد آگاه پذیر نگردد
و نقد کامل العیار بازار او سکهٔ رواج و قبول نیابد پس اگر مقبل موفق را از سابقه عنایت
ازلی اتفاق افتد که در امری که وجهه همت سازد معلم و مرشد او نظر اعتنا او را باهتمام
بران اندازد و سر آینه رتبه او در آن امر بجایی رسد که کس را تیر سعی از کمان امکان
بحوالی آن نرسد چنانکه درین تاریخ خدمت پهلوان معظم سپه آرای ترک و عجم
مبارز الدولة والدین شیخ علی بلغه الله تعالی اعلی مراتب المعالی فن کمان داری
و تیراندازی را که برهان رفعت شان اوست بمرتبه عالی رسانیده و درین باب
مستجمع جمیع جلایل و دقایق صوری و معنوی آمده بنا بران مقدمه او را اجازت داده شد

زمره ماهران لقوت علمی وفرقه بارعان بدستیاری عنایت ازلی و وصول مبصران
جمیع آفاق وفحول هنروران ممالک محروسه علی الاطلاق که سم اسد علابس السعادة
والبسهم حلل السلامه بدانند که بتشریف سبحانی استاد چابک دست قضا آسمانی
درکارخانه ابداع بدایع نقش کمخا صنایع کاربسته حقیقت وجود همایون منزلت
ما را در لباس سلطنت وکسوت خلافت جلوه ظهور ونمایش داده وفی کل
حال حله شهریاری وخلعت جهانداری برقامت منقبت زیبا وبراز اقبال دولعاب لباس
اجناس دولت واقبال وظرایف انواع اقمشه ابهت وجلال ما را مشتریان
متاع بازار وجود ومعاملان چهارسوی ایجاد بوجوه رایج ونقود خالص جان خریدار
آمده وهریک بقدر استحقاق واهلیت خود را در احداث تنسوقات کرین واختراع
تکلفات سحرآیین که کلکونه جمال شوکت وزینت کمال صورت وحشمت تواند بود ید بیضا
نموده باتماس ترتیب خاص که بطراز خصوصیت و اختصاص مطرز باشد ممتاز
وسرافراز گشتند واز جمله اشباه ونظایر استادزاده ماهر با هر هنر وباریک نظر علم
المثل مضروب المثل جلال الدین محمد که بهروقت در صناعت پشمینه بافی از خزانه بکرآ
ساتر العیوب وهو الله الکافی مفاخرترین خلعتی که جیب کرامتش بغزور کنتم خیر
اخرجت للناس مرصع وآراسته است وآستین اکرام واعزازش بطراز
ولنواز رفع البعض فوق البعض درجات مطرز وپیراسته فایز ومستبعد آمده وبه
کمال حذاقت و دانشوری طباع سریع الحرکه هنرمندان کارگاه فلک اطلس
درجات والا ومراتب اعلی افزوده   چو استاد بر قد قدرش بفکرت
ز نظم ستایش کند جامه بافی   یقین دان که هرگز نیاید مناسب





چنین خلعت از تار و پود قوافی   ودر زمان دولت در فنون این صنعت دقایق جودت
وتکلف ونکات لطافت وتصرف بنوعی کار فرموده وبر تمام صنایع وبدایع امور
جمهور بروجهی قادر وغالب شده که هنروران عرصه عجایب وغرایب از قصور وتقصیر آن عرصه
خجالت وتشویر گشته می‌گویند   کس نمیداند که این نوع هنر را نام چیست
لی کرامات می توانش خواندن لی ساحری   واز مبینات آیات صدق این حدیث
آنکه در تاریخ کذا از چهل وچهار و پنج مثقال تار و پود بیست وچهار ذرع ارمک
نادر الوجود یافته اکثر مسلمانان سلیم الطبع در ساختن وپرداختن آن بعجز وقصور
منصف ومتصف شدند وبعضی دیگر که در بادی نظر از سلوک طریق قبول واعتراف
عدول وانصراف ورزیدند وبملاحظه فحوای لیمیز الله الخبیث من الطیب نقد
عملی وعلمی هریک را بر محک ضمیر خبیر امتحان فرمودیم نمونها از صوف مربع وسته
عشر وازیکی ومختم بانواعه وسقرلاط وماشات وارمک باصنافه وبرک ساده
ومختم بافته کرمه ثبات پسندیس خصر واستبرق مقام عناد ومکابره فرود آمده
زیاد ولاطاقة لنا الیوم برآورده گفتند   از نخ پشمینه او در بریشم تابت لای
از خون غرقه ودر موج کمخا آبست   انجمن کز مهر کار او کتان فرسوده گشت لعداتش
بر کاشش حاجت مهتابست   وعلی سبیل الوفاق والاتفاق کارهای شگرف او
حسما تقیضه الرسم فی الآفاق آویخته بتشریف خاص اسپ رهوار وانعام یکی سه
هزار دینار مشرف شد وبرین منوال غلامی شادی نام را که بندگان درگاه جهت کار
آموختن وهنر اندوختن بمشار الیه سپرده بودند بعد از انقضای مدت پنج سال
از حضیض مرتبه شاگردی گذرانیده وباوج درجه استادی رسانیده چنانکه در مجلس

همایون زانو زده با جمع هنرمندان بی نظیر در کارهای دلپذیر دعوی مزیت
و تفوق کرد و در مبادی اشتغال صورت فرق فرق از لباس التباس مکشوف
گشته موجب حکم حکم از حد انکار بمقام تسلیم و اقرار در آمدند   انکه در شهر هنر
روشن تر است از آفتاب   او چو پیدا می شود می بایدش پنهان نشست   لاجرم
از سایر اقران و امثال که همه در تعیین این حال از سلاطین دانشور بمثل مثال
داشتند امتیاز یافته منشور افتخارش بطغرای یگانگی موشح و محلی آمد و چون میل
نمایش و ظهور در افراد نوع گرامی انسان نصاب کمال دارد و در جبلت معطور
که تواند در ابقای ذکر جمیل کوشیده نقش اثری از آثار ستوده بر صفحات روزگار
نگارد مبنی بر التماس مشار الیه حقیقت حال او را بعد از تحقیق و استقرار در طی کتاب
نامدار که مقارن تمادی روزگار خواهد مقرر و محکم گردانیده منشور استکمال او توقیع
مسلمی اقران یافته تا او را درین باب سرآمد دوران و فایق بر سایر امثال
و اقران نساخته طایفه مذکوره را من حیث الاستحقاق مقدم و پیشوای خود دانسته
و پیوسته طریق تعظیم و انقیاد مسلوک دارند   و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم

بر ضمایر صافیه نقش بندان صنایع شعار و خواطر آئینه
هنرمندان بدایع آثار البسهم ملابس العز و الجلال و کساهم حلل البهاء و الکمال واضح و
لایح است که چون نساج کارخانه فطرت و ابداع دیبای زیبای سلطنت و الا را
که از ازل بطراز اعزاز تؤتی الملک من تشاء معلم و مطرز بوده تا ابد بنقوش خواتیم
و تنزع الملک ممن تشاء مختم و مقرر خواهد بود خاص باندازه قد قدر بلند ما بافته و استاد





کارگاه تکوین و اختراع لباس فرخنده اساس انی اصطفیتک علی الناس را که در
خانه انا انزلنا علیکم لباسا فاخرترین ازان خلعتی و نادرتر از آن کسوتی مقصور و منصور و مزیت
علی الاختصاص بر اندازه قامت با استقامت دولت احمدیه ما یافته لاجرم نفایس
اجناس الطاف و ظرایف انواع مواهب و اعطاف ما را مشتریان بازار حسن صناعت
و معاملان چهار سوی هنر و براعت بوجود رایج جان و نقود خالص روان خریدار
آمده هر یک بقدر استعداد و قابلیت فراخور استحقاق و اهلیت در ابداع
مشوقات دلپذیر و اختراع تکلفات بی شبهه و نظیر که پیرایه کمال شوکت
و کامکاری و گلگونه جمال سطوت و نامداری تواند بود ید بیضا ساعه فساعه تحفه
گزین و لحظه فلحظه هدیه لطافت آئین بموقف عرض میرسانند و ما نیز دواج وافر
الابتهاج سپاسداری حضرت باری را بر کتف اطاعت و فرمانبرداری
افکنده البسه احکام جهان مطاع بتار نصفت و پود عدالت ترتیب و تزیین داده
نامزد بساحه جان هنروری و طراحان پیشه کار هنر پروری میگردانیم و اندازه
کار صنعت و مهارت و تار و مقدار استحقاق هنرمندان نادره کار چنان
با پود شاید دانسته رعایت حق ایشان بر وجهی که حق رعایت باشد بادا
بر پا نیم و بدین جهت همواره ایجاب ملتمسات و پیوسته اسعاف متمنیات
این طایفه عزیز الوجود را وجهه همت خسروانه داشته ایم و دواعی پادشاهانه بر فراغت
حال و رفاهیت بال این زمره لازم الرعایه گماشته و از انجمله صانع بارع اکمل
اجمل عدیم المثل مضروب المثل نادر العصر ماهر الاوصاف جلال الدین محمد ارمک
باف است که باف ارای کوه بنقش والجبال اوتادا منقش و مشهور و اطلس گردون

بسمت وبقیناً فوقکم سبعا شدادا متسم ومذکور است نفیس ترازوی هنروری در صنعت بافندگی
بوجود نیامده وطرفه کار ترازوی استادی در کارخانهٔ نساجی ظهور نکرده
هزار قرن بباید که تا ز اهل هنر بدین نفاست وخوبی کسی پدید آید وازینجاست که اکمام
اعزاز واکرامش از طراز دلنواز ورفعنا بعضکم فوق بعض درجات زیبی تمام داد وذیل
توقیر واحترامش باعطاف الطاف والله فضل بعضکم علی بعض زینتی لاکلام دارد
چو استاد تقدیر بر قدر قدرش ز نظم ستایش کند جامه بافی بقد کمال
اندر خور او نیابد یکی خلعت از تار و پود قوافی وآیات بینات
صدق این حدیث آنکه در سنه بافته بذروهٔ عرض رسانید واکثر ارباب
این فن در ساختن وپرداختن مثل آن بعجز وقصور مقر ومعترف بلکه بوسن وفتور
منصف ومتصف شدند وبرخی دیگر در بادی النظر از سلوک منهج تسلیم و
اعتراف عدول وانحراف ورزیده زبان دعوی بلاف وگزاف نابود بیالودند
که بر منوال همان کارستانی از کارخانهٔ ابداع بیرون می‌توان آورد ضمیر منیر که از پرتو انوار
قدسی فیض پذیر است اقتضای آن فرمود که نقد عملی وعلمی هر یک را بر محک امتحان
آزموده فحوای لیمیز الله الخبیث من الطیب بر عالمیان روشن گردد مشار الیه نمونها
از صوف مربع ودستهٔ عنبر بوجهی بظهور رسانید که سر کریمهٔ ثیاب سندس
خضر واستبرق بر اهل جهان آشکارا شد آنچه از جنس نسیم وابریشم
نتوان بافت پاک ونازک وصاف بافته آنچنانکه تعریفش نیست حد
زبان هنر اوصاف لاجرم گشت ازین سبب لقبش نادر العصر ماهر الاوصاف
وطاعنان حسد پیشه از اندیشهٔ خود منفعل فریاد لا طاقة لنا الیوم برآوردند وکارها





او را از منقش وپیاده چیستها لقبضة الرسم والعاده از پیش طاق تفاخر وتفوق
آویخته بتشریف شریف ومرکب خاصه که انعام لاکلام بود مشرف گشت ووجهه آنکه
ارقام نوادر اعمال وغرایب افعالش بر صفحات روزگار وجراید لیل ونهار باقی مانده منشور
استکمال او درین فنون بتوقیع اشتهار موشح ومحلی شد وچون خلف صدق صادق
الاخلاص او کمال الدین محمد حسین باوجود حداثت سن وعنوان شباب با مطرزان حلل
لطایف شعار وحله پیرازان نمایش عرایس غرایب آثار وهنروران گزیده معروف
واستادان جهان دیده صاحب وقوف قدم در طریق معارضه عرض هنر نهاده ونفایس
اقمشه وثیاب که نمودار ولباسهم فیها حریر تواند بود بشرف عرض رسانید وکارگران
عرصهٔ هنرمندی کمال هنروری او را متفق اللفظ والمعنی مسلم داشته منشور مشتمل بر اظهار
شرایط تسلیم رقم زده کلک تنظیم وتکریم گردانیدند حکم فرمودیم تا کارهای شگرف
او را نیز بر سر بازار نمایش از در دکان آفرین وستایش آویخته بدستور پدرش از موقف
سلطنت وجهانبانی بی‌مثلی مثال یافت وتشریفات گرانمایه برافراشت
وارباب دعوی زروی حسد چندی توقف دمها زدند وکورهٔ تزویر تافتند
در کارگاه خست طبعی که بودشان یکچند سال حیله وتزویر بافتند رغماً لانفهم
همه یکی بوی رسید وایشان جزای فعل بد خویش یافتند دانا چو طبلهٔ عطار
از خوشی بوی روی در بهی ونادان چون طبل از آن است بلند آوازه ومیان تهی شیوهٔ عدالت
ورعیت پروری وطریقهٔ عاطفت ومرحمت گستری چنان اقتضا می‌نماید که فرومایه را
بر جای بلند پایه ندارند و قوم کردان دانشور را در مقام مفلس طبعان بی مایه نیازند که شبه را
شبه پنداشتن وانگبینه را قرین یاقوت داشتن ظلم صریح وغبن فاحش است

براصول طرازندگان خلعت هنرورزی
وفروغ برازندگان کسوت صانع گستری واستادان کارخانهٔ تکوین وابداع
وکارکنان فرزانهٔ اجناس وانواع البسهم الله ملابس الاحسان وکساهم کساء البهاء
والاستحسان پوشیده نماند که چون لطف فیاض علی الاطلاق از خزانهٔ اعطی کل شیء خلقه
ثم هدی خلعت خلافت وشهریاری پیرایهٔ قامت دولت وبختیاری ما کرد
وقد قدر بلند مرتبهٔ ما را بر مقتضی تشریف انا جعلناک خلیفة فی الارض
بفاخرترین لباسی از اساس خلافت وکامکاری زیب وزینت استیناس
بخشیده همگی همت همایون مصروف وموقوف است برانکه در کارگاه ابداع وایجاد
نظر بفایدهٔ عالم کون وفساد همواره بدایع صنایع هر یک از منتسبان خاص
که بدستیاری خیاط چرخ اطلس قبای بقای کرامت بندگی واخلاص آرایش بالای
والای سعادت مساعدت ایشان است در ری ارتقا بمدارج غایت قصوی جلوه
نفایس وطرایف بازار شهرستان وجود ومعاملان اقمشه واجناس چهارسوی
محروسه شهود بر ساحت تنسوقات گزین وتکلفات بیحد آیین ایشان تابد
بتخصیص زمرهٔ نامداران چابک دست که بقوت علی ودستیاری تقویت لم یزلی چنانکه
از کمال استعداد وقابلیت ووفور شایستگی واهلیت ایشان سزد در مقام دعوی
انا ولا غیری ید بیضا نموده عطف دامان شهور وعوام بزواهر جواهر علمهای شگرف
وکارهای بیرون از اندازهٔ تقریر صورت وحرف مطرز ساز زند ودست تصرف
اشباه ونظایر زمان در معارک امتحان وتجربه مبصران وممیزان وقت برچوب
تحیر وتوقف بسته از دایرهٔ اعتنا واعتبار بیرون اندازند تا از کریمهٔ ورفعنا بعضهم





فوق بعض درجات بر صفحهٔ صحیفهٔ کاینات واضح ولایح است وذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم واز انجمله در خلال احوال استادزادهٔ نکته دان خرده بین
بستوده فعال خلف صدق صادق الاخلاص استاد کامل مکمل مفرد بی المثل معدوم المثال
خواجه کمال الدین محمد حسین ارمک با آنکه لامحاله جامع جمیع جلایل ودقایق این اوصاف
وبا وجود حداثت سن وبدایت عمر که هنوز عقد سنین او بعقد شانزده نرسیده
وخط غبار آثار اسحار بر صفحهٔ عذار او ندمیده کار دیدست وعمر ده نشده همچو بدر
دجاره نشده با مطرزان حلل لطافت شعار وحله گذاران نمایش عرایس غرایب
آثار که هنروران گزیده واستادان جهان گشته کار دیده اند قدم در طریق معارضه وعرض
هنر نهاده ونفایس ثیاب نقی الذیل الجیب که نمودار ثیاب سندس خضر تواند بود
وبمرور روزگار چشم زدهٔ اعتبار اولو الایدی والابصار نتواند بود در موقف
کشف غطا بروز داده عرض رسانیده زبان بیان بفحوای این مقال برگشاده که

در هنر آنم من اکنون کز بلندی محل — در همه روی زمین خود را نمی بینم بدل
هر که خواهی گو بیا اینک من واینک هنر — کار باید در میان آوردنی بحث وجدل

ودر محکمهٔ بدیع منوال رفع لباس الباس وفرق فرق غش وتمیز از شواهد حال
خود آیات بینات صدق ویقین که طراح خیال هیچ طاعن رقم تحریر وتغیر وقلم برزنشها
وتغیر دران نتواند کشید منظور نظر شعور حکم نافذ الحکم گردانید وچون نقد عمل هر یک را
از جوانان خورد سال بر محک ضمیر خبیر امتحان فرموده تمامت دقایق جودت
وتکلف ولطایف صنعت وتصرف هنروران عرصهٔ عجایب وغرایب بوضوح پیوست
بعضی از میان سلیمان سیرت در الوجود که من اول الامر متصدی مضایقه وتلاش

بوده‌اند و جاده استناع و سرکشی بقدم تفاخر و بحر می‌پیمودند چون ابریشم کار ایشان
بی آب و موج کمخا روزگار ایشان بی تاب ماند و قواعد جامه بافی ایشان که خارا
صفت می‌نمود بسمت استحکام داشت بر مثال کتان از تابش مهتاب پوده و فرسوده
گشت و در معرض جواب بعجز و قصور منصف و معترف شدند که هذا الشیء عجاب
در زبان افتاد چون هر کس که با او در افتاد میگزد مقراض ازین حیرت بدندان لب
از روی وفاق و اتفاق نامه مشتمل بر اظهار شرایط تسلیم و فروتنی و رقم زده کلک بیان
گردانیده خطوط صحت و قبول بران نهادند و بسان موم که متابعت نقش نگین نماید یکباره
تار و پود خلاف و نزاع بگسیختند و کارهای بیهمتای با همپای او را بدل پیاده و خاطر
گشاده علی ما یقتضیه الرسم و العاده بر سر بازار نمایش از در دکان آفرین و ستایش
بیاویختند و لطالمه هر کرا در جامه بافی دفتری یا نسخه ایست جملگی از کار او
گیرند دستور العمل لاجرم در مبادی حال بتائید ایزد متعال بدستور پدر هنر پرور
خود که در فنون این صنایع مشهور زمان و مسلم جهان است از موقف سلطنت و جهانبانی
بر سبیل ارث و استحقاق به بی مثلی مثال یافته بتشریفات گرانمایه پر آوازه شده
و منشور افتخار او بطغرای یکتایی درین شغل خطیر موشح و محلی آمد تا او را درین باب
سرآمد دوران و مقدم مقدم امثال و اقران دانسته طریق تعظیم و تقدیم مسلوک دارند
و در ابقای ذکر جمیل او کوشیده آثار ستوده او را بر صفحات روزگار نگارند

چون زخم سهام

ممالک انام و جراحت حوادث معارک ایام به بستیاری مرهم رعایت فتیله سودمند
حمایت ماست التیام می‌پذیرد و ریش جگر خستگان روزگار و فرقه تنگ‌چشمان دلفگار

بدستکاری



بدستکاری جراحان تیمار و میل گذاران طریق استظهار بازوی بهبود می‌آورد
مرا بدین ترتیب استادان سبک دست صاحب وقوف که بمقتضای فحوی
ضرب السیف و اصاب المحز در دقایق حکمت این امر دقیق ید بیضا نموده قطع ماده فساد
و دردمندی مجروحان بپای مردی مهارت و غمخوارگی ایشان از بسته بیت و
بپیشه داغ صدق اعتقاد بر جبین مبین خود کشیده رشته عزیمت بسبب خلوص
نیت باز داده‌اند و تراب جناب خلافت را کحل الجواهر دیده رمد دیده گویا
بامره الم کشیده از جمله مقدمات و ترتیب آلات و ادوات آن خواهد بود چون
استاد کامل حاذق بی بدل باصلاح مولانا حاجی علاء الدین جراح که در عروق
و اعصاب این علم چنانچه باید و شاید غور و نفوذ کرده و در وقت استکشاف
آثار غریب که بسبب آن از سایر اقران ممتاز است و در نظر بصیرت نموده و تصور
آنکه الیوم ماده بضاعت جراحی را از کمال وقوف او صورتی پدید آمده و دیده صناعت
کمال را از وفور معرفت او روشنایی حاصل گشته بنابرین مقرر شد که جماعت جراحان
و کحالان دار السلطنه هراة و سایر ممالک محروسه بی وفاق و اتفاق او دست
بکار جراحی و کحالی نیالایند و او را درین شغل خطیر مقدم و پیشوای خود دانسته بجلالت
مصلحت و صواب دید پیرامن دستکاری نگردند سبیل ممکنان آنکه برین موجب مرادات
از مقتضای حکم در نگذرند و رعایت مشار الیه واجب شناسند

زمره ماهران صناعات

ایام و دقه بارعان محترفات انام مهم اصول مبصران قطع مسالک و فروع متبحران
امور ممالک عموما و تخصیص از پشت سنجاب تا دامن کرمیر و از بالای پوستین تا کناره

قدر بدانند که چون بتایید آسمانی و تشریف سبحانی ابلق ایام رام مرام گشته
و خلعت سلیسون خلافت ربع مسکون در تمادی روزگار رقاقم کوشش و مجاری
شبستان حسن صفت بر قامت منقبت ما زیبا و برازآمده همگی همت خسروانه مصروف
و معطوفست که تمامت استادان چابکدست دانشور و هنرمندان تیزبین باریک
نظر بقدر استعداد و قابلیت و درخور استحقاق و اهلیت بلباس تربیت
و کسوت اعزاز مفتخر و سرافراز گردند و چون مولانا دانشمند سمرقندی که در زمان
دولت اعمام نامدار و اخوان کامکار ما در فنون صناعت پوستین دقایق باریکتر
از موی و نکات ریزه تر از روزن سوزن مو بمو کار فرموده و در ساختن و پرداختن
پوستینهای مداخل دوزی و تسمه دوزی و سایر اموری که تعلق بدان میدارد و با تمام
آورده بر تمامت بدایع و صنایع سپید و سیاه بنوز عبور نموده که هنروران کارخانه
غرایب عجایب چرخ کبود از خجالت آن سرخ برآمده اند موی باید شکافت
چون معترض تا توان گشت مرد دانشمند مع ذلک درین فرصت که جمعی از استادان
دهر بسبیل تجربه و امتحان در دکان پوستین دوزان شهر بعرض عرض و طمع عرض
عرض بسیار از کارهای دشوار نمودند مشار الیه ترنجهای مصور ابریشم دوزی و
سایر اموری که تعلق بدان میدارد و با سرجه آورده کلهای منقش برقاق دوزی
که یکسر مو از آن مکشوف خرد خرده شناس زیرکان گر بر نکته دان نمیشود و بنظر
اعتبار کاملان صاحب عیار رسانیده التماس فرق و امتیاز نموده
آسمان گو خوب بنگر تا کدامین بهتر است در حمل خورشید او یا ماه من در پوستین
و بعد از امعان نظر تیقظ و احتیاط در معامله صفحات صحایف طرایف ایشان





ترجیح و تقدیم تکلفات او بر مصنوعات مطبوعات هر یک بثبوت پیوست و زمره
ماهران صناعت را از وفور بضاعت او یخته بر روی کار افتاده مالشها خوردند و
خجلتها بردند لاجرم حکمت کامله شهنشاهی چنان اقتضا فرمود که او را بحسب قابلیت
کسبی از کارخانه مرحمت نامتناهی بموجب خاص مخصوص گردانیم تا از انواع مساعی جمیله
که در ادراک دقایق صنایع خود مبذول داشته دل سرد نشود و همواره در کنف آفتاب
عنایت و نوازش ما بیشتر کام باشد بنا برین مقرر شد که متقدم و مقتدا و کلانتر
و پیشوای جماعت پوستین دوز و مضافات و منسوبات آن بوده بعث و تثمین
تقمیر و قطمیر اشتغال و اعمال ایشان رسد و نگذارد که از دستور پسندیده که استادان
کامل تعیین کرده اند تجاوز نموده برسوم مذموم محدث که متضمن قلبی و قلابی باشد متصدی
و متعرض گردند می باید که او را مقدم و پیشوای خود دانسته در بریدن و دوختن و خوربینی
و مالش و غیر آن از آنچه مقرر کرده اند تجاوز ننمایند و همواره وظیفه تکریم و تعظیم او مرعی
داشته بپاس اخدمتهای پسندیده کنند و او نیز باید که در التزام این امور
با جماعت مذکور طریق مجاملت و حسن معاملت پیش گیرد و در تعلیم و ارشاد نکات
و دقایق آن یکسر مو فرو نگذارد و تمامت ابواب ارتکاب خطا و خلل و اسباب قلب
و دغل بر ایشان مسدود گردانیده نگذارد که سر سوزنی از قاعده پسندیده تجاوز نمایند

زمره ماهران بقوت علمی که چون فراشان قضا و قدر که مدارج رفعت سموات بر عمود بدایع
صنایع اوست و طرح طراحان کتابه کارخانه اختراعات بتعلیم استادان معلم روایع
و دایع او بساط منقش فلک جهان نورد را در بسیط عالم امکان بگسترانیده و فرش ملون

سپهر عالم کردار در فضای بارگاه کون و مکان منبسط کردانیده ذیل و جه تختگاه رفعت ما را
بقوت بازوی کارگران معدوم المثل و دستیاری سرپنجه هنرمندان مضروب المثل در سرکار
طنار عناب بکمال تمامی میرساند و قالیچه غیرت فزای سندس و عبقری ما را دیبه ایوان
جهان آرای خلافت و سروری بزینت و پاکی رنگ نمونه روضات جنان میگردانند
و حاشیه بساط انبساط ملک ملک بندگان ما را ابدیت صدرنشینان بارگاه
هنروری و چابک دستان کارگاه تفوق و برتری از پلاس که در لباس آرایش
و نمایش بر سطح زمین با سایبان آسمان برابر است موشح و مشحون میسازد و بساط
جمال و جلال ما را چون مجموعه روزگار و اوراق ملمع لیل و نهار بصدگونه نقش و نگار می آراید
بگسترده هر روز صدگونه فرش     ز بهجت زمین گشته مانند عرش     و از جمله نطاق
و اشباه این مقدمه آنکه استاد با هر متبحر هنرور باریک نظر پهلوان روز مصاف
استاد علیشاه قالی باف در احداث تنسوقات گزین و اختراع تکلفات سحر
آئین که زیب کمال صورت و گلگونه جمال شوکت و حشمت تواند بود ید بیضا نموده و از
برای مزید زینت و تزئین و صحت دولت سرای فردوس آئین گونه بساطی که بتارد
بود قدرت در سم یافته از غایت تکلف و بسیاری غرایب نزنگار خانه چین
و پای اندر سپهر برین افزوده     یکی فرش چون جنت آراسته     جهانی بنظاره برخاسته
ز ایران بلاد و ز توران زمین     ز هر بقعه کام مست مردم نشین     ندارد کسی مثل این فرش یاد
که رحمت حق بر آن دست باد     هر ریشه از آن اطرف گلیم خطوط شعاع آفتاب را تمثیلی و تبیینی
و پاره از دست آن سرزمین از تکلف و آئین بعینه لاله زاری در نو بهاری معین

بر زمره ماهران تفوق



علی و فرق بارغان بدستیاری عنایت ازلی و اصول مصوران جمیع آفاق و فروع
هنروران ممالک محروسه علی الاطلاق و مشتریان متاع بازار وجود و معاملان جهات
چهارسوی وجود و نقود پوشیده نیست که چون استاد فطرت که در خانه ابداع کیمخت
سبز فلک را گلهای سیم دوز کواکب و دانهای دلفروز نجوم ثاقب بیاراسته و جرم
گاو گردون را بپرداخت و دست کاری مجاری روزگار بوقلمون از شوایب اثر خامی
بتمامی پیراسته سختیان قب مصحف و عزقین پاشنه محالف را کاه نگارستی سیاه
دولت ما بر فرش ظفر و قدرت شکافته و درخش چالاک چاق و در ز هر نو بوم بلغان را بسوزن محاسن نقطت
در رشته فتح و نصرت بر هم یافته لاجرم همگی همت کار بسته ایم که بشکرانه این نعمت بزرگ هر
از کارکنان دکان بدایع مزد کار باندازه کردار کما طابقت النعل بالنعل در قالب عنایت
و اعتبار ریخته شود و زیرکی تفرقه اوضاع انواع پیراپرش جمعیت از روی بیکر
جهان کرده و چون استاد چابک دست صاحب وقوف سلطانعلی کرد در صنایع بدیع
لطافت کفشگری و دقایق حکمت هنروری ید بیضا نموده صناعت با براعت کفش
دوزی که دریا افتاده ره روان زمان و صاحب قدمان جهان لها بدستیاری
بنان لطافت و پای بروی نشان مهارت از همه کارهای شگرف بر سر آورده
بردبار و کیرش بالا و برکرسی نشاند     و زمره کننده مالان این حرفت را بخیه بر روی
کار افتاده انگشت تسلیم بر تخته تعلیم نهادند     فلک گفت احسنت و مه گفت زه
و بالاچوه بخط کش امتحان خط نسخ و داغ بطلان در روی کار ایشان کشیده و بگز
زن حسنی و نشکرده نیز دستی نقش کار امثال را الحکم فاخلع نعلیک از روی روزگار
بر تر شید و کار بشرط او را تمامت مسلمانان از استادان بلغاری تا هنرمندان

قندهاری در فنون این صنعت دقایق جودت و تکلف و نکات لطافت و تصرف
کار ممیز مودند و رای جب دست پیش آورده راه پیشوای و کلان پایی این کار دشوار
از روی تفاخر و سحر بسر جنگ می پیمودند در ساختن و پرداختن مثل آن بعجز و قصور منتصف
و منتصف شدند و جمیع اصحاب تلاش و معارضه پا بسنگ آمده در پیروی
او از روی مهربان موم متابعت نقوش و رسوم نمودند و کارهای بی همتای
ناهمتای او را گردن نهاده بدل پیاده و خاطر گشاده دوستانه بر سر بازار آزمایش
آویختند انکه در شهر هنر روشن ترست از آفتاب او چه پیدا می شود می باید نهان
شدن لاجرم منشور استکمال بتوقیع افتخار موشح گشت تا مشار الیه را درین باب بر آمد
دوران و پیش رو امثال و اقران شناسند و جماعت ترکار او اگرچه درین کار بی
شریکست او را مقدم و پیشوای خود دانسته طریق تعظیم و اکرام مسلوک دارند
هنروران برگ یکدگر چو بنشینند مقررست که او درمیانه نه باشد منفرد
هنروران [illegible] بدانند که چون تاج
و تاج خلافت بر فرق فرقد دولت ما نهاده اند و [illegible] قاطع ان الله یبعث لهذه
الامة علی راس کل مایة من تجدد ولها دینها حدود و اقطار جهان را بجوهر تیغ آئینه فام
ظفر نمای ما گشاده چنانچه بی شایبه رعونت و ریا گر صورتش معاینه دیدی بجواب خویش
بیش آمدی با آئینه داری سکندر منش هر آینه بمقتضای رویت و رای ممالک آرای که
روی آئینه صلاح کار جهان و آئینه روی مصالح جهانیان است سرسبزی چمن دولت و اقبال
موقوف بر افاضت تحسین و احسان جمیع هنروران بی مثل تواند بود که تجربه قابلیت
و استعداد ایشان باب شهرت و نیکنامی نیک نامی باشد چنانک استاد





دانشور سبک دست باریک نظر پهلوان قنبر علی سرتراش که چون آئینه ضمیرش بصیقل
توفیق روشن است از سر صفای طویت و خلوص نیت قدم در راه کوشش استوار داشته
سرمایه امانی و امال و راس المال سعادت دو جهانی و اقبال بکسب نقیر و قطمیر این مهم خطیر صرف
نموده و من تلک الجمله در حاشیه پرده سرای دولت از سر استظهار و استقلال تمام تعرض
امور و دقایق صوری کارنامه افتخار او مشتمل بر خطوط اذعان و قبول اشباه
و نظایر که استره بیان سر بر سنگ امتناع و سرکشی داشته اند او را پیشوای هنر خود
می دانسته اند مالشها خورده اند و خجالتها برده و بالاخره بحکم آنکه روز عروسی شود
شانه حکایت کند سر بر خط انقیاد و تسلیم نهاده متفق اللفظ و المعنی از تفصیل
حالات آن مو بمو خبر میدهد بر وجهی که کماهی در مرآة ضمیر آفتاب تاثیر ارتسام یافته و بدستیاری
عنایت باری در تطاول هر یک از هنرمندان مقدم مسلم را از اذیال دعوی انا خیر کوتاه
کشیده داشته گوشمال بلیغ داد و از شرایط غلبه و تفوق که موجب مباهات و مفاخر
و کسب آبروی دنیا و آخرت تواند بود دیگر مو فرو گذاشت ننمود و تا بی تکلف از غیرت
صفاوت طینت دران کار تمامت امثال و اقران جگر خون و خاک بر سر ماندند
اثر جوهر تیغش بهر سر که رسید یک یک موی سر او بتواضع برخاست لاجرم چون
سنگ مغناطیس در جذب خاطر فیاض ما ید بیضا نموده دست تصدی مشار الیه
در تقلد آن امر قوی و مطلق می داریم و بحکم اللهم ارحم المحلقین از صدقات فرق همایون
او را در پایه سریر سلیمانی مجال خدمت سلمانی داده منشور پر نور بر نور مسلمی الی آخره
متفرقات احکام موافق نام و مطابق مرام جامع مشاهیر ایام و سایر طبقات انام

از اشراقات شمسیه اللمعات کتاب و سنت بر ساحت سینهٔ پاکان صاحب خبرت
تافته و شهادت امعان نظر دقیق ارباب تحقیق و تدقیق اعتضاد یافته که مقصود
منشی انّا انشأناهنّ انشاءً از فتح باب انشا و نصب لوای ایجاد و نوع گرامی انسان
که از دیوان موهبت الٰهی بر و انجه عنایت و مرحمت نامتناهی بتشریف خلق الله آدم
علی صورته سرافراز گشته و بخلعت سرای و لقد کرمنا بنی آدم محرم راز آمده و در حقیقت
کل افراد این نوع عالی خسروان کامکار و پادشاهان رفیع مقدارند که مثال اقبال ایشان
بتوقیع وقیع و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا موشح و محلی گشته و خلعت منقبت ایشان
از طراز اعزاز انا جعلناک خلیفة فی الارض زینت و بها پذیرفته و چون منشور پرنور
انی جاعل فی الارض خلیفه بنام نامی و اسم سامی ما بامضاء و سخر لکم ما فی السموات و ما فی
الارض جمیعا پیوست بحکم احسن کما احسن الله الیک جوامع همم عالیه بران مقصور
فرموده ایم که طایفه از بندگان خاص که منشیان صحایف اخلاص و اختصاص اند و در موقف
سلطنت بفنون خصایل نفسانی و صنوف فضایل انسانی ممتاز و مستثنی هر یک ازیشان را
بمقدار اعتبار فضل و کمال و درجه استعلای استعداد و استیهال بعملی از عظایم اعمال
جهانداری و شغلی از جلایل اشغال شهریاری مخطوط و بهره مند گردانیم بنا بر صدق این
مقال منصب رفیع الشان انشاء احکام و مناشیر سلطانی و تحریر فصول مکاتیب که
از معظمات امور دیوانی است بید اهتمام مولانا اعظم زبدة الفضلاء العجم مولانا
شمس الدین علی استرابادی که تقریر بیان دلپذیر او شمع نگارستان مفاخرت و تحریر
بنان هدایت سریرش فهرست دیباچه مآثر نکلم جف القلم بما هو کاین باز دادیم تا چنانچه
از وفور دانشوری و کمال سخن گذاری او سزد در پایه تخت سلطانی و در دیوان فصل و سخن دانی



بر انجام این امر اشتغال نموده در بعضی از عهده مراسم این شغل ید بیضا نماید
سبیل همگنان از برادران نامدار و فرزندان کامکار و امرای دولت و صدور و صاحب
رتبت و وزرای صاحب انتباه و سکنهٔ عتبه بارگاه و ارباب درجات و اصحاب
تومانات و هزارجات با نقبا کرام و علما اعلام و مشایخ کبار و قضاة روزگار و متصدیان
اشغال و مباشران اعمال و سرخیلان احشام و سایر افراد انام آنکه مولانا الافاضل
المشار الیه را علی سبیل الانفراد و الاستقلال دون المساهمه و الاشتراک متصدی این
امر شریف دانسته در جمیع اموری که از لوازم و مضافات آن تواند بود رجوع بتعهد او
نمایند و دست تصدی او را در تقلد آنچه بدین منصب متعلق باشد قوی و مطلق دانسته
تمشیت مهمات او از لوازم دانند و در تمامت ممالک محروسه از بابت سیورغال و مهمات
عمال و سایر امور و اشغال آنچه رسد حق الانشاء و دستوری او شود و بی تطرق
شوایب قصور و تقصیر جواب گفته تقلیل و تکثیر چیزی ازان قاصر و منکر نگردانند

صاحب اعظم
خواجه قطب الدین طاوس بصنوف نوازش و مرحمت و انواع اصطناع و عاطفت عز اختصاص
و امتیاز و شرف اقتران و انفراد یافته بمکمن همت کیمیا خاصیت و تمامی التفات خاطر
دریا مقاطر منزلت بر انتظام اسباب آمال و تدارک اختلال احوال خود مقصور
و محصور شناسد مخفی نماند که بعون عنایت حق سبحانه و تعالی جبلت کریم رتبت
خدمتکاران و مرحمت بر زیردستان بنوعی منظور است که بواسطه اندک
رابطه عنایات بیدریغ شامل احوال همگنان می فرمایم و سیاست اعمال ایشان را
بحسنات عفو و اغماض زایل میگردانیم و بی شبهه صورت حال بر صدق این معنی

دلیل واضح و برهان لایح است که در مبداء جلوس سعادت قرین بر سریر خلافت روی
زمین پایه قدر و منزلت او را بذروه علیا رسانیدیم و در زمانی که مقتضای انواع مواهب
بود بحکم العفو زکوة الظفر اظهار آثار عنایت تقصیر بخشش و بخشایش نموده قواعد
جرایم با پیمال مراسم احسان و مرحمت فرمودیم مع ذلک در خطاء مرو بما مع لواب
رسید که بسبب توهم فاسد و تصور بی وجه قدم استقامت او از جای رفته آیات
و بر جناح مسارعت ملازم بیت الله شده برقرار از مطالع عاطفت و مرحمت امداد
و تربیت و عنایت متعاقب داشته نوازش نامها کریمانه جهة استمالت خاطر
بازماندگان او بمواضع فرستادیم چنانچه هیچ آفریده را در ان یکدینار و یکمن بار محل توقیع
و مجال تصرف نشد والآن کما کان و چون رایات ظفر قرین از حدود ممالک توران زمین
در ظلال فتح و اقبال معاودت نموده بدار السلطنه هراه نزول اجلال فرموده بموقف
عرض رسید که در حدود عراق متوقعست و متعلقان او در اطراف خراسان متفرق
مبنی بر مقتضی الشفقة علی خلق الله معاطف عواطف سلطانی را نسبت بحال او در
اهتزاز آورده بر حسب فرمان فاصفح عنهم و قل سلام مبذول این ملتمس را علاوه سوابق
الطاف و مراحم گردانیده بتجدید و تاکید جمیع عثرات و خطیات او من السوابق
واللواحق بخشیدیم و جهة تیسیر رخصت او مکتوبی بجناب سلطنت مآب مملکت ایاب
سلطان اعظم اکرم افخم اعتضاد ملوک العرب والعجم باسط الامن والامان متمثل نص
ان الله یامر بالعدل والاحسان مبارز السلطنة والدنیا والدین حسن بیک اعلی الله
فی دوام السلطنة شانه و اعان اعوانه بشرف نفاذ رسانیدیم و مقرب الحضرت السلطانی
موتمن الدولة الخاقانیه نظام الدین امیر علیشیر که سلسله دولت را نظام مجدد و انتظام

موکد



موکد است و در نسق امور مهمات جان و فرزند ماندگان محض حسن و عین کرامت از شفقت
و اهتمام تمام باعتقاد راست و درست متعهد و متضمن جمیع مصالح و مناظم احوال
و آمال او گشته یکی از معتمدان خود را جهة کفایت این مهم فرستاد و لقد جاءت
رسلنا بالبشری می باید که بعواطف موفور کیانی و نوازش نامحصور خسروانی مستوثق
و مستظهر بوده بحضور خاطر و جمعیت باطن و ظاهر متوجه وطن مالوف گردد و مضمون
یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین حسب الحال خود شناخته از
هیچ جهة تفرقه و دغدغه بخود راه ندهد که جمیع مقاصد او بارقام اسعاف مرقوم گشته
مباشر مطالبش بتوقیع انجاح خواهد پیوست     قبول کرده خود را بعیب رد نکنیم
و اگر بدی کند او ما ز لطف بد نکنیم
متصدیان اشغال و مباشران اعمال و زمره اماثل و اعیان و کافه
سکنه متوطنان ولایت طوس و مشهد مقدس رضوی علی الحال بها السلام بدانند
که چون طبقه اکار گذاران کارخانه زراندود و ابداع که در چهار سوی ممالک محروسه سلطانی
بر ستیاری عنایت بی نهایت سبحانی همگی اوقات خود بر وجه احسن بکسب دقایق
امور صرف نموده در اظهار بدایع صنایع بدیع ضمانی نمایند نقد عملی هر یک را در
نظر مبصران ذوی عدل بر محک ضمیر منیر امتحان فرموده بسکه بهبود می رسانیم
و در محکمه فرق و تمیز سره را از ناسره دامان اهلیت و استحقاق ایشان را بزواهر
اهلیت و استحقاق ایشان را بزواهر جواهر تربیت و نوازش مملو و مالامال
میگردانیم مقارن این حال جواهر استعداد استاد نکته دان خرده بین فلان که مدت
مدید بطیب قلب و صفای خاطر مس وجود خود را در بوته کسب علمهای شگرف

کذخته درمیان امثال بوجوه کاردانی ضرب المثل است بنظر کیمیا اثر درآمده بمقدار عیار مکشوف دیده بصیرت واعتبار گشت مقرر فرمودیم که مهمات صاحب عیاری آن مواضع متعلق بید اختیار وقبضه اقتدار او باشد باید که انچه براه ورسم این شغل منسوب تواند بود باستمام او مخصوص شناخته کسی را با او مجال مشارکت ندهند

فرزندان کامکار وامرای ظفر شعار وارکان دولت قاهره واعیان حضرت زاهره ومتصدیان اشغال سلطانی ومباشران اعمال دیوانی اصلح الله احوالهم واحسن مرجعهم ومالهم بدانند که چون رعایت حقوق خدمتکاران قدیم ودولتخواهان رهادهٔ محمود مستقیم از لوازم امور شهریاری وشرایط اوضاع عدالت وجهانداری است وصاحب اعظم زبدهٔ الوزرا خواجه علاء الدین علی مکال که از دودمان مشاهیر خراسان واز جماهیر صوفیه صفوت نشان است ولامحاله از مبادی رب قد آتیتنی من الملک تا امروز بواسطه کمال قابلیت واستحقاق موروثی ومکتسبی در عتبه خلافت روزافزون بصنوف خدمات پسندیده قیام بردوام نموده وحسن معیشت وفنون خیراندیشی او مرة بعد اولی وکرة بعد اخری برضمیر آفتاب اشراق واضح ولایح است گشته درهر وقت زمام حل وعقد وعنان ضبط وربط عظایم امور وکلیات اشغال بید کفایت وکاردانی او مفوض وموکول بوده وچون درخلال این احوال بمسامع عظمت وجلال رسید که بواسطه مقدمات تقریری که غایت درصورت کفایت دیوان اعلی بنام مباشران امور ومتصدیان مهمات رقم زده کلک تحریر گردانیده اند ونام او را بهروقت داخل دفتر مباحثه واستکشاف داشته وآنچه علیحده درباب او بخصوصه





برصفحات روزگار نگاشته اند دغدغه وتفرقه مالاکلام مجاری احوال واوضاع او راه یافته چنانچه از احاطه بسرانجام مهمات وزارت که حسب الحکم مطاع باستمام او مفوض شده درمحافظت وانتظام والتیام آن بغایت عاجز وقاصر مانده بنا علی ذلک بمقتضای کمال مرحمت واحسان خسروانه که مطابق ان الله یحب المحسنین است ودر جمیع احوال ملوک روزگار دور ونزدیک وترک وتاجیک است نظر عنایت بی نهایت بر رعایت احوال او انداخته فرمان مطاع واجب الاتباع از روی نوازش ارزانی داشتیم که از ابتدای دولت ابدپیوند الی غایت درآنچه از مهمات صدور وسایر امور از قبیل نسیان وفوت وتقصیری که درمحل تعرض واعتراض بود نسبت با او می گفتند رقم بخشایش درو کشیدیم که بعد الیوم بعلت مناقص متعلقات سابق بدو تعرض نرسانند وبهیچ وجه مطالبتی ننمایند مقرر است که اگر بعد ازین تاریخ که سوابق وخیانات او را کان لم یکن انگاشتیم صورتی ظاهر گردد مشارالیه درمعرض تحقیق وپرسش خواهد بود فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا

برادران جمشید آیین بهرام خاصیت وفرزندان خورشید جبین

قرة باصرهٔ ابقاهم الله ورقاهم الی مدارج العز والعلی وامرای ملک آرای وصدور روشن رای ووزرای صاحب خبرت ومنتسبان عتبه دولت بانقبار راسخ بنیان وعلما ومشایخ واضح برهان ومباشران اشغال سلطانی ومتصدیان اعمال دیوانی اصلح الله بالهم وانجح بالخیر آمالهم بدانند که چون رعایت حقوق خدمتکاران قدیم الحکم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم همگی همت بگان برگزیده پادشاه قدیم عز شانه وعظم سلطانه متوجه کسب کمالات معنوی ونیل درجات اخروی است چنانکه با وجود احراز

مراتب رفیع و مناصب جلیل القدر منسع بمقتضی فحوای القناعة کنز لا یفنی از ما سوی اعراض
می‌نمایند و کنج عافیت و کنج قناعت را غنیمت شمرده بغیر کرم مطلق مطلقا التجا نمی‌نمایند
بلکه بطریق اهل اشباه از التفات بمنصب و جاه دست شسته و بر مسند الفقر
فخری بصفای نیت و خلوص طویت نشسته عمر عزیز بعبادت و عبودیت پادشاه حقیقی
می گذارند و اسعد ذو الفضل العظیم از انجمله در خلال این احوال عمدة السالکین و زبدة ارباب
الحق و الیقین کمال الدین بابا محمود که لا محاله جمهور اسلاف او درین خانواده خلافت شعار قرنا
بعد قرن در سلک امرای نامدار عالی مقدار شرف انتظام داشته اند و او نیز در زمان
دولت روز افزون بحکم انا وجدنا اباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون علی الدوام
بعنایات خسروانه و عواطف بیدریغ پادشاهانه ممتاز و سرافراز گشته از زمره خواص
مجلس محمود العواقب مسعود المراتب می بود تا عاقبت الامر توفیق الهی رفیق طریق او گشته
برحسب منطوق انا و اتقیاء امتی برآء من التکلف بسلوک جاده فقر و جاده فقر و فنا
میل تمام و رغبت مالا کلام نموده در حریم همایون سلطانی و روضه بهشت آیین
تربت مقدس مورد الانوار ربانی که در ظاهر دار السلطنه هراة از مبنیات دولت
خیرانجام است و حقیقت آنکه از تمامت ربع مسکون بقاع خیری که در تکلف و تزیین شبیه
و نظیر آن توان شناخت برحسب اتفاق اتفاق نیفتاده بسابقا شغل دلکش خادمی
و جاروب کشی آنرا که بهر حال وسیله حصول اثر صفای نورانیت تواند بود اختیار
نموده تا غایت تمادی ایام در مرافقت و مراعات حقوق و شروط آن سعی تمام و جهد
مالا کلام مبذول داشته و می دارد چون در تضاعیف مجاری این احوال بمسامع
جلال میرسید که محمود الخصایل مرضی الفعال مشار الیه بواسطه کمال انقطاع و تجرد که



مطمح نظر همت اوست در تمادی مدت شروع اصلا پیرامن تصرف در وظیفه معهود آن
موضع شریف نگشته بلکه از دیوان اعلی علوفه و انعام و دستوری که داشته اخذ مواخذ آنرا
نیز بالکلیه موقوف گذاشته و از خلوص عقیدت و صفای اعتقاد که ارثا و اکتسابا
نسبت خانواده خلافت و نیابت دارد ارتکاب این امر خطیر نموده و بی شائبه
تردد در عالم اسباب هیچ احدی را از جلیل و حقیر از مدد معاش و انتعاش رسمی
گزیر نیست فرمان مطاع لازم الاتباع بتجدید نفاذ انجامید که از ابتدای شروع
هر سال از حاصل موقوفات آن مقام فرخنده مآل مبلغ سه هزار دینار کپکی بمقدار
سی خروار گندم بمعتمد علیه مشار الیه رسانند و این عارفه را بنسبت او انعام بر دوام
دانسته مجال تنقیص و تغییر محال شناسند مقرر است که آن مخلص متخصص درین
شغل شریف مادام باستخلاف بوده هرگاه که متوجه یورش ظفر پناه گردد از قبیل
خود کسی که اقدام او تیسیر مهمات او تواند نمود تعیین نماید سبیل حکام از ارباب امانت
و سکون در اقطار ربع مسکون آنکه زبدة السالکین مشار الیه را حسب الحکم بر سبیل
انفراد و استقلال دون الملاهیه و الاشتراک مباشر این دانسته و تغییر و تبدیل
باوضاع اموری که حسب الحکم بدو تفویض و تعلیق یافته جایز ندانند

ناظران امور دیوانی ولایت

توران از محروسه قهستان صانها الله عن طوارق الحدثان بدانند که در یوقت این سخن
گذاری درویش خیراندیش مخلص متخصص این مسطوری که بمقتضای فحوای     نه روز و
نه روزگار ونه صبر و دل     در اظهار فقر و بیحضوری خود داد فصاحت و سخن وری
میداد بموقف عرض رسید که از غایت بی نوائی ضرب المثل است چنانکه مطلع حال

ومنقطع امانی و آمال او عرا رکمال درویشی و اختلال نیست و مع ذلک در حوالات وجوه آن
حوالی از قبیل بر شمار و مثل آن رسید ما وجه ها و میرسانند و سبب جلا و ابتلای
او آهی کردمی باید که چون نظم مجاری احوال آن شکسته بال بدین منوال است او را در عهدت حال
ازان مطالبات فرو شناخته رسد بدو نرسانید تا بدعای دولت ابد پیوند شاهی
قیام بر دوام تواند نمود

متصدیان اشغال دولت و مباشران اعمال ملت و جمهور طبقه
اعالی و کافه سکنه اهالی محروسه بلخ و مضافات آن بدانند که چون بموافقت توفیق
آلهی و مساعدت تایید نامتناهی ظهور مشهد مقدس اعلیحضرت خلافت منقبت
سلطان الاولیا و الاصفیا امام الاتقیا و العرفا و الخلفا امیر المومنین و امام ائمه الهادین
المهتدین مظهر العجایب و مظهر الغرایب مولانا و مولی الثقلین ابو الحسن علی ابن ابی طالب
صلوات الله علیه دران خطه بهشت آیین از خصایص زمان این دولت باداو دین
این کار دولت است کنون تا کرا رسید ولامحاله احیاء مراسم عمارت و اعلای مبانی
مزید شهرت آن قبله اقبال امم و کعبه آمال عرب و عجم از مقتضیات خلوص عقیدت
و مقتضیات او از دنیا و آخرت تواند بود مقارن این حال همت خیر انجام بر وجه
اخلاص و نیازمندی تمام متوجه امضای آن نیت فرموده کفایت هر مهمی از لوازم
آن امر خطیر بعهده اهتمام صاحب عهده وافی درایت که شایسته تعهد آن شغل
تواند بود مفوض میگردانیم مقرر است که قوام الدین ابو القاسم که در خانواده علا
روز افزون ابا عن جد متصدی امور نیابت دیوان بوده اند و او توفیق اعراض از مزخرفات
بلاطایل دیوانی یافته ملازم آن آستان قدسی آشیان است مشرف و کارفرمای عمارت

نامدار



نامدار و صاحب نسق زراعت آن سرکار روضه مقدسه و در مهمات کاریزی
که جهة موقوفات آن خجسته مقام بموجب حکم جهان مطاع جاری میسازند بی توقف
شرایط اهتمام بجای آورده هرچند زودتر باتمام رساند می باید که مشار الیه را
باستقلال بی عزی متعهد این امور دانسته جماعت استادان و کارکنان عمارت
و مباشران و کارگذاران زراعت در باب مهمات از مقتضای سخن و صواب
دید او تجاوز جایز ندارند و چون از عهده سرانجام این مهمات تقصی نماید برسم حق
الاهتمام او در پارس سال مبلغ هزار دینار کپکی و مقدار صد خروار غله مناصفه بوزن
شرع از محصولات حلال مال بلخ بی قصور و کسور بدو رسانند مقرر است که چون مشار الیه
بروجه عنایت از مهمات دیوانی معاف فرموده بنسق مهمات سرکار روضه مقدسه
باز داشته ایم هیچکس بتکلیف امور دیوانی و شلتاقات او متعرض او نگردند

متصدیان اشغال ملک
و ملت و مباشران اعمال دین و دولت و متولیان و کارگذاران موقوفات دار السلطنه
هراة صینت عن تطرق الآفات و العاهات بدانند که چون از دیوان قضای آلهی
منشور خلافت و فرمان روائی ما را بتوقیع انی جاعلک للناس اماما مسجل فرموده اند
همگی همت همایون بر ترویج بقاع خیرات و احیاء مراسم مبرات مصروف و موقوف
میداریم و همواره صورت تقدیم طاعات و عبادات و تمهید اسباب اعمال
صالحات و سایر قربات بر لوح ضمیر انور کالنقش فی الحجر ثابت و راسخ میگردانیم
بناء علی ذلک خاطر فیاض بتفویض نسق هر یک ازین امور بصاحب عهده واضح
الاستحقاق متوجه و ملتفت میگردد تا پیوسته روض حسنات تازه و فیض برکا

بی اندازه باشد بتخصیص احوال مزار قدس آثار مورد الانوار شیخنا و شیخ الاسلام
الاعظم مرشد طوایف المستکلین فی العالم سلطان مشایخ الآفاق برهان اولیاء
الحق سبحانه علی الاطلاق قطب فلک هدایت و اشباه آفتاب سپهر سعادت
نحن انصار الله راه رو کو بطریق صفا رفته قدم بر قدم مصطفی کاشف
ربوبیه رب الباری کامل الوقت ابو اسمعیل خواجه عبد الله انصاری قدس الله روحه
و زاد فی اعلی علیین فتوحه که بمقتضای فحوای ان له اباً شیخاً کبیراً طرفی از اغصان اشجار
طاهره نژاد اعالی نهاد ما از ان اصل رفیع منشعب گشته و لا محاله با وجود ارتفاع درجات
طول و عرض حلال خاندان خلافت الارض موجب مباهات و مفاخرت دنیا و آخرت
است مقارن این حال شغل جلیل العلامت امامت و اقامت صلوات خمس دران
کعبه امانی و قبله اقبال بمولانا اعظم اورع اطهر اکرم مقتدی الائمه بحر اسم
العلم و التقوی مولانا عماد الدین حجة الله وفقه الله لاحیاء مراسم السنه و الجماعه مفوض
گشت که حسبما لعضده الشریعه الشریفه از عهده ادای آن تقصی نماید و هر روز بر تلاوت
یکی سی پاره تمام از کلام معجز نظام ملک علام در سر قبر بزرگوار شیخ الاسلام و
یکی سی پاره دیگر از روی اهتمام بر سر روضه فیض اقسام بدران نامدار سعادت
فرجام ما انار الله براهینهم مواظبت واجب شناسد تا روز بروز برکات مثوبات
آیات فرقانی با رواح مقدسه ایشان واصل و متواصل گردد و سبیل همگنان
آنکه مولانا اعظم مشار الیه بر سبیل استقلال صاحب این شغل شناخته او را مادون
باستخلاف ننهند و وظیفه او دو پاره الجزء اما مان شین می گرفته اندیشه بتنقیص
و تعطیل باو نرسانند





چون حضرت مهیمن حکیم جلت حکمته از دار الشفا
ولیف صدور قوم مومنین قانون شفاء امراض معلولان مختلفة المزاج ایام را بحداقت
طبیب لبیب مرحمت ما تفویض نموده و اسباب حصول اغراض مبتلان مرض العلاج
خواص و عوام را با نفاس مسیح الالتباس عاطفت ما که علامت اعتدال ارکان
عالم از شرح اشارات آن موجز لیست حواله فرموده بر حسب مقوله حبیب رب العالمین
و طبیب دار دخانه ما هو شفاء و رحمه للمومنین که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان
استدامت صحت جسمانی را که ممد و معادن است بر اقامت وظایف آئینه سبحانی
افضل قربات میدانیم و در استبقاء نفس نفیس انسانی که بنیان حضرت سلطانی و
حاوی کلمات دو جهانی است غایت اجتهاد بتقدیم میرسانیم چه با وجود عدم
صحت تن و ضعف قوت بدین تحصیل کمالات رضیه و تکمیل ملکات مرضیه ممکن
و میسر نشود و هر گاه بسبب انحراف طبیعت اختلافات قریحت ادراکات حواس
ظاهره از قوت فعلی خود باز ماند اصطیاد وحوش معارف متوهم و مقصور نگردد و لهذا
اصحاب خیرات و ارباب مبرات ملاحظه این حالات فرموده اسباب علاج اهل عالم
و اصلاح مزاج بنی آدم را بوسیله اطباء حاذق فایق و تعمیر آئینه بیمارستانهای لایق
رایق ترتیب و تمهید فرموده اند و خود در ابو اسطه تهیه این اسباب مستجلب اجری حسنات
کرمن احیاها فکانما احیاء الناس جمیعاً گردانیده و بحکم رواتب انزل الداء انزل الدواء
در ازاله امراض و اعراض طوایف انسان قدر الوسع و الامکان شرایط امتنان بظهور
رسانیده از انجمله حضرت والده مرحومه مغفوره مملکت آغا برد الله مضجعها جهت احراز
فواید این مثوبات در نفس دار السلطنه هراة جمعیت عن الآفات و البلیات دار الشفا

سجلاته

پرداخته و چون درین مدت مسیحا نفسی باحیای آن پرداخته علل خلل بقواعد آن
راه یافته بواسطه فترات ایام سلک عقد انتظام امور او انحلال و انفصام
پذیرفته بنا بران درین وقت پرتو التفات اکسیر صفات بر ساحت و روح انجاح آن خسته
زمام مهام و عنان سرانجام آن مقام را بکف کفایت و ید درایت مولانا الاعظم
قدوة الحکما بین الامم مسیح الدین حبیب الله طبیب تفویض فرمودیم که بروجهی که از وفور
دانش او سزد بدین امور قیام نموده ابواب افاده و افاضه بر وجنات طلاب
آن فریق و سالکان آن طریق بر وجه احسن گشاده دارد و سبیل حکام و سادات و قضاة
و علما و اصحاب مراتب و ارباب مناصب و اشراف و اهالی و متولیان اوقاف آنکه مولانا
مشار الیه را من حیث الاستقلال متصدی این امور و اشغال دانسته آنچه از لوازم
و مواجب و متعلقات و منسوبات این منصب است مخصوص او شناسند و از فحوای
دید او که سرمایه منتج احیا مراسم این امر خواهد بود عدول و انحراف نورزند و او را
مادون باستخلاف شمرند

چون مسیح حکیم جلت حکمته که قانون شفا جزو دار الشفاء رحمت
او که و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین روی نماید و ترتیب ادویه و اشربه
در تداوی امراض و اعراض از عز طبیب لطف او که و اذا مرضت فهو یشفین سازگار
و سودمند نماید و اتقان از کلیات علوم معارف را که خلاصه آمیزش ارکان اند
علی العموم برحسب تجلی نحل هر نوع از اسباب و علامات شرف امتیاز از سایر
بنی نوع مشرف فرموده که هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون خصوصا علم
و حذاق باصول طبیه و احکام شرعیه علی الاطلاق که صحت ابدان و اعمال موقوف

بدان است



و موقوف بدان است و استقامت اوضاع و احوال منوط و مربوط بران علی مقتضیه ما
العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و چون صحت بدن که موقوف بر معرفت طب است
موقوف علیه بمقتضیات احکام شرع مطهر آمده هرآینه اشتغال بفن طب اهم و اقدم
تواند بود فلهذا خلوص نیت مولانا الحکیم الفاضل بقراط الوقت جالینوس الزمان ابوعلی
المهد و افلاطون الاوان مولانا حکیم الدین حبیب الله الطبیب التونی که مربی دولت بدیع
الشان است بکمال قابلیت و استعداد فصول و ابواب فروع و اصول این علم شریف
را باقسام صناعات فکری و عملی مرتب و مکمل ساخته و در مقامات تشریح و تشخیص مفصلات
و مهمات آن بمنطق فصیح و حکمت صریح علم ایقان و اعلان بر افراخته    هر که او
انگشت بر نبضش نهد یابد نجات    راستی دست از همه برده بقانون شفا    گر بران آید
بر نسق خدا بیرون برد    دق ز ماه و زردی از مهر و کبودی از سما    در زمانش غیر
چشم دلبران بیمار نیست    زانکه باشد مردمان زاد دیدنش عین دوا    بنا علی ذلک
شغل طبابت دار الشفاء که عالیحضرت ملکه ملکی الخصال و والده جلیله الامال عصمة الدنیا و
الدین ملکت آغا روض الله روضتها در جوار جامع مرآة صینت عن تطرق الآفات
باحداث آن موفق شده    خاک صحنش چشم مرغ دیده را کحل البصر    آستانش جان
مرغ دیده را دار الشفا    بید مهارت او مفوض تا بیامن انفاس عیسوی که
شربت شفابخش دل رنجور و جلاب خوشگوار جان مهجور است در هر اد که عمل بمقتضای
این علم در تشخیص امراض و اسقام و تداوی مرضی خالصا لمرضاة الله تعالی ید بیضا موسوی
نماید و وظیفه طوایف صحیح و سقیم دار الخلافه آنکه دست تصرف مولانا مشار الیه را در عروق
و اعصاب این امر خطیر مجال غور و نفوذ داده آنچه براه و رسم آن منسوب تواند بود

بمصلحت و استصواب او متعلق شناسند و در عزل و نصب شربت دار و خادم
آن بقعهٔ خیر آثار دست تصرف او را قوی و مطلق دارند مقرر است که چون از عهدهٔ
این شغل کما ینبغی بتقصی نماید وظیفهٔ کامل بموجب شرع شریف و شرط واقف کرفته
بهیچ چیز موقوف ندارند مصد لفتح نامها به سلاطین سلطنت آیین

سادات عظام و علمای اعلام

و مشایخ اسلام و سکنهٔ مساکن و متوطنهٔ مواطن بدانند که از ابتدای طلوع آفتاب
سلطنت این دودمان مبارک که منشور آن بطغرای جهان آرای و آتیناه الملک
موشح کشته تقلد امور جهانداری در همه وقت تعلق اختصاص بشعبهٔ برومند خاقانی
شاهرخی میداشته هیچ یک را از ابنای اعمام مجال اقدام بر مداخلت و مشارکت نمی
بوده و چون حضرت والد بزرکوار جمشید اقتدار و عم نامدار خورشید آثار از تختکاه عالم
عالم فانی ببارکاه مملکت جاودانی نهضت فرموده سرادقات خلافت و پادشاهی
در جوار رحمت الهی برافراشتند و دران مدت حضرت عالی منزلت ما در پسندیدکان
دکان فی المهد صبیا بحضور فراغت زمان صبی و سرور معاشرت ایام نشو و نما اشتغال
تمام داشت سلطان ابوسعید میرزا رقم تصرف بر اکثر ممالک موروث ما کشیده بر جرات
افتابلقیس روزکار که زیاده از حد و مقدار او بود اقدام نمود و بدان قناعت ناکرده قدم
عدم انصاف در حدود و عرصهٔ حیطان احترام از ما نهاده با لشکران و سپاه بیکران
متوجه ممالک آذربایجان شده ندانست که صید را چون اجل آید سوی صیاد دود
بعنایت شامل پروردکار و قوت بازوی کامکار او را بقصاص جزاء سیئة سیئة مثلها
رسانند و بحکم و الشمس تجری لمستقر لها متوجه تسخیر ممالک موروث کشتیم و در اثنای راه

بمسامع



بمسامع اشتباه پیوسته که امیرزاده سلطان حسین بایقرا که از سطوت سلطان
ابوسعیدی بکلی ترک مساکن بنی نوع کرفته و بر طریق اسلاف خود دست دواعی
زمان بی شیمه سالها در جول و بیابان متحیر و سرکردان می کشت چون تختکاه خراسان از مراحمت
غیر خالی یافته بحکم انتهاز فرصت جمعیتی ساخته ولایت دعوی سلطنت برافراخته لمن
الملک میزند الیوم چون شرذمه قلیله که در تحت ظلال دولت مجتمع بودند هنوز اسباب
انتظام ایشان بر وفق مرام ساخته نشده بود بر عزم قشلاق از راه تخت سلیمان چون
ابر و باد متوجه استرآباد شدیم ظفر بر یمین نصرت اندر یسار و او از استماع این خبر
سراسیمه شده با وجود غنایم بسیار که از جهت تحت تصرف درآورده بود رعایا و
زیر دستان را که ودایع آفریدکاراند بتکلفات عنف و تحمیلات شدید مستاصل کردانیده
دست ظلم و بی باکی به نهب و غصب اموال مسلمانان برکشاد و از تمامت مواضع خراسان
لشکر نامحصور در هم آورده متوجه مازندران شد و ما با زمره که هر یک از ایشان شیر بیشه
دلاوری و نهنک دریای بهادری بودند بی تهیه اسباب مقابله و بی ترتیب ادوات مقاتله
دست جلادت از آستین نجابت بیرون آورده دست بردی بدو نمودیم که داستان
پهلوانی رستم دستان بداستان رفت و بیمن یمن حضرت اله صورت کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بظهور آمده عقد جمعیت ایشان بریشان شده عنان
عزیمت متفرق کشته بکمیت عدد بسیار و کم بودند در میان سپاهی بدان کثرت
کم شدند چنانچه دشمن و دوست چون مغز و پوست بهم پیوستند و خویش از بیکانه نمی
دانستند بالجمله اجتماع سپاه فریقین از هم فرو ریخته صورت التیام تیسر نیافت
و از طرفین عنان معاودت از معرکهٔ قتال و خصومت مصروف داشته رایت عالی

بطرف بسطام عزیمت نمود و مخالفت سرعت سیر از باد استعاره کرده تا مقام
مراد در هیچ منزل توقف ننمود الهار بجالها والرجل بحاله تا درین ولا اثر آتش ظلم آن جماعت
که دود از دودمانهای رعایا و عجزه بر آورده بودند بر صفحات روزگار نقش پذیرفت
رعایای مسکین به تنگ آمده از زندگی بکام نهنگ اندر آمده مرحمت جبلی مقتضی اتمام مهام
ایشان گشته بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم گشت که تدارک این حادثه نمایم
و ایشان نیز با سپاه فراوان اظهار تجلدی نموده تا حدود جاجرم پیش آمدند و چون اثر خوف
صدمات بهادرانه که سپاه ما بعیان وضوح مشاهده نموده بودند در ضمایر ایشان متمکن بود صورت
فقذف فی قلوبهم الرعب بظهور آمده بی آنکه لب زیر کنند مین بالا جمعیت سپاه خود
از هم گسسته با معدودی چند بطرف بیابان و جول که مقر معهود و مفر مألوف ایشان بود
گریختند و بمقتضی طبیعت و علت جنسیت بسباع و ضباع قرین گشته و طبقات بنی
آدم از پاس افترا پس ایشان امان یافته در سایهٔ عدالت ما که مظهر لطف الهی و محض
رحمت نامتناهی است بحظ وافر و نصیب وافی بهره ور شدند امید بلطایف کریم سبحانی
آنست که اسباب جمعیت و حضور و موجبات رفاهیت و سرور روز بروز در تضاعف و ترقی
باشد و لوازم شکر این مواهب را وظایف صدقات و مواجب نذورات بتقدیم
رسانیده جنود دعوات استجابت آیات همعنان قوافل لیل و نهار و همرکاب رواحل عشی و
ابکار گردانند انه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر

الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و اعز
جنده و هزم الاحزاب وحده و لا شیء بعده اما بعد چون ملک ملک بخش سعادت
اسماء و نوالت نفاذه نقش نفیس ما را جهت انتظام امور ممالک عالم و التیام جمهور مصالح



اولاد آدم بر گزید و رقم انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بر صحیفهٔ احوال
ما کشیده بحکم توجه حیث ما شئت فانک منصور روی همت همایون بهر جا می آوریم دولت
و اقبال بعزم استقبال ملتقی می نماید و عنان عزیمت مبارک بهر جانب که معروف می گردانیم
فتح و نصرت بطریق استعجال پیش می آید والله ینصر من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و از اشباه و نظایر تائیدات آنکه چون برادر اعز اجل سلطان ابوسعید گورکان که
پیش ازین رقم تصرف بر اکثر ممالک موروث ما کشیده بود سپاهی گران و لشکری گران
مرتب گردانیده بقصد احاطهٔ ممالک روم و شام متوجه شد و بعد از حدوث این حال
سمت اختلال بامور مملکت خراسان متطرق گشته قواعد خیر و عافیت در میان طبقات
رعیت که ودایع بدایع فطرت اند تنزل پیوست بر مقتضی ارباب الدول ملهمون پرتو
شعوری از آن صورت بر ساحت ضمیر آفتاب اشراق افتاده نسایم عواطف پادشاهانه
از مهب الشفقة علی خلق الله وزیدن گرفت و با آنکه بحسب ظاهر اسباب عزیمت بر وفق مراد
منتظم نبود بتعلق الهام دولت آسمانی که چون شیر بخود سپه شکن باش فرزند خصال
خویشتن باش رایت عزم بقوت بازوی و افوض امری الی الله بر افراخته از کمال
اخلاص و صدق نیت اعتماد بر خدای نصرت بخش کردیم و سمند برق مانند مثل سمندر
در آتش و مانند نهنگ در غمرات دریای اندوه رانده بدل فارغ و صدر منشرح
از حدود مولستان متوجه خراسان گشتیم ظفر بر یمین نصرت اندر یسار قلاده
زره لطف پروردگار و چون ولات ابیورد و نسا مضرب خیام استیلای ابطال
رجال ما گشته قنبر علی کوار قبل برادر مشار الیه لشکرهای کابل و بدخشان و ختلان و خیار
را گرد کرده با یراق تمام در مشهد مقدسه رضویه علی حالها السلام و التحیه متمکن بود از آب

بالس وسطوت بندگان دولت ما بطرف سراة گریخته باتفاق حسن بیکی و پیر نظر
جمعی دیگر از امرا و سرداران با غلبهٔ کثیر جلیل وحقیر حرکرده متحصن شدند وچون رایات
ظفر آیات متوجه سرخس شدند فرزند سلطان احمد با امرای سمرقند ولشکرهای ماوراء النهر
وترکستان زیاده از چهل هزار سوار متحمل مقارن حوت چون باد از آب جیحون گذرانیده
ودر ناحیت مرغاب سرعت کار رزم وپیکار مشغول شدند واز سر کریمهٔ وان یشاء
یذهبهم ویات بخلق جدید غافل مانده ندانستند که کل هو بر باد آن شوکت فاخر شد
وصورت آنکه چون از اتفاق حسنه که دولت بحقیقت عبارت از آنست پدرش
سلطان ابوسعید میرزا که از صنیت صولت دولت روزافزون ما کارش رو بتراجع
نهاده بود در مقام قراباغ شکستی عظیم یافت و با وجود لشکرها آراسته زیاده از
سیصد هزار سوار جرار که نطاق وهم بکنه کیفیت یراق آن محیط نشدی عنان گیتی ستانی
از عرصهٔ جهان فانی بگردانید واز وصول آن حرسپک ترتیب سپاه توران زمین از هم
گسسته فرار بر قرار اختیار کردند وبرادرش سلطان محمود با بقایای لشکر عراق معاودت
کرده متوجه هراة شد ودر حدود ولایت جام معتمد الملک نظام الدین علی بیک جاندار
با فوجی از بهادران خون آشام مشرب جمعیت ایشان از انجا تا سنگ تفرقه مکدر ساخته غنایم بی نهایت
ومغانم کثیره یا خذ و نها کرفتند بیچاره در هراة دیگر باره بتصورات امر صورت
اجتماعی نقش انگیخت و هر نوع تخیلات کرده رایتی برافراخت اما هنوز آرام نگرفته
از دست برد مبارزان پای قرارش از جای برفت وطریق هزیمت بجانب سیلات
مقضی شناخته روی ادبار بصوب فرار نهاد   مخالفان همه یک را بیک بدولت ما
زمانه درفش آخر الزمان افکند   یکی بمرد ویکی را فلک بخنجر تیز گلو برید ویکی را از جان



ان افکند   وچون از عنایت آفریدکار جلت آلاؤه وعمت نعماؤه صورت بهجت
فزای انا فتحنا لک فتحا مبینا از جلوه گاه وکان حقا علینا نصر المؤمنین روی نمود وسورهٔ
اذا جاء نصر الله والفتح طراز لوای ظفر نگاشت بمکی همت عالی نهمت تصمیم یافت
که طبقات خلایق بعد از تراکم زحمات حوادث متفرق خط آسایش وآرامش یافته
بمواجب عدل وانصاف مستبشر ومسرور کردند ودر شکر وستایش فیاض بسیار
بخشایش در سلک انتظام داده وظایف دعای دولت روزافزون بتقدیم رسانند
والحق   سر بر سلطنت اکنون کند سرافرازی   که سایه بر سرش افکند خسرو غازی   این
فتح نامهٔ همایون لا زال مبشرا فی اقطار ربع المسکون در قلم آمد سادات عظام
وعلمای ارباب وکدخدایان ولایت قهستان احسن الله احوالهم باید که از استماع
این بشارت عظمی وموهبت کبری مواد بهجت وسرور وامداد مسرت وحبور مضاعف
کردانند وشکرانهٔ این نعمت را که بی شک متضمن صلاح حال عالمیان است حسب الاطاعه
صدقات بمستحقان رسانند وبعدل کامل واحسان شامل مستظهر وامیدوار بوده
از سر اطمینان خاطر وجمعیت باطن وظاهر بکار ومهم خود مشغول باشند ومن الله المعونه
والتائید انه حمید مجید   آنچه از زبان اکابر زمانه
ارکان دولت را لسحبان عنان بیان بصوب آن تافتم بسم الله الذی علم
بالقلم علم الانسان ما لم یعلم بعد از سپاس حضرت منشی ما هو مکتوب فی الفرقان و
التنزیل یعنی   منشی صحیفهای لا ریب   تصنیف کن رسالهٔ غیب   که عنوان
مکاتیب کمال وتاریخ رسایل فضل وافضال است ودلیل اردو واعلام نمای
ما هو مزبور فی صحف التوراة والانجیل که نبوت را ولایت آن نامه درست

که از تعظیمش آمد مهر نبوت    که فاتحهٔ مقال جلال خاتمهٔ رسالهٔ نبوت و ارسال آ
و آل کرامت مآل او ما کتبت القلم علی صحایف الآمال انشاء الاحوال بر صفحهٔ
این صحیفه مکتوب کرده که در دیباچهٔ رسالهٔ منشآت الانشاء همت سبقت
یافت که اکابر و اعالی را انجام مشکین شمامهٔ حضرت مخدومی مرحومی استادی وسع
الواسع وسعه صحیحه احتیاج تمام بود اگرچه کاتب مرتب را احاطهٔ تمامی بدایع قلم
بلاغت رقم آنحضرت درین باب متعذر می‌نمود از ایراد آنچه بمطالعهٔ آن استسعاد یافته
بود بقدر مقتضای وقت گزیده بود مستفیضاً بمفیض الجود    و این فقره مشتملست
بر عنوانی و دو اعلام و خاتمه    در ایراد آنچه طبقهٔ انام بحکام ایام عرض
نموده‌اند مودی در دو سطر    از زبان بعضی از اکابر زمان که عرضه داشت بر سبیل حکم
کتابت نموده‌اند

گشایش مقال بستایش خجسته مآل حضرت پادشاهی که پادشاهان اسلام را که بندگان
برگزیده‌اند قوت و قدرت ضبط و سیاست ارزانی بحکم و انزلنا الحدید
فیه بأس شدید و منافع للناس دست تسلط قوی از ضعیف کوتاه می‌گردانند و نایرهٔ
ظلم ظالمان را بزلال معدلت و مرحمت خود منطفی و منتفی می‌سازند و لله الحمد و المنه
که حضرت خاقان صاحبقران را حصول این توفیق رفیق گشته و تیسیر این سعادت
مساعدت نموده و از کلیات این امور که التفات بتدارک آن از واجبات می‌دانند
قصهٔ ولایت زاویه و محولاتست که بسبب افراد ظلمهٔ بی عاقبت اختلال باحوال آن حوالی
راه یافته و قلعه‌های فاتح با وضاع مکان آن مواضع پیوسته چنانچه قربت دو سه هزار
آدمی شکسته و ریخته روی عزیمت بصوب سرزمین نهاده‌اند    نه روز و نه روزگار و نه صبر و دل





وچون غیر از سایهٔ معدلت پادشاه اسلام ظل الله علی کافة الانام پناهی و آرامگاهی
نمی‌دیدند با وجود خوف و برودت هوا و کثرت برف و سرما در مبادی فصل
شتا جمعی کثیر از ارباب و اهالی آنجا طی مسافت بعیده که قریب به دویست فرسنگ شرعی
تواند بود اختیار را فشان و خیزان متوجه شدند که دست تضرع و انکسار در دامن دولت
و اقتدار آنحضرت زده فریاد طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده بایوان کیوان رسانند هر آینه
بحکم الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا فی الارض یرحمکم من فی السماء مراحم بی‌نهایت خسروی
شامل حال درویشان گردانیده ملتمس ایشان را بسمع رضا خواهند فرمود و عنان عنایت
بصوب اطفاء این نایره معطوف خواهند داشت والتوفیق من الله تعالی

پاکا خداوندی که بحکم و سخر لکم
ما فی السموات و ما فی الارض وجود کامل خسروان دین گستر دین‌پرور را سبب انتظام
عالم و موجب التیام احوال بنی آدم داشته و حضرت صاحبقران آخر الزمان را
بانبساط فضل مزیت و علو منزلت از اشباه و اقران برگزیده و بزیادتی شوکت
و حشمت و افزونی اسباب دولت و رفعت بلند قدر و سپهر افراز گردانیده تا بمیامن
وجود شریف آن موید کامکار عرصهٔ جهان در سایهٔ امن و امان و پناه عدل و احسان
آرام یافته چنانچه با وجود اختلال و استیصال کلی که بعد از دو سه سال درین حوالی بسبب
غلیان مواد مرض طاعون در صد و ده وقوع بود باندک زمانی صورت یحیی الارض روی
نمود و باز بمرتبهٔ قوام و اعتدال بلدة طیبة و رب غفور آمد و سعی جمیل و زیر
خیر صاحب تدبیر خواجه قطب طاوس در دارائی رعیت و معموری ولایت چون در حقیقت
اثر تربیت و مرحمت پادشاه عادل است که درباره زیردستان بیچاره ارزانی فرموده‌اند

وزمام اختیار رسید قدرت نایبی که در گذاردن و برآوردن مهمات وحاجات
مستمندان ومحتاجان هیچ گونه تهاون وتقصیر روا نمی دارند سپرده اند
هرآینه برکات آثار آن بروزگار رعایا بازگردد وبرکافهٔ مومنان واجب
ولازم آید که شکرگذاری این نعمت را از وظیفه دعای دولت روزافزون پادشاه
ربع مسکون بیفزاید    الهی تو این شاه درویش دوست    که آسایش خلق در ظل
اوست    بسی بر سر خلق پاینده دار    بتوفیق طاعت دلش زنده دار
ای باغ وجود را عمارت کرده
رحمت سر بر بیکسان بار آورده    تو میوهٔ عیش چین که بدخواهانت    از بار رنجیسند
برناخورده    در عمارت قصر عالی باغ جهان آرای شاهی که مهندس رای
جهان آرای حضرت خلافت پناهی بحکم وَاسْتَخْلَفَكُمْ فی الارض واستعمرکم فیها
بابداع انواع بدایع وتکلفات آن ملهم گشته بود بدستیاری سرکاران امین وبناء
آن باریک بین که سر با هوا چون معمار کرهٔ زمین از برای استعمار ممالک خاک
قدم بر سر دیوار افلاک می نهد هرکس در هرعمل که مخصوص اوست داد مهارت وچابک
دستی میدهد باندک زمانی کار جهانی ساخته شده از کمال دقایق صنایع والطاف
بدایع بمثابه که ناظر دیده در اقالیم سبعه نظر آن ندیده وقوت سامعه در عالم عناصر
اربعه نمودار آن نشنیده    ای منظر رفیع ندانم چه منظری    قصر فلک نبوده
فیروزه پیکری    بر سطح خاک اگرچه بنا ز آب وگل نهند    جان مجسمی تو و روح
مصوری    با نزهت ولطافت تو ننگرد سپهر    مرکز بطاق کسروی وقصر قیصری
وصف چهار طرف آن باغ بهشت آیین که بانواع اشجار میوه دار وغیر آن از سرو وصنوبر



وچنار وجز آن پس آرایش چمنها وبساتین عبرت فزای روضهٔ سپهر برین گشت
مقدور تحریر قلم مصوران وتقریر رقم گذاران نیست    چمنها ز باغ جنان راست شد
شه کامران هرچه میخواست شد

هدهد نوازش خسرو که از سبا قبول طایر جان بیچاره پر وبال
لطف واحسان پرواز نموده بود در همایون تر زمانی سایهٔ عاطفت گسترانیده در
ضمیر این نظم دلپذیر بگوش هوش رسانید که    چون رای پادشاه نشاط شکار کرد
اول بلطف صید دل روزگار کرد    وچون سرپنجه شاهین محبت ومخلب عقاب دلبستگی
در نگاه داشت این باز بباز تعلق وتصلق تمام داشت کبوتر دل مانند مرغ نیم بسمل
در اضطراب آمده گفت    سوار چابک ابرو کمان تیرانداز    در آهوی دل ما چرغ
می پراندازد    اما شهباز بلند پرواز همت دوال امتثال بر طبل انقیاد زده
سمند اهتزاز وشادمانی در میدان نشاط وکامرانی راند ودر شکارگاه دو
وفضای صحرای دلگشای رغبت بهوای صید التفات خاطر شاهانه طوطی بیان
وبلبل زبان آواز استبشار بر کشید که    دولت رفته دیرین بسر آمد بازم
شاه من چون بعنایت طلبیدی بازم    منم آن باز که پای شمع جمالت شب وروز
همچو پروانه دلسوخته در پروازم    ومرغ دل که امیدوار است که این باز حقیر که
بدست ایلچی پایهٔ سریر اعلی فرستاده شد برسم محافظت باز بدین فقیر سپرند
تا شرف انتظام در سلک قوشچیان درگاه عالم پناه بیابد هیچ جانور از بدنفسان
محل شماتت نیابد    بازم از دست اگر رفت مشو شاد رقیب    باشد آن روز
که از لطف دهد شه بازم    دارم امید که باز از نظر شاه افتد    همچو انجشک اگه

شد از روی حسد غماز هم    تنها ز شاه جهان ورد شب نشینان است    دعای
دولت او ورد صبح خیزان باد    بهر طرف که کشد تیغ یکسواره چو مهر    سپاه خصم چو
انجم ز هم گریزان باد    اقسم بالله و آیاته که صبح و شام وظیفه دعای دولت امام
این عالیحضرت معالی منقبت ممالک پناه ملایک اشتباه شاه و شهریار موید مظفر سعادت یار
نور حدقه شاهی و شهریاری و نور حدیقه خسروی و فرمان گذاری    آنکه گر رستم بود
مرد نبرد وشش فی المثل    در کمان و دست و تیرش خیره ماند چرخ زال    و آنکه هر کس را
رسید یکروز فرخ مطبخش    در جهان از فکر نان ایمن بود پنجاه سال    خاتم جهان بخش
رستم آسمان رخش اردشیر شیر شکار اسفندیار روز رزم و شکار قد سطره نظام الملک
بجی بروایه عظام لا یخطی قط و لا تصدی عرضنا عن قوس قضایه سهام الملک خلد الله تعالی
زمانه و اعز فی دوام الدوله و السعاده النضاره و اعوانه مرتب است در جا و اثق است
که دهنده مرادات و بخشنده سعادات عمت میامن الآلیه علی الدوام اسباب
ارتفاع لوای دولت در سلک حصول منتظم دارد و آثار مفاخر شهریار نامدار اطراف عالم
ملوک فسیح مقدار کرداند    ز آفتاب رخش هم روز روشن باد    که با وجود تو آن ملک را ز اوصاف
وجون از تواتر اخبار بمسامع مجامع این دیار میرسید که بمقتضی فحوای انا وجدنا آباءنا
علی امة و انا علی آثارهم مهتدون بدستوری که علی مر الدهور از حسن دید آن خانواده مبارک
معهود بود همگی همت علیا نهمت بر سلوک طریقة التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله مقصور و محصور
می دارند و در جمیع احوال و زمان بر طوایف افراد انسان فتح باب افاضت آثار مکرمت
و احسان می فرمایند بهر اینه واسطه ابقاء ذکر جمیل و رابطه ایقاء اجر جزیل و ذریعه مباهات
و مفاخرت و موجب ناموس دنیا و آخرت خواهد بود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله





ذو الفضل العظیم بعده هر چند    کرم آموختن کریما زا    شرط ارباب عقل و دانش نیست
اما چون متصور است که بواسطه کثرت توجه و اشتغال بکلیات امور جاه و جلال صورت
جزئیات و مآرب فقرا و درویشان در حجاب ذهول و نسیان ماند بناء علی ذلک اقدام
اقدام بر بساط انبساط نهاده بموقف عرض میرساند که سابقا در زمانی که دار الملک
هراة لا زالت فی ظل دولته والیها المعالی محروسه عن تطرق الحوادث و الآفات از
فر قدوم سعادت قرین عزت فزای فضای روضه ارم گشته بود معهودی که مره بعد اولی
از قبیل سایر نذورات و فتوحات اضافه صالح و اسباب لنگر خانه خاص حضرت ولایت
مآب اشباب شیخی و شیخ الاسلام الاعظم البحر الخضم و الطود الاشم نور الله قبره نور او فرموده بودند که
اخری از کمال عنایت بمزید تاکید تجدید آن نموده در طریق اصول آن متوجه خادمی از بقعه ولایت
اشارت رفت بحکم الامور مرهونة باوقاتها امضای آن عزم و امتثال آن امر موقوف
بدین وقت بود که زمره فرزندان حضرت ولایت پناه را که زیدر نقد تولای شما میراث مانده
در این ایام بسبب آنکه حاصل مداخل به دستور بیشتر است اسباب احتیاج و اضطرار بیشتر است
مبنی بر استظهار ایفاء وعد کریم حامل رقعه نیاز را برحسب اشارت مطاع متوجه زمین بوس
گردانیده    چون لطف تو عام است از نیها چه عجب    و السلام علیکم و القلب لدیکم
با التماس بندی از ملتمسان عهد داوران که مکتوب در صورت عرضه داشت مکتوب ساخته اند

بعد از عرض دعا و ثنا غبار آستان ظفر آشیان توتیای دیده سعادت ساخته معروض
ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر میگرداند که در منتهای بازار ملک کهنه دکانی است
متصل باغ شهر که در زمان قدیم مریستان سرای ملک هراة بوده و این بنده دا

پیش ازین بمدتی در حال متوسط بین النوم و التیقظ اشارت فرمودند که در مجلس همایون حضرت
پادشاه ربع مسکون که کف دریا موج او در روا کردن حاجات سایلان آب جویان
از آب روان ترست و عین الحیوه انامل فیض آثار او در تبحر فیضان قطرات لطف و احسان
از بحار محیط فراوان تر   اثر جود فیض سلطانی   همه عالم گرفت مالامال   افاض الله علیه
شآبیب بره و احسانه و خلد مآثر خلافته و سلطانه معروض دارد که دران موضع معین
خالصا لوجه الله تعالی و طلبا لمرضاته حوض آبی چنان جان پرور که دلکشتر از چشمه کوثر نماید و بحکم
من الماء کل شیء حی صفت جان بخشی در روان یافته بنا فرماید تا معطشان زلال عنایت و مرحمت
سلطانی را موردی و لب تشنگان کرمگاه بادیه زندگانی را مسکنی باشد و روز بروز بعدد
قطرات باران آثار میامن آن بروز دولت و رفعت لاحق گردد و کیف ینهر عن الانهار السایلون
و لمثل هذا فلیعمل العاملون و بنده خامل الذکر کیفیت باجرا لعرض بعضی ندما رسانید بطریق تامل
و توقف مسلوک میداشت تا درین ولا که پای خاکساران بازار روزگار بنهایت رسیده
دیگر باره بتلقین ملهم دولت مخاطب گشت بحکم قضیه المامور معذور اقدام اقدام
بر بساط انبساط می نهد تا مگر آبی بروی کار خاکیان بیمقدار باز آورد اگر بمقتضی و
للارض من کاس الکرام نصیب   شرف قبول یابد   صحن عطاش وانتم ورود داد و الا
گناه بخت من است این گناه نیست

عرضه داشت بنده حقیر شکسته خاطر آشفته ضمیر محمد کشتی گیر

بعد از احیای سنت بندگی تصویر آینه ضمیر نواب کامیاب آنکه صورت غریب نوازی
میمون که از قلم غالیه گون بوی مشکین رقم منشیان عتبه همایون حضرت پادشاه سکندر
جاه جهان پناه لازالت مراه دولته مجلوه عن الد[illegible] صادر گشته مراه [illegible] انکسار بستان





درگاه که هیچ یک از پیکان میان بسته در تیر خود نمی داشت   رسید و کمر نواز
کرم فرو نگذاشت   ای شاه که از هر سر موی آگاه   بر چنبر چرخ از تو صفا
گیرد ماه   از صفحه زمان نو هر نقش غریب   بر پاکی آئینه طبع تو گواه
بیک تیر رو عقل دوربین که پی در پی نص قاطع قل سیروا فی الارض دمی و قدمی دارد
هرچند خواست که بقوت بازوی بادمهره مهره در میدان عرض نهاده و موشکافی
کند زنگ فتور در مرآت احوال خود مشاهده کرده از رعایت رسم آن
موبمو عاجز شد آمنا و صدقنا   در جهان شه رند و خوش و رنا بود   هر که او فرزند
آدم نابود   آری در زیر طاس شعبده باز فلک دیر باز هیچ یک از استادان
چابک دست کارگذار که چون شرذمه لولیان و شنگولان بدستیاری فهم تیز تک
در رگ و پی طور سخنان مناسب غور کرده ید بیضا نمایند پیرامن دستکاری این نوع
عبارت رانی و شیرین کاری نتوانند که آینده فکیف که مربی انصاف جاوی [illegible]
الحکم ماجت قریحه لطا و ماحت قرونته نثرا در میدان چرخ گردان چون
رباب نغمه زنی در اضطراب آید و مثل دوک سر پیرزن سرگردان گردد
در طی مسافت کمالات تو چرخ   پیکیست که برگشته و مانده براه   بیمانا
پرتو از کار سازی و حقه بازی هنرمندان و خویشاوندان دارو دیاری است
که آن گروه دلکش لولی وش در هر کار از مهتری و بهتری دارند و هر خار که در پای
برنای خیال رود بسوزن مژگان و سحر سازی و سخن پردازی بیرون آرند در جواب
آن بر تقدیر قدرت و امکان گستاخی کردن زیره بکرمان بردنست تا خوش خوش پس
صبح دولت بگوش قوماته محنت زدگان و غریب زادگان مملکت رسید همایون

سایهٔ سلطنت و پادشاهی در پرواز اهتزاز باد

عرضه داشت بندهٔ غریب بدرگاه پادشاه

بی نیاز غریب نواز خلد الله فی الخافقین سلطانه آنکه چون رایات میمون بصفای عقیدت
و پاکی اعتقاد متوجه مزار بیک سرور اولیا و مهتر و بهتر اصفیا قدس سره شد هر یک
از خیلان قوماته در صحبت یکان خاصه که بزبان آوری موی شکاف خط سخن ورای
بنوازش مخصوص و سرافراز فرمودند و بنده مهجور مستمند بود که بمقتضای فحوای این

بیت ادب آنست که گر تاج نهی بر سر ما   خویش را با سگ کوی تو برابر نکنیم

مجال انتظام در سلک آن گروه باشکوه ندارد بر خلاف رسم قدیم ازان صحبت و سرور
مأنوس در میان خویشان بهتر فراموشی مجروح و بی ناموس شد چنانکه بحرافی و حاولی
باقی هرچند در صدد دفع و اشتغال خود می بود زنگ این ملال از آئینهٔ خاطر نمی توانست
زدود و مع ذلک سر رشتهٔ امید از وجود تو یدٔ خجسته ورود هر بیگاه و گاه و شام و سحرگاه
این نظم غریب که زادهٔ طبع حزین است بر زبان نیاز می گذرانید که   از گنگ دام
خود فراموشم مکن   از آهوی دام خود فراموشم مکن   از پیر غلام خود فراموشم مکن
انعام پیام خود فراموشم مکن   ناگاه از غرایب فلک شعبده باز مصحوب ارسال شاطر
دلنواز درویش فتح فتح الله علیه ابواب المآل عنایت نامهٔ همایون رسید و زبان
حال بفحوای این مقال مترنم گردید که   در گوش جان ز ضمیر جان آفرین رسید زباد
وات مقدار این گدای بینوا نیست نامدار چرخ دوار است سایهٔ دولت بندگان
نامدار پادشاه جمشید آثار مخلد و مستدام باد

عرضه داشت بندهٔ شرمنده از هر نوع قصور و تقصیر محمد گشتی گیر





بدرگاه میمون حضرت پادشاه که سمند تیزرو اندیشه از سلوک طریق وصافی او قاصر است
و استاد موی شکاف خرده بین خرده شناس با وجود صفای آیینه و پاکی ضمیر از روش شاه
راه مداحت گذاری ایشان بمقام خلد الله سلطانه و اعلی فی قضا کل حاجة امره و شانه
انگه بتائید الهی چون سایه التفات حضرت خلافت پناهی دو سه روزی بر من گلگشت
صحرا و دشت از سر خیلان خط مراة دور ماند اولاً صورت واقعهٔ مهد علیا که مرغ روح خوش
از قفس قالب پرواز کرده بر وجهی متوجه اردوی آخرت شد که عرض شمهٔ ازان منتهی برای
خروس صبح آیینه فام بهیچ روی سرانجام نیابد   آه واویلا که از بیداد چرخ چنبری
برج خاکی گرد منزل آفتاب خاوری   لامحاله چون در امثال این احوال جز روش جادهٔ
آشنا بهیچ حجت و دلیل چاره تصور نتوان نمود بندهٔ فرو مانده را که در جمیع امور
استره سان سر بر سنگ عجز و قصور دارد چه مجال آن تواند بود که هرچند از آه سنبت
مرگ جا صاعقه است   وز چشم منت هر کجا طوفانیست   درین صورت بر سبیل
نوحه گذاری دمی زند یا درین راه پیوسون فقره داری قدمی نهد   من کیستم که نامه
نویسم بسوی شاه   در نامه نگارش نویسند نام من   و ثانیاً از شعبده های فلک طاس باز
که چون کبک دری سر خط جلوه گری آغاز کند   ابری بهراه آمد و سیلاب غم انگیخت
وز شورش آن گشت بسی توز ...   ماجت سحابیه بحرافقه باجت سیل تخریب
البنیان دفعة   و حقیقت حال آنست که دران اثنا که روزگار شعبده سنگ تفرقه
در آبگینه خانهٔ جمعیت کسالان وقت انداخته بود و در باب خرابی طوفانی که از سنه
سوران در هیچ طرف   نه چوب خانه ماند و نه چنبر دف   یکسر مو فرو گذاشت
ننمود یکدو مثقال ارزن ... همه را انجو باد ببرد و بالجمله سیلاب گرفت گرد

وایرانهٔ عمر و آغاز پیری نهاد پیمانهٔ عمر چندانکه مردان کار و پهلوانان معرکه
معرکه گیر و دار بهر موجی از جان و تن دست شوی بسان دوک سرگردان شده
بالعزه آه و ادیلا بهر طرف می دویدند و در راه گریز در آن روز رستاخیز چون رکاب
جهنده بر خود می پیچیدند هو المسدی بلایدی سلطانیم اما تو بر طلوع کمالی کجا خبر
داری که بر غریب جهان میرود بوقت افول پس بهر حال اگر این بندهٔ درمانده
بعمر بسیلاب بلا مسکین غریبی که جز خون خوردنش نبود نصیبی طمع بریده
از دور جوانی چو پیری نا امید از زندگانی بر وفق مثل مشهور که در تذکره الحمقا
مذکورست که چه وزنه را چون آب از سر گذرد و چه در زیر پای صد نیزه گم بوده باشد و جمعی غریب
زادگان را در مهلکه نشتر این طغیان گذاشته و خود را از دایر غراب گرداب که موج
آن باوج گردون میرسید بکنار کشیده انانکه اهل اعتبارند چگونه این صورت را غریب شمارند
سیلاب بلا بر آمد از فرق گذشتیم چه سود چون شدم غرق لاجرم امروز از تمامت خویشان
و دشمنان کمینه آنچه رخت بلا بیرون دویدند حالی خفش کشیده اند دست زنان و پای
کوبان این رباعی دلپسند باواز و الحان میخوانند که ای قوم جناب طالع ما زخنده
کالمسرور ما هست مع دولت زنده از غایت ذوق جای آن هست اگر تشکر ازو کنیم
مارش دی کنده چون شرح حالات بعرض نواب رسیده بزیادت ازین مجال
جاولی باقی باندارد ثغور امور دین و دولت بتیغ بیدریغ محافظت بندگان درگاه
از حوادث چرخ بوقلمون محروس و مصون باد ای گرد غمت باد لمن روی بروی
عشقت داند حال دلم موی بموی اندر طلبت چو لولیان گردم دور از در دیت در
بدر کوی بکوی



عرضه داشت بندهٔ بینوا بابواب عتبهٔ عالی آنکه شیخ احمد نامی دردانه
بمعاشان بنشسته و از ارباب ملاهی شده و در مجالس فسق بر شرب مدام اقدام مینماید
و راه زنی بنده را نیز از طرح مخالف عملی ساخته در مقام نزاع و مخالفت می آید
چون بنده از منتسبان عتبهٔ دولت پروری او از پردهٔ رضا خارج شناخته ام
بازگشت از صحبت ثقیل او واجب میداند والامر ارفع و اعلی مکتوبات اکابر
و اعالی که بهر یک از اسباب مجد و معالی متنوع به عبارت از زبان
سادات و نقبا و مشایخ تصرف اتمام

سلام علی ما شافنی بوصاله وان لم افز الا لطیف خیاله
من غایبانه عاشق آن روی مهوشم بی منت نظر بخیالی ازو خوشم بعلم الله
وکفی به شهیدا که رابطهٔ اخلاص و کمال اختصاص که بواسطهٔ تعارف روحانی با وجود
تباعد جسمانی وثوقی مرتبه تمام تر دارد موجب اقامت دعای دولت روز افزون عالیحضرت
معالی منقبت مخدومی ملاذی اعنی کریما وحیدا شاع بالبر امره و بالجود کالسحب المطره بالجود
عند الحمد محمود اعلی الناس الوری هذا المشتق فی الغایة اسم من الحمد اللهم کما بدیته لا جزاء انعامک
اجناس النوال و الافضال فی عمان الاحسان ما بد بفضلک العظیم و لطفک العمیم ظلال جلاله
علی مفارق الافراد نوع الانسان چون اقتضا و سابقهٔ عنایت ازلی صرف عنان همت
بصوب تعقید و ترتیب اشرف حدود و اطراف که لا محاله اساس این مدارس کوبته
واجب و لازم شناخته اند و بیان مجاری احوال ارباب فضل و کمال را که مدتی
متمادی از جهت استیلای لوازم اختلال و استیصال متضمن مضمون انفعال بوده که
ذهب الذین یعاش فی اکنافهم لم یبق الا شامت او حاسد درین زمان بابرادر شمول

عواطف و مراحم بیکران آن صاحب معالی باد ادای فحوای این نظم که فسقی علی حیّ
البسیطة واحد فهو المراد و انت ذاک الواحد مترنم گردانیده و بی شبهه بشهادت
نظر دقیق و اشارت ارباب تدقیق و تحقیق اعتضاد می یابد که تا غایت آفتابی بدین سعادتمندی
از اوج سپهر سروری و سرافرازی نتافته و در روضه ملک نهالی باین کمال و جمال بر
جویبار عظمت و جهانداری نشکفته دلت بوصل گل ای بلبل چمن خوش باد
که در چمن همه گلبانگ عاشقانه تست هرچند در مقام خجالت و تشویرست
که چرا رعایت رسم مقالات و بسط تحریر و تسطیر تیسیر پذیر میگردد اما بیچاره اسیر
سرپنجه تقدیرست ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن زیادت ابرام موجب ملالت
و منتج غرامت است

همایون کتابی چو درج گهر رسید از کرمهای الطاف پر
بود پایه آن سخن بس بلند کی آنجا رسد وصف ما را کمند چون عنایت نامه نامی از موقف التفات گرامی مشتمل
بر تعبیر کریمه ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر سمت ورود یافته مجاور
آستانه عجز و نیاز را مفتخر و سرافراز گردانید و کلاه گوشه قدر و منزلتش باوج عزت
و ذروه کرامت رسانید قلم تدبیر برداشت و اندیشه بسیار بر گماشت که در محاذاه آن
مجموعه کمالات خداوندی شرح فصول بدایع شوق و آرزومندی باملا رساند مطلقا
حصول آن مأمول بمساعدت بضاعت این شکسته زبان تیسیر نیافت لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک هم چو اوی نپرورد معروف او وین زمان در جهان
جوانی کو لاجرم تقاعد از ارتکاب جواب عین صواب شناخته بر اقامت وظیفه معهود
اقتصار می نماید و من الله الاجابة



برگرفتم جامه و زلف نگارا فتاده دست تا شدم ملهم بدین بیت از کلام انوری
هم سیادت در نسب هم پادشاهی در حسب کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری
ابد الله تعالی ماثر فضله و احسانه و وفقه لما یحب و یرضی مع انصاره و اعوانه علیا للاسلام
والمسلمین و ملاذا الارباب السیادة و التمکین منخرطان در سلک نیاز و افتقار وظیفه خدمت مشحون
بشرایط خضوع و انکسار بتقدیم رسانده دوام ایام سعادت زندگانی و التیام اسباب
دولت و کامرانی بالغدو و الاصال از حضرت ایزد متعال بتضرع و ابتهال سوال می نماید
انه حری مجیب مکاتیب شکایت بر نکایت الم فراق و شکایت حکایت بی نهایت درد
اشتیاق که ساریست در تمامت اعضا علی الدوام نه داستانیست که زبان
سلامت بیانش بتقویت بازوی عبارات و استعارات پرتو آن اثرات ترشح
قصه پرغصه اش بقطرات عبرات خامه بر صفحات جبهات نامه توان نگاشت قلم
نی است و دل آتشکده زبان قلم چگونه شرح دهد از زبانه آتش چون مجاری احوال
این حوالی بحمد الله و فضله العمیم مستدعی اقامت مراسم شکرست که بلده طیبه و رب
کریم اهالی مملکت عموما و زمره اکابر و اعالی خصوصا علی الدوام و الاستمرار در مقام ترصد
انتظارند که بار دیگر بحکم آنکه خراسان زابر ناگاه دولتها جوان گردد از زلف داز تو کمندی
فکنند در گردن عمر رفته تا باز آید اگر صحیفه امید همگنان بنقوش اسعاف
و انجاح اقتران یابد و کیف لا مدتی در سایه اقبال او کیلان زمین دولت خود راند
اکنون نوبت این کشورست و ذلک هو الفوز المبین هرچند بادیه پیمای مهالک بیمانی گشت
تا بدین سر حد راندن نه حد این خاکسار و مقصد و راین همقدورست اما تأیید اخلاص قدیم
اعتماد بر عفو سجیه کریم عنان سوق کلام بدین معطوف گردانید و الحکم فی جمیع الامور مفوض

الی رای الاعلی ومن الله المستعان فی الآخرة والاولی

شعشعه اشراقات دولت واقبال که از مطلع انوار رحمت واتصال من خصه الله
بمزید العنایت والتأیید وصار بعلو همته ووفور نجدته مستخدما الاکابر الملوک والصنادید
وهو الملک العادل المعوان المعظم مثبت حقوق اللطف والاحسان فی الذمم نظام الحضرة
الباهره عصام الدولة القاهره موتمن السلطنة فی اقطار الآفاق معتمد المملکة بالوفاق
والاتفاق مستخدم ارباب السیف والقلم مستعبد اصحاب الطبل والعلم کهف الخافقین و
ملاذ الثقلین الذی بینه وبین الوری بعد المشرقین دهم لا منتهی لکمالها وسنة
الصغری اجل من الدهر لازال فی خلود دولته وشموم نعمته عونا للاسلام والمسلمین
وغوثا لاهل الحق والیقین طلوع یافته بمبارکترین طالعی پرتو وصول بر دیوار خمول این
تیره روزگار انداخته ودیده امید را که بعینه سمت وابیضت عیناه من الحزن داشت
بنور بهجت وسرور روشن ساخت لاجرم مهجه مهجور که دور از ساحت جلال نزدیک بنقل
وارتحال بود بتازگی دل در بقای حیات بسته زبان مباهات برگشوده لانی القی الی
کتاب کریم کریمه الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب گشت اتانی کتاب زاد موده
قدری کما جاء وحی الله فی لیلة القدر کلک او شاخ نباتی شد که چون هندوستان
بهر نقل طوطی جان شکرستان آمده طرفه مرغی شد که منقارش چو در دریای قار
غوص کرده عالمی پر در و مرجان آمده کان نهاده سنگ بر دل دیده‌ها بر خون چو لعل
هر کجا ابری کف او گوهرافشان آمده ومرآینه آفتاب عالمتاب هرچند در مدارج
ارتفاع صعودیش نماید عموم افاضه انوارش نسبت با هر نشیب وفراز زیادت آمد
اگر دیوار درویش است کوتاه بلندست آفتاب الحمد لله بر حصول مقاصد سنیه ومطالب





علیه که از فیض فضل یؤتیه من یشاء روز بروز مفتوح روزگار بسعادت آثار میگردد
واقامت شکر وسپاس مهیمن مرادبخش واجب می شناسد خوش کرد یاوری
فلک روزاوری محمد الله ثم حمد الله بعد از اشارت دلپذیر که خامه لطایف صریر وپیر روشن
ضمیر در باب توجه این فقیر حقیر ارزانی داشته بودند موجب مواد استظهار واعتضاد شد
وحقا که تمامی همت متوجه احرام زیارت بیت الله الحرام واحراز دولت آستان آسمان
منزلت ودر حلقه خاطر در بند آنکه هرچند زودتر کشتی شوق بی پایان در عمان توکل
جریان یافته بکعبه نیل وصال که خلیل اخلاص در حرم اختصاص برفع اساس آن فایز
گشته وصول یابد وسعادت قصوی تلافی واستیناس بحصول پیوندد وتحقق تیسیر
اسباب این دولت را واسطه اقبال ذکر جمیل ووسیله اعلا رایجو خیل می داند
وتفتیح ابواب این امنیت را ذریعه مباهات ومفاخرت موجب نامرس دنیا
وآخرت می شناسید لئن لم ینبذ عن النعیم اما بسبب تلاطم امواج بحار
حوادث روزگار که بحکم ملک یأخذ کل سفینة غصبا بر تصدیق مخاطرات
طریق شاهد صدقست مجددا مانعی بر راه این آرزو افتاد که چون بسیار آرزوها
ندای حرمان در اطراف واکناف ممالک دل جان در داد تجری الریاح بما لا تشتهی
السفن ولا محاله کیف الاصول الی سعاد ودونها ملک الجبال ودونهن حتوف
والرجل حافیه ومالی مرکب والکف صفر والطریق مخوف نه دوری دلیل صبوری بعد
که بسیار دوری ضروری بود وهرچند دران باب کوشش رفت وهرگونه سعی بلیغ
مبذول افتاد بهیچ طریق مفید نیامد ومطلقا بجائی نرسید ما شاء الله کان وما لم یشأ
لم یکن ومع ذلک بمقتضی الامور مرهونة باوقاتها چون هر حکمی موقوف اثری وهر کاری

مرهون وقتی است بحصول [illegible] الله یحدث بعد ذلک امرا مترصد اقبال خجسته مآل است
که اگر تمادی امل را تراخی اجل ممانعی نکند و حسن توفیق الهی معاونت نماید طوایف اهل
ایمان را امید امن و امان و نوید یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان بخشد و صدای صلای ادخلوها
بسلام آمنین بسمع جمع پریشان رساند پای عزیمت در رکاب مسارعت آورده
سمنان فرسان صبا و شمال متوجه این کعبهٔ آمال گردد   کزین بهتر نه پندارم مرادی
در جهان باشد   اللهم حقق هذه المنیة درین وقت که مورد صحیفه نیاز عازم اعزاز آن عطیهٔ
کبری شد   وین کار دولتست کنون تا کرا رسد   صحبت او را از بضاعت مزجاة
دعا هیچ خالی نگذاشت و اگر چند مناسب چنان نمود که درین باب متصدی اطناب گردد
اما بواسطه استعجال او عجب آنکه در معرض بیان آید نبود و مسئول از کمال عواطف سید
بعذر و اغماض مقابل گردد و من الله المستعان و علیه التکلان

اعتدال البیت   در ایام که نرگس را گل   نور چشم آمد و بر دیده روشن بنشست
گشت صد باره فزون رونق اطراف چمن   گل صد برگ چو بر مسند گلشن بنشست

از بشارت جلوس همایون پادشاه ربع مسکون مظهر آیات عنایت الهی مطلع انوار
شهنشاهی اردشیر شیر مصاف نوشیروان عالم عدل و انصاف جم جهان بخش
رستم آسمان رخش سحاب بخشنده آفتاب درخشنده خلد الله فی مشارق الارض و
مغاربها سلطانه و اعلی فی بسیط الخافقین امره و شانه اشارت بلدة طیبة و رب کریم
بعیان صریح دریافته جهانرا تهنیت گوییم ندانم یا خراسان را و صورت حال آنکه بمقتضای
فحوی و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس لشکرهای مملکت آراسته چون ذرات آفتاب
فراوان و چون قطرات سحاب بی پایان در تحت لوای دولت جمع آمده مملکت خراسان





بتصرف و تسخیر بندگان درگاه ظفر پناه درآمد و در اوایل رمضان الذی انزل فیه القرآن
دار الملک هراة حرست عن شوایب الآفات از فر نزول موکب نصرت قرین زینت
سپهر برین یافت و الله یؤید من یشاء   ساقیا اطراف باغ از سبزه تر تازه شد
جام می در ده که دور عشرت از سر تازه شد   گل بوجه ساغری در میان آورد زر
در سر نرگس هوای ساغر زر تازه شد   بزم گلشن را ز لاله جام لعل آمد پدید
افسر گل را ز ژاله عقد گوهر تازه شد   بلبلان را جان ببوی صحبت گل تازه گشت
قمریان را میل دل سوی صنوبر تازه شد   از ریاض مکرمت آمد نسیم رحمتی   جان عالم
زان نسیم روح پرور تازه شد   سرو را بر طرف جوی از ابر شست و شوی او
حله سبز زمرد رنگ در بر تازه شد   قصه کوته نیکوان را تا بهار زندگی   از سحاب لطف
شاه عدل گستر تازه شد   خسروی غازی معز الملک و الدین سلطان حسین   آن حسن خلقی
کز وی آثار حیدر تازه شد   باد روزی سر دهش فیروزی دیگر کزو   رسم فیروزی
در این فیروزه منظر تازه شد   و تمامت سروران حدود خراسان و عراق چنانچه
چنانکه تفاصیل آن علی الاطلاق بمسامع همگنان رسیده باشد متوجه ادراک
دولت مواصلت بساط بوس گشته در سلک بندگان سعادت قرین شرف
انخراط و اندراج یافتند   همه نامداران فرمان دهان   ببستند فرمان او را میان
که ای تاج فرخنده زیب کلاه   ترا زیبد آیین تاج و کلاه   و بعد از شرف
زمین بوس بانواع اصطناع و مناصب مناسب سرافراز گشته سر مفاخرت بر آسمان
رسانیدند   ز دریا دل آن شاه دریا شکوه   نوازش بسی کرد با آن گروه   و چون
شمل متفرق که بکدورات نقوش عصیان در مرآت ضمیر ایشان ارتسام یافته بود

روی متابعت بر آستانهٔ مطاوعت نهاده آثار عفو و اغماض بر ناصیهٔ احوال هر یک
لایح گشت هر آینه جناب امارت مآب سیادت نصاب امیر کبیر جوانبخت کامکار سعادتیار
برخوردار از منظور عنایت آفریدگار که لطف شاملش بمنتهی مراد برساناد و دو چشم
بد برسیاد بارتکاب این امر خطیر اقرب و انسب باشند چه ظهور آثار عنایت بیدریغ
نسبت بحال آن گسترده خصال از قبیل العیان لایحتاج الی البیان است و جمیع
امرا و نواب در مقام هواداری آنجناب یکدل و یکزبان سپاه که مائدهٔ لطف پادشاه جهان آرا
تو میهمانی و درین میانه طفیلی و چون بهر حال عنان توجه بصوب درگاه ظفر ورود که بخشنده
و دهنده مقصود است مصروف خواهد داشت هر چند بیشتر آن صورت پذیرد
یقین که نتایج خیر بیشتر مترتب گردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
فراوان سال بادت زندگانی بعز و جاه و بخت و کامرانی جهان اندازه عمر درازت
سعادت یار و دولت کارسازت بعد از رعایت رسم دعا که وظیفهٔ الوقت
دعاگویان مخلص تواند بود بعرض فضل بخیر متصدی فتح باب اطناب گشته مرفوع مجلس
عالی اعلیجناب امارت انتساب مملکت پناه جلالت دستگاه امیر کبیر نامدار عالیمقدار
موید مظفر منصور سعادتیار شهسوار میدان سروری سپه آرای معرکه داد
گستری خسرو اقلیم دانائی که می باید گرفت علم را العلیم درس از خاطر دانشورش
اعزا انصار دولتم و اعیان اعوان شوکتم و حشمتم میگرداند که چون نامهٔ نامی از
مبداء التفات گرانمایه گرامی شرف صدور یافته خاک نشین آستان عجز و نیاز
را سرافراز گردانیده اصناف سخنان دلپذیر در باب عرض نیازمندی ملتمس
عتبه همایون حضرت پناه [illegible] بکون خلد الله سبحانه و اعلی فی العالمین شأنه



که بهر حال که از تمهید مقدمات آن ریاض ملک جاوید سرتازه و خرم از مضمون آن
بوقوف همگنان پیوست و بر جهانیان ظاهر است که چون حضرت سلطانی جهانبانی در آفاق
انوار رحمت و احسان نسبت بزمرهٔ دولتخواهان و نیازمندان مخلص متخصص باستمام تمام
ارزانی داشته پرتو عاطفت خسروانه بر پیشگاه احوال ایشان می اندازد چنانکه از
سلطنت جاودان رسید انرا که لطف او بغلامی خطاب کرد و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء الی والله ذو الفضل العظیم و تفاصیل کماهی حالات عفو شامل و احسان
بیدریغ آن حضرت که عروهٔ وثقی ولاه ممالک جهان است نسبت شاهزادگان
و امرا نامدار علی مر الدهور و الاعصار بوقوع پیوسته از تقریر فصحا و سخن وران وقت
که درین باب رایت ترتیب دفاتر و تواریخ باسلوب مرغوب برافراخته ظاهر و مکشوف
میگردد چنین افتاب زاوج سپهر بتائید تاج چرخ دارد سپهر چنین سروی از جویبار لطف
بنالید و شاخش ببالید دگر و این فقیر کثیر پیوسته از حضرت حق سبحانه و تعالی امیدوار است
که بیامن این امر خطیر علی الدوام روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه و عموم رعایا
شادان و صدور ممالک آبادان باشد و چون درین مدت متمادی هر مقدمه ازین باب
بسمع همایون رسانیده بر حسب آرزو و نهج مراد بشرف قبول اقتران یافته بهر حال واجب
چنان تواند بود که آنجناب امارت مآب بحکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
بجهة صلاح حال رعایا و زیردستان که ودایع حضرت الهی اند متوجه قبلهٔ امانی و آمال کعبه
دولت و اقبال گردند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم زیادت مبرم نگردد والسلام
علی من اتبع الهدی

الله ابقاک للدنیا و الدین و لا یخلیک عن عز و تمکین

حق سبحانه و تعالی گوهر خجسته اثر وجود فرخنده ورود در صدف ولایت و درج سپهر هدایت
نور حدقهٔ علم و عرفان و نور حدیقهٔ کرامت و بستان خلاصهٔ کارخانهٔ تکوین مورد الهامات
عنایت رب العالمین قبلهٔ ارباب کشف خواجه ابونصر آنکه درش هست کعبه اهل صفا را
صورت او مظهر او مظهر است صبح یقین را طلعت او مطلعست نور هدی را رقاه الله تعالی
و تقدس اعلی مدارج الکمال الصوریه والمعنویة والبقاه لاعلاء المعارج السعادات الدنیه
والدینویه را سالهای بسیار و قرنهای بیشمار یادگار اسلاف بزرگوار عالیمقدار
باقی و مخلد دارد و زمرهٔ مریدان و معتقدان و مسترشدان نیازمند بجان ارزومند را
از برکت افاضت انوار و اشاعت اشعهٔ آثار ممتع و برخوردار گرداند و هذا دعا
لا رد له صلاح اصناف البریة شامل بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز
مرفوع ضمیر منیر میگرداند که چون قبة الاسلام بلخ مطرح انوار التفات فیض آثار مخادیم
غفران شعار قدس الله تعالی اسرارهم بود و عصرها و قرنها پرتو اختیار بر ساحت
اقامت دران دیار انداخته مملکت خراسان از منزلت تفوق بر سایر ممالک
ارزانی داشته اند همگی همت والا نهمت اعلیحضرت سلطانی صاحب قرانی سلیمان مکانی
خلد الله ظلال خلافته متعلق و متوجه است که بحکم انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم
مقتدون عنان معاودت بصوب مقام معهود و مسکن مألوف مصروف فرموده یکبار
دگر سوی خراسان گذر زند چون اجابت ملتمسات و اسعاف حاجات و مرادات
شیمهٔ مرضیهٔ آن خاندان کرم و دودمان کرامتست بی شبهه بحسن قبول تلقی خواهند
فرمود و من الله الاعانة و التأیید

عرض نیاز باحرار مطالع طلعت خورشید





انوار از فیض آثار خداپرستی قطب انجم رشاد شمع انجمن ارشاد ثمرهٔ شجرهٔ علم و عرفان نقاوهٔ
ایمان و ایقان آنکه دید آفتاب نور ضمیرش روشنی صبح تیرگی ما را گر نه صبا گشت
گرد گلشن خلقش این همه عطر از کجاست جیب صبا را متع الله المسترشدین بطول
حیاته و افاض علی العالمین میامن برکاته چون از شایبهٔ رعونت خالی نیست اعرض
ازان اولی شناخته بمشاهدهٔ ضمیر بی عیب که عکس نمای اسرار غیبست حواله میرود
ترتیب مقدمات حصول سعادت معاودت بمقام معهود از مکمن الطاف متناهیه
میسر و متعذر دریابد موقوف رفع میر سپاند که چون بلدة الاسلام بلخ مورد برکات اسلاف
کریم الذات جلیل الصفات بوده و حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی جهانبانی را
از اقصی مقاصد آنست که آن اعالیجناب نیز طریقهٔ متابعت مسلوک و وظیفهٔ موافقت
مرعی داشته بمقتضی فحوی والشمس تجری لمستقر لها پرتو التفات بران مقام اندازد
و خاطر همایون را بتشریف حضور فایز السرور بنوازد ملتمس آنکه این مسئول بشرف قبول
موصوف گردد ای نظر آفتاب هیچ زیان دارد ار گر در و دیوار دل از تو منور
شود و من الله الهدایة و التوفیق هدهدی آمد فرود تاج کرامت بسرش
نامهٔ اقبال و دولت بسته بر بال و پرش نامه چون نافهٔ چین بسته سر گز بوی آن
یافت بوی جان مشام دل چو بگشادم سرش چون رخ خوبان که افزاید جمال آن خط
داده توقیع خداوندی جمال دیگرش ملطفهٔ ملاطفه از مبادی التفات خاطر عالیجناب
معالی انتصاب نور حدقهٔ دولت و نامداری و نور حدیقهٔ سعادت و بختیاری نهال فرخنده
مآل گلشن نجابت و دوحهٔ سعادت نخجوبیار اصالت بزرگ همت بسیار دان
و اندک سپال فلک جناب ملک سیرت و سحاب نوال سپهر ظفر و آفتاب سعد نظر

نهال روضهٔ دولت مآل اوج جلال خواجه نظام الدولة والدین مظهر عنایت رب العالمین اعلی الله شانه وزاد رفعته ومکانه بدین دعاگوی مخلص دولتخواه متخصص رسید وخبر صحت وسلامت مزاج شریف سبب مزید روح وراحت همگنان گردید صبحدم نکهتی از کوی تو آورد نسیم وز عراق آیت رحمت بخراسان آمد واقف الاسرار گواه و بر سرایر ضمایر بندگان گواه است که با وجود بعد مسافت ومخافت هر نوع مس آفت خاطر شکسته یکلحظه از ذکر خیر آن یگانهٔ زمان غافل ومتغافل نمی باشد وپیوسته برهگذر انتظار نشسته امیدوار است که زاوج جاه و دولت چون خور آسا روی بنمائی بنور طلعت فرخ خوانرا بیارائی هرچند احوال این حوالی بخیر ورفاهیت است و اسباب حضور وفراغت این دولتخواه درین دیار در غایت انتظام وجمعیت اما چون سلسلهٔ مجاری اوضاع بحضور شریف آن عدیم المثال نظامی ندارد همگی همت متوجه است که آن اعلیحضرت هرچند زودتر رفع موانع فرموده برسم سیر وعزم گلگشت فاحره مراه سرعت سیر از برق خاطف استعاره فرمایند تا بعد از آنکه چند روزی در ملازمت ایشان بطرف حدود واطراف خراسان گذرانیده شود هرگاه بجانب عراق مراجعت فرمایند این بیچاره نیز وظیفهٔ مرافقت مرعی داشته همرکاب وهمعنان بعده تمامت مخادیم واعزه آنجانب را دعا ونیازمندی تمام مرفوع نمائیم بالتفات خاطر مفخر ومستظهر می باشد سعادت دیدار عزیزشان بخیر وخوبی میسر باد از جانب والده بیچاره بدعای صبح وشام وظیفهٔ خیرخواهی بتقدیم میرساند زیادت اطناب موافق شروط ادب نیست عمر و دولت روزافزون باد

عرضه داشت بندهٔ مفتخر مستظهر الا اقسم بمواقع النجوم که بهوسته

آرزومند



آرزومند سعادت انظار خجسته آثار اعلیحضرت مخدومی مملکت پناهی که باد عرصهٔ مملکتش زماه تا ماهی می باشد بطالع ایمن میسر باد بعده از تقویم سال نو نسخه که فی این تقویم رقم زده کلک ارباب مهارت گشته بود بوسیلهٔ التفات خاطر فیاض گرد آید اگر شرف قبول یابد فلک شوم ببزرگی ومشتری بسعادت قدرت از مهر و ماه افزون باد باشارت بعضی از اعالی علما فصاحت اسالیب که از استدعای حضرت مولانا معز الدین شیخ حسین املا نموده اند متعدد است معدودی چند بر حسب استعجال رقم زده کلک استسهال میشود

اتانی کتاب فیه ما فیه من منی بها سر سری بالهام مرة کتاب کباب
الیر یعج نعته من الدر والیاقوت فی السمط عدة مصباح معانی الفاظ معجز نظام که مشکوة لطایف ارقام بدایع اقسام جناب حقایق مآب عوارف ایاب من حصه الله تعالی بمزید عنایت والتوفیق فصار بعلو همته مستخدم ارباب الحق والتحقیق مخزن اسرار الحکم والکمالات مطلع انوار المیامن والسعادات ناظم درر المعقول والمنقول غائص بحار الفروع والاصول قدوه علماء الراسخین مکمل علوم الاولین والآخرین از اشارات اش چو تمهید قواعد می کند فرق تعلیم را قانون برهان آمده نامهٔ تجرید را چون کلک فطرت می نوشت نام او بر نامهٔ تجرید عنوان آمده گر چه معلول نخستین اوست واجب را ولیک هم با مرش علت ثانی با کوان آمده لمعه از شمع ذات اوست هر مصباح روح کو چراغ افروز این مشکوة ابدان آمده رشحه از فیض ابر اوست هر آب روان کز نم او گلشن اشباح خندان آمده واندر آن مجمع که محفوظ لوح آورده درس عقل کل از جمع اطفال دبستان

آمده

وان قواعد کو کند تمهید در اثبات تخت    کعبهٔ تمجید را اعضاد و ارکان آمده
وز مصابیح بیانش در شبستان علوم    صد هزاران شمع کافوریست تابان آمده
تا طلسم سحرهای شبهه را باطل کند    از عصای کلک او آثار ثعبان آمده    لا زال جنابه
مرجعا للفضلاء والاقطار و محطا لرحال رجال الافاضل من الامصار متوقد
گشته بود و پرتو اشراقات تعانق اطراف مرساحت حال آشنایان لطائف
معنوی و تناسب روحانی انداخته روشنائی اسرار یحبهم و یحبونه که اصلها ثابت
و فرعها فی السماء ارزانی داشته و لمعان بارقهٔ تحبب و تالف که بی شایبهٔ تسبب و تکلف
از وادی ایمن و لکن الله الف بین قلوبهم درخشید از جانبین متعاکس گشته    لا عقد
ولاء لا انفصام له    وما انفک یزداد توثیقا و تاکیدا    والحب فی الله فیض من
مواهبه    فزادنا الله توفیقا و تائیدا    لعو الطاف الهی مستظهر است که بحسب
ضرورت بر کشتی مساعدت توفیق در دریای استعداد و استیناس بحصول
پیوسته عاقبت حمیده لیطمئن قلبی بران مترتب گردد و ما ذلک علی الله بعزیز بعد
مورد کتاب انزلناه الیک مبارک مصدق بصنوف اعزاز و اکرام
اقتران یافته تذکر کریمهٔ انی القی الی کتاب کریم اعاد و لله الحمد والمنة که عنایت ازلی
مساعدت نموده تا صرف عنان همت بتحقیق حقایق اصول و فروع واجب شناخته اند
و در مضمار کشف اسرار و حل مشکلات افکار حکماء و صرط حطا السیل من علی حاوی
قصبات السبق آمده هرچند بدر اشعهٔ شمسیه ضبط کرده تلمیذ اصغرست نصف
نعال او    خورشید هم که حکمت اشراق فن اوست    در بند استفاده رفیف
مقال او    وجبة ابقاء ذکر جمیل بر حواشی صحایف مجمع اللطایف ایام چندین



درر و لآلی معانی بدیع که در مقامات تجرید علایق و شواغل از بحار تفکر و تدبر استخراج
فرموده اند با تامل توضیح و تنقیح بحو بتر هیاتی و روشنتر تفسیری که مصداق ان من البیان
السحر تواند بود در سلک ترتیب و تدوین کشیده    نگویم وحی نازل شد ولی سحر
حلال آمد    میخواست که بعرض مجمل از مفصل محامد ذات و محاسن صفات آن در صدد
ایضاح و معراض آنها اید و کوشش و کردن زمانه بدرر غرر مفاخر و مآثرش بیار آید
اما مناقب متعالی مراتبش بمرتبه ایست که اگر در تخلیص آن مطولات بیاز دستیح
پذیر نگردد و رقم ثبت و تصویر نپذیرد    ز شرم روی تو مشاطه دست باز کشید
نگویم وحی نازل شد ولی سحر حلال آمد    میخواست که بعرض مجمل از مفصل محامد ذات
و محاسن صفات آن در صدد ایضاح و معراض انها آید و کوشش و کردن لالی
که شعم داشت که خورشید را بیالاید    والحق درین مدت چنانچه باشارت نظر دقیق
و محاکمات تامل وافی اعتضاد یافته اشعهٔ لمعات صوری باین حال از مطالع طوالع
منطق ارباب کلام بر ساحت شعور عقول و افهام تافته و روضه مقاصد مستنشقان
نسایم ایقان و اتقان نهالی باین کمال رجو بار معانی و معانی نافته منزه عن شریک
فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم    چون سریان اسرار محبت اصلی و صحاح عقاید جلیله
مفتاح ابواب اخلاص و هواداری است نظر همت برین است که آن تالیف منیف
در ضمن تصحیح نسخ و تکثیر مجاهدت رایت اشتهار و افتخار بر اوج فلک دوار افراشته
بمرور ازمنه و اعصار مطرح انظار متعیان روزگار و عطر پای مجالس و مجامع
اکابر و اماثل سر دیار گردد فلهذا جمع کثیر از طالبان صادق و مستعدان موافق بهدایه
و ارشاد این فقیر در مواقف ارادت و اخلاص روز بروز بمطالعه و مذاکرهٔ آن موفق

می‌نمایند و علی اختلاف طبقاتهم بحظی وافر و نصیبی کامل فایز و بهره‌مند می‌گردیدم
بروز درس ثنای تو مکیم تقریر   بشب وظیفهٔ مدح تو مکیم بتکرار   رجا واثق و وثوق
صادق بهمت عالی که مبداء افاعیل عقل فعال و اهب الصور فضل و کمالست
مدد فرمایند تا طبایع احوال داعی نیازمند بقوت و قوام آمده هیولای امانی
و امال او صورت انتظام پذیرد و بسایط و مرکبات امورش در حیز طبیعی و مرکز
اصلی قرار گیرد و من الله المعونة و التأیید   حکمت الهی بفیض رحمت شامله
نامتناهی چنان اقتضا فرموده که طایفهٔ از خواص انسان را از میان امثال
و اقران برگزید و بافاضهٔ انوار علوم و معارف و اسرار حقایق و لطایف
مخصوص گردانید تا بلطف تحریر خامهٔ هدایت صریر در تدوین مجلدات کتب
و تالیف معظمات نسخ که در حقیقت درجهای پر از لالی و جواهر باهاست نقوش
افتخار و اشتهار بر صفحات صحایف روزگار نگارند و رایات مباهات مفاخرت
دنیا و آخرت بر اوج فلک دوار افرازند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم   و چون جناب افادت انتساب افاضت انتصاب مولانا
العالم الفاضل و الحکیم المتقن الکامل مقوم قوانین الکلامیه مقوی الحکماء الاسلامیه
قدوه علماء المحققین اسوه الکبری العارفین   امام یهدی و یدعو الی الحق خلقه   و ینصب
المتحققین مرقی و مصعدا   لقد ساد رایات المعالی باسرهم   و حق له من فضله ان
یسودا   تحلی باقسام المعارف قبل ان   یحلی لطلاب الکمالات مقصدا   اذا
اصرف الافکار نحو مهمه   یری فی اقتصاص المفصلات مسددا   افاض الله تعالی علی ریاض
الملة والدین شآبیب الثامه و سقی حدایق الحقایق و الیقین برشحات غمام اقلامه





چنانکه نزدیک محققان محقق است بزیادتی این موهبت عظمی شرف امتیاز و استثنی
یافته‌اند و در میان ارباب علو همت که صحیفهٔ محمدت ایشان برقم ان الله یحب
عوالی الهمم مرقوم است باکتساب اسباب فضایل و تحصیل ادوات کمالات
بلند پایه سرافراز گشته بر ذمهٔ همت ایشان لازم و متحتم باشد که فرموده و اما بنعمة
ربک فحدث را کاربند شوند و جهة ادای شکر شمهٔ از آن عطایا و مواهب که منعم
واجب الرغایب عمت نعماؤه و نسبت با اهل این روزگار بتخصیص ساکنان بختیار خجسته دیار
ارزانی داشته از چشمهٔ زلال افضال خود انهار فواید و اسرار آن جناب استعدادات
طالبان صادق هوشیار روان تا بحکم حکم الاصل یسری فی الفروع هر یک از ارباب
استحقاق و استیهال را بهره و نصیب باشد   چو در سنبل جعد آهوی تاتار
نسیمش بوی مشک آرد بگلزار   و الحق در زمان سابق شمهٔ از شمامهٔ حقایق پر دقایق
شرح تجرید کلام بمشام مستشعان نسایم معارف و لطایف رسید و از فوایح
نفحات اشاراتی که در بطون آن مکنون بود لکن تصدیق الذین یهدیه و تفصیل کل
و بهدی و جمع آن کشف یافته هر یک از ارباب طباع سلیمه و اصحاب عقول مستقیمه اعلی
تفاوت الدرجات و تباین الطبقات بحظی وافر و نصیبی کامل محظوظ و بهره‌مند گردیده
و چون مصدر غرایب آثار گوناگون و مظهر بدایع صنع کن فیکون بود بکلک اشباح
و مقابله منضبط و در سلک تصحیح و مطالعه منخرط آمد انظار منتسبان مردیار و مطلع
انوار استبصار اولی الایدی و الابصار گشت   عاشق هرجا رقم کلک آن نگار
یابند بروی از مژه گوهر فشان کنند   هر یک گرفته حرفی از انجا بیادگار   تعویذ جان و حرز
دل ناتوان کنند   و درین وقت صیت اوصاف شرحی که بتجدید از نتایج افکار

حمایه آنجناب بر نهج جدید اتفاق افتاده مسامع اوقات همگنان را مشمول مرام
شوق و استبشار گردانیده و بحکم ان لله تعالی فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها
داعیه خاطر و جاذبه باطن و ظاهر بران تصمیم یافته که بی توقف و تراخی قبله توجه مخلصان
و معتقدان گردد و چون درین مدت هیچ نسخه از آن منظم مشعور بوالی این حوالی نرسیده
الا انکه از خزانه فضایل کتابخانه جلایل آنجناب کتاب مصحح مکمل بدین صوب انتقال
نماید میسر اسباب حصول آن مامول هیچ وسیله دیگر قریب الوصول نیست اگر حسن
اهتمام باسعاف و انجاح این مرام معطوف فرمایند از قبیل اتمام اکرامی
تواند بود که از محیط سجیه و فضل و کرم صدور یافته باشد و پرتو مصدوقه ادعونی
استجب لکم بران تافته و الراجی من الکریم لا یخیب و انه سمیع مجیب زیادت موجب سآمت
و منتج غرامت است سلام الله و رحمته و برکاته علیکم الاواخر باطنا و ظاهرا

عرض نیاز با جواز

سعادت اتصال موقف شریعت مآب طریقت انتساب لا زال عونا للعالمین و غوثا للاسلام
و المسلمین که بمحکمه حکمت الهی است جل و علا از شایبه رعونت خلافیت اوان از ان اوساط
میسر نماید ترتیب مقدمات حصول آن مطلوب که مرآت نتیجه متضمن نیل مقاصد دو جهانی
و مستتبع طراوت نهال آمال و امانی تواند بود از فیض فضل قاضی الحاجات تعالت
آلاوه مترقبست و الراجی من الکریم لا یخیب انه سمیع مجیب غره صفر مبارک عمت میامنه
نقوش این مراعات نگاشته نوک خامه مصادف گشته در حالی که موجب شکر و سپاس
پروردگار شامل روزگار است و الحمد لله حق حمده بعده نموده می شود که حامل رقعه نیاز
چنین نمود که بعزم استغاثه از تعدی بعضی منتسبان جناب غیاث الاسلامی که بلا جهت





رقم تصرف بر تمامت املاک و متعلقات او کشیده اند از انقیاد فرامین واجب
الاطاعه که جهت استرداد آن بنفاذ پیوسته انحراف نموده اند بعد قضا الله سبحانه
بر جناح توجه اردوی همایون است و هر چند از حسن ظن و خلوص اعتقادی که اهل دل را
نسبت بآن جناب حاصل است امری که بهیچ حال مناسب طریقه مرضیه ایشان
نتواند از آن قرار شان الیه مسموع نیفتاد و صورت دعوی او بدین سیاق از مقوله
اسائت ادب نمود اما مبنی بر التماس او ملتمس آنست که پرتو تحقیق بر ساحت حقیقت
مدعا اشار الیه بدارند که یک عنایت قاضی به از هزار گناه و اگر حسب الاتفاق عقبه
متطرق باشد بنظر عدالت تدارک فرموده دست تطاول غیر از اذیال احوال و آمال او
کوتاه گردانند تا سبب صلاح و ناموس دنیا و آخرت گردد و ما التوفیق الا بالله علیه توکلت
و الیه ای دل ار اخانه جان کان دلارا میرسد دیده روشن کن که نور چشم بینا میرسد
مرهم ارباب دل را رفته بود آرام جان مژده ای ارباب دل کارام جانها میرسد
دل دار و داروی بیکند در چشم ما دل که از ما رفته بود اینک بجا وا میرسد صیت بشارت
قدوم بهجت قدوم اعلیجناب افادت نصاب افاضت انتساب مولانا الفاضل المحقق
محرز قصبات السبق فی مضمار الحقایق مستعد ارباب العلوم و الفضایل الفایز بالقدح المعلی من
الاواخر و الاوایل قدوه علماء الراسخین بمقتضای علم الاولین و الاخرین آن بهر فن از علم
اسما همچون علی بو شایدش در درس صد ساکرد همچون بو العلا در فضایل بی دلیل و در دلایل با دلیل
در دقایق منتهی و در حقایق منتها میبرد لطف کلامش تاب از آب حیات میزند بحر کلامش
موج بر اوج سما اعلی الله تعالی اعلام المعالی باعلاء شانه العالی علاء علیا که بمقتضی نحوی
الشمس تجری لمستقر لها عطف عنان بجانب منشار سعادت نشان فرموده و آفتاب رای

منیرش سایهٔ التفات بر سر ساکنان خطهٔ خراسان انداخت و بنزول مرت
آیین اطراف و جوانب مملکت را رشک روضهٔ برین ساخت بی شایبهٔ ریا دعوت
موجب مباهات و مفاخرت و سبب سرافرازی دنیا و آخرتست . عقل خوش بخوش
چو خبر یافت از بیمنی گفت راستی خوش خبری داد نسیم سحری گر چنین است یقین دان
که جهان بار دگر چون بهشتی شود آراسته تا در نگری هر آینه عاقبت سعادت مقام
خود باز پسند و دولت رسیدهٔ مسکن اصلی خود گزیند حب الوطن من الایمان با لمادر آ
فضل تو تهرستان روم دولت خود را اندکنون نوبت این کشورست زهی یمن قدوم
ظفر مآل و برکت مقدم واجب الاستقلال که مقدمهٔ ظهور آن خبر خجسته اثر فتوحات غیب
است که بعنایت بی نهایت الهی و فیض فضل نامتناهی لی الهکب زیر کند تیغ بابالا
مشارب مآرب از کدورات عوارض صافی گردد و ظلمت ظلم تراکمه که با لمامتر اکم گشته بود
کجلمود صخر حطه السیل من علی بنور معدلت روز افزون پادشاه ربع مسکون منتفی شد
در شب غم کوکب مسعود ناگه رو نمود خلق را در شام نومیدی عجب صبحی نمود حال کن جمعی
پریشان رو بجمعیت نهاد باز رستند اهل این ملک از بلاهای شدید شد بیکره
مملکت ازین خداوندی خلاص چون خداوند جهان با فتح و فیروزی رسید مخلص
قدیم بر جادهٔ عبودیت مستقیم وظایف شکر و ستایش فیاض بسیار بخشایش در سلک
ادا انتظام داده بشرایط تهنیت قدوم مبارک اقامت می نماید و مقتضی قول عزیز
منزل وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد بر مرصد انتظار نشسته
امیدوار می باشد که در مقام معلوم زیاده اقامتی نفرمایند و سرعت از ماه استعاره
کرده بزودی قطع منازل معهود زیاده اقامتی نفرمایند چنانکه اول بهار که موسم رسیدن مملکت





روی تو ببینیم بهر روی که هست و منه الهدایة و التوفیق زیادت احوال حواله
بزمان وصال است اسباب دولت دارین در سلک حصول منتظم باشد .

سلام علی طایفی کعبة سطوفها تمج الکرام سلام علی زایر روضة بها حل
من فاق کل الانام داعی نیازمند بجان آرزومند ذرایع ضرایع روایح آن مجالس
قدس معتکفان حظایر جبروت معطر گردانیده بعرض عرض و موقف انهاء اصول خاندان
نبوت و رسالت و فروع دودمان ولایت و ایالت خصوصاً قرة العین مصطفی صفی
معین الدین الحق و اجدا له الحق فی الامور معین میرساند و مبدم برفوات قرات
حیاض ریاض حرمین محترمین سحاب جفون عیون ارجار دل محزون رخساره زرد را
گلگون می کند و بزید لماکن و مساکن قدسی آثار خجسته دیار مرغ روح در قفس من
طیران نموده می گوید که کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم که بمکه منزل و که در مدینه جا کنم
برکنار زمزم از دل برکشم یک زمزمه وز دو چشم خونفشان آن چشمه را دریا کنم
یا رسول الله بسوی حجره ام راهی نمای تا ز فرق سر قدم سازم ز دیده پا کنم رجا و اثق
و وثوق که حضرت سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی بهر چند
زودتر موانع متنوع که چون جبال احد بگرد حوالی مدینه احوال این ضعیف درآمده مرتفع
و مندفع گرداند و این بایس شکسته زاویه حرمان را نوید بشرهم ربهم برحمة منه و رضوان بخشیده
صدای صلای اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم بسمع جان ناتوان رسانیده و از وحشت
جای حوادث خطرناک بخلدا با دمن دخله کان آمنا رساند تا در ضمن این فتوح ادراک
تقبیل انامل مبارک که مفتاح ابواب دولت و مصباح انوار سعادتست میسر و محصل گردد البدیه

من شیت و الی صراط مستقیم  ای خاک درت کعبهٔ ارباب ارادت  کردی بسوی تو نیازم که آرام
توقع آنکه تا زمان حصول این مامول گاهی احرام حریم حرم حرمت و احترام بسته در زمین
بوسی بیت الله الحرام و روضهٔ رضیهٔ رسول علیه السلام حق نیازمندی گذارند بران آستان
ازین یار استان یاد آورند  ای مرغ شاخسار عنایت که دمبدم  از روضهٔ وصفات
نکهت وصال  خوش پری بلند فراموشیت مباد  از حال ما که بسته پریم شکسته بال  جز اجمال
احوال مملکت خراسان عموما و گاهی اوضاع دار الملک هراة خصوصا در سلک خیریت
انتظام تمام دارد و بیمن وجود شریف حضرت پادشاه جم جاه انجم سپاه دین پرور
دادگستر صاحبقران کشورستان مالک رقاب جبابرهٔ عرب و اکاسرهٔ عجم فرمان روای
صنادید طبقات امم خلاصهٔ کارخانهٔ ایجاد و تکوین صورت رحمت ارحم الراحمین خلد الله تعالی
فی مراضیه آثار ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین ذوارف فضله و احسانه طبقات خلایق
که صنایع و دایع بدایع فطرت اند در سایهٔ امن و امان پناه عدل و احسان قرار و آرام
گرفته اند و دست تسلط قوی از ضعیف کوتاه گشته و هر ناحیت که ترکتاز حوادث گذشته
روی بخرابی نهاده بود بکمال عمارت رسیده و تقویت دین مبین و احکام شرع سید المرسلین
محمد کمال و نهایت اعتدال پیوسته و غبار مناهی و منکرات و گرد ملاهی و محدثات از رخسار
دیار اهل اسلام معدوم گشته  الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و منزل البرکات درین ولا که
خدمت حامل بهانهٔ کعبه آب و گل روی نیاز در کعبهٔ ارباب دل کرده متوجه آن صوب بود
صواب نموده خود را بر گوشهٔ خاطر عاطر مجاوران آستان گذرانیدن باشد که
بدین سبب برایم کاری ایام از حد گذشت سلام الله و تحیاته و رحمة و برکاته علیکم
اولا و آخرا باطنا و ظاهرا



ما برق یطفی والدمع ساکب  زهی عشق مستولی و شوق غالب  خوشش آن برق رخشان
که از کوی جانان  درخشد چو بر آسمان نجم ثاقب  مژدهٔ وصل کوکبهٔ فیض و فلاح و بشارت
قدوم موکب فوز و نجاح عالیجناب نقابت قباب نباهت پناه مولانا و مولانا السید
المستند قدوة آل طه و یس مقصود آیات حم و طس مرشد طوایف الامم صفوة صنادید
العالم المتوجه الی الله بالکلیة و الداعی الیه بالانوار الجلیة آنکه از علم و عمل در هر دو عالم آمده [illegible]
خاص و عام و مقتدای شیخ و شاب  مستفاد از ذروهٔ قدر رفیعش آسمان  مستعار از لمعهٔ
نور جبینش آفتاب  لا زالت شمول الغواصل طوالع من مطالع فضایله و بدور المقاصد
لوامع من مشارق فضایله نور محمد آنکه از قبلهٔ سعادت و اقبال متوجه کعبهٔ امانی و آمال گشته اند
و از کعبهٔ عظمت و جلال احرام قبلهٔ فضول و کمال بسته طوایف اهل ایمان را امیدوار امن و امان
و نوید بشرهم ربهم برحمة منه و رضوان داد بسجود سماوی برسم اقامت تهنیت نزول فرمود
کوی ای شمع و مجلس را چو گلشن ساختی  پای بر چشم نهادی دیده روشن ساختی  سر بر اهل
خراب این قالب بی جان بدند جانی از نو بازشان امروز در تن ساختی  و لا محاله
تمامت فتوحات غیبی که درین اوقات بعنایت بی علت الهی روی نموده اثر یمن قدم
و برکت مقدم آن عالیجناب هدایت مآب تواند بود که بی درد سر نیز و آمد
شد بیکان  آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد  یهدی الله لنوره من یشاء و الله ذو الفضل
العظیم ملتمس آنکه این فقیر حقیر را بالکلیه از حاشیهٔ ضمیر منیر فرو نگذارند و در شرایف اوقات
خلوات تخصیص که در زمین بوسی عتبهٔ علیه و روضهٔ رضیه حق نیازمندی گذارند
این محروم مهجور را یاد آرند ایزد تعالی ذات ملک صفات را در مقر عز و مستقر
دولت برقرار داد

اقتبس واستدعی تحیه من عند الله مبارکه طیبه اتحف واهدی بها الی حضره من حضره
حضره خطایر الملکوت و محاضر اللاهوت المتوجه الی الله بالکلیه والداعی الیه بالایات الجلیه
قطب ارباب الذوق والوجدان مهبط اسرار الکشف والعرفان سلطان اولیاء الله
العظام مصداق نص افمن شرح الله صدره للاسلام چه معلوم و محقق گشته که دران
موقف مقدس که محل ورود وفود ملایک و غایت مقصد و مقصود صدرنشینان
متکیین فیها علی الارایک است جز علما لا احصی دم از محمدت و ثنا نتوان زد دران
موج از جوش کردی نخیزد که ابر انجا رسد گردش بریزد اما حدیث الاشتیاق
فلا یحتمله الانفس ولا یسعه الافاق رجا واثق و وثوق صادق که ناگاه بر وفق لا تیاسوا
من روح الله ریاح فوز و نجاح از مهب ان ربی لطیف لما یشاء وزیدن گیرد و حجاب
امتناع از چهره مراد مرتفع گشته حقیقت حیات بعد الموت بعیان صریح مشاهده
رود و ورود و ما ذلک علی الله بعزیز... ذلک قدیر ملتمس آنکه تا وقت حصول آن امنیت این فقیر حقیر را
بالکلیه از حاشیه ضمیر منیر فرو نگذارند که این مخلص نیازمند را بجز ظل عاطفت کریمانه پناهی
و از امکان نیست ای خاک درت کعبه ارباب ارادت کر روی بسوی تو نیارم بکه آرم زیارت
ابرام مستغرق امنت سلام الله و تحیاته و رحمة و برکاته علیکم تالق برق حمی سند
و هب سحره من ربی نجد فمن شم ذاک البرق امسیت فی جوی و من شمیم هزیج
اصبحت فی وجد کنیت بهذا عن نزول صحیفه مکرمه من ذروه العز والمجد
اعنی حضرت من حصه الله تعالی من بین الاکارم بزینه الملکیه و رقاه بجنب المکارم الی رتبه
الملکیه مخزن الاسرار الحکم والکمالات منبع بحار المیامن والسعادات مستخدم اهل السیف
والقلم مستتبع ارباب الطبل والعلم ناصب رایات الفضایل والفضیله والامتنان





متمثل ان الله یامر بالعدل والاحسان آفتاب فضل کز آغاز دوران آمدست
برمراد او مدار چرخ و سیر اختر است خسرو اقلیم دانایی که می باید گرفت عقل از اقلیم
درس از خاطر دانش ورش لا زال فی الدنیا محبوبا و فی الآخره مرفودا و فیهما
مسعودا محمودا الباب ادب باقامت رسم لثم و تقبیل شرایط تعظیم تعظیم و تبجیل رعایت
نمود و چنین اخلاص از بشارت سلامت ذات بزرگوار زمین نیاز بسجدات شکر
مره بعد اخری فرسود الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و تنزل البرکات بعد ذلک
چون روز بروز از تواتر اخبار بی اشتباه السنه و افواه بسامع مجامع این
دیار میرسد که ان صاحب دولت رفیع منزلت در میان ارباب علو همت لطف
حقایق معارف مخصوص و سرافراز گشته و انواع علوم باصولها و فروعها بجدیت صحیح و منطق
فصیح در معرض بیان آورده در مواقف هر کلام شرح مقاصد افهام بدستوری کرده
که چیز بسیط بتوضیح و تنقیح فصلی از ان وفا نماید در عبارت توضیحات منهاج نجات
در اشارات تو کلیات قانون شفا انکه با چندین عیب لا فد از فضل و بیان با کمالات
کز منطق دم زند باشد خطا و دست اعتصام در عروه و ثقی ورع و تقوی امامن اعطی وصدق
بالحسنی زده مصروف و موقوف داشته اند و قدم استقامت در جاده التعظیم لامر الله
والشفقة علی خلق الله راسخ گردانیده از طریق امتثال اوامر و نواهی الهی بهیچ باب
تجاوز نمی فرمایند لفکره علم و منطقه فکر و باطنه دین و ظاهره الدنیا و آور
دین ز دل حامی ملک و ملت جامع علم و عمل خواجه دنیا و دین و بر مقتضی فحوی کلام معجز نظام
ربانی و مضمون میمون تنزیل سبحانی حیث قال الله تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله
صفا کانهم بنیان مرصوص همت متعالی آثار در بند غزای کفار و محاربه قتال زمره ضلال

[illegible]

و استکبار در نوشته روی مکنت و اقتدار بمیدان جهاد و قلع و قمع اهل شرک و عناد می آرد

بخلوص ارادت همایون و صفای عقیدت روز افزون در اعلای اعلام دین اسلام و احیای مراسم

شریعت مصطفی علیه السلام شرایط اعتنا و اهتمام بتقدیم میرسانند و مصدوقه و نصر من الله

و فتح قریب بظهور پیوسته میامن میتنان لقد نصرکم الله قرین روزگار همایون میگردد

و بهر اینسه — هر کرا کوشش از برای خداست — همه کارش ز ایزد آید راست — و همواره

فتح باب مروت و فتوت و بذل و کرم نموده وظایف انعام و احسان روز افزون بلطوایف

خاص و عام رایج میکون میرسانند بنوعی که داستان حاتم در جنب منقبت جود و کرم آن

صاحب عوایف همم بکلی طی گشته و خلعت زیبای بخشش و نکوکاری به پیرایه قامت و دولت بختیاری

ایشان آمده — ای که خوان سالار جودت چرخ مینا فام را — لاجوردی کاسه بر کوشه

خوان بنهاده — رایت دارآسای از برای تو برافراخته — نامهٔ سلطانی از نام تو عنوان کرده

و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم لاجرم عرصهٔ بسیط بسیت

ملازمان آن آستان که قبلهٔ کامرانی دید جهانیانست مشحون گشته و آثار تفوق و تقدم

ایشان بر تمامت سرافرازان و گردن کشان عالم آمده — شکر کز علم و عمل در کل

عالم آمده — پیشوای خاص و عام و مقتدای شیخ و شاب — مستفاد از ذروهٔ قدر رفیعش

آسمان مستعار از لمعهٔ بدر منیرش آفتاب — امیدواری بعنایت بیعلت حضرت

باری توالت الاؤه و تبارکت اسماؤه آنکه هرچه متضمن صلاح و فلاح دولت و مقتضی ثبات

و بقای مکنت و واسطهٔ ابقای ذکر جمیل و وسیلهٔ ایقاء اجر جزیل و ذریعهٔ مباهات و مفاخرت

و موجب ناموس دنیا و آخرت تواند بود بی سبق طلب و توجه با وجه وجوه ظاهر گرداند که چهره

آن باجس بصور از پردهٔ غیب تجلی نماید — و لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد



میسور است که درین باب اطنابی نماید اما خجالت ابرام موجب اعراض و اعتراض گشته طریق

اختصار بالصواب نزدیکتر می داند — ای سرافراز جهان دولت قرینت باد و هست

تا قیامت ملک در زیر نگینت باد و هست — رایت دولت فراز آستانت هست باد

آیت نصرت طراز آستینت باد و هست — شاه انجم تا بود بر توسن گردون سوار

ابلق ایام سرکش زیر و زینت باد و هست — در همه روی زمین چون کعبهٔ مقصود توئی

آسمان از روی طاعت بر زمینت باد و هست — آمین و رب العالمین

منت خدا را که بتایید ذو المنن

هرچه بایدست همه کار رو بار و راست — حکمت الهی بمحض بشامل نامتناهی جهان اقتضا فرموده

که طایفه از خواص انسان از میان امثال و اقران برگزیده و بافاضهٔ انوار علوم و معارف

و اسرار عطایا و عواطف مخصوص گردانند تا بامل فضیلت و افضال و بنان رفعت و کمال نقوش

افتخار ایشان بر صحایف روزگار نگارند و رایت مباهات و مفاخرت دنیا و آخرت

بر اوج فلک دوار افرازند و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء ملک و ملک زاده جوانبخت کامکار

فضیلت مند عالی مقدار عنوان نامهٔ حکومت و ایالت و فهرست ابواب بزرگی و جلالت

خلف ملوک الآفاق ملاذ الولاة و الحکام بوفور الاستحقاق قدوة عظماء الاماثل کاشف

معضلات المسایل صفوة العلماء الراسخین اسوة الفضلاء الکاملین — خان معظم که شرف

وارد سلاطین در کنف — باران جودش هر طرف شرف و عز بار ریخته — ملک فضیلت آن او

نزل لقا بر خوان او — فیض لقا بر جان او از تعالی ریخته — افاض الله تعالی علی ریاض الملة

و الدین سحایب افضاله و سقی حقایق الحق و الیقین رشحات غمام نواله بر مقتضی انا وجدنا

اباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون تبین تباین هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون

بعیان صریح مشاهده فرموده اند و رفعت منزلت والذین اوتوا العلم درجات منظور نظر اعتنا
والتفات داشته و روی قصد از لذات جسمانی و مزخرفات فریبنده نفس پای کردانیده
صرف عنان همت بتسخیر ملک بی مثال اختیار سلطنت بی اشتغال لیس لسلطان العلم زوال
واجب شناخته و در مضمار کشف اسرار علوم و حل مشکلات معارف حاوی قصبات سبق
و فضایل ملکات ملکی محلی فرموده اند و منشور ریاست ملکی و ملی بتوقیع ما کثر و من اراد فلیتعلم
آراسته   عالم اگر چه تخت ندارد بشام   جاهل اگر خسرو زرین ستام   کرنه بانصاف شوی دیده
دوز حیف بود در حق جاهل هنوز   ولی شایبه رعونت و تکلف چنانچه باشارت نظر
دقیق و محاکات تامل وافی اعتضاد می یابد مرکز اقبالی بدین سجاد تمسندی از اوج سریر
سروری و فرمان دهی رونق ملک نمائی بدین کمال بر جویبار حکومت و جهانداری نیافته
منزه عن تریکیب فی محاسنه   فجوهر الحسن فیه غیر منقسم   و چون حصول این موهبت متضمن
طیب حال کافه ارباب حاجتست موجب شکر حق و لوازم حق شکر بتقدیم رسانیده
امیدوار است که پیوسته از ریاض مجاری احوال روایح تمهید اسباب دولت دینی و دنیوی
و موجبات ترقیات صوری و معنوی چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری فایح گردد
و از مشارق کمالی آمال انوار سروری و جهانداری چون بارقه برق از ابر اداری لایح
باشش ناصح دولتست بدهد کین هنوز از طالع سحرست   والراجی من الکریم لا یخیب
و بحسب زیادت تطویل موجب تثقیل است   سخن کوته کنم کان طبع نازک   ندارد طاقت
چندین گرانی   والسلام علیکم والقلب لدیکم

عالیجناب مملکت ایاب نباهت پناه حکومت دستگاه
ملک و ملکزاده نامدار موید مظفر منصور برخوردار صاعد مصاعد دولت عالیجاه



مرکز شهسوار کره خاک عنان گیر توسن افلاک سپه آرای ملک و ملت گردن کش
عالم فوز و نصرت غره جبین آفرینش باصره اهل دانش و بینش از دو تیر شکار اسفندیار
روز رزم و پیکار   آنکه در ملک این زمان کار سلیمان میکند   چون سلیمان از سنان
دفع دیوان میکند   دست ستاد قضا صد برای جان خصم   تیر او را از اجل پیوسته
پیکان میکند   اندران میدان که یکدم قتل اعدا کرد و رفت   دام دور آسمان صد سال
مهمان میکند   اعز الله انصاره و اعوانه و اعلی فی الخافقین قدره و شانه را فوافل
دعوات استجابت آیات هر کاب بجار لیل و نهار مستلزم و مرسل می دارد و بر
ورود اخبار نجابت دلاوری و آثار شجاعت و بهادری آن جوانبخت کامکار که
ناسخ کارنامه رستم و اسفندیارست موجب شکر پروردگار بتقدیم میرسانند و امیدوار
که بحسن توفیقات الهی دو قوه تاییدات متناهی در سفر و حضر همعنان و همدم باشد
و بحکم توجه حیثیت فالک منصور روی همت همایون سر جا آورند و دولت و اقبال
ملتمی نماید و عنان عزیمت مبارک بهر جانب که مصروف سازند فتح و نصرت بطریقه
استقبال پیش آید   بادیارب دایما در سایه ملک ملک   نامجوی زر نخواه
مال بخش و ملک گیر   و هر آینه از طریق مرضیه آن جمیده خصال ستوده افعال چنان
سزد که بلمحط اوقات قدسی ساعاتش بشیوه ملاعب و ملاهی آلوده نگردد بلکه همواره
جامع همت عالی نهمت بر توسیع دایره حکومت و تفسیح عرصه دولت منصور و محصور
باشد   وان خود چه مراد بود کو جست و نیافت   و در روزگار سعادت آثارش
از ترقیقظ و احتیاط بضبط مهام و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حوایج
جمهور مصروف شود تا آثار مفاخرش طراز تواریخ ملوک رفیع مقدار و دیباچه مآثر

حکام گردون اقتدار باشد و من الله المعون و التأیید زیادت اطناب موجب ملال
خاطر خجسته فال است عمرت دراز باد برین ختم شد سخن والسلام علی تابع الهدی

هر صبح و شام
قافله از دعا خیر در صحبت شمال و صبا می فرستم یارب دعای خسته دلان مستجاب باد
حق سبحانه و تعالی که دهنده مرادات و بخشنده سعادات است تا سایه بی زوال
و در سبزی چمن از فیض سحاب تواند بود سایه مرحمت و نوازش حضرت مملکت
پناهی انجم سپاهی خلد الله زمانه و اعلی امره و شأنه را بر سر فرزند ارجمند سعادتیار
منظور حضرت آفریدگار نهال فرخنده مآل گلشن جهانداری درخت سعادت نخل جویبار
عظمت و بزرگواری بزرگ همت و بسیار دان و اندک سال فلک سریر و ملک سیرت
و سحاب نوال ستوده وصف جمیلش مکرمت جمعیت شکفته گلبنش از چشمه
سار فضل و کمال سپهر مهر ظفر آفتاب سعد نظر نهال روضه دولت و اقبال و جمال
بلغه الله تعالی فی الوالد الماجد الی غایة ما یتمناه فی دینه و دنیاه که بحسب تفأل از حضرت
والد نامدار خجسته و متبرک و فرخنده و مبارک آمده و روز بروز موجب ارتفاع
لوای دولت و مستوجب اتساع فضای مملکت گشته مخلد و مستدام دارد بحق من لا نبی
بعده بعد از السنه و افواه زوار مجامع محامع این دیار میرسد که بحکم الولد الحر یقتدی
بآبائه الغر همت علیا نهمت ملک و ملک زاده جهان و جهانیان پیوسته متوجه
فضایل نفسانی و کسب کمالات انسانی است و با وجود حداثت سن و مبادی
حال معظم اوقات همایون ساعات بدانش آموزی و مناقب اندوزی که مطرح
انظار عوالی همم و دیباچه مکارم و محاسن شیم بنی آدم همان بود صرف مینماید

کدام



کدام کس بتو ماند که گویمت که چو اوئی والحق چون خصال پسران رشید نه از عقل
نبود بهتر از هیچ پدر را پسری چون حدیث پدران یاد کنند مستیقین که باشند
به از هیچ پسر را پدری از بصیرت اصحاب ذکی و فطنت ارباب خبرت و دها پوشیده
نماند که از خبر کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف چنان مستفاد
می شود که در گنجینه جود معرفت بمفتاح باز شده و شهباز وجود از آشیانه
جفا باوج فضا طیران بجناح علم پرواز جسته و ازین جهت است که خواص اشراف
که بمجالس اعمال و اوصاف مذکور و مشهور می گردند گروهی اند که مطرح انظار
قصد همت ایشان غیر از قلل شامخات کمالات حقیقی نباشد و کمال حقیقی بتحقق بر
فضیلتی اطلاق توان کرد که با صاحبش ابد الاباد بماند و بهجوم حوادث و تطرق نوازل
عواید فواید و میامن محاسن آن از عرصه غبرا فنا و زوال نگرداند اوقات عزیز صرف
در چیزی کن که تا بنگاه که این بنا شدست آن باشد لاجرم ارباب علو همت جهد مستطاع
و سعی بلیغ مبذول داشته صرف عنان ارادت بتحصیل مقدمات واجب ساخته
اند و انواع علوم باصولها و فروعها بجوهر بیانی و روشن تعبیری حاصل کرده نقوش
رفعت و اعتبار بر کتابه ایوان روزگار نگاشته اند بلبل شدند سخن پروران باز چه خوشتر
ببین دیگران زاتش فکرت جوهرشان شوند با ملک از جمله خویشان شوند
امید هدایت بعنایت ربانی و عنایت هدایت سبحانی آنکه باندک زمانی وقوف
و اطلاع بر جمیع مقاصد ارجمند و مطالب بلند بمرتبه رسانند که نهایت اقدام
ماهران بحوالی بدایت آن رسد و آنکه غلام او که بود کیقباد و جم والتوفیق من الله سبحانه
مسموعست که نامه مطول مشتمل بر حکایات و امثال و ابیات موشح بانواع عبارات

واستعارت بنویسد اما دل گفت برو غالیه بر مشک سای والدعاء اهم واولی والسلام
علی اتبع الهدی

سحر نسیم صبا مژده حبیب آورد — نوید مقدم گل سوی عندلیب آورد
بعید نیست که صد جان بمژده بستاند — بدین بشارت دولت که عنقریب آورد

صیت قدوم بهجت آثار عالیجناب نقابت شعار صدارت مآب شریعت مرتضی ممالک
اسلام سلطان صنادید علماء الایام مستعبد ارباب العلم والسیاده الفائز بالقدح المعلی
من الکرامه والسعاده — بزرگ همت و بسیار دان و اندک سال — فلک مقام و ملک
سیرت و سحاب نوال — نقیب عالم و سلطان شرع صدر جهان — جهان مجد و سپهر علا
بحر کمال — اولاه سبحانه فی اولاه مقاما سنیا وحصه فی آخره تشریف و رفعاه
مکانا علیا مقارن اخبار سار تالیف قلوب البته و سیام ضمایر خسروان عالیمقدار جمشید
اقتدار که مصباح آن پرتو اشراقات ولکن الله الف بین قلوبهم باطراف جهان
رسانیده و سبب آرایش و آسایش جهانیان گردیده مستدعی اداء لوازم شکر و حمد
الهی و ایفاء مواجب حمد و شکر نامتناهی است — قدمت خیر قدوم وقلت خیر مقال
عقل خوش خوش خبر یافت از نسیمی گفت — راستی خوش دلم از نسیم سحری کز چمن
نفس دلکش که جهان بار دگر — چو بهشتی شود آراسته تا در نگری — واجب آن بود که علی الفور
از حدت برق سرعت سیر استعاره کرده عنان عزیمت بصوب عتبه سعادت اثر معطوف
دارد و شرایط تهنیت و مراسم محمدت بظهور آورده دیده حرمان کشیده بکحل الجواهر تراب
جناب عالی مکحل و منور گرداند تا در اقامت رسم خدمت قلم بر قدم منزلت سبق
نیابد و لمعان تعویق و تاخیر ساحت احوال فقیر ساید اما بمقتضی المامور معذور نه باوفاق تنها



در نیولا حصول آن امنیت تیسیر نیافت — فرشته ایست برین بام لاجورد اندود
که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار — ولست بآیس من فضل ربی والتسولی التوفیق

موزون تر کلامی که غزل سرای انجمن شوق و نوبت و قافیه سنجان نشیمن اخلاص و ارادت
باداء فحوای زبان بیان گشایند مناسب مناقب و مدایح طوطی شکرستان فصاحت
و براعت و بلبل بهارستان بلاغت و صناعت تواند بود که نظم سلسله سخن از مطلع
تا مقطع آراسته صنایع و بدایع ذوق سلیم و طبع مستقیم اوست — معارف شعاری که
فکر دقیقش — در اسرار عرفان کند موشکافی — ز وهم و گمان سر غباری که خیزد
بود مشرب عذبش از جلوه صافی — دلم خواست بر قد قدر رفیعش — ز نظم فضایل کند جامه بافی
خرد گفت حاشا که آید مناسب — چنین خلعت از تار و پود قوافی — یعنی قطب انجم فضایل و معالی
شمع انجمن افاضل و اعالی که در دیوان احسان و مهستان ملک منان تخلص اختصاص
باسم همایون او رفته و در زواهر جواهر مفاخر و مآثر لب انگشت سخن دری و سرپروری او انتظام
و انتظام تمام یافته و هو البحر الخضم والطود الاشم اصدق الاعیان دینا واحقهم یقینا واز
هم علما واحسنهم شعرا و اعظمهم خلقا و افخمهم خلقا و اکثرهم عطاء — بزرگ همت و بسیار دان و اندک سال
فلک مقام و ملک سیرت و سحاب نوال — خجسته ذات نفیس کرامت آیت محض — مجسمات
ز الطاف ایزد متعال عظم الله قدره و دام علی سماء السعاده بدره لاجرم داعی بی اشتباه
درگاه و بیگاه و شام و سحرگاه وظیفه ثنا و محمدت و راتبه دعا و تحیت ورد جان و سبحه
جنان دارد و امیدوار است که ذات ملکی ملکات آن کریم صفات در سفر و حضر از حوادث
زمان و نوایب دوران در زمان امان ملک دیان باشد — یا رب دعای خسته دلان مستجاب باد

و چون مدت مفارقت بآخر رسیده و آرزومندی بنهایت انجامیده حصول سعادت
معاودت از کرم بیکرانه وهاب مرادبخش جل وعلا در همه حال بتضرع و ابتهال سوال میرود
و السایل من الکریم لا یخیب و بی شایبه رعونت دریای این فقیر مهجور متعهد کفایت متعدد میکردد
که قضای الله سبحانه باتمام رسانده خاطر دریا مآثر از دغدغهٔ آن آسوده دارند و از ماه پر عت
استخاره کرده بر عزیمت معاودت طی منازل مساعدت فرمایند که دیدهٔ آرزو بر ممر صد
قدوم شریف بست اطناب از حد گذشت اسباب دولت دو جهانی منتظم باد
هرچند بهترین فصلی که معرف ناطقه در مجامع بدایع آفرینش
و محافل فضایل اهل دانش و بینش زبان دعاگوئی ثناخوان باوای حدود و رسوم آن بپار اید
ذکر محامد مآثر و بیان مناقب و مدایح جناب معارف انتساب مولانا مولوی مولی قدوة
الاماثل و الاهالی الملک رالیه تعنون الفضایل الفایق بصنوف المزایا علی طبقات الافاضل
بلبل دستان سرای فضل کاندر وقت نطق طوطیان منطق آرا را زبانش کرده لال بیغ
بکش چو از لفظی بلفظی میرود میکند خورشید از برجی ببرجی انتقال نقطه کز کلک او بر صفحهٔ
کاغذ چکد لوعروسان معانی را شود بر چهره خال لا زال الشرف مباهیا باشتمال اسمه الشریف
علیه تواند بود که محض لطف و عنایات الهی جلت آلاؤه ذات شریف او در میان امثال و اقران
بواسطه حایل ملکات ملکی و وسیلهٔ عظایم کمالات انسانی بلند پایه و سرافراز گردانیده
و خلعت منقبت او را بطراز از اعزاز بحوای انیقال که روشن بیان تیز زبان بلند قدر
محفل فروز انجمن آرای سرفراز محلی معلی داشته اما چو آنچه هست ز صد یک نمی توان گفتن
بمح کوهر اعراق چون توان سفتن لا جرم در این معرکه حیرت افزای عنان بیان بجانب دعا که بهترین
دست آویز دوستان بی ریاست معطوف داشتن و صحایف اخلاص بلطایف دعوت





استجابت آیات نگاشتن بصوب صواب اقرب و بمقتضی مقام انسب مینماید
مهیمن مرادبخش تعالی و تقدس جوامع مقاصد و مرادات دینوی و اخروی بر حسب
دلخواه در سلک حصول منتظم گرداناد و مقدمات و اسباب سعادت دو جهانی
بر وفق آمال و امانی مرتب و ملتئم داراد بحق الحق و اهله پوشیده نیست که چون صدای
صلای اذا مررتم بروضة من ریاض الجنة فارتعوا فیها خروش سروش غیب در صمیم جانها
متمکن گردانیده بوسیله کعبه آب و گل روی در کعبهٔ ارباب دل کرد دو سه روزی
در سعادت مجاورت آن عزیز جناب و سایر اعزه و اصحاب حق شناس بسر برد کذارنده
حاصل عمر آن دم است باقی ایام رفت چه مقدار آثار تفقد و تلطف و اسرار تودد و
تالف که از مقتضیات نفوس زکیه و اخلاق رضیه ایشان بعیان صریح مشاهده
رفت میسر قلم شکسته البیان و مقدور زبان الکن البیان نتواند بود اگر عهده عذر آن
لطف خواهم برون نایم از عهدهٔ آن گاهی همان به که از معذرت لب ببندم
که هم لطفش از خود کند عذرخواهی رجا واثق و وثوق صادق که علی مرور الادوار
که فراقت از تو قسم کر وصال رابطهٔ اخوت و مصادقت برقرار باشد نابحکم
والحب فی الله فیض من مواهبه برکات آثار و میامن اسرار آن روز
بروز بروزگار همگنان واصل و متلاحق گردد و ما ذلک علی الله بعزیز توقع آنکه بنده
بوسی سنیه و عتبه علیه روضه رضیه علی زوارها تحف التحیه این ضعیف را از خاطر
عاطر فرو نگذارد و بدریوزه التفات و استمداد همتی امداد و اسعاد فرمایند
باشد که بدین سبب بر آید کاری والله سبحانه حق تحقیق رجاء الآملین و صلی الله علی
محمد و آله الطیبین و عترته الطاهرین بانستدعای سایر اجله فضلا و اعزه صلحا و عظما

خطاب همایون که از مبدا التفات روز افزون عالیجناب معالی مآب امارت
نصاب جلالت انتساب نور حدقه دولت و بختیاری نور حدیقه نصرت و کامکاری
مخزن اسرار فضایل و کمالات و مطلع انوار میامن و سعادات نظام الدولة القاهره
عصام الملة الباهره ذو الفضل والفضیلة والافضال صاحب العز والوجاهة والاقبال
لازال فی ظلال الدولة السلطانیة شانه سنیا و مکانه علیا مشتمل بر تفقد احوال
دولتخواه حقیقی شرف صدور یافته بود خاک نشین آستان عجز و نیاز را سرافراز گردانید
و پایه قدر و منزلتشان باوج عزت و افتخار رسانید و هذه غایة المأمول ونهایة
المسئول چو گل بخنده در آمد لب امل بنشاط اضعاف مضاعف ان ملاطفه
و معاطفه اصناف شکستگی و نیاز مندی بموقف عرض رسانیده از تعرض موضع
شوق و نیاز مندی ملتزم ترا تعیبه خداوندی که با معین ارباب صدق و یقین است
اعراض مینماید کان نکته بتقریر مبین نشود امید انکه چون درین حج الیه علی الاستمرار
وظیفه دعای خلود دولت مرتب است از آنجناب عالی نیز برقرار راتبه عنایت
و نوازش موظف باشد حق سبحانه توفیق افاضت احسان رفیق طریق اهل دولت و اقتدار
گرداناد

پرتو اشعه انوار خورشید آثار سعادت و اقبال که از مطلع مرحمت و افضال
عالیجناب امارت جلالت انتساب استوار اعظم مستخدم ارباب السیف والقلم موتمن
السلطنة فی اقطار الآفاق معتمد المملکة بالوفاق والاتفاق جهان جود و کرم
خواجه همایون رای سپهر فضل و هنر مشتری اخلاق که نوک خامه افق فعالش اوراق





بوقت قهر و که لطف زهر با تریاق روض الله ریاض الفضایل بسحاب جوده
زروح امور المملکة بمیامن وجوده شیمها محمدا طلوع یافته بود بمبارکترین طالعی شب
وحشت و کربت داعی نیاز مند بجان آرزومند را بروز بهجت و مسرت مبدل گردانید
و بر حکمت فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة از هاتف فضل بشارت آگهی بگوش
هوشش رسید حرفی که نمود رو از آن کلک و بیان عکسش فرح آمد اندر آینه
جان چون اصل بدل نسبت با عکس بحو چشم زیراکه دهد عکس او ان اصل نشان لب اب
باقامت رسم لثم و تقبیل شرایط تعظیم و تبجیل رعایت نمود و حسن اخلاص
از بشارت سلامتی ذات بزرگوار زمین نیاز بسجدات شکر مرة بعد اخری فرسود الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور اضعاف انواع الطاف و اصناف اعطاف که
از فحاوی نامه میمون و مطاوی صحیفه همایون لغایة ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده شد
فنون خدمات شمسیة اللمعات که اشعه اخلاصش چون بارقه نور از چهره حور لامع و لایح است
و صنوف مدحات وردیة النفحات که رایحه اختصاصش مانند نکهت عنبر بار از
ریاحین جویبار جنان شایع و فایح گردد بمحل عرض و موقف انهاء رساند فان
وقع فی حیز القبول فهو غایة المأمول ونهایة المسئول قصه غصه فراق و حکایت
شکایت اشتیاق و اشواق قیاسا علی مفاوضات ارباب العادیات منطقه مبالغه
و موهم اغراق است و ان اللیالی عذیت بفراقها محا دمع اللیل نور الکواکب
واجرع الایام کاس اشتیاقها لاصحبت الایام شیب الذوایب لعبده مجاری
اوضاع و احوال این جانب مستوجب شکر و سپاس بی قیاس است و از میامن التفات
خاطر خطیر کسوت حال ایمکنان بطراز صحت و سلامت مطرز و از هیچ جهت اثری

که عیاذاً بالله ملالی بدان ترتب یابد متطرق نه والحمد حق حمده صورت استتمام روایح
انفاس متبرکه حضرات مقدسه ارباب ولایت خلد الله ظلالهم علی مفارق الغایبین
والحاضرین ودریوزه همم بزرگوار والتماس فاتحه کیمیا مآثر که از مسایح قلم سحر نگار مستفاد
می شد علم الله سبحانه وکفی به شهیدا که تعلق ودلبستگی مخادیم واهل الله بجال ملازمان
آن درگاه نه دران مرتبه است که بدستیاری ناطقه متعرض عرض آن توان گشت
والله ما طلعت شمس ولا غربت الا وانت منی قلبی ووسواسی ولا تنفست محزونا
لا فرحا الا وذکرک مقرون بانفاسی ودرعامه اوقات وحالات سیما عقیب الصلوات
که مظنه اجابت دعوات است تبلاوت صحف صوالح ادعیه خلود ایام دولت وکامرانی
ومزید اسباب حشمت ودستگاهی مواظبت می فرماید وانا علی آثارهم مهتدون
ومطمح نظر ارادت وآرزو همانست که عقد مقاصد برحسب مراد انتظام یافته بحکم
والتمس تجری لمستقر لها از فضل بیدریغ پروردگار مصون ومحروس از جمیع احوال
واخطار بسعادت وسلامت مراجعت فرمایند ودیده امید از مطالعه طلعت مبارک
روشنی یابد چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امیدواری نصیحتی
که در باب وصیت فرزند ارجمند صدر الدین موسی ابقاه الله تعالی للارتقاء فی مدارج
العز والعلی تعلیم وتلقین او در ارتکاب واجتناب بعضی امور شرف بود غایت الامکان
بطریق رفق وحکمت وظیفه ارشاد وموعظت او در هر حال نصب العین ضمیر کثرت
واو نیز اکثری ازان بسمع اصغا نموده بقبول آن تلقی می کند اما پوشیده نباشد
که بحکم قضیه الشباب شعبه من الجنون امثال این اشتغال از لوازم عنوان اسباب
ومبادی احوال است زیاده گرد دل نگیرد ومآلا فرقه بسبب ترغیب وتشیت ارباب

الشفاق



اشفاق ورافت که بروجه تکلیف وتکلف مبذول میدارند از مرتبه انحراف خصال بدرجه
استقامت واعتدال آمده باتابک عقل زاجر واعوان وانصار مدارک ومشاعر
روی اخلاص بمکتب خانه وعلمناه لدنا علما آورند واز استاد فضل ودانش بقدر قابلیت
واستعداد کمالات علمی وعملی که بواسطه حصول آن در اعداد ان الذین امنوا وعملوا
الصالحات توانند آمد حاصل کند بتکمیل این معنی موسی صفت در مقام استیلا واستعلا
بر بیضای تمام نماید ولا محاله چون تجلی همت عالی نهمت بر اصلاح صادرات وواردات
او مقصور ومحصور فرموده اند یقین که نتایج حسن تربیت کرده درخت بخشش در گلشن سعادت
واقبال بالا گیرد دل بر هر چه یافت از نظر همت تو یافت دیگر صورت احوالی که حواله
بتقریر حاجی چقماق رفته پرتو شعوری ازان بر ساحت ضمیر این فقیر افتاده حقیقت
کرنا صر الدین نصر الله وفقه الله لما یحبه ویرضیه چیزی چند در صورت اخفا برسم
ودیعت در خانه درویش مجهول الذات والصفه که در ظاهر درب عراق دکان هیزم
فروشی داشته گذاشته بود وانشخص در غلیان مرض طاعون بطریق شمه از حال امانت
وکیفیت دفن آن باز گفته بی پکشد وتوقفی چون این فقیر از کماهی آن آگاهی یافت بانکه
درین فرصت سکنه هراة در بلاد تفرقه بنات النعش عنان عزیمت بدست هزیمت داده
بودند بهر نوع زحمت وکلفت چهار کس از امنای موثوق بهم معمول علیهم بحضور نموده
مقرر نمود که آن موضع معین حفر کرده از نقود وزجوت آنچه بتجت شعور در آمد
هر یکی از ایشان مفصل مضبوط نگاه دارند وبعد از نفاذ امر مبلغی که نسخه امنا بذکر آن ناطق است
بنظر تحقیق وایقان امداد و اقعا مبلغ همین بیت با بسی سپرده شد که حکم اخذ وبقای
آن متعلق بمقتضای رای خیر است واگر مصلحت بیوند که زیاده برین مقدار چیزی

بوده چون دران حال درویش و عیال او رحلت کرده اند و ازیشان غایب و حاضر
وارث و میراثی نمانده تدارک باز یافت آن صعوبت تمام دارد امید که بخشنده
بی زوال از خزاین موهبت و افضال خود باضعاف آنچه تلف شده تلافی نماید وظیفه
ناصر الدین نصر الله آنکه شکرانهٔ نعمت صحت و موهبت حوه که مبدع بی علت تجدید
درباره او ارزانی داشته از تعلق و دلبستگی مزخرفات فانی که در معرض فوت و زوال
آمده و فدای بقای او گشته روی توجه التفات بگرداند و ملاحظهٔ کرامت تیر آسناه
رحمة من عندنا خوبی و دلفریبی جالب کشف اموال که سمت منقصت تباهی دارد از نظر
ارادت و اعتنا محجوب ساخته صورت شعطاع و استرجاع از لبس وشت اعراض اندازد
که منه بدا و الیه یعود     دامن وصل او چو رفت از دست     خون دل در کنار نتوان کرد
و مهم عمارت اماکن و مساکن عالی که اشارت واجب الاطاعت باتمام نفاذ یافته
بعد موقوف تهیهٔ ادوات و مصالح است اگر درین ولا دستیاری عنایت یاری میکرد
در سرانجام آن سعی بلیغ مبذول خواهد افتاد و الباقی مفوض الی رایة الاعلی و السلام
مقرب الحضرت ناصر الدین نصر الله بدعا و تحیت مخصوص است تخفیف
کتابت و یادداشتی که تا غایت واقع شده بر صورت ذهول و نسیان محمول ندارد که
یاد آن کند که دلبرش از یاد میرود     ما روز و شب ز یاد تو غافل نمی شویم
صبا از منهٔ می آید فدایش باد
جان من     که می گوید حدیثی مروی از شیخ زمان من     ز جانان نامهٔ بل کز مسیحا
نسخه دارد     بی درد دل بیمار و جان ناتوان من     نامه از عنوان نفحات صبح سعادت
فایح و صحیفه از مضمون آن لمعات آفتاب عنایت لایح مبنی از التفات خاطر





فیاض عالی حضرت ولایت منزلت حقایق پناه معارف دستگاه شیخ الاسلام الاعظم الاعلم
مرشد طوایف المستسلمین منبع مکارم الامم صاحب آیات الفضل و الافضال ناصب
رایات الکرامة و الاقبال مهبط انوار اولیک المقربون مورد اسرار لا خوف علیهم
و لا هم یحزنون محیی ماثر سید المرسلین حجة الله علی العارفین المحققین المؤید من عند الله
قطب فلک الهدایة و الانتباه لا زال فی خلود افادته و شمول افاضته عونا للاسلام
و المسلمین و غوثا لاصحاب الصدق و الیقین مشام امید فقیران غمدیده را معطر ساخت و دیده
انتظار رمدیدگان منتظر کشیده را منور گردانید و چون تسکین نوایر الام فراق
و لواعج اسقام فلک بی وفاق که در مجمر سینهٔ این کمینه افروخته بعنف و مخلص بیچاره را
سپند وار بر آتش اندوه آن سوخته بر افاضهٔ انوار آن که بمنزلهٔ اطفای طوفان نیران
و اخفای آتش سوزانست مترتب و متفرع گشت مصدوقهٔ الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
بر زبان صدق و اخلاص مخلص صادق الاختصاص گذشت     ان ربنا لغفور شکور     و چون این
فقیر بی بضاعت برابطهٔ ارشاد از منتسبان موقف ولایت است اگر در مکان استیلای
غموم و احزان بارسال نامهٔ شریف که شرف نامه ادوار کاران ضعیف است التفات
فرموده خاطر غمدیده را سرمایهٔ شادی بخشند و برشحات سحاب بر و نوال و قطرات
غمام فضل و افضال مزرع رجا لب تشنهٔ وادی فراق و کشت زار امید جگر خستگان
بوادی اشتیاق را تازه و سیراب گردانند چندان مستبعد نمی نماید     رشح قلم تو
چشمهٔ آب بقاست     و انفاس خوش تو نفحهٔ باغ وفاست     این شجره و نخلها
زمین باز مگیر     زیرا که دلم زنده بدین آب و هواست     بلکه در مجاری این احوال مستتبع انواع
تفرقه و اختلال توقع آن و تصور چنان بود که از مسامحت صوری و معنوی در باب عنایت

مراسم این مصیبت کبری ظاهر فرموده بتشریف پرسشی و تفقد نوازشی که وسیله
مرید ناموس دینی و دنیوی می تواند بود مشرف گردانند ولا؛ چو خواجه خاطر
درویش جوید مزید قدر و جاه خویش جوید اما چون اصابت رای همگنان
آن صاحب کشف غمه عموم و اجراز نیز درین واقعه صاحب مصیبتی شمرد و مقتضای
قواعد ادب چنانست که در وقوع این حادثه خوردان بزرگان پیوسته طریق ملازمت
مسلوک دارند و درگذرانیدن سوانح وقت حسما لمعصة الشرع والعقل سرا حفظ
متابعت بر اندازند سرا ینه ملاحظه این صورت در تدارک مسئول از قبل ملازمان
عذری واضح و مقبول است چه گستاخیت این مهمات بی مهابت تویی سرمنده ام
زین نفی و اثبات بس است این قدر هم از افراد انسان که گاهی بگذرم بر نام
ایشان و علی الجمله چون نسبت تشبث و اعتصام بذیل ارادت دران مرتبه است
که در جمیع احوال استنجاح اسباب آمال از میامن انفاس نفیسه ایشان میدانیم
و استفتاح ابواب مطالب از برکات همم عالیه ایشان می شماریم لکل وجهة
هو مولیها این در بمقدار بالتفات خاطر اشرف منتخر و منتظر بوده از مجلس عالی
استشمام رایحه یعنی دریوزه همتی و التماس فاتحه می نماید و پیش ازین در معرض آفتاب
جاوری جرأت انبساط و زبان آوری نمینماید ظل عالی بر مفارق ادانی و اعالی ممدود
بالنبی و آله مرحمت عالی مهمات نصاب استظهار افادت شعار مشحون
خجسته ورود ثلثة تشرف الدنیا ببهجتها شمس الضحی و ابو اسحق والقمر پرتو از اشراق
انوار کمالات ایشان تواند بود درین وقت طریقه انصراف از رعایت رسم ملوک داشته اند
و سوابق حقوق مخلصان قدیم را کان لم یکن انگاشته اما بحمد الله سبحانه که از طرف





وظیفه دولتخواهی حقیقی برقرار است بلکه یکی در هزار و الحق سرارادت سعدی گمان هرگز
کرانقیاد ازین آستان بگردانی

میان کعبه ما گرچه صد بیابانست
دریچه از حرم در سراچه جانست
ببال همت اگر می پری ز خار مترس
چرا که طایر قدس ایمن از مغیلانست
بسی بهای که خضر از برای مقدم تو
زلال بر کف و موقوف در بیابانست
طواف کعبه دلها اگر توانی کرد
بحکم یک حج پذیرفته در جهان آنست

اگرچه معتکفان حرم محبت و وداد و متوجهان کعبه مصادقت و اتحاد بمقتضی من دخله کان آمنا از
ازدحام اسباب مساعدت و انفصال و انصرام اطناب مقاربت و اتصال فارغ
بال و آسوده حالند که کفی بالتقارب الارواح قربا فلیس یضرنا بعد المکان اما بحکم و آت ذی
القربی حقه اگر احیانا احیای فحوای من احب اخاه فلیعلمه بر ذمت همت واجب و لازم داشته
اتفاق ملاقات روحانی باستراق تلالات لسانی پیوندد و دلیل تکمیل مراسم مصادقت
و علامت استدامت لازم موافقت خواهد بود
جان و دل باشد بجانان متصل
رشک دارد چشم و گوش از جان و دل
چون جناب حقایق مآب معارف انتساب
مولانا الفاضل الکامل کاشف معضلات المسایل قدوة علماء الراسخین اسوة العرفاء الکاملین
جهان مجد و سپهر علی و بحر هدی امام شرق سلطان شرع و صدر جهان نظام الحق
و الحقیقه و الدین جمال الاسلام و کمال المسلمین روض الله ریاض الفضایل بسحاب جوده و ورود
امور الافاضل بمآثر وجوده متعطشان پریشان بوادی نامرادی را برشحات موشحات
مرادی و قطرات معطرات ایادی فرموده اند دل خسته مایم که در رمضان هجران از
مفطرات مسرت و ارتیاح لب بسته و صایم بوده بوصول عید نشاط و شادمانی

مسرور و مستبشر گشته بساط مجلس ذوق و کامرانی پرداخت    فرخنده کتاب دوست چون
واصل گشت    دل عیدی در رمضان حاصل گشت    ختم رمضان بعید از آن شد که دره
از دوست کتاب جانفزا نازل گشت    قسما بجلال الله و کبریایه که درین موسم که
آن طرف از سم قاتل طاعون سموم نوش و آتش از زهر هلاهل و مار قوم نوش گشته
پیوسته خاطر شکسته وظایف دعوات استجابت آیات اللهم احفظ بعینک
التی لا تنام و وفقه فی سهول السعاده والسلامه لتقویه دین الاسلام مرتب داشته
از حضرت باری بتضرع و زاری استدعای دوام عمر و زندگانی و انتظام حصول آمال
و امانی عالیجناب افادت نصاب نموده و از دهشت این واقعه حیرت فزای همگی همت
و نهمت در بند آن بود که تیر مناجات ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر
الفاتحین بهدف اجابت رسیده از حد برق سرعت سیر استعاره نماید و
مطیه عزیمت بمیدان سلامت رانده بدلیل اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم دوا
عنان توجه بصوب این ناحیت که حالا نسبت حال آن ولایت درجه اعتدال
دارد مصروف و معطوف فرمایند تا سر کریمه و نجیناه و اهله من الکرب العظیم بظهور
آید که بلده طیبه و رب غفور و چون بر وفق ارادت و آرزو و بشارت عزیمت مبارک
بسمع صغار و کبار این دیار پیوست مقارن اطلاع بر حقیقت این حال شرایط شکر و سپاس
مهیمن متعال تقدیم یافت و الحق چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امیدوار
اما خاطر محزون بغایت متعلق و مغبون است که چرا در اقامت رسم عزیمت قلم بر قدم منزلت
سبق یافته و پرتو تعویق و تأخیر بر ساحت ضمیر منیر تافته    دیده خواهم که بمالم بکف
پای حبیب    نامه شوق که قاصد برساند چکنم    رجا واثق و وثوق صادق که در تهیه اسباب



این حرکت مستتبع هر نوع خیر و برکت رسوم و عادات حامده عامه مقید و ملتفت نشوند
هر چند زودتر بامضای این عزم که بجواز ارادات و هو الذی یسیرکم فی البر و البحر متصل و مقرون
باد و توجه التفات فرمایند باشد که بدین بهانه دیده اهالی این مملکت عموما و زمره مخلصان
و مختصصان خصوصا از نور حضور موفور السرور روشنایی یابد    بشتاب چون صبر یا میدانی
والله ولی المعونه والتایید انه حمید مجید

اللهم خلد ظلال بقائه بفضلک الاعم الاشمل
واحفظه یا خیر الحافظین حیثما حل و حیثما ارتحل کمترین بندگان عتبه لازم الفضل و الاحسان
که در مقام ذلت و تقصیر مجال نطق ندارد و جباه عبودیت باقدام مسکنت و انکسار رمی نموده
و دست اعتصام بعروه وثقی عفو بسیط ربع استوار کرده بکلک اضطرار بر لوح اعتذار
و استغفار می نگارد که بیامن دولت ابدی الاتصال مجاری مهام بر وفق مرام و
جریان امور بر سنن استقامت میسر و مقدور و معظم اوقات گرانمایه برای استطلاع
طلع حقایق علوم دینی و استطلاب حصول دقایق معارف یقینی مقصور و محصور و علی
الدوام از مبدا اعتنا و اهتمام حضرت استادی مخدومی افادت پناهی مد الله
ظلاله العالی که منبع جمیع مقاصد و مرادات و منتج مقدمه والذین اوتوا العلم درجات
غایت الامکان آثار افاضت ترتیب و احسان بر صحیفه روزگار این فقیر بیمقدار
واضح و لایح گشته رجا واثق و وثوق صادق است که از خزانه فضل ایزدی بمزید مواهب
و وفور عطایا شرف اختصاص و امتیاز یابد و الله ذو الفضل علی العالمین التماس آنکه
چون تیسیر اسباب حصول مطالب دنیوی و مقاصد اخروی بامداد و میامن همت عالی و استمداد
برکات باطن منوط و مربوط است بالکلیه این فقیر حقیر را از گوشه خاطر عاطر محو و منسی نفرمایند

دور شرایف اوقات طیبات توشه دعای رفیق این غریب حزین کردند بنابر آنکه
بدین سبب برآید کاری جرأت بنهایت رسید و انبساط بافراط کشید سلام الله
وتحیاته ورحمة وبرکاته علیکم اولاً وآخراً وباطناً وظاهراً

صبا از روم

می آید فدایش باد جان من که میگوید سخنهای لطیف از نکته دان من ز خطش نامهٔ
بل کز مسیحی نسخه دارد پی درد دل بیمار و جان ناتوان من چون بر مقتضی مودت
قدیم که با جناب معالی نصاب مکارم شعار مفاخر دثار من حصا الله بشمول مواهب
وعطایا ما اعطاه الله سبحانه اولاه ما تیمناه فی الاولاه واخرها ثابت و کاین است
مناسب بلکه واجب چنان نمود که با وجود بعد مسافت ابواب مراسلات مفتوح
داشته در صحبت متوجهان احیاناً حرفی چند از مقوله مکاتبات معهود بیاران
کشیده نه هرگز بنامه فراموشان دیرین را نام می برند و نه برشحات خامه خاطر مخلصان
اندوهگین را بانجام میفرستادند این فقیر متألم در آن صورت متأمل می بود که آیا تطرق
آن حال را مقتضیات کثرت اشتغال و مهمات است یا از لوازم اضاعت حقوق
مصادقت و موالات کی داشتم این گمان که شادم نکنی تا درین ولا رشحات
مفاوضهٔ خجسته مآل اللذ للعطشان من الماء الزلال بر لب تشنگان وادی فراق و جگر خستگان
بوادی اشتیاق صورت ورود یافته صورت حضرتی تازه و حدیقهٔ جنان را نضرت
بی اندازه بخشید آمد مرغی برگ گلی در منقار بروی خطی از سنبل تر کرده نگار
مضمون خط آنکه ای خزان دیده چمن خوش باش که از تو یاد کرد ابر بهار اضعاف
مضاعفهٔ آن الطاف و ملاطفه وصایف نیاز و شکستگی و وظایف شوق و دلبستگی





مرقوم و مرتب داشته باد روزی که در منازل قرب با تو همراز و همسفر بودیم
در مقامات وصل کامران دوش بدوش یکدگر بودیم فواعجبا در دولت
اتفاق سفر بعید مقرران و معصوم چنان بود که بعد از دریافت ملازمت اکابر عشایر
و رعایت رسم مجاورت باطن و ظاهر در مسافت آن حدود مکثی و توقفی نخواهند نمود
تا غایت ایفاء وعد کریم بالکلیه از صحیفهٔ خاطر شریف محو و منسی مانده اثر خلاف و تخلف ظاهر است
اما این مخلص امیدوار همچنان پیوسته بر مرصد انتظار نشسته زبان حال مضمون این مقال
مترنم دارد که جانا بجهان جای چندین بنماند کس باز آی که اینجا قدر تو نداند کس
ایزد متعال جل شأنه انتظام اسباب سعادت معاودت بخیر و عافیت میسر گرداناد
تا اتفاق ملاقات روحانی باتساق وسایل مقالات لسانی پیوندد مجاری احوال این
حوالی من الله و من فضله العظیم مستدعی اقامت مراسم شکر بیت بلدهٔ طیبه و رب کریم
جز حضور تو در غمی باید رجا واثق و وثوق صادق که بخلاف ماضی من الزمان نیازمندان
مخلص را بدوام مراسلات مشتمل بر اعلام حالات مشرف دارند و بهیچ حال از خاطر شریف
ضمیر منیر فرو نگذارند و من الله المستعان و علیه التکلان

کارهای زمانه عکس شده از نشست این سخن بر اهل پسند
ورنه از پادشاه کشور حسن بگدایان نیاز نویسند ای پادشاه آسمان حسن و جمال
وای سرو بوستان عظمت و جلال این نوع نیاز از جنس خداوندان عشوه و ناز مناسبت
دارد و کدام پادشاه مملکت خوبروی بدین وجه تواضع و نیازمندی سر فرود آورد
ز تو ناز باید ز ما نیاز آری ایشان مجاری احوال اند هر نوع شکستگی و دردمندی
که از روزگار این دل افکار در آن آینهٔ انداخته آن مخدوم یگانه همه را حسب حال ظاهر شناخته

من بنده شیوه‌های شیرین توام   آشفته طره‌های مشکین توام   گفتی که بگو تا چه کسی در ره ما
مسکین تو مسکین تو مسکین توام   واگر عیاذا بالله ازین فقیر بی گناه صورت تقصیری پسند
بضمیر منیر آن مخدوم ارجمند راه یافته از گناه نابوده توبه کردم و روی نیاز بخاک
آستان آن قبله آستان آوردم   گر ببخشی بی کنه را ورنه ببخشی حاکمی   اکنون گاهی
بخاطر میرسد که ناگاه حاسدی مفسدی بعرض صورت غیر واقع بعرض آنحضرت
رسانیده باشد که سبب انحراف مزاج شریف آن یگانه زمان گشته باشد
و گاهی چنین روی مینماید که مقصود آن مخدوم عاقبت محمود ازین ادای غیر معهود
صورت هزل و مسخرگی بنسبت این پیر انجام نبوده باشد بر هر تقدیر سخن بنده
فرو مانده فقیر حقیر همین است که ای پادشاه کشور خوبی نظر مرحمت و نوازش بگشای
و گناه نابوده را از من حاکر در بدر خود عفو فرمای والامر ارفع و اعلی   کتابت
ارکان دولت منقسم بدو عبارت

عالیجناب نجابت ایاب

سلطنت مآب شهریار کشور جلالت و شهسوار میدان بسالت مظهر آثار کامکاری
مطلع انوار بختیاری محرز قصبات السبق فی مضمار السلطنة والجلال مطرز ملابس
الدولة والسعاده بطراز الفضل والافضال مظهر الحق والمملکة والدنیا والدین ابونصر
یعقوب بیک اعز الله انصاره و ضاعف فی الدارین اقتداره صحایف دعوات طیبات
و وظایف تحیات مبارکات که بلسان اخلاص و مصادقت موروثی و مکتسبی سمت
گذارش یافته باشد بمطالعه نظر خجسته خاصیت رسانیده بجوامع ضمیر و همگی همت
مستدعی نظام اسباب دولت و انتظام موجب امانی و آمال ملک و ملت می باشد



انه علی کل شیء قدیر   بر مرآة ضمیر بی عیب که عکس نمای اسرار غیب مخفی و محجوب
نماند که مرتبه رفیع سلطنت ظل درجه عالی الوهیت است که حکمت الهی اقتضا فرموده
طایفه‌ای از بندگان را برگزیند و منشور دولتشان بتوقیع رفیع السلطان العادل
ظل الله فی الارض موشح گرداند   تاج داران مسند تمکین   جمله ظل الله اند فی الارضین
لیک ظل مطابق کامل نیست جز شاه مفضل عادل   خلق را عدل شاه دین پرور
سایه فضل بود بر سر   فلهذا در حفظ نظام و انتظام عالم و ضبط صلاح و فلاح بنی آدم
وجود فیض آثار این زمره نامدار برگزیده حضرت پروردگار رند واجب و لازم است
تا همواره قانون عدالت و نیکوکاری در میان اصناف خلایق ثابت و جاری
گردانند و بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان گسترانیده غبار فتنه و
آشوب فرو نشانند و ازین جهت بندگان خدای عز و علا در سایه حمایت
رفاهیت ایشان مرفه و آسوده خاطر توانند بود و از سر حضور و فراغت بمهمات
خود قیام توانند نمود بی سایه عدالت شاهان فتنه سوز   کس در سرای امن
نیابد دمی قرار   و از جلایل آثار و دلایل سلطنت و فرمان روایی دو امر معتمد به
عظیم الشان است که هیبت جلالت و اقتدار ایشان را در حدود جهان شایع و مستفیض
میگردانند و همت همایون فرمان دهان ممالک بهر حال در ترویج این دو امر خجسته
فال اعتنا و اهتمام زیاده از سایر مهام تقدیم میرسانند اول خطبه منابر که نام
و القاب سلاطین فرخنده فرجام را بلند آوازه می دارد دیگر نقد رایج سکه
زر که زیور نقش نام و سکه عدلشان یافته در اسواق آفاق طریق قبول می سپارد
و شک نیست که ازین هر دو امر گرامی آنچه بمقتضای و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین

سبب بقای نام و ننگ و دوام ذکر ستوده بود که عمر ثانی و حیات جاودانی آنرا

خوانند سکه زرست که بحکم نزیهم آیاتنا فی الآفاق نفس اثر پادشاهی بر صفحات اوراق

روزگار مثبت می گردانند تا خلق ازان باز می گویند و بدان سبب نام سلاطین

همایون انسام بر صحیفهٔ ایام باقی ماند اسعد الملوک من بقی بالعدل ذکره واستند الیه من

باقی بعده که می داند از فیلسوفان حی که جمشید کی بود و کاوس کی چو سوی عدم

کام برداشتند درین عصر جز نام نگذاشتند و هر اینه چون نقد مسکوک شهریاران

نامی بسمت رداءت موسوم گشته از سمت تمویه و تزیین عاری نباشد بنقد

ازان در قطع و فصل مهمات و معاملات دینوی تصحیح و تکمیل سلوک و سجلات

شرعی که تعریف و توصیف هر مبلغ بنقره سره پنجشش قرار یافته ضرر عام و تفرقه و اختلال

تمام بطوایف اهالی ممالک و مسالک رسید و بتمادی روزگار سبب بدنامی دولتهای

خسروان عالیمقدار گردد قلب روانه و دستانند در بازار حشر خالصی باید

که از آتش برون آید سلیم در روز بازار تمیز بمقتضای فحوای مقال که اذا ما القبر حک

عن المحک تبین غشه من غیر شک نقد آن وجوه را بر محک امتحان زده در بوته

گداز ناچیز سازند و نام خجسته فرجام پادشاهان شوکت یکبار از روی روزگار بر اندازند

چنانچه بتلقین ملهم الهی بر زبان معرف نثار عالی حضرت حقایق پناهی گذشته که

تا بماند سکه عدل تو تابان شد جهان دور ساز از ملک خود این قلب روانند و را و عجب آنست

امور اخروی نیز قروض لازم الادا از وجوه خالص بعوض بهرج از ذمه مستقرض بهیچ وجه

از وجوه شرعی ساقط نگردد و بر همین وجه اسقاط زکوة واجب بر جایت درم نقره

جید مثلا بپنج درم از وجوه مزیف جایز نباشد کما قال وان کان المدفوع





اقل قدرا من الواجب لکن یساوی واجب القیمة لا یجوز الا عن قدره و لهذا قبل از حدوث

این تاریخ جمهور فرمان دهان ممالک امر و نهی سیما گروه باشکوه که عصرها و قرنها در ان

دیار با ورنگ تصرف و اختیار بر اندند بمجرد تصور فایده قلیل مظنهٔ منفعتی جلیل

بارتکاب مثل این اسباب ملتفت نشوند و از جملهٔ اسباه و نظایر در ان ولا که ولایت

استراباد مع قلاع آنجا بیمن نزول خاص شرف اختصاص یافته غیر ازان عرصه طوفی

موسوع در حیطه تصرف نبود سلطان ابوسعید انار الله برهانه با سپاه گران بر قصد

مخالفت در خطه هراة نشسته تخت ایران و توران در تصرف داشت و امیر جهانشاه

ترکمان با سپاه بی کران بر همان وتیره در حدود ممالک عراق متمکن بود اقا علی روز افزون

از تنگ ذمه بحصول احکام سواد سازی می خواست که در دیوان خاصه کفایتی ظاهر گرداند

هرچند در تحصیل آن مقصود مقدمات مبالغه تمهید نمود ملتمس او بشرف قبول

اقتران نیافت و در سوابق دهور که سلطان ماضی سنجر بن ملکشاه خاطر خود بتغیر آن

متوجه دیده بر مقتضای علو همت نقره سره را با طلای خالص مخلوط گردانید بس حال

نواب عالیحضرت سلطان سلیمان مکانی که از آغاز سن تمیز باز بر جاده قویم شریعت

و منهاج مستقیم عدالت صادق و راسخ قدم و نیت مبارک ایشان بر احیای مراسم

دین و ملت و ترفیه حال طوایف رعایا هر مملکت متصور است چگونه داشته اند که ساحت

دیار اسلام بشوب احداث این بدعت سیر آلایش یابد و تا روز قیام ذکر آن جلوه

نماید بر صفحات ایام باقی ماند و چون از میامن محاسن اتفاقات و مقتضیات

صدق مودت و مضافات کثرت دو مملکت وسیع را وحدت جمعی و توحد معنوی

حاصل گشته هر اینه مراقبت ذات البین که مقتضای اتحاد و خصوصیت طرفین است

جنان اقتضا کند که در اقامت رسم مدافعت این رسم جدیده و هدم اساس این
این قاعده محدث از سعی مشکور بظهور رسانند تا برکات این خیر بزرگ بروزگار
همگنان واصل گردد

البشر واذلاح من روم امارات السرور اینک اینک

زان طرف لامع هزاران برق نور    از نسیم خاک یونان بوی جان می آیدم
بر عبیر مشکین افشاندست بیداری غبور    پرتو اشعهٔ انوار خورشید آثار سعادت و اقبال
از مطلع مکرمت و افضال عالیجناب مملکت پناه نوئین کامکار کامران مظهر اسرار
ان الله یامر بالعدل والاحسان شهسوار مضمار سروری و فرمان روای کشور دین گستری
مرکز دایره دولت کافل مصالح ملک و ملت عنوان نامهٔ نامداری فهرست ابواب
جهانگیری و جهانداری    علی پادشه میر حیدر نشان    مزبر ظفر سید عالی مکان
هم از لطف او دوستان بهره مند    هم از قهر او دشمن نزار و نژند    لازال کاسمه الشریف
علیا فی درجات المعالی و کرسمه المنیف جلیا فیما بین الاعاظم والاعالی طلوع نمایند و
بمبارکترین طالعی شب کربت زمان را بروز بهجت و مسرت مبدل گردانید و بحکمت
فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة از هاتف فضل الهی بمسامع هوش هوشمندان رسید
حرفی که نمود ادای از آن کلک و بیان    اضعاف انواع الطاف و اعطاف که از فحاوی
نامهٔ نامی و مطاوی صحیفهٔ گرامی مفهوم و مستفاد می شد خدمات شمسیة اللمعات
که اشعهٔ اخلاصش چون بارقهٔ نور از جبههٔ حور لامع و لایح باشد و صنوف مدحات
وردیة النفحات که رایحهٔ اختصاصش مانند نکهت عنبر باین از ریاحین جویبار
جنان شایع و فایح گردد بمحل رفع و موقف انهاء میرسانید فان وقع فی حیز القبول



فهو غایة المأمول و نهایة المسئول چون حکایت شکایت قیاسا علی ما علیه العرف والعادت
مظنهٔ مبالغه و موهم اغراق است لاجرم از طریقة التکلف تخلف نموده در حسب حال نجوای
این مقال اقتضا میرود که لوان اللیالی عذبت بفراقنا    اشاراتی که در ضمن آن مفادات
علیه بموافقت اسم و مسمی طرفین و مناسبت صوری و معنوی بین الجانبین رفته بود بر اهل
نظر لی بنوت اشتباه از آثار آن می نمود که نظر دوربین آن برگزیده در وحدت
سرای لاهوت غیر از کمال اتحاد و یگانگی    نحن روحان حللنا بدنا صورتی ندیده
توئی که واقف اسرار این و آن شده    بذوق و کشف نه از رهگذار گفت و شنود
بعد از تعرض بعرض این مقدمات ضراعت سمات چون حضرت عزت عز شانه و عم
احسانه آن عالیجناب معالی نصاب ممالک پناه ملایک اشتباه را در شغل عظیم
سلطنت که سایه مرتبه الوهیت است موتمن باستحقاق و مستشار علی الاطلاق
گردانیده بحکم آنکه    احسان صفت خدای باقیست    و آنرا که خدای برگزیند
نقوش خیرات و حسنات بر صحیفهٔ عقیدت صافی مرتسم ساخته واسطهٔ اشاعت
آثار مرحمت سلطانی در شان ترک و تازیک و وسیلهٔ انوار مکرمت سلیمانی بنسبت دور و
نزدیک گشته و خط السیل من علی باشد هر آینه    باد که هم صحبتی گل کند غالیه
در دامن سنبل کند    نافه چو با مشک شود رازدار    جیب صبا گردد از او مشکبار و لهذا
طنطنهٔ آن بهمه کس رسیده و ندای دبدبهٔ آن در همه جا شایع گردید والحمد للمحسنین
و از آن جمله صورت حال بعضی از مضافات و منسوبات قلم گذاری این قلیل البضاعت
توانند بود که با وجود آنکه در جنب کمالات سخن وران زیاده وقعی ندارد
روحش لقب نهاده که یا ایمن الحدیث    عقلش خطاب کرده که یا احسن الکلام

بمساعدت تفقد و تاییدات ان در آستان آسمان مدار و درگاه دریا مقدار
خداوند عالم بستان کشورگشای پادشاه دین پرور شرع آرای خسرو جهانگیر
جهاندار جمشید خورشید رای بهرام انتصار زبده فواید تکوین و ابداع [illegible]
اصناف و انواع باسط بساط امن و امان موسس اساس اسلام و ایمان
سلطان الغزاة والمجاهدین قامع بنیان الطغاة والمعاندین شاه روشن ضمیر
صافی دل حامی حق و ماحی باطل معدن عدل منبع انصاف مخزن فضل
مجمع الطاف پشت بر پشت شاه و شاه نشان جاه و شانش [illegible] جاه و شان
دست جودش چو زرفشان گردد کیسه پرداز بحر و کان گردد سرطرف کرده
رو سکندر روار بوده فتح از یمین ظفر زیسار خلد الله سبحانه و تعالی مآثر
ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین ذوارف فضله و احسانه در زمان لایق و محل
موافق بنظر فرخنده اثر آنحضرت خلافت مرتبت که در فنون کمالات ترکی
و عربی و فارسی فارس مضمار صناعت براعت و حارس اسرار سیاف
بلاغت اند اشاراته العالیة موصولة بجزایل الصلات المشتملة علی عواید رعایت
العارف و عباراته الغالیه مبذول الافاضه حلایل مضمرات غرایب العلوم و نوادر
المعارف الفاظه البدیعه بیان لمعانی الاسرار و البلاغه و البراعه و الحاظه الرفیعه
دلایل اعجاز الملوک فی السماحه والشجاعه ذکر مجمل معالیه تودی بکونه فایق سلاطین
الملک و الدین و نشر انموذج من مناقبه یشعر بانه کشاف مشکلات طالب انوار
الحق و اسرار الیقین علی احسن وجه و ایمن نظام شرف عرض یافته پرتو التفات
خسروانه بر ساحت ارتضا و قبول آن یافته چنانچه هیچ قدر از وظایف تحسین

واحسان



واحسان موقوف و نامرعی نمانده و چون مقارن وصول آوازه قلمان جاء البشیر به
برکات گرانمایه خسروانی که مضمون لقد سبطت ورقاه ذات تحیر الی فقر اهل الفقر
من قطر قصیر از حقیقت آن خبر میدهد و ذلک فضل الله علینا اشارت عالی بارسال
امثال آن مقدمات که از جمله نسخ و رسایل خاص ارزانی داشته بودند تاکید الرابطه الخلوص
والاعتقاد بل امتثال الامره الواجب الاتباع و الانقیاد و بعضی دیگر از اشباه و نظایر
اگر پیرایه عجز و انکسار و سرمایه نیاز و افتقار تواند بود مقرون بترتیب اسباب
بندی از خصوصیات بدایع امتعه این دیار که عند اشتهاء القرضه در موقف بمحل ان
سلطان عالیمقدار توان گذرانید بر سبیل ضراعت و ابتهال در سلک احرام یار
وفادار صداقت شعار خواجه غیاث الدین محمد انتظام یافته سمت اتحاف و اهدا
پذیرفت کرم روانه سوی قوا این بکر فکر را از کسوت جمال و لباس کمال دور
یادار حسب حال من اف نه که ماند زاعرابی و خلیفه و آن مشک آب شور رجا و اثق
و وثوق صادق که چون در مرآة اول بحکم فاستبقوا الخیرات پرتو اشراقات اتحاد
و یگانگی بر ساحت آشنایان یحبهم و یحبونه که اصلها ثابت و فرعها فی السماء انداخته
لمعان بارقه عرض احوال این جانب از وادی ایمن و لکن الله الف بین قلوبهم و اجب دیده اند
والحب فی الله فیض مواهبه زادنا الله توثیقا و تاکیدا در مرآة ثانیه
نیز این جزئیات معدود بوسیله حسن اعتقاد معهود آن صاحب دولت عالی منزلت
دولت نواز لازم الاعزاز بر وجهی که مستتبع آثار قبول تواند بود بعز عرض در آن عتبه
رفیع مرتبه وصول یابد والحق چو گل بخنده در آید لب امل ز نشاط اگر ز گلشن لطفش
وزد نسیم قبول والراجی من الکریم لا یخیب انه سمیع و مجیب و چون ذات ملک صفات

آن عدیم المثل من جمیع الوجوه والجهات مظهر لطف نامتناهی الهی و مکنون ضمیر آفتاب
تأثیرشان محض شفقت و خیرخواهی است بشرف التفات گرانمایه ایشان مستظهر و مستوثق
می باشد که حقوق محبت و اخلاص دولتخواهان حقیقی را که روز بروز آثار آن بمن الله و فضله
در ظهور و بروز است رعایت فرموده بروفق آنکه شمه ازان قلم مشکین رقم را بران داده بودند
و بابه مبارک مقدم درمیان نهاده علی الدوام علی الدوام فتح باب اعلام سوانح حالات
سعادت فرجام مناسب بلکه واجب بینند یار رخ چاره نهفتست پس پرده غیب
آه اگر باد صبا پرده کشایی نکند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه
دهر برهانه آنکه پیوسته اسباب دولت دینی و دنیوی در غایت کمال و دور از آسیب
عین الکمال آماده و مرتب باشد و حفظ ربانی در همه حال نگهبانی کند ای پیش ازانکه
در قلم آید ثنای تو واجب راهل مشرق و مغرب دعای تو و من الله الاجابة
والتایید انه حمید مجید

رفتی و داغ درد توام یادگار ماند

صد حسرت از تو در دل امیدوار ماند بلبل کشید رنج گلستان و عاقبت گل را صبا
ربود و ازو بهره خار ماند اشتیاق و آرزومندی بدیدار خجسته آثار فرزند ارجمند
بجان و دل پیوند روشن بیان و تیز زبان بلند قدر محفل فروز انجمن آرای سرفراز
جلال الدین یوسف علی اعلی الله سبحانه و ابقاه نه دران مرتبه است که بدستیاری قلم شکسته
زبان متعرض ادای شمه ازان توان شد همین بس است که دانی که هرکسی کز تو
جدا شود بکجا می رسد سرانجامش وای عجب که تا بحسب ضرورت مفارقت بر حسب
ضرورت اتفاق افتاده آن عزیز فرزند قدیم در طریق یادداشت پدر فراق دیده انتظار

نهاده خبرگویان یوسف لب ببستند پس زانوی خاموشی نشستند مع ذلک
صبح و شام این فقیر مستهام آرزوی تعلق و دلبستگی تمام می گوید که ای شکر
گفتار شیرین لب چو از ایران زمین سوی توران کرده پای عزیمت در رکاب
تنگی حال مرا یاد آر کان وضع غریب هست در شهر سمرقند و بخارا آنکه با
هرچند اثر عنایت و بنده نوازی حضرت پادشاه جهان پناه خورشید آسمان
عظمت و جلال جمشید ایوان ابهت و استقلال ابوالغازی سلطان محمود بهادر
خان خلد الله سلطانه و اعلی فی الخافقین امره و شانه برجهان روشنست که آن عزیز
فرزندی مانند از مسکن معهود خود مفارقت کرده درگاه جهان پناه آنحضرت
عالی منزلت را پناه و آرامگاه خود دانسته چه آنندست از مسکن خود چمند
بی خدمت شاه فیروزمند هر آینه حضرت سلطانی صاحبقرانی از کمال فتوت
و مروت که شیمه مرضیه آن عالیحضرت است سوخته آفتاب غربت را سایه عاطفت
ادخلوها بسلام آمنین در زمان و امان داشته ملحوظ نظر شفقت و احسان خواهند داشت
اما چون از تفاصیل سوانح اوقات خود دران عرصه بهشت آیین تصریح یا اشارتی
صورتی که موجب تسلی خاطر اندوهمند فیرقان دیار تواند بود در حیز اعلام نیاورده علی الدوام
دیده انتظار بر شاه راه وصول بشارت فیض آثار راحت رسان می باشد
لعبده مجاری احوال این دیار و منه مستدعی ادای شکر آفریدگار است و از هیچ جهت
صورتی که موجب انقسام خاطر خطیر آن فرزند بی نظیر روشن ضمیر تواند بود ظاهر نیست
و اگر چند روزی بر موافقت انبیای مکروب چنانکه حضرت یعقوب را از روی تحقیق
در فراق یوسف صدیق صورت قصوری بنور البصر راه یافته این ساکن بیت الاحزان

حرمان را در مفارقت دلسوز جانگداز جگرگوشهٔ خود یوسف علی همان صورت ضعیف
بقوت باصره متطرق گشت واا سفا گویان لبی شبها بدر دربش معبود برخود را
بزاری بر زمین سود بگفت ای قبلهٔ جانم جمالت سر من در عبادت پایمالت
ترا عمریست کز جان می پرستم برون شد کو هر نفس زدستم بلطف خود به بین
رسوائیم را بجشم باز ده بینائیم را زیوسف چند باشم مانده مهجور بده حسنی
که بینم رویش از دور اما عاقبت بتائید الهی آن بلیه بخیر و عافیت مبدل شد
وظیفه وقت آنکه بعد الیوم برخلاف گذشته از اعلام آثار عنایت و مرحمت
ملازمان درگاه حضرت سلطان عاقبت محمود انها اخبار صحت و استقامت احوال
خجسته و رود غافل و متغافل نباشند تا وسیله مزید انتعاش و استظهار ممکنان گشته
در مواد اعتضاد و دولتخواهی امیدواران افزاید بزیادت اطناب متصدی املال
نمیگردد در سفر و حضر لطف خدا یار تو امین رب العالمین

لطف مرغوب که متضمن هر مقصود و مطلوب
تواند بود از مبادی توجه ضمیر منیر فیض آثار عرفان نشار ثمرهٔ شجرهٔ کرامت و هدایت
و قرهٔ باصرهٔ نبوت و ولایت مخزن اسرار حقایق و کمالات مطلع انوار میامن بی و سعادت در نوشته
بدیل و درّ لطایف بی بها در حقایق منتهی و در دقایق منتهی می برد لطف
کلامش تا لب از آب حیات میزند بحر کلامش موج در اوج سما ادام الله
تقدس و تعالی برکات انفاسه النفیسه القدسیه خورشید مثال پرتو سعادت
و اقبال بر ساحت احوال مریدان نیازمند انداخت و بنور حضور خود کاشانهٔ

معتقدان



معتقدان بجان و دل آرزومند را منور و مشرف ساخت قادر حکیم گواه و مهیمن
از سرایر ضمایر آگاه است که از ذوق سماع و لذت استماع خبر خجسته اثر صحت و سلامت
مزاج شریف آن مقتدا آثار بهجت و استبشار روی نمود که زبان خامهٔ بیان
از عهدهٔ ادای آن بعضی نمیتواند نمود صبا تفقد احوال دردمند کرد
دهان بسکه لالهٔ را چو غنچه خندان کرد بیا د خیر تو صد ذوق داشتیم و حضور بپیک سلام
تو آن هزار چندان کرد حق سبحانه که دهندهٔ مرادات و بخشندهٔ سعادات
کو هر لطیف وجود شریف آن رفیع منزلت صوفی صفوت حمیده خصال ستوده افعال را
سالها بسیار و قرنهای بیرون از حساب و شمار با استدامت و استقامت
مقرون کناد انه رؤف بالعباد مجاری احوال علی سبیل الاجمال بعض فضل ایزد
تعال مستدعی لوازم شکرات و الحمد لله علی کل حال توقع آنکه بر قرار معهود
وظیفه تربیت باطن که هر اینه حصول آن معنی وسیله دولتهای دینی و دنیوی در ابطهٔ
کرامتهای صوری و معنوی تواند بود دریغ ندارند و در اوقات طیبات که مظنه
اجابت دعوات است از شمول ملاطفات نامی و مفاوضات گرامی که مستتبع فواید
ارجمند و مستدعی دلپسند است محروم و بی نصیب نگذارند بهر خدا حسینی
روزی که باریابی از دست پاک رایان انصاف ما طلب کن و با آنکه حد
شریف ایشان در نظر پاکیزه رایان و راست اندیشان دیده و نادیده همتا به
نور دیده اند اما دولت موافق صورت و معنی علی الدوام مقتضی انتظار طلیعه
صبح وصال و مطالعهٔ طلعت همایون فال است و من الله المعونه و التأیید انه حمید مجید
زیادت اطناب موجب ملال است والسلام علی من سلک سبیل السداد

صدر الکتاب صحیفهٔ کامکاری فیض و فصل الخطاب منشور بختیاری

یعنی تشریف تفقد عالی که عالیجناب نجابت پناه امارت شعار صدارت دستگاه

مخدومی ملاذی آنکه جان را شرف از نام اوست     شرح الله صدره علی الاسلام

واعلی فی خلود الصداره قدره فیما بین الانام جمالا و لشواه قدیم را بحکم سلام قولا

من رب رحیم بشرف صدور آن مفتخر و سرافراز فرموده بودند فی ایمن اوقات و اکرم

ساعت ورود یافته موجب انکشاف جمال مطلوب و انشراح صدور و قلوب گشت

والحمد لولی الحمد بعد از اقامت مراسم انکسار و لوازم ضراعت و نیاز افتقار بر مرآت

ضمیر بی عیب که بحکم یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور جام جهان نمای اسرار غیب است

مخفی و محجوب نماند که صورت توقیف و توقفی که سابقا در مهم چند توب معهود از بابی

ترک ملون و سایر اجناس پس خزانهٔ عامره وقوع یافته بود بی سببی معقول و عذری مسموع نیست

و حقیقت آنکه در غلیان فساد و مواد بلیهٔ طاعون اکثری از ارباب صناعت جامهٔ باقی

لباس فنا پوشیده بعد از ترددی قلیلی که خلعت جناب ایشان بطراز مهلت آنکه

بمن المستنظرین مطرز بود در بوادی تفرقه و جلا چون بنات النعش عنان عزیمت بسمت

هزیمت داده و معدودی چند در کسوت عروض این علت بر سمت تنفر از کلیا موسوم و مبتلا

گشته چنانچه در نظر تحفظ و احتیاط مکرده نمی نمود که از ملابس ملابس اعراض و امراض

ایشان تعلیل و کسر چیزی متوجه موقف همایون گردد     بالضروره قدم در

جادهٔ اعراض نهاده طریق تعویق مسلوک داشت و اگر این مانع که علت تعلل

شده در آن ولا مرتفع با وجود صدور امارت واجب الاطاعه چگونه تأنی



از تأخیر بحوالی ضمیر منطرق گشتی     امیدوار است که چون وجه اعتذار ظهوری دارد

بسمع رضا اصغا فرموده بر قصور و تقصیر محمول نگشته و بحسن قبول و اعتبار مقابل

گردد که همگی وثوق و استظهار این کمینه در سوانح امور ملکی و مالی بعموم عنایت و رعایت

جناب خداوندی است انه علیم بذات الصدور ظلال عواطف و مراحم بی کران مبسوط و مؤبد باد

والله ما طلعت شمس و لا غربت     الا و انت منی قلبی و وسواسی     و لا تنفست محزونا و فرحا

الا ذکرک مقرون بانفاسی     علم الله سبحانه که محنت تمادی ایام فراق و شدت توالی

آلام اشتیاق نه در آن مرتبه است که بامداد کاغذ و مداد و اعمال ادوات قلم و دوات

تصدی بعضی از عهدهٔ ادای آن بیرون تواند آمد     بصد طومار صد دفتر نشاید شرح مشتاقی

و بالجمله هذا اغم عم تفاصیل الاجزاء و الم الم ما غیض الاعضا     جان ریش و جگر پاره

و دل پر خون است     از دیدهٔ غمدیده جگر گویم چون است     امید و فضل بی غیض نامتناهی

الهی آنکه بحکم والشمس تجری لمستقر لها اشعهٔ اشراقات سمت اللمعات دولت وصال

از مطلع سعادت معاودت خجسته مآل طلوع یافته بسیار کتری طالعی تیره بخت و کرب

داعی نیازمند بجان آرزومند را روی بهجت و مسرت مبدل گردانید و وعدهٔ کریمه

که در وقت تصمیم عزیمت مخلص متخصص را بانتظار موعد آن منتظر و امیدوار می فرمودند

بوفا رسانیده چه درین ولا مقرر چنین که پرتو شعوری از بشارت معاودت همایون

پادشاه ربع مسکون بر ساحت ضمیر منیر افتاده بی شایبهٔ توقف عنان التفات

بصوب مراجعت سمت انعطاف خواهد یافت والحالة هذا تحقق آن معنی از

صورت تقریر چند بیانی محتوی کتابت احباب ارده که در صحبت او ارسالی رفته اند

تحقیق پیوسته والفرصة تمر مر السحاب اما شمس دین الله بعد فرقة الفساد صیر
مغرب الشمس مشرقا زیادت مبالغه وتاکید موجب ابرام وتصدیع است
بشتاب کم بی صبری ما میدانی   وزر امستدعی آن بوده اند

برگزیده که مهیمن مرادبخش عظم سلطانه درجه منقبت او را

باوج ورفعناه مکاناً علیا رسانیده باشد و رفعت منزلت چنان صاحب دولتی برتر
ازان تواند بود که عنصر همایون او را بتجدید مناصب مناسب و اگر همه بشرف پیرو الخجه اختیار
والحکام الخیر بیدیک باشد تهنیت گویند   عالم بنزد اهل خرد بس محقر است   با آفتاب قدر تو
از سایه کمتر است   و چون بحکم الاصل یسری فی الفروع مهر مهر ترتیب و نوازش
نقش نگین خاطر بسیار بخشایش ساخته افتاده کوی نیاز را از خاک مذلت برداشته اند
و در عتبه خلافت قدر منزلت فقیر بقصور منصف و بتقصیر متصف را باوج عزت
و ذروهٔ کرامت افراشته مراسم منت بی صفت لازم و متحتم است اما   جز بخاک نهی
چه گوید سنگ شکر آفتاب   سلیمان ذو ملک تفقد هدهد امیدواری بلطایف
و عواطف حضرت باری آنکه هر نوع التفاتی که در باب تربیت و تمشیت این بی
بضاعت ارزانی فرمایند مستتبع اصناف دوستکامی و افراد نیکنامی گشته
بمرور اعصار مطرح انظار اهالی امم و عطر سای محافل اکابر و اماثل عرب و عجم
گردد والحق   فیض روح القدس ار باز مدد فرماید   دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
و چون بمقتضای فحوای ولکل وجهة هو مولیها قبلهٔ هر قبیله سوی و محراب مرجات
طاق ابروی است   گر روی بسوی تو نیارم بکه آرم   الاتکال علی الملک المتعال





ازبنده از منه الآمال   عرضه بنده حرمان

دیده بشطار کشیده آنکه در خلال این احوال بفیض فضل ایزد متعال صیت بشارت شرف
معاودت عالی بسامع مجامع مملکت پیوسته حضرت سلطان سلیمان مکانی
باستماع آن خبر فرخنده اثر آنمقدار آثار بهجت و استبشار فرمود که شرح شمه ازان
مقدور رقم مکسور اللسان نیست اما تفاصیل احوال خجسته مآل مسرت و ابتهاج بنده
خالص واجب الاخلاص چون بعیان صریح مشاهده خواهد گشت بعرض مجملی ازان
تصدیع و ابرام نمیدارد   بدین مژده گر جان فشانم رواست   که این مژده آسایش جان
جان ماست   الحمد لله الذی اذهب عن الحزن ان ربنا لغفور شکور و چون پیش از وصول
عید همایون اثر ابر نشاط و شادکامی این نوع خبر بر صفحات احوال همگنان ظاهر گشته
دیده انتظار دیده بر شاه راه امید است که هر چند زودتر دریافت شرف امنیت این
بحصول پیوندد و حق سبحانه جمهور بندگان آرزومند را علی اقرب الاحوال بدین دولت سرافراز
گرداند بمحمد و آله الامجاد

برضمیر منیر مستبصران خبیر ظاهر و باهر است که

از مبادی حال تا امروز این دولتخواه نسبت بعتبهٔ وزارت طریقه سواء الادب مسلوک داشته
و از زمرهٔ اسلاف هر سالکی که بر استقامت اخلاف و اعقاب تحریص و تسجیع کند بتحقیق والقای
نه پیوسته چون تجدید آثار بقایای مرده دمان قدیم بر ذمت همت صاحب احسان کریم
سیما که قابلیت محل و قوت استعداد فطری علاوه آن گشته باشد لازم و متحتم است
علی الدوام والاستمرار مواد اعتضاد و استظهار در صدد تزاید و ترقی می‌بود که این
شکسته حال در ظل رافت مخادیم بپایمردی بساط اقبال سپرد و بدست ظفر دامن

امانی گیرد ان بعض الظن اثم آخر الامر نسبت حضرات توضیحات و تعریضات کند
داد یا انکه قول عالی متضمن کشف ظلام ظلمات بوقوع پیوسته که علت تصرف متوجه
فردی از ارباب عمل نگردد و از نشانه سهام ملمات حوالات نگردند و این
فقیر حاصل کار عمل در معرض خطاب جواب گفته هیچ گونه در اطلاق برات تامل و تعلل
نمی فرمایند تا بکرامتی که از تمامت تعلقات دنیوی بر بساط ملکیت باقی بود از تحت
تصرف بیرون رفت و این بیچاره که مدار حرکت و تردد او بران اسپ بود درین
بساط پیاده بماند

ندانستی چو قدر آنکه با لذات می بودی لب خند
با یاران و با دلدار همزانو بساکز دلبراری آه درد آلود و بس گوئی عسی الایام ان یرجعن
قوما کالذی کانوا کتاب غرایب انتساب مولانا و صاحب اعظم زبده الشعرا مولانا
فصیح الدین صائنی نظم الله منثورات احواله مشتمل بر انواع تصلف و تکلف در جمعیت
روزگار و رفاهیت اقامت ان دیار رسید و از پریشانی آن کتابت جمعیت احوال
او معلوم شد بشکن در نافه شد که من مشکم میدهد بوی خوش تر و خشکم نافه را چون
شکافت مشک فروش شد سیه زان گراف گفتن دوش بعده رعایت
اداب قلم که کتابت او در هر باب ازان عاری بود باتفاق کلمه دانایان بسهو محمول
بر صورت نادانی و روستایی گری اوست رحم الله امرا عرف قدره و لم
یتعد طوره پا جستی آن خویش بیتم همچو استاد اکبر بخسم شد رجولاکی
و مال گری حال تو شتقل مال گری اما اسباب جلا او که سررشته حضور از دست
داده و پای در طریق ذهاب ملا ایات نهاده استتاب بینات فاسد اعمال

کاریست



کاریست که در جمیع احوال فتح باب بر ذمه همت خود لازم داشته پای تعدی را
از حد اختیار خود بلند گردانید و روزگار مسلمانان که ودایع آفریدگارند بسبب ظلمت
ظلم بکال شب دیجور رسانید تا آن غایت که محقر دهی که در روستاهی با حرمنشا
مولد آن پاک طینت صاحب دولت بود گلشن امانی آن گلخن زوایل قریه ظالمه اهلها
ولیان آن گزاد در هیچ طرف نه خوب جهانه ماند و نه خبر دف وچون بر مقتضی
اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون خرابی را معموری پنداشته و
سعایت را کفایت انگاشته بقاع مملکت و رباع شهر و ولایت از دست برد
تطاول آن بی اصل و فرع بدرجه وادی غیر ذی زرع رسیده و بزلال نصیحت نایره شرارت
او منطفی و ماده وقاحت او منتفی نشده عاقبت الامر مناجات مظلومان بهدف اجابت
رسیده و سر قد انجیناکم من عدوکم بظهور پیوسته ایمن شدند خلق زمان از زبان
او فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین جو پیکش از آلی چون
کردن بنگلابی میزن لب زبان کس هر جا که رود کو رو ولی شبهه شر انگیز نهم در سر شر
شود چو کژدم که با خانه کمتر شود کل نفس بما کسبت رهینه نص قاطع است والکاس
مجزیون باعمالهم مطابق واقع از بس که بسوختی بوستان دل خلق دیستان تو از سوز
دل خلق بسوخت و ازان روز که آفتاب معدلت پادشاه بنده نواز پرتو التفات بر
تدارک حال عجزه و رعایا انداخته عرصه مملکت را از لوث مظالم آن بی باک
پاک گردانید و صحیفه روزگار بنقوش غمخوارگی و تیمار نواب نیک نفس پاک
اعتقاد آن حضرت از غبار ادبار او که بمرور اعوام و شهور مرتسم گشته بود بکلی عاری
از ارا انظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر صفحات احوال شهر و ولایت

واضح ولایح گشته بدعتهای ملوث ورسمهای شوم محدث او از بنیاد بر افتاد طوق
مظالم فقرا ومساکین که بندگان خدایند وامتان رسول در گردن او بماند وانچه بر سبیل
تصلف رقم زده کلک تکلف گردانیده بود که کرزه بپا جه شهرت برد نام
عماد شاه کو منصب آن شهر بمشهوران ده ما بهر شهر و بهر بقعه و مرده که رسیم
خرم آن شهر وخوش آن بقعه وآبادان ده وحالا طوایف مسلمانان وپی خانمان
جز تحیر وتاسف تاخیر این خبر بکرومی واندوهی ندارند وهیچ شام بلحوای این کلام که از
عاقبت الامر مقرران سلف مناسب حال وموافق مقام است متکلم ومترنم اند
تا حاجی مخلص بمرد نرفت از خاطر هیچ مومن آزار نرفت از رفتن او غم دگر بیت
جز این که مسال نرفت آن لعن باز نرفت کز خاطر هیچ مومن آزار نرفت وچون
روز بروز خبر میرسد که دران جانب نیز بمقتضی طبیعت وعادت عمل کرده وبحکم انکه
هر شغل برای کسی آفریده اند حامیان همیشه نجاست کشیده اند سر تبعر ید دست تجرید
نقصان وتوفیر درویشان برآورده وبی سنگ راه دعا بحضرت کبریا از همه جا روشن است
وذحامت عافیت ایقان وموذیان مقرر ومعین بحکم اقتلوا الموذیات نباشی
بی نصیب انجاکه هستی چو مار از سنگ گرگ ار چوب رستی آری میفروری
آتش وخود کور می گردی زود و زهی نادان قلم زنی که باین نوع شغل وعمل خود را در بابه
مردان دارد وبی حقیقت مردی که بر قصد مال بیوه زنان درده وکاروان خود را یکسان
می شمارد مردان زنند لاف زمردی ومردمی نامرد را چه حد که دم از مردمی زند
ونعم ما قال شیخنا فیک وهو لسان الغیب لاریب

مکتوب مرغوب بجناب مستطاب





برادر صاحب اعظم افتخار الاماجد والاشراف جامع محاسن الاخلاق والاوصاف خواجه
علاء الملة والدین احسن اعلی الله تعالی شانه در ایمن اوقات واسعد حالات شرف
وصول یافت وچون متضمن صحت استقامت مزاج شریف بود موجب تضاعف مواد
سرور گشت والحمد لله علی نعمائه بعده انچه درباب رعایت طریقه دوستی واظهار شیوه یکجهتی
تعلم کو سر بار آورده بود بهر این از کمال عقل دوربین وپاکی طینت نازنین آنجناب متوقع
ومطموع جانست که مبنی روز بروز در ازدیاد وترقی باشد وصورت اخلاص وصداقت قدیم
وجدید در جمیع احوال مرعی ومنظور افتد حق علیمست که پیوسته ازین جانب نیز همگی ضمایر
بر مراقب جانب یاری وبرادری مقصور ومحصور بوده ودر آیینه خاطر آنجناب عکس نموده
ما را چه زیان اگر کسی بد پسند عیبی که نه در ماست یکی صد بپسند ما آیینه ایم هر که در ما نگرد
هر نیک وبدی که بیند از خود بیند تمهید مقدمات فساد وتقبیح وتفضیح اهل اتحاد وداد لایق
وموافق طور وطریق این فقیر نیست خصوصا در ماده که آنرا اسباب ظاهر نباشد چه بر همگنان روشنست
که این محب را که عصرها وقرنها ضبط ونسق دولت وداراسی مملکت در ایران وتوران
بقبضه کفایت وعهده درایت آبا واجداد مقرون بوده باشتغال بتحاصل واعمال
بلاطایل که دون مرتبه خود میداند چندان تعلق ووابستگی نیست که اگر نعوذ بالله بر حسب
ضرورت اتفاق افتد واندیشه مهمی در خاطر گذرد بهیچ حال غیری را مجال مداخلت
نخواهد بود پس بی جهتی یاران ودوستان را در مقام عداوت ومنازعت داشتن
وتحریکات غیر مناسب نسبت کردن خلاف انصاف ومروتست ممکن که
پشیمان نشوی وبد باشد وآنچه درباب ستر عیوب از معاملات ومهمات
یاران نوشته بودند مبلغ منت برین جانب تحمیل کرده فیالها قصه فی شرحها طول

آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق    خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو    ان الله تعالی
روز عروسی شود شانه حکایت کند    انکه بموی دروغ زلف نهد بر عذار    زیادت نوید چه
سایه جاه طاهر ماندگی مستدام باد

رسید نامه رسانی ز نزد یار گرامی

بنام یار قدیمی رسانید نامهٔ نامی    نه نامه درج لطافت که درج بود در انجا    همه جواهر صدق
و موافقت بتمامی مکتوب مرغوب جناب وزارت مآبی ضوعف قدره شیما حمدا
محتوی بر صنوف ولا و وداد و منطوی بالوف الفت و اتحاد سمت وصول یافته موجب
انتظام اسباب مباسطت و ارتیاح کشت اضعاف اصناف معاطفه که در ضمن آن
مندرج وظایف تحیت و سلام و صحایف مودت و اهتمام که ملایم رعایت
مراسم قرب قربت و مناسب مقتضای مقام حسن ارادت تواند بود مبلغ
و مرسل داشته همگی همت مصروف و تمامی نیت مشغوفست که در جمیع احوال و اوقات
اسباب نیل جمیع سعادات در سلک حصول منتظم باشد هرچند جناب اخوی را
که بکمال عدل و ذکا موصوفست در سلوک طریقه معیشت با زمرهٔ خلایق که ودایع فطرت
اند احتیاج تعلیم و تلقین نخواهد بود اما مبنی بر قاعده شفقت و دوستی بطریق تنبیه و تذکیر
می نویسد که در تعهد امور خطیره سلطنت بمقتضای قضیه الولد الرشید یقتدی بوالده
الحمید متابعت آثار والد مغفرت شعار خود نموده اوقات عزیز را بشیوه ملاعب
و ملاهی چنانچه شیمه سرخوشان شراب دولت و نشیه جاه باشد آلوده نکرداند و
همواره جوامع ضمیر بر توسیع دایرهٔ ناموس نیکنامی و فتح عرصه رفعت و دوستکامی
مقصور و محصور دارد تا بعنایت الهی بیابد آنچه می جوید و ببیند هرچه می خواهد انشاء الله





وحده العزیز و چون بعد مسافت حایل شده علی مرور الاوقات محرک سلسله ارسال
و مراسلات بوده حقوق بعقوق مبدل نکرداند چه محاله ازین جانب رابطه مصادقت
بر قرارست و مفارقت صوری در قصور مواصلت معنوی متمرثیست    تفاوتی نکند
قرب دل بعد مکان    رعایت جانب منتسبان آن برادر که درین جانب اند نصب
العین ضمیر داشته شما ازانچه در هر باب تا این غایت تقدیم یافته از قراین احوال والده
عزیزه مستفاد گشته باشد درین ولا بوسیله اثر دلا فرمان جهانمطاع عالم مطیع از مقام مرحمت
بیرلیغ شرف نفاذ یافت که واجب محصول آن برادرش را بجنس کمر بند و کلاه در
سایر مهماتی که رجوع رود همین طریق مسلوک خواهد بود والتوفیق من الله سبحانه
زیادت اطناب نرفت عمر با سعادت قرین باد

اللهم اجمع بیننا و الیک

المصیر    ماجرای خورده دار اندر میان خواهم نهاد    باورم کن گرچه کس را این زمین باشد
داعی شکسته دل درست پیمان زادا عیه آن است که شداید حرمان از سعادت
التفات خاطر خطیر مخدوم باستحقاق افتخار الامراء علی الاطلاق نقاوه اولاد سید
المرسلین خلاصه آل طه و یس ابد الله تعالی میامن دولته از نسیج افانین اللطف والاحسان
و الفتح مبادین الامن والامان بواسطه ترجمان القلم و زبان گزارش و جهه مهمات
مهمات    قلم نی است و دل آتشکده زبان قلم    چگونه شرح دهد از زبانه آتش
رجا واثق و وثوق صادق که ناگاه بر وفق لا تیأسوا من روح الله فوز و نجاح از مهب
ان ربی لطیف لما یشاء وزیدن و قناع امتناع از چهره مراد مکشوف گشته صورت
مقصود بعیان صریح مشاهده رود تا این فقیر نیازمند در صحبت مخدوم ارجمند

شمه از تفاصیل احوال بر طبق عرض نهد چنانکه نزول سکینه لیطمئن قلبی بران مترتب
گردد وما ذلک علی الله بعزیز حالا الحکم قضیه مرضیه ما لا یدرک کله لا یترک کله
بعز اعلام میرساند که پرتو شعوری بر ساحت ضمیر فقیری می تابد که مگر نسبت بآنجناب
زمانه تهمت بر خدمتی نهاده مرا بجلال الله سبحانه که بهیچ نوع از این کمینه صورتی که
نسبت با تمنعی داشته باشد صدور نیافته و پیوسته همگی ضمایر بر ازدیاد مواد محبت
و ولاد تضاعف اسباب صدق و صفا مقصور و محصور گشته عقود مصادقت
و مصافات و ارکان معاضدت و مواخاه بتوفیق عهد مواثیق سنشد عضدک
باخیک موکد و مشید بوده خاقانیا بکعبه قسم یاد کن که من زانگه که کعبه وار درین سبز
برده ام در کار هیچ دوست مخالف نبوده ام بر درد هیچ خصم شماتت نکرده ام تخصیص
که دایم الاوقات آن عالیجناب بمراقبت و مراعاه لوازم عواطف و نوازش
روی دل این کمینه را بجانب مصادقت و اخلاص خود متوجه ساخته باشند
و همواره طریقه تفقد و وظیفه تودد مسلوک و مرعی داشته ان هذا الشی عجاب
این فقیر را از حسن درایت و کمال کیاست آن صاحب دولت بغایت متحیر
و متعجب است که با وجود آنکه من بر آنم که تو مرکاه ز من جان طلبی اکرم لحظه تاخیر
رود تقصیرست بجه جرم جزم کرده اینجا این بیچاره را بامثال این احوال متهم و منسوب
میدارند اگر بسبب القا و افترای ارباب حسد فی جیدها حبل من مسد بوده که استیفا
اصناف زلال و اشتغال اسباب اختلاط پیش گرفته بود بروایات غ
و رود احادیث غیر ماثور ما هذا الا افک مفتری قرعه اختراع فنون خداع بل کذبوا
بما لم یحیطوا بعلمه بر رقعه اندیشه انداخته اند قاطع و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین

الانس



الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا قاطع تلبیسات و تمویهات صاحب
غرضان و یاوه گویانست و اگر مجرد ظن و تصوریست که در مرآه ضمیر منیر ارتسام یافته
شرط تیقن و تحفظ مرعی داشته از مضمون ان الظن لا یغنی من الحق شیئا تجاوز نباید
نمود که بی جهتی غبار تغیر و گرد اختلال بر چهره احوال بر افراختن و بی موجبی اساس مودت
و بنیان محبت بر انداختن در شریعت مودت جایز نیست مکن مکن که نکو منظران چنین
نکنند و الحاله هذه اگر عذر مسموع نپذیرد و خیانت غیر واقع در گذرانند فهو المراد
اگر تجاوز نفرمایند انما اشکوا بثی و حزنی الی الله دامن مکش از دست من ای شوخ و چند
زانروز که دست من و دامان تو بایست صبح و شام باخلاص تمام دست نیاز بحضرت
مفتح الابواب برداشته وظیفه دعای ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر
الفاتحین مرتب می دارد و لیسمع و بحث اطناب از حد میگذرد و تطویل بتصدیع انجامد
ظل ظلیل استظهاری حکومت شعاری مبسوط و ممدود باد

ادیم ظل الرفیع ملاذ الکل تشریف و ضیع مراسم
دعای دولت روزافزون اقامت کرده بموقف عرض میرساند که در مجلس اعلا تتمه
از آثار مضرتی که بر شرف اخوت برادر بزرگوار مرتب می کرد مرفوع گشته بود و فک رقبه
رقبت مواخاه او مبالغه التماس کرده و آنحضرت شرف اصغا ارزانی داشته کمینه را
باصدار یرلیغ آنچه حکم جهانمطاع مستظهر فرموده بودند لیمیز الله الخبیث من الطیب و اکنون
روز بروز نوایر شآمت احوال او در التهاب و اشتعال است و بواسطه شآمت اخوت
او ساعه فساعه برادر برادر امیدوار است که چون این فقیر سامت عوارض او را معتقد است
و گونزش درسیط ارادت منعقد نبی مقاسات طول مدت و تحمل انتظار انعام و عد

فرموده نشان همایون عنایت فرمایند که محافظت حوزه اسلام و حمایت حوزه
ایمان سنت مرضی است یقین که نتایج خیر بزرگ بروزگار دولت عاید خواهد گشت
وه که ایمن باشم از تشویش او یا خطرهایی که از شهر تمام بیرون روم

ادام الله مآثر فضایله و معالیه نظما تحیات طیبات و دعوات مبارکات
منبعث از کمال اخلاص و غایت مطالعه نموده شوق و عزائم مسلسل انامل ترقیمه
که اشرف مطالب است ارفع بیان تصور فرمایند اسباب حصول آن مراد
از مکمن الطاف خفیه الهی مهیا و مهنا باد بر مرآت خاطر عاطر ظاهر و باهر است
که در سنوات سابق و ایام گذشته اعزه ارباب تعلق نسبت بدین فقیران
با وجود انواع اختیار و استظهار چه مروت و کدام شفقت فرموده اند و بالاخره
که کار باضطرار رسیده بعیان صریح مشاهده فرموده اند که باتطرق مقتضی قضیه العداوة
فی القرابة کالنار فی الغار صورت نزاع و خصومت بچه مرتبه انجامید و هرآینه هرگاه
بزرگان مهر و شفقت فروگذارند خوردان نیز وظیفه ادب و عزت بجا نیارند و چون
در واقع بعد از وقوع این قضایا روابط تعلقات بالکلیه مرتفع گشته و از هیچ منظوری که
مانع قصد انتقام باشد نمانده تصمیم عزیمت بران وجه است که بعد قضای الله سبحانه
درین دو سه روز سرادقات جلال سایه دولت و اقبال بر انتظام احوال
پسکنه سراه اندازد و در مجلس همایون بدستیاری عنایت باری عز شانه زانو
زده و مقدمه سخن مشتمل بر عرض کیفیت حال اصحابی که دست تصرف بر تمامت خزاین
جواهر گرانمایه حضرت مهد مغفوره و دو فان طلا و نقره و سایر متروکات و موقوفات
والد مغفرت پناه کشیده اند بعرض رسانند تا جواب بصواب نیابد قدم از دایره تظلم

واستغاثه



واستغاثه بیرون ننهند و بعض که تحقیق این صورت از مجاری اوقات این چند روزی
تجاوز نمایند ان شاء الله وحده العزیز رقیب آزار با فرمود جای آشتی نگذاشت
ولی شبهه درین است که آثاری که از سوء المزاج جناب اعظم الله قدره فخرا واقع است
نیز تأثیر خواهد کرد و شمه از مناسب حال او بنظر شعور جمهور خواهد پیوست و هرآینه ارتکاب
جانب این محب را بجهت رعایت حال مردم سودائی که از مرتبه اعتدال در غایت
انحراف و اعتدال اند فرو نگذارند و در مثل این امور از غایت الامکان وظیفه اعانت
مرعی نگذارند لااقل این فقیر از روی حقیقت و انصاف معذور و معاف فرمایند و چون
توجه این محب بران صوب قدم در حیز امکان نمی نهد خاطر متعلق احوال فرزندان و متعلقان
می باشد توقع بجنس اشفاق آنجناب چنان است که انجماعت کوشیده استمام ایشان
متوجه این جانب کردند که اقصی الغایت این بضاعت رهین منت است و محقر
زراعتی که با عقار و ملبسات مشارالیه در مزرعه حمیدی واقع شده و اوراد مبادی
شروع بمبالغه و تأکید مالاکلام متعهد مقتضی احوال آن می باشد و بالآخره آن مقدمات
شبا روزی کلها و کلها چون صبح کاذب نمایشی پیش نبود حالا تعلق بمشارالیه می دارد
هیچکس از منتسبان این محب با وجود آنکه در سراه جواب حوالات خواف
گشته مطلق پیرامون تصرف آن نخواهد گشت و او را بران دارند تا ضبط نموده
متصرف شود زیادت ننوشت اسباب دولت متزاید باد

ادام الله تعالی دوام الفضیلة الدائمة نظاما

احمد المحب موافق که بصفت صفا موصوفست تسلیمات جانی مترادف میگرداند
و از شرح آتش اشتیاق که بدمهای سرد فراق تسکین نیابد اعراض مینماید

قلمی است و دل آتشکده زبان قلم چگونه شرح دهد از زبانه آتش مدتیست که این
فقیر بحکم قضیه مرضیه العود احمد بر جناح معاودت است و بواسطه سوخ بعض ضروریات
که چهره کفایت آن بسهولت از حجاب امتناع مکشوف نمی گردد تیسیر اسباب
عزیمت در سلک ارادت انتظام می یابد و لهذا چند وقت حامل صحیفه اشتیاق
را جهت مرافقت و همراهی موقوف و مقید می داشت و چون توقف این فقیر دو سه روزی
دیگر بسبب اتمام مهامی که کیفیت آن مجملا معلوم دارند و مفصلا بموقف اعلام خواهد
رسانید ضرورت بود و مشار الیه بغایت در سبب استعجال و مسارعت
عجالة الوقت را دو سه کلمه در صحبت او مشتمل بر کماهی اعلام احوال بمسامع جلال میرساند
در عداد منسیان منشیان نباشد و وجه اعتذار تقصیر و تاخیر گذشته بر صفحه
خاطر عاطر مخفی نماند دوری ز همنشینان از ما مدان که ما را که طالع است مانع
که روزگار حایل تصور چنان است که هفته دیگر را اتمکی ضمایر از نسق مهامی که درین مدت
منتظم اوقات همگنان بتمهید مقدمات و تکمیل مهمات آن مصروف و موقوف
بوده فارغ و آسوده حال گردد تا از سر جمعیت خاطر و حضور باطن و ظاهر تواند که قدم در طریق
عزیمت نهاده بشرف مواصلت فایز گردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
توقع آنکه پیوسته بر قرار سلسله مصادقت و مضافات متحرک داشته موجب شفقت
و عنایتی که از لوازم ذات آنجناب است نسبت بزمره منتسبان این فقیر بتقدیم رسانیده
بر اسم تقصیرات این بیچاره که بواسطه عدم مساعدت ایام نافرجام اتفاق
افتاده نظر نکنند و بعضی اخبار موحش مخبر آن مشوش را که مبنی بر علت طبیعت ما
عرض فاسد بعرض رسانیده باشند زیاده وقعی ننهند که این آن ابا بست



گر گردد خلل پذیر زیادت اطناب نمی رود عمر و دولت موافق باد

در موسم اعتدال

طبیعی ربیعی که طلیعه انوار و اظهار موسوی صفت بر اغصان و اشجار آثار ید بیضا
می نماید از ارتشاف جرعه دوستکامی که ساقی کلک لطایف انتساب جناب مودت
مآب حافظ العرب و العجم اعجوبة الدنیا بین الامم مقبول قلوب الامراء و السلاطین مفرح
خواطر طبقات المعاشرین رافع الغم و کاشف الغمة مصداق خبر و فی ضمن هذیاناتهم
فواید فهم ندیم کامل دو اعتبار ظریف نادر فی الروزگار و سخنور
بی نظیر و ما من هیچ نوع الفضل عار زکی زیرک حاضر جواب عزیز کامران
ذو یسار فلا تشنیع له فی الدهر مثلا الا فانکر بحثهم الا اعتبار فداوله نجد
طبعا لطیف و نظما مثل در شاهوار و الحانا کآواز البلابل و زیبا چهره
حور العذار بریش الدهر که کاها یکوز من ایذاء السپهر الروزگار ولیس له
کاها هیچ کاها الی غیر البستان بچشم یاری علی الفاظ هزل جوی ولیکن فیه
آب الجد جاری لازال فی عون عنایت الملک الواحد الصمد محفوظا عن خوله
سمت لواز الاعراب است در بزم مفاوضه روح پرور روح گستر داشته بود
دل حزین نشوه فرح و نشاطی حاصل شد و از ملاحظه آثار بلاغت و اهتزاز آن اسباب
مباسطت و انبساط و مواد بشاشت و استبشار مجتمع یافته بسیار مجلس ذوق کامرانی
پرداخت از نکهت جانفزای یاران قدیم ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
صفت معجز نمای نتایج طبع لطیف که بصلاء تحسین صریح و تشریف اقتران یافت
و همگنان از ادراک غرایب آن انگشت در دهان و آه و حیران مانده از مبالغه

مستغنیست شکسته بندی شعرش چو دید عقل زلوح بهیچ در تاب در افتاده
خورد پایش موج والحق تویی آنکس که چو خورشید دولت فیض دهد ماه را به تصلف نقضا
بر بندی اگر از درج دهان قفل از کشایی در تقریر زبان ظرفا در بندی چون
نی بر سر میدان هنرهای سخن دست سر قافیه کور البقفا بر بندی که یکی را به غرض لب
بجا بکشایی که یکی را بطمع عقد ثنا بر بندی که بجایی که درین شعر ذکر قافیت ممنوع
مانده نه دانی زکجا بر بندی و چون آن حمیده بحکم انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
رعایت شرایط مودت نموده همواره حافظ عهود و رسوم مصاحبت بوده این
جانب نیز تحف تحیاتی که صحف اخلاصش بآیات صفات نیت و خلوص طویت
مزین و محلی باشد و در حیز ابلاغ و ارسال آورده و همگی مجالس انس که جامع خاص و عام اصحاب
و هم نشینان است بر تلاوت صحف مطایبات نزهت گستر که موالیست مکرره
یتضوع مقصور و محصور داشته غافل نیم یکنفس از ذکر خیر تو امید آنکه عنقریب لطیفه
صنعی که متضمن حصول حضور نهمت فزای تواند بود با حسن صور از حجاب غیب ظاهر
و لایح گردد وظیفه آنکه بر قرار وظیفه تحریک سلسله مخالطت مرعی داشته در اعلام حالات
و رجوع مهمات که مراینه تذکره سوابق اوقات خواهد بود رخصت تقصیر و تاخیر ندهد
ومن الله العون والتایید

رشحه خامه مسکین نواز که بر صفحه نامه مشکین طراز فرزند ارجمند
برخوردار منظور نظر عنایت آفریدگار سرو سهی یا ماه تمامش خوانم یا آهوی افتاده
بدامش خوانم جلال الدولة والدین فضل الله بلغه الله غایة ما یتمناه چون سواد
دیده ارباب بینش همه نور و چون سر سینه اصحاب دانش سراسر پرورش فی الذمت



دا کرم ساعت بوین دلیل قلیل البضاعه رسید نسیم ریاض انی لاجد ریح یوسف بمشام
جان رسان یعقوب کنعان احزان رسانید کام دل از دو بوسه حاصل کردم
بر چشم ترش زشوق منزل کردم واکملی یادگار آن کلک و بنان در گردن جان
و دل حمایل کردم قضیه مرضیه که بحکم تقدیر دامن گیر گشته و بکار خیر آن
تعبیر کرده اگرچه بر مقتضای قول شاعر که سالها بر دیده و دل سرو ما صد ناز داشت
روز برخورداری آمد سایه از ما باز داشت موجب انقسام ضمیر مستهام است اما چون
بصفت اتحاد اصابت رای او سمت اقتران یافته مزیدی بران متصور نتواند بود
نسبت خیر باد و مصاحبت مبارک ومع ذلک ای عزیز فرزند یکباره ما در بیچاره را
در مسالک مهالک هذا فراق بینی و بینک طریق نمودن و حقوق ابعقوق مبدل
فرمودن در شریعت مروت جایز نیست هرچند انجا خسروی هم شهر کنعان پدر
استمداد همت والتماس فاتحه که از مطاوی آن مرقوم و مفهوم می شد چون این
بیچاره در وظیفه دعاگویی تهاون و تقصیر روا نمی دارد و صبح و شام اورا بحضرت
قابل انا رئوف بالعبادی من والدیهم می سپارد امید است که سبب ازدیاد مواد
جمعیت دنیا و آخرت باشد ان شاء الله تعالی هر اگر روز و روزی رفت برباد
تا بهر روز روز از روز به باد در اعلاء بعضی و قضاء مهمات خیر انجام مسجل بتوقیع اشفاق
حضرت استادی از ردی اهتمام و احتیاط

وبعده چون قدرت
کامله سلطان قدیم و حکمت شامله دیان کریم اقتضا نمود که ابواب سیافتحانه ابداع و انشا
مفتوح گشته جزایل آلاء و نعما عوارف معارف سبحانی بنوافل هیاکل انسانی واصل

دا ستخلاص این نوع گرامی از موائد فواید عطایای نامتناهی الهی بمزید مزایا مخصوص کرده چه الوان
نعمت هستی هرچند کافهٔ درایات کاینات را فراز رسیده دست وسعت رحمتی
کل شیء هیچ چیز را محروم و بی نصیب نگذاشته هر ذره که در دایرهٔ قسمت اوست
بر حاشیهٔ مایدهٔ نعمت اوست در سینهٔ هر ذره اگر بشکافند دریا دریا جهان جهان
رحمت اوست اما بحسب قابلیت اولی ازلی داشته فیض اقدس است هر نوع
و هر صنفی از انواع مکونات و اصناف موجودات از نعمت آباد اعطی
کل شیء خلقه ثم هدی بعطیهٔ معین اختصاص یافته و بموهبت مخصوص معین شده
در باغ تو هر گلی برنگ دگر است و جامعیت جمیع خصوصیات بموجب و علم
آدم الاسما کلها نصیب نوع عالیشان متعالی مکان انسانست که چون در جامع جمعیتش
خطیب واجب الترحیب انی جاعلک فی الارض خلیفه خطبهٔ خلافت حضرت الهی
بر منبر فضل نامتناهی بنام او خواند عباد زاویهٔ لا یفعلون لا یؤمرون بر مصلای فقعوا له
ساجدین بسجده در افتادند و در دار الضرب و ضربنا لکم الامثال سکهٔ نقد عقد
و سخر لکم الشمس والقمر دائبین باسم و رسم او در ممالک افلاک روان شد
بیا که مایدهٔ لطف کردگار جهان را تو میهمانی و عالم درین میانه طفیلی و چون در اصل
قابلیت و استعدادات در واقع تفاوت و تخالفی واقع است هر آینه مطالب
و مآرب گوناگون که هر یک نزد صاحبش تعین ارتضا ملحوظ شده و طالبش نیل
مبتهج و ملحوظ گشته در سلک تساوی نیست بلکه عظیم متباین الدرج و بیش از حد متفاوت
الرتب است و فحوای و فضلنا بعضهم علی بعض برین دعوی برهان بیّن و مؤدّی و رفعنا بعضهم
فوق بعض درجات برین معنی را بیان صریح خدائی که بالا و پست آفرید زبردست



سر دست آفرید بناء علی هذا جمعی از خواص این طایفه ارجمند که افسر تؤتی الملک
من تشاء بر سر ایشان نهاده و عنان اختیار صغار و کبار بقبضهٔ قدرت و اقتدار
ایشان باز داده برفعت مقصد و عزت و مطلب ممتاز و سرافراز گشته مطمح انظار قصد
و همت ایشان غیر از قلل شامخات کمالات حقیقی نباشند و آنچه مردی از بعض اکابر است
که هر چه ورزی همان ارزی باین معنی ناظر است هر که بسعی تمام در نظر ماست مات
وانکه چو سیل روان در طلب جست جست و چون کمال حقیقی بر فضیلتی اطلاق توان کرد
که با صاحبش ابد الآباد بماند و هجوم حوادث و عروض نوازل عواید فواید و میامن محاسن
آنرا عرصهٔ فنا و زوال نگرداند این عمر عزیز صرف در چیزی کن کانگاه که این نباشد
آن باشد و چون انسان را دوام حیات و امکان ثبات درین مرحلهٔ پر آفات
از قبیل ممتنعات و مقولهٔ مستحیلاتست میل بقای ذکر جمیل و خلود ثواب جزیل
مکنون طبایع اکابر و اصاغر و مخزون جمیع ضمایر و خواطر شده چنانچه لسان نبوت
در خلوت سرای خلت هنگام تلاوت صحف دعوت و مسئلت این موهبت کرامت
منزلت را فریدهٔ عقد کرایم مواهب ساخته که رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین
واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واجعلنی من ورثة جنة النعیم و سلاطین نامدار کامکار
مآثر را ابنای عالی آثار بر کتابهٔ ایوان غرایب نگار روزگار نگاشته و رایت
مصدوقهٔ حدیث صدقه جاریه برقمهٔ نه قبهٔ دوار افراشته بسیم نام نکو می خری زیان
نکنی پرین بمان که ز مردم همین بمی ماند و چون نوبت خلافت و مردم روانی
طبقات خلایق که بدایع و دایع فطرت خالق اند بصاحب زمان و والی متعالی منزلت
جهان رسیده و الحق مالک سلطنت بفر طلعت پادشاهان عالیمقدار زینت دیگر بند

سرکز آفتابی بدین سعادتمندی از اوج سریر سروری و فرمان دهی نیافته و مسند
خلافت از شکوه خسروان صاحب اقتدار رونق و بهائی نیابد روضه ملک سرکز نهالی بدین
کمال و جلال بر جویبار حشمت و جهانداری نیافته خاقان اکبر کاسمان بوسه زمین
مرزمان برفرق قدرش فرقدان سعود فرو ریخته عالم با قطاع آن او نزل لقا خوان
او فیض رضا بر جان او ایزد تعالی ریخته غره جبین آفرینش دیده اهل بینش و دانش
خلاصه کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و مرحمت ارحم الراحمین وارث باستحقاق
ملک سلیمان مکان فرمان فرمای صنادید طبقات امم خورشید آسمان سلطنت
و جلال جمشید ایوان بهجت استقبالش شهنشهی که خطبه و سکه بنام او از نیل مصر تا لب
دریای چین کنند و آنجا که چرخ بوسه کند آستانشان از نام نعت او علم آستین کنند
محرز قصبات السبق فی مضمار السلطنة و الاقبال مطرز ملابس الدولة و السعادة بطراز الفضل
و الافضال حافظ بلاد الله شرقا و غربا ناصر عباد الله بعدا و قربا محیی مراسم الشریعة
النبویة معلی اعلام الملة الحنیفیة المصطفویة علاء الدولة القاهرة الباهرة سنا الخلافة الطاهرة
الزاهرة کافل مصالح الآفاق بالعدل و الاحسان مظهر آثار رحمة الله الرحیم الراحمین معز السلطنة
و الدنیا و الدین ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان خلد الله سبحانه فی مراضیه ملکه
و احسانه و هو ابن السلطان الاعظم المغفور و الخاقان المظفر المنصور ابن السلطان العادل
العالم الباذل مظهر فرمان ان الله یأمر بالعدل و الاحسان باسط اجنحة الامن و الامان علی
اهل الایمان المستقر علی سریر السلطنة بالعز و التمکین المشرف بتشریف ظل الله فی الارضین
الفایز باحراز القصبات فی مضمار التسابق و التبادر غیاث الحق و الدنیا و الدین بایقرا
بهادر بن السلطان الاعظم و البرهان الاعدل الافخم دردرج الدولة الابدیة دری برج السلطنة



السرمدیة المحکم آیاته بالصدق الصریح و الحق الیقین المعلم رایته بالنصر العزیز و الفتح المبین
المجاهد عمر شیخ بهادر بن السلطان الآفاق خاقان المشارق و المغارب علی الاطلاق
مالک الامم امر المطاع الخلیفة مفترض الطاعة تراب سده مفتقر جباه القیاصرة و عتبته
ملثم شفاه الاکاسرة اطلع له شرق البلاد و غربها و فاز سحاب العدل بالبر و البحر سلطان
الملة الموسسة الارکان و صاحب قران الدولة المرصصة البنیان آن مشتری
سعادت کیوان صفت که بود چون آفتاب زیر نگین هفت کشورش بر هر طرف
که روی نهاد از پی مراد اقبال رهنما شد و شد بخت یاورش المستعان بعنایة الملک
المهیمن المنان قطب السماء السلطنة و الخلافة تیمور کورکان اعلی الله درجته فی ریاض
الجنان بتوفیق الهی و تائید پادشاهی و الله یؤید بنصره من یشاء از سر صدق عزیمت
و خلوص نیت روی دل متوجه احیای مراسم خیرات و اشاعت آثار مبرات
گردانیده در خیابان جدید دار السلطنة هراة لا زالت محروسة عن تطرق
الآفات که شاه راه مزار مقدس کازرگاه و جاده متصل بیت المغفرة ولد مغفور
حضرت خلافت پناه است زاویه عالیه و قبه رفیعه موسوم بنعمت آباد که بنعمت دوام
موهبت الهی معمور باد بنا فرمود و ارتفاع بنیان و تشیید ارکان او بعلو قدر و علا
همت بانی ناطق و از غایت رفعت و کمال متانت اطلاق ثانی آسمان بر آن آسمان
ثانی بر وصادق عرشش با در افلاک در مقام مشارات و شرفش باوج سماک سموات
در محل مساوات طبقاتها حکمت السموات العلی و الله زین النجوم طباقها قریب بدرب
شمال باغ جهان آرای بهشت آیین سلطانی مجدد و بجد و دار بعه و بر طبقه علای مشرع
و طلبه علوم شرعی که منطوق صادق الذین اوتوا العلم درجات مصدق حال ایشان است

وفقره ونقرات درویشان وبالاسحار هم یستغفرون وقف کرد این بقعه شریفه را
باجمیع توابع واخلافیها وخارجا عنها ورباع وبقاع شریها وی ومثوی علماء دین دارد
ودرویشان پرهیزکار کرد تا بید الی انتهاء الدهور وانقطاع الادوار وبمقتضی فحوی نحن قسمنا
بینهم معیشتهم واز جهة تعین جهات مصالح این مقام عالی ووجوه معاش وارزاق مقیمان
ومجاوران که بوظایف تعلیم وتعلم وتلاوت کلام مجید قیام نمایند واوقات شریف لطایف
طاعات واقتناء فضایل واکتساب کمالات مصروف دارند وقف فرمود وتصدق نمود
حضرت واقف مذکور خلد الله سبحانه الی یوم النشور بران معموره مذکوره در حال کمال صحت نفس نفیس
وثبات کامل ونفاذ تصرفات شرعیه طایعا راغبا حسبة لله وطلبا لمرضاته وهربا من الیم
از انجه حق وملک حضرت سلطان مذکور خلد الله ملکه فی البهجة والسرور بوده ودر تحت تصرف
مالکانه خود داشت تا زمان انشاء این وقف خالی از حق غیر وعما یمنع عن الجواز الوقف
ولزومه همگی وتمامی این امساه وعقارات ومزارع وبساتین ومستغلات که بتفصیل
وتحدید مبین ومعین خواهد شد

الحمد لله الذی شرح صدور اهل الاختیار
الاعلاء معالم الخیرات ورشح قلوبهم لتاسیس قواعد القربات باقامة وظایف الطاعات
والعبادات ووفق خواص عباده لرفع بناء الخیر وفتح باب البر کما یقتضیه قوله انما یعمر مساجد
الله من آمن بالله والیوم الآخر جعل مشاهد اولیایه العظام علما لکعبة العظمة والجلال
وصیر مراقد اصفیایه الکرام علما لقبیلة السعادة والاقبال والصلوة علی امام جامع
اسس بنیان جامعة الاسلام والمبین السنن الموصلة الی دار السلام کل ببلاغة کلامه
لسان بلغاء الامم وعجز عن فصاحة کلمه بیان خطباء العرب والعجم ابی القاسم محمد المصطفی

هبل



صاحب دیوان وکلی رسول الله وخاتم النبیین ناظم مصالح قوام الملة ونظام الملک بالعز
والتمکین واکه وعترته عمال ولایة الاخلاص ومباشر شغل الاختصاص بعد از تقدیم وسیله
جلیله سپاس وستایش حضرت الهی ودریعه رفیعه درود خجسته وورود مخزن اسرار
نامتناهی این دو کلمت مرقوم وکتابت مسطور ومرسوم در تقریر آنکه چون دار دنیا
محل تطرق حدوث وفنا است نه مقام تصور ثبوت وبقا لیس فی الاحد دوام المکاشرة
والسرور وبالحیوة الدنیا الا متاع الغرور پس بصیرت دیده بینا وبصارت خرد توانا
بهرحال چنان اقتضا کند که چون حضرت عزشانه بنده خاص خود را بقوت یمین وبعت
بسیار مستظهر وسرافراز کرداند از مخزن ثروت نعم المال الصالح توشه وذخیره بنزرکا
دار القرار فرستد وگنج بی رنج نقد حیات جای مدفون نکرداند که در روز حشر
وروز بازار عرض بطعن وسرزنش بذکرتم لا نفعکم مخاطب ومواخذ گردد چه قوت
غذای هرکس دران روز کار جز از کار لیس للانسان الا ما سعی نخواهند داد و
ودر فرح وسرور بغیر از گلشن وکاشانه لا من اتی الله بقلب سلیم بر روی دل هیچ
فردی از آفریدگان نخواهند گشاد سودی طلب از عمر که سرمایه عمر روزی چند است
وکس نداند چند است بنقل صحیح وروایت صریح ثابت است که اعرابی در خدمت
حضرت رسالت پناه صلعم چنین گفت که یا ای ابغض الموت قال لک مال
قال نعم قال ابعث مالک الی آخره فان المرء یحب ان یکون حیث یکون ماله یعنی چون
ازان حضرت علیه علیه شرایف الصلوة والتحیة پرسید که مرا چه بوده است که مرگ را
دشمن میدارم فرمود که مگر مال ومنالی داری که آرزوهای نفسانی ولذتهای این جهانی
ازان مرتب ومهیاست بدان سبب مرگ را دشمن میداری که مبادا از اسباب

تنعم و جهات تکلف و بنوی ما زمانی اکنون تمامت اموال خود را بیشتر از آن با فوت
فرست که مرد متمول بهرچه دست میدارد که هرچا مال اندوخته اوست بادی همنشین
دوزین باشد پس اگر متصف مال و منال دنیا که بشرف منزلت اغنیا و کلاء الله
معروف و موسوم گشته صرف و انفاق آن بران موافقت فرمان و انفقوا مما خلقنا کم
مستخلفین فیها کند هر اینه در چارسوگاه یسوف یحاسب حسابا یسیرا اخلف تا دنیا
خواهد یافت و بر مرکب سرور حبور بر منزل و ینقلب الی اهله مسرورا خواهد شتافت
و من جمله اجله مانی ذلک این من الاسس عمارت مبانی العبادات حیث قال النبی
علیه افضل الصلوة اذا انزل عاهیة من السماء عوفی منها ثلثة بقراءة القرآن و عمار المساجد
و رعاة الشمس بنا علی ذلک در اخلال این احوال بتوفیق ایزد متعال جل شانه و عظم برهانه
حضرت عالی منزلت آصف سلیمان مکان دستور مملکت آرای عظیم الشان قوام انتظام
مصالح دین و دولت و نظام استحکام مناظم ملک و ملت عامر شرایف البقاع فی الآفاق
بانی مبانی الاشفاع علی الاطلاق موسس قواعد العدل فی البلاد هادم اساس الفساد من بین العباد
صاحب دیوان الممالک السلطانیه بالاستقلال سنین ضارب قبات الوزاره فوق السماک
من ثمنین الی صد و ستین اعز اعد انصاره دولته و شوکته و حشمته و موالی الحضرت العلیه
المولویه عین القضاة الاسلامیه خلف اعاظم الولاة و الحکام مبین مناهج الحلال و الحرام مشهور
اکابر الاقطار جامع مفاخر و المناقب بالارث و الاستحقاق کریم الاطراف الاربعه جلیل
الانساب الرافعه مولانا شهاب الحق و الحقیقه و الدین ابو الفتح اسمعیل القاضی الخوافی ادام الله
المبین وجعل منزلته و مکانه فی اعلی علیین کما الحق درجهت اسما این خواجه آصف تربیت
بزرجمهر تمکین و وزیر صاحب کرامت برمکی آیین که یحیی ربیع الفضل جعفر جود مبارک بوده

بوده



برانکه همین قدر کافیست که در سایه خلافت خداوند عالم پستان کشورگشای
پادشاه دین پرور شرع آرای خسرو جهانگیر جهاندار جمشید خورشید رای بهرام
انتصار باسط بساط امن و امان موسس اساس اسلام و ایمان والی اقالیم دولت
و کامکاری جامع تفاصیل سعادت و بختیاری مهبط انوار تائیدات رب العالمین
صورت لطف و مرحمت ارحم الراحمین شاه ابو الغازی معز ملک و دین سلطان حسین
از برای نصرت و فتحش بگوش هوش خلق از زبان و دستیان انا فتحنا میرسید
خلد الله سبحانه فی مراضیه ملکه و سلطانه بضبط ممالک و ممالیک بر قانون عدالت
و دستور درایت قیام نموده از اصابت رای جهان آرای و روش خامه مشکل گشای او
اسباب جهانداری و جهانبانی قوامی دیگر یافته و نظامی از سر گرفته کلک مبارکش
چو همایون وسیله ایست هم در خلود دولت و هم در دوام ملک چون داد انتظام (شرط)
ممالک زمانه گفت زینسان ندید ملک نظام از نظام ملک لا محاله صریر قلم آرایش
از صدای کوس کیاست نظام الملک طوسی در گذشته و فرفراست
معجز نمایش از شکوه مهندی احمد حسن میمندی متجاوز گشته بلکه اگر آصف برخیا
برخی از مراسم او مصادقت نمودی از روی انصاف در صف اوصاف جوانی
و نشاط رانی بودی بدو خرم شده جان وزارت بدو روشن شده چشم امارت
بعز و جاه ملک جسم خریده بداد و دین صف آصف دریده جهان چون خاتمی
زیر نگینش کلید مملکت در آستینش بدانائی نظام ملک داده نظام الملک
بپشتش بر نهاده بدون از عرصه فرمان روائی سپرده راه زهد پارسائی
شده مامور فرمانش امیران گرفته در جوانی راه پیران بحسب واقع همانا هشت سال

اندیشه یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر پرواز کرده بهوای حطام عاجل قانع نمی‌گردد
حاصل حرمن این مزرعه مستعار که رهن آفت و اجازت فناست ثمن جمن خلد
و ثمره شجره طوبی میگرداند و ذلک هو الفوز المبین لاجرم بمقتضی فحوای عندکم ینفد و ما عند الله
باق شرایف اوقات خجسته سمات با علاء معالم دین و استجابت دعای
واجعل لی لسان صدق فی الآخرین مصروف ساخته و مراضی ایام خجسته فرجام
بر اکتساب خیر و تا ابد اوقات بر جا نگذاشته و اتقان اسرار آفرینش تواند بود موقوف
ساخته تجارت رابحه آخرت بصدق نیت و خلوص طویت بر دیاری یادگاری از انتاج
خیر اساس می‌نهد و بهر مزاری نموداری از ابواب بر در خاطر الهام پذیر تصویر می‌کند
اقامت وظایف خیرات در سرا و ضرا وظیفه همت او و انفاق مال مصالح و اغاثت
ارباب حاجت در سفر و حضر داب و عادت او از جمله مآثر مشکور شی آنکه بحکم
استعینوا من اهل القبور مشاهده مشاهد مشایخ و زیارت مقابر اکابر از معدات
حصول مآثر دینی و دنیوی دیده و بصدق نیت و قدم نیاز میامن فیوض مراقد مناهب
معاقد ایشان که از جلایل فتوحات ارجمند است احراز نموده بتوفیق حی لا یموت از سر صفای
طویت روی دل باحیای مراسم مرقد فرقد سای حضرت ولایت منزلت شیخ الاسلام الاعظم
الاعلم مرشد طوایف المستکملین جزء مکارم الامم قطب اصحاب الالهامات الربانیه قدوه
ارباب المکاشفات السبحانیه مهبط انوار اولئک المقربون مورد اسرار لا خوف علیهم
و لا هم یحزنون ناظم مناظم الحق و الیقین وارث علوم سید المرسلین سر یزدان خواجه
دین ابو الولید احمد که هست   خاک درگاهش فروغ دیدهٔ کروبیان   چرخ پوشیده
هر شبی دلق مرقع از نجوم   تا مگر باشد ز سر خرقه پوشانش نشان   روح الله روحه و افاض

علی العا



علی العالمین فتوحه که از قدما اکابر دین و عظمای علمای صاحب یقین بوده بیشک   در آن قبه
اگر روی دل آری   نماید روی مقصودی که داری   متوجه گردانیده و برابطهٔ اعتقاد
و محبت و وسیله جمع میان دولت دنیا و آخرت درویه آزادان از مضافات
دار الملک هرات جنت بالزهرات در طرف شمال قبه شهر نشان که بر سر آن
تربت مقدسه روضة من ریاض الجنان است در تضاعیف این اوقات شرف
احداث یافته عمارت جامعی که مجمع جمیع طبقات اهالی آن حدود حوالی تواند بود
با تمام رسانید و ابتغاء لوجه الله تعالی و اقتناء للدرجات وقف و تصدیق نموده
و مجلس و مسبل فرموده از املاک خالص مطلق خود بر آن گنبد گردون مثال
کرامت مآل قدس الله سر ساکنها

الحمد لله الذی وقف بیمن تائیده اهل الاختیار
علی میامن اعلاء معالم الخیرات و فاز ببرکت احسانه اهل الاعتبار فی زمان الدولة الدنیویة
بنیل اسباب السعادة الاخرویة تاسیسا لقواعد القربات و الصلوة علی نبیه محمد اسس
بنیان ریاض القدس علما لکعبة الجلال و صیر بستان مراد الانس علانیة لقبلة الاقبال و آله
الطیبین و عترته الطاهرین بعد از گشایش مقال بستایش خجسته مآل حضرت جل شانه
ذو الجلال الهی جل و علا و درود فرخنده جناب رفیع القدر حضرت رسالت پناهی
عز و اصطفی نموده میشود که چون حضرت سلطان قدیم و دیان کریم طایفه از خواص درگاه
خود را که افسر تؤتی الملک من تشاء در سر ایشان نهاده و عنان اختیار صغار
و کبار بقبضهٔ قدرت و اقتدار ایشان باز داده برفعت مقصد و عزت مطلب همت ز دل افراز
گشته اند چنانکه مطمح انظار قصد و همت ایشان غیر از ارتفاع اعلاء شامخات کمالات حقیقی

نباشد و دار دنیا در نظر همایون اثر ایشان محل تطرق حدوث و فنا نموده در خلال
احوال قدرت و اختیار مخزن ثروت و استظهار ذخیرهٔ وافی بدار القرار میفرستند
و نقد حیات گرانمایه را صرف یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا می گردانند و الله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم بنا علی ذلک حضرت جنت حضرت والا منزلت مهد علیا
و بانوی کبری بلقیس روزگار و قیدافهٔ عفت شعار بلقیس ثانی آنکه بصد پایه قدر او
بالای دست رابعهٔ آسمان نشسته است عصمة السلطنة والدنیا والدین البسها الله فی الدنیا
حلل السرور و اجلسها فی الآخرة سرر السرور و هی ابنة حضرت سلطان الاسلام ظل الله
علی کافة الانام عامر شرایف البقاع فی الآفاق بانی مبانی الخیر علی الاطلاق موسس
اساس المملکة بالعدل والاحسان معز السلطنة والدنیا والدین ابو الغازی سلطان حسین
بهادر خان خلد الله ظلال سلطنته فی رفع بناء الملة و اعلاء شان ذو بیان من تولیت الهی
نظر اشرف ممالک غیب است بر ابقاء مراسم خیرات و حسنات که شیمهٔ
واقفان اسرار آفرینش تواند بود موقوف گردانیده و حاصل خرمن این مزرعه مستعار
که رهن کفت و اجازت فنا است چمن خلد و ثمرهٔ شجرهٔ طوبی دانسته و ذلک هو الفوز
المبین چنانکه از جملهٔ اسباب خاص و املاک خالص که در تحت تصرف مالکانهٔ او بود تبغا
لوجه الله و طلب لمرضاته

اما بعد حمد الله الذی بنعمته یتم الصالحات و ینزل البرکات و بتوفیقه یفتح الابواب الخیرات و
المبرات والصلوة علی سید الرسل و سند الکائنات محمد المصطفی صاحب الکرامات
والمعجزات و آله و اصحابه المهاجرین والانصار صلوة باقیة ببقاء الارضین والسموات
چون استبقای ثنا جمیل و استیفای ثواب جزیل که بر احیاء مراسم خیرات و حسنات

مودن



موقوفست در باب توفیق بمیامن تولیت الهی بعد از امعان نظر فرخنده اثر که مشرف
ممالک غیب تواند بود جوامع ضمیر خیر متوجه می دارند که بذل جهد مستطاع در ادای مواجب
آن بجای آورند چون جناب نجابت ماب خواجه خواجه زاده خیر آثار کرامت دثار
زبدة النقبا و الموالی عمدة الاصفیا و جمهور الاهالی سالک الطریق المستقیم و ناهج مناهج الشرع
القویم خواجه صفی الدین حبیب الله وفقه الله لما یحبه و یرضا و هو ابن الصاحب الاصیل الجلیل
المرحوم المغفور البار د المبرور نقیة الاشراف و جامع فنون الالطاف والاعطاف رضی الحق
والدین خواجه زین العابدین روح الله روحه و زاد فی لطفه و لمحة فتحه و فتوحه که مدت العمر بعد از
کسب مقدمات علمی بتحصیل درجات سیر و سلوک اولیا اشتغال تمام بر دوام کرده
در مواقف صدق و اخلاص بر اشاعت آثار خیرات و مبرات که الحق وسیله
سعادات صوری و معنوی گشته بر صفحات ابد الآباد بماند بهجوم حوادث و نزول
نوازل کما قال بعض العرفا این عمر عزیز را چه لا محاله انسان را قوام حیات و مجال ثبات
درین مرحلهٔ پر آفات از قبیلهٔ ممتنعات و مقولهٔ مستحیلات و علی الجمله خدمت خواجه
نیکخواه سالک عارف آگاه از جملهٔ متملکات خالص طلق اموال خاص مطلق خود در قریه
فلان بر نهج حسب

بعد از گشایش کلام بستایش خجسته فرجام واهب العطایا
که عبارت منشیان فارسی نویس در دبیرستان قرآناً عربیاً ترجمه کلام معجز نظام اوست
جل و علا و درود فرخنده ورود و متکلمی که تشبیه و استعارت سخن وران روشن
بیان در مکتب خانه علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم نسخهٔ احادیث بدایع اقسام
اوست غره و اصطفا نظم این منشورات مخزنیست از مکتوبات بلاغت آیات

که حضرت مخدومی استادی تغمده الله الواسع بغفرانه بنفس شریف مرتکب اعلام
سوانح ایام باکابر و اعالی عظام و طبقهٔ مصاحبان و منظوران سعادت فرجام خود بوده
بکلک انشا بر صحیفهٔ فصاحت املا فرموده اند و اگرچه انتظام آن جواهر عالیمقدار
در سلک اختصار متعذر است اما بر سبیل تیمن واجب نمود ایراد بعضی که باستظهار
افتخار مطالعهٔ آن مستظهر است و علیه تیسیر الامور لو کلنا و هو حسبنا و مولانا

مکتوب مخادیم واجب التعظیم بنتایج

داعیه لازم الاحترام والتکریم مخیل ارد و خیال باستادان افاد
والد عالی جاه عالی دستگاه و هم سبقان با انتباه خود عرض کرده و رفع نموده
هرچند سالکان منهج انشا در مقام
کتابت از برای تعریف مکتوب الیه در ذکر اوصاف و القاب او ارتکاب مبالغه
و اطناب نمایند اما این گستاخ [?] بآن احتیاج ندارد بلکه اگر درین باب دخل سازد
و اگر همه سحر پردازد در پیش اصحاب بصارت بس رفت رای انتساب یا بدچه اگر بری از شوائب
رعونت و تکلف نوشته شود که حضرت مولانا و شیخنا و سیدنا معز الحق والشریعة والدین
شیخ حسین خلد الله ظله علی مفارق الانام و رحم اسلافه الی یوم القیام از مشرق تا بمغرب
طبقات انام از خواص و عوام او را می شناسند و بلوغ مراتب و ابهت و جلال او را
باقصی مدارج کمال یقین می دانند بس در امثال این محال متعرض ستایش شدن
با آنکه از سمت ادب منحرف می نماید هرچه گفته و نوشته شود همین سخن باشد
ثنایش هرچه زین منوال گویم تا آب جاه روی ماه شویم ایزد تبارک و تعالی ظل عاطفت
و مراحم آنحضرت را بر مفارق عالم و عالمیان مخلد و مستدام داراد بعد از تقدیم مراسم

فراغت



فراغت و انگیز ربز عرض خدام عالیمقدار یا لیتنی کنت معهم میرساند که حال این
خاکسار از میامن الطاف خاطر همایون بحسب ظاهر مستدعی حمد پروردگار است و هو
یتولی السرایر و له المنة علی فضله المتواتر باعث بر ارتکاب این خسارت آنکه خدمت
برادر قرة البصر لا زال کاسمه محمودا والی ارباب الدول مودودا باستظهار عواطف بی دریغ
متوجه شرف زمین بوسی است اگر صحیفهٔ امیدش بنقوش اسعاف و انجاح
موشح گردد موجب ازدیاد مواد استظهار و اعتصار [?] ممکنان خواهد بود و من الله
المستعان فی الآخرة والاولی الهی لئن عذبتنی الف حجة فحبل رجائی
منک لا ینقطع هرچند تمادی زمان اعراض ملازمان مجلس حقایق نثار دقایق
دثار رضا و ندکاری [?] شریعت شعاری ادام الله تعالی میامن افادته الی یوم الدین از
التفات بحال بنده قدیم استمرار عظیم یافته و تشریفات ایام سابق که سوختگان آتش
حرمان را دم بدم خام طمع میداشت بکلی انقطاع پذیرفته فاما وظیفهٔ ادعیه که نتیجهٔ حقیقی
گر فراقت از تو قسم گردد وصال بر قرارست بلکه یکی در هزار حافظ وظیفهٔ تو
دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که نشنید یا شنید میخواهد که در باب
سطاوی احوال با آنکه بوی جگر سوخته عالم گرفت فصلی بخیر بر ورق عرض
ثبت گرداند اما از مساه اطاله و اطناب اعراض و اجتناب می نماید و
بر فع شمه از آن متصدی تصدیع شرایف اوقات گشته معروض میدارد که بعد از
ادراک سعادت زمین بوس که منتج جمیع مقاصد و مرادات و مفتح مقدمهٔ الذین
اوتوا العلم درجات تمکی [?] همت مصروف بود که در عتبهٔ مراد بخش مراسم مجاور
بتقدیم رسانیده مقدماتی که در مبادی حال فوت شده بتجدید اکتساب نماید و چندی

بدولت ملازمت از تصاریف زمن و تکالیف محن بر آساید باری اگر بمیرمی قدم تو میری
اما چون طالع ضعیف مانع قوی بود اسباب حرمان متواخذ گشته توفیق نیل آن مراد عقده
تعویق افتاد اری دولت مساعدت نکند بی نصیب را والآن که کان غایت قصوی
امنیت بران است که بقیه دردی که در ساغر حیات کائنات اگر بحسب نظر واقع باشد
چون صافی سوابق اوقات بجرعه ذهول بر خاک زهات ریخته نشود و در سایه تربیت
آن آستان که قبله گاه ارباب عرفان است بر مقتضی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
کمال قوت و اجتهاد بعد از خلوص طویت و اعتقاد باستفاده علوم دینی و دنیوی و تحصیل
معارف یقینی مصروف گردد که حیف باشد همه عمر بباطل گذرد امید آنکه در جمیع احوال
میامن همم سعادت مآل بر صفحات امور و اوضاع این بی بضاعت ظاهر و لایح باشد که بی شائبه
خلاف همت از آنجا که نظر ما کند نیست خلافی که اثر ما کند چون عنقریب
امیدوار است که بمعاودت سعادت معاودت روی نماید بمزید ابرام مستدعی
خدام نمی گردد آفتاب دولت و سایه رفعت تابنده و پاینده باد
لازال جناب جلاله مرجع العلماء الانام و مجمع الفضلاء الایام کمترین منتسبان عتبه اخلاصیت
و حیثیات عبودیت باخلاص از مقام نیازمندی و محل اختصاص معروض گردانیده بر وظیفه
دعای که بر ذمت همت واجب و لازم است آناء اللیل و اطراف النهار اشتغال مینماید
چون از شایبه ریا معرا و مبرا است سعادت اجابت را مترصد و مترقب باشد بسمت
فوز و نجاح مقرون باد و بعد ذلک لطف تفقد و حسن التفاتی که برسم تربیت این بنده
نوازی شرف نفاذ یافته موجب ازدیاد مواد استظهار و اعتقاد گشته در وسایل
مفاخرت و مباهات افزود الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب شکر خدا که هر چه

طلب



طلب کردم از خدا اشارتی که بصورت تقصیر بنده حقیر رفته بود لامحاله بحسب ظاهر موجب انواع
خجالت و تشویر گشت اما نظر تحقیق بکار مواقع و معاذیر روزگار نه بدان متشابه است که دست
ارادت بباز وی تدبیر مدافعت و مقاومت آن صورت بندد و تکالیف ایام نه در آن
نصابست که بپایمردی قوی و معاونت عقول از عهده آن بیرون تواند آمد سر جام
ستم گر ز کف ایا گرفتم کف ستم سبک آشام که جام دگر آمد و اگر نه خوف سآمت
و ملامت حواشی ضمایر اهالی مجالس عالی بودی آن مقدار از مراسم معذرت عرض افتادی
که بنده را در بند بی اختیار معذور داشتندی و رقم ملامت بر جریده احوال او نکشیدندی
من مرغ پر شکسته ام زان در قفس نشسته ام و کشف بطر مقصود انجاح حالا همت
عالی نهمت بعضی از موانع معاودت مرتفع گشته امیدوار و تصور چنان است الفال علی ما جری
که اسباب دولت انتظام در سلک سایر ملازمان عالی جناب طوبی لهم و حسن مآب علی قرب
از مکامن استار غیب محصور و میسور گردد و ما ذلک علی الله بعزیز التماس آنکه تا زمان
حصول این مقصود امداد تربیت و تفقد مترادف داشته سوابق عواطف را بلواحق
عوارف مجدد و موکد گردانند تا وسایل افتخار و استظهار متضاعف و متزاید گردد
لا زال عزه یکنظر از تست و صد هزار کرامت جرأت اطناب از حد گذشت الا صاغی یعفون
والکاتب یعفون

فیاض ذوارف وهاب عواطف معارف

امطار بحار توفیر و احترام که مندرج در حجاب سحاب افضال و اکرام است از مهب
روایح تفضیل و مصب فیضان تعظیم و تبجیل بر شار حواشی مجلس عالی متواصل
و متوالی گرداناد و اشعه لمعات آفتاب تربیت و ذره پروری سپهر فضیلت و دانش رای

تا غایت امکان و انقطاع سلاسل دوران از مشرق اقبال و مطلع عظمت و جلال شارق
و طالع دارد و همه ادعا را لا یرد لانه صلاح الاضعاف البریه شامل حسب
چند روزی بسبب تغییرات روزگار و انقلاب لیل و نهار بنده قدیم الاخلاص قویم الاختصاص
از سعادت ملازمت محروم مانده و بسمت قلت التفات موسوم گشته دل بر عهد
استوار است هنوز و علی الدوام و الاستمرار هوای ولای سپنده افادت نثار ندی الازمان
و الاعصار حرز جان شده و دعای مزید قدر و اقتدار اناء اللیل و اطراف النهار ورد زبان
اما جهت جلای این استلا فیما اقصه فی عرضها طول کنداف نه روز بخویش نمی گرد حسرت
ممتاز کرد و در بنولا لبعضی از موانع احرام ملازمت مرتفع گشته و غایت قصوی امانی و نهایت
سعادت دو جهانی توفیق نیل آن مقصود و محصور مقصور است و از حضرت عزت عز شانه
تیسیر اسباب آن مراد مسئول و مامول رجا واثق و وثوق صادق است که عنقریب
از مبدا عنایت الهی لطیفه که متضمن اعزاز آن دولت تواند بود فایض گردد چه خوش است
آرزوی من یارب تو بدین آرزو مرا برسان و لست بالیس من فضل ای الی التماس آنکه
تا زمان حصول آن سعادت نام این خامل الذکر را که تا غایت از زمره منسیان داشته اند
و بحکم یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق حکم مقرون بشرایط انصاف
در آن قضیه بهر حال حواله بکمال عدل و نصفت ایشان است و لو لعل بعض بر حسب خواست انتقال
خاشاک نیز بر دل دریا گذر کند مرقوم رقم گهربار در رشته فرقه منشیان فرمایند
که لا محاله ذریعه مباهات و مفاخرت و وسیله آبروی دنیا و آخرت خواهد بود از آن
ماه تابان نگاهی تمام است نگویم که پیوسته نگاهی تمام است جرات اطناب از حد
و آداب تجاوز نمود ظل ظلیل مستدام باد





اعلی الله تبارک و تعالی شانه
و اعان فی الدارین انصاره و اعوانه معینا لارباب الافاده و التدریس و ظهیر الاکتساب
الاعانه و الثنا، سپس تحف دعوات زاکیات مقرون بنفایس اجناس اخلاص و ظرف
تحیات طیبات مشحون بطرایف اصناف اختصاص متحف و مهدی داشته از
عرض نگاهی شوق و نیاز بلثم تراب عتبه حقایق مآب که مامن ارباب صدق و یقین است
اعراض مینماید کان نکته تقریر مستغنی نشود امید بعون عنایت مستبین نعم المولی و نعم المعین
آنکه هر چند زود تر از مهب روایح لاتیاسوا من روح الله نسیم نعمی که متضمن اعزاز آن سعادت
تواند بود منتسم گردد و الله ذو الفضل العظیم بعد ذلک صورت حال آنکه بمقتضی فحوای
آیه انقلاب که هر زنقش برارد زمانه و نبود یکی چنانکه در آینه تصور ماست دست انقلاب
احوال در تفرقه جمعی مختل الحال ید بیضا نموده بحکم کتب علیهم الجلا هر یک را از خان و مان بدان
طریق جدا افکند که چشم خرد در و بماند بحیرت سپهر اعلا را و بنده کهنه کار ضایع روزگار
ببلای روستای گرفتار شد که از خرابی و بی آبی آن یارب که هزار بار زنهار روز بروز
وقایع تازه و حوادث بی اندازه که حمل آن کوه بستوه آید و سپهر سر خیره از دوری
مینمود تا تمامت حاصل و محصول درویشان محتاج بباد غارت و تاراج رفت و عنان
آن دیار را در عشرت آباد روزگار نه چوب خشک نه ماند و نه جنبش برف و بالاخره
نتیجه و ثمره این شغل تضییع شرایف اوقات که نزدیک ارباب مقامات عالیات
غیبی تمام و عیبی مالکلام است زین طرفه سفر چه طرف بربستم هیچ در حاصل
عمر جهت در دستم هیچ اما قصوای تقیت و قصاری امنیت معصور و محصور است
که اگر بلطایف الحیل نیم جانی از تلاطم امواج بحار زخار حوادث روزگار بساحل نجات کشند

در سلک ملازمان مجلس افادت انتساب یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً
منخرط گشته تدارک ما فات و تلافی ما ضاع نماید اللهم حقق هذه الامنیة قبل حلول المنیة
هر چند حالا محل آنست که چند سطری شمه‌ای از ارقام فضایح صحایف احوال این مستهام
باشد در ضمن آن منطوی باشد بمعرض عرض موقف انها رساند اما چون در قالب تقریر
همین نگنجد طی بساط انبساط کرده بر دعا اختصار و بر ثنا اقتصار می‌نماید آفتاب
دولت و سایه رفعت تا ساعت قیام و قیام ساعت تابنده باد ویرحم الله
عبداً قال آمینا

اظهار آثار اشتیاق مجلس حیات بخش سعادت

بنیان مخدوم علی الاطلاق و خداوندگار باستحقاق مظهر سرادق ابداع مکمل انواع خرد
پایگاه سیادت آفتاب سپهر سعادت مرکز دایره هستی عروة وثقی خداپرستی
مده الله فی عمره مداً و جعل بینه و بین حوادث الایام سداً بر تقریر انتظام امور
این هدف سهام لیام ایام از حد و انها و اعلام متجاوز و متصاعد است سیما قصه پر غصه
فتح اسباب جماعت کافران که متضمن کسر ناموس اهل ایمانست دریغ شرع پیمبر
دین اکبر واقع حال آنکه اواسط شهر شوال در ناحیه سیدآباد حادثه که بواسطه فتنه و آشوب
کلاب اعراب که بلای چنین بمقتضای قضای آسمانی و تقدیر سبحانی که لا راد لحکمه
و لا معقب لامره ید الغیب که قاطع اعمار اخیار و اشرار است بزخم تیغ بیدریغ فریق
از اعقاب قاطع الطریق دست بردی نمودند که جهانی از پای درآمدند و ازین بلای ناگهان
خون خلق ریزان و چشم جمعی گریان و مال بعضی تالان شد درین فتنه جهانی رفت بباد
تو گویی در گلستان آتش افتاد و اگر چه این بنده بعون ایزد سبحانه و تعالی که فالله خیر حافظا

دریغ



از تلاطم امواج آن دریای گران بیکران امان فرستاده اکثر مردم سادات عظام علف
شمشیر او لیک کالانعام گشتند و لا محاله از وقوع این حال و حدوث این زوال تکاد السموات
یتفطرن و تنشق الارض و تقطع به الجبال گردد هر کس بزبان صورت این واقعه شرح
و هر کس بقلم صورت این حال رقم آتش سینه زبانه زند از راه درون صفحه کاغذ بریان
شود از نوک قلم عقل درین کار سرگردانست و فکر درین حال حیران اللهم لک الحمد
و الیک المشتکی و انت المستعان القصه اگر عنان بنان بیان بتصرف خامه سیاه جامه باز
گذارد تا در آن میدان جولانی نماید آن قصه درین عهد بپایان نرسد حالا چون
در مجاری امور این نواحی وهنی پیدا آمده و درویشان پریشان را از جزئیات این
حوالی یأس کلی حاصل گشته تمکی همت و تمامی نهمت مطوی است بر آنکه ببرکات
اهبطوا مصراً فان لکم ما سألتم از وحشت جای هذه القریة الظالم اهلها باعتصام بحبل
متین عزیمت فرحت سرای بلدة طیبة و رب غفور نماید چرا خورم زخمی پای چرخ
بر سینه چرا رسد بمن از جور موش زخم پلنگ امید آنکه نیز مناجات ربنا
افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین بهدف اجابت رسیده سر یا بنی
اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم و واعدناکم جانب الطور الایمن و انزلنا
علیکم المن و السلوی بظهور آید انشاء الله تعالی بزیادت ابرام و ملال پای از دایره اعتدال
بیرون نمی‌نهد ظل ظلیل بی بدیل تا انقراض عالم و اختتام دور بنی آدم باقی و مستدام باد

ای باد صبح اگر بسمرقند بگذری
از بنده بندگی برسان شیخ جام را

سلام من الرحمن نحو جنابه لان سلامی لا یلیق ببیانه چون تحفه دعائی که لایق موقف مقدس مولانا و شیخنا و مخدومنا لازال رحمة للعالمین

وجه الله على العارفين المحققين تواند بود از قوت واستطاعت فقیر کبیر که قصور و فتور
او در هر باب نصاب کمال دارد جز بزبان لا احصی تعبیر پذیر نمی گردد واقتباس والتماس
آن جز از آثار انوار الخیرة من عند الله مبارکة طیبة نتوان نمود ان هذا اعطاکم لا تحمل
الا مطایاکم دواعی شوق و نیاز گریبان جان بستنشقان روایح انی لاجد نفس الرحمن من
جانب الیمین گرفته با بستان بیت المعمور علم و عرفان می کشد اما اذا اعظم المطلوب
قل المساعد مترقب اقبال وقت خجسته فال است که بعد از حلول موعد معاودت
همایون بحکم فایده و هو الذی یسیرکم فی البر والبحر عنان امضای عزیمت بصوب وطن مألوف
مصروف داشته زمره باز ماندگان محروم مغموم را بتشریف میامن قدوم محظوظ و مسرور
فرمایند

هست پیغامی مرا کو قاصد مسکین
نفس سست می جنبد صبا ای صبح کار تست و بس   پیش خورشیدی مرا کاری است
وانکه غیر صبح کیست کو در پیش خورشیدی تواند زد نفس   کمترین جمهور منتسبان عتبه
لازم الفضل والاحسان عرض موجب ادعیه خلود و ظلال دولت که استقامت
مجاری احوال بندگان حضرت با انتظام اسباب آن باز بسته است بتقدیم
میرساند و چون نیاز و افتقار باحراز شرف تقبیل انامل فیض آثار نه در آن
پایه است که بدستیاری ناطقه متعرض عرض آن تواند گشت بمقتضی قول حکیم که لا تشتغل
بما یعجز عن اتمامه از تکلف اطناب در آن اغراض و اجتناب نموده
مساعدت سعادت ملازمت اختصار میرود و انه ولی الاجابة
که حاصل ایام زندگانی و محصول زمان شادمانی حاضر و محصور بر آن دیده که در ملازمت
و مجاورت آن آستان سعادت آشیان گذرانیده   عهدی چو باغ عارض جانان





نشاط بخش   دوری چو بزم خسروی گیتی طرب فزای   لتسألن یومئذ عن النعیم
در قیامت کرم از حاصل دنیا بپرسند گویم از روز که در خدمت جانان بودم اما طبقات
خلایق را که در هیچ کار عنان اختیار بدست نیست و آنچه بریشان میرود از قلوب
و تصارف ارواح در ناصیه احوال این بنده تاملی نمایند در گرداب غرقاب
بی اختیاری او را معذور دارند   بی جنبش قلم قدم ما نمی رود   ما را چه جرم چون قلم
خط خطا نوشت   القصه بعد از آنکه   بر تافتم عنان سوی راه و رفیق من خوف
شب و مشقت راه و فراق یار   چه قدم که در این طریق نهاد چندان بلا رفیق شد
که بر تصدیق لقرب الدار فی الاغیار خیر من العیش الموسع فی اغتراب   درد دل
و خون جگرم شاهد عدلند   و حالا مدتیست که این غریب سرگردان در بیت الاحزان
جامد قهستان با دل افکار و طبع ناساز کار مشوش و وقت ناخوش   چون مرغ کور
کرده قناعت بآب شور و دم بدم بر فوات فرات انهار ریاض هرات سحاب
جفون عیون از بحار دل محزون رخساره زرد را گلگون میکنند و بر یاد اماکن و مساکن
قدس آثار آن خجسته دیار مرغ روح در قفس بدن طیران نموده در مقام ندامت بزبان
غرامت میگوید که در طره حال خود شکست آورده ام   این رسم تبه چرا بدست آورده ام
اما احوال و اوضاع عالم را از تغیر و انقلاب چاره نیست   امید خویش بفضل خدای
دارم که در لطایف صنعش بسی عجایبهاست   لاجرم دست نیاز و تضرع ربنا آتنا من لدنک
رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا برافراشته امیدوار میباشد که بر وفق اشارت
و نجیناه و اهله من الکرب العظیم صبح صادق مآل از افق نجح و اقبال طالع و آفتاب اقبال
طالع گردد و اختر طالع از حضیض زوال و وبال باوج سعادت و کمال نهد فان

التعلیس بخالد عذر اطناب که از حدود آداب متجاوز گشته بکرم فیاض شمول
عفو و اغماض ملازمان حواله می رود فالاصاغر یعفون والاکابر یصفحون

شمس تنورت واضاءت العیون

ما اسعد الذین الیها ناظرون اختر نقد و کوکب تلطفی که از افق کرامت و اشفاق
جناب حذاقت مآب مولانا الراسخ الثابت الماهر والحکیم الفاضل السیار المتبحر
شمس فلک الدقایق فی صناعة التنجیم بدر سماء السعاده فی احسن تقویم علا فکره شمسیة
النور اطلعت بدور المعانی فی سماء المسایل نجم الحق والحقیقه والدین قطب الاسلام
وشهاب المسلمین لازالت الافلاک حول مرکز درجته دایره والنجوم فی اصابة سهم السعادة
حاره در ایمن اوقات واسعد امانات طالع گشته و پرتو ورود بر ساحت این مخلص
انداخته انوار اسرار ارادت قدیم که اصلها ثابت و فرعها فی السماء حادث شده
آن روز که پرتو ثریا بستند وین منطقه بر میان جوزا بستند در کتم عدم لسان آتش
چون شمع عشقت بهزار رشته بر ما بستند لاجرم بر تعاقب روزگار
و توالی ساعات لیل و نهار دعوات شمسیة اللمعات عدد النجوم فی السموات بجناب
همایون طالع که مطلع انوار بدایع و ودایع اند و لامحاله هیچکس مولودی چنان در هیچ زمان
از امتزاج آبای علوی و امهات سفلی ندیده و صدای صیت فضایل و شمایلش چون
نسیم صبا و شمال باقصی خافقین رسیده بشرف اتحاف و اهدی میرسانند و مترصد
طلوع صبح وصال و مطالعه طلعت خجسته مآل می باشد تحویل این صحیفه را مطمح نظر شریف گردانیده
اند و از احکام شهور و اعوام آنچه با معان فکر استخراج یافته بنجوم بر هیاتی در رشته
تفسیر مرقوم ارقام استمام فرموده با وجود منت جاوید و له الحمد فی السموات والارض





دهو العزیز الحکیم تمهید معذرت قلم لطایف رقم از مساعدت وقت مأمول است
بالخیر والسعاده بعده اشارتی کرده در باب قضیه استغفار را از امر خطیر قضا نازل
گشته بود آن قدر که مقدور است در محکمه نفاذ امور خلافت القای صورت این عمل
نموده شهود عدل و بینات صدق ثابت گردانید و چون آثار استحقاق دیگری
درین کار که از معظمات امور دینی است ظاهر شد تمسک التماس فقیر بحکم ارتضای
سلطان مسجل گشت آنچه سعی است من اندر طلبش بنمایم این قدر هست
که تغیر قضا نتوان کرد مع ذلک اگر بنور توجه مبارک ساحت این دیار را منور ساخته
بنفس نفیس متصدی دفع این قضیه گردند از پاشیدن آن صورت از حضیض
افول باوج قبول متصور است حق سبحانه و تعالی مدتی از حد ادراک افزون و سعادتی
از احاطه انجم و افلاک بیرون روزی کناد

طاب ربک ای نسیم شمال

ترو سر بنحو کعبة الآمال نفس از بوی صدق مشکین کن راه اخلاص رفتن آیین کن
چون رسیدی ز راه راه بپرس جای نواب بادشاه بپرس داعی سده
من اخص الله تعالی بمزید العنایت والتایید فصار بعبودشانه مستخدم جمهور
الصنادید مخزن اسرار الحکم والکمالات مطلع انوار المیامن والسعادات
مقوم قوانین الکلام مقوی الحکماء الاسلامیه مشکل حکمت از کلامش حل
منطق او بیان هر مجمل راه مشاییان از و واضح نور اشراقیان از و
لایح عنوان نامه امارت و سروری فهرست ابواب صدارت و مهتری
نور حدقه اعلم العلماء اسلام نور حدیقه اعظم مشایخ طبقات اسلام نهال برخنده

گلشن اقبال دوحه سعادت نهر جویبار عظمت و جلال غیاث الملک کهف العباد
بالاسلام مرتفع العماد کریم اصله فی الکون حتی تبلج وجهه فی کل باد اولاه الله سبحانه
فی الاولی مقاما سنیا و شرفه فی الاخری بتشریف و رفعناه مکانا علیا و چون نهایت
تناهی که لایق موقف شریف تواند بود از قوت و استطاعت این فقیر کسیر
که قصور و فتور او در هر باب نصاب کمال دارد جز بلسان لا احصی تیسیر پذیر نمی گردد
و اقتباس التماس آن جز آثار نخبه من عند الله مبارکه طیبه نتوان نمود چه اعطای کم
لا تحمل الا مطایاکم همچو اوصاف سزد معروف او وین زمان در جهان جوادی کو واما
حدیث الاشتیاق فلا تحمله الانفس ولا تسعه الافاق امید بفیض فضل نامتناهی
الهی آنکه اشعه اشراقات دولت وصال از مطلع سعادت معاودت خجسته
طلوع یافته بمبارکترین طالع شب وحشت و کربت داعی نیازمند بجان و دل
آرزومند را بروز بهجت و مسرت مبدل گرداند و وعده تحریک سلسله
یاد باد حقوق وداد که در وقت تصمیم عزیمت مخلص متخصص را باظهار ابقای آن منتظر
و امیدوار میفرمودند بوفا رسانند داعی که باوجود آن مقدار آثار تفقد و تلطف و اسرار
تودد و تالف که از مقتضیات صفات زکیه و اخلاص مرضیه ایشان
درین دیار بعیان صریح مشاهده می رفت و در ایام متمادی مفارقت
کرة بعد اخری و مرة بعد اولی تشریف مفاوضات عالی باسم هریک
از ادانی و اعالی شرف صدور یافت نام این فقیر خام طمع را لا اصالة و لا بالتبع
هیچ بار رقم زده کلک فیض آثار نساخته اما موجب آن تجاهل از شرایط
طریقه محبت و وداد است یا تحاشی از اضاعت بضاعت کاغذ و مداد

کی داشتم



کی داشتم این گمان که یادم نکنی اما از نوید وصول ارتقا بمدارج مناصب عالی که بعون
و عنایت الهی روز بروز در ظهور و بروز است هریک از قوی جسمانی و مدارک روحانی
حظی دیگر و بهره هرچه تمامتر دارند دل زین بوست و جان زان چاشنی از دست شد
حق سبحانه و تعالی روزگار سعادت آثارشان بضبط مهام و تدبیر امور و تنسیق مصالح
سلطنت و اسعاف حوایج جمهور مصروف گردانیده آثار مفاخرش را طراز
تواریخ حکام عالیمقدار و دیباچه مآثر ارباب دولت و اقتدار گرداناد و من الله العون
والتایید انه حمید مجید درین ولا که حامل صحیفه دلاوری توجه بدان جهت آورده
بود سطری چند از نتایج قلم انکسار در شرح فلان تحفه موقف همایون حضرت عالیمقدار
گردید ارسل النمل من خلوص وداد سلیمان بنصف رجال جراد قایلا ذاک منتهی جهدی
والهدایا بقدر ما من یهدی و بی شبهه صرف التفات خاطر باصلاح آن و ملاحظه
مقتضیات مناسبت محل عرض و رعایت ظهور اثر از وظیفه مکارم اخلاق
معهود و مراسم اشفاق موعود آن عالیجناب معالی نصاب است باد که نسیم محبتی
گل کند غالیه در دامن سنبل کند نافه چو با مشک سود راز دار جیب صبا پر کند از مشکبار
زیادت اطناب موجب ملال خاطر خجسته مآل است والسلام علی من اتبع الهدی

انما اشکو بثی و حزنی الی الله

تنم ضعیف ترای دهر از آنکه شد بپسند دلم شکسته ترای چرخ از آنچه تو خواه
مرا شکایت از ایام نیست از بخت است که بخت داشت مرا در حجاب از آن درگاه
بنده فرو مانده از مشاهده و اشتغل الراس شیبا مدت دو سال میگذرد که از زاویه

تواری و از خود ساخته از تعرض بغیر مقدمات علمی اعراض بتصور آنکه از القای
بد سیرتان روزگار ایمن و آسوده حال تواند بود خود ز جفای سپهر و جور زمانه
دایهٔ ما با زمانه راست نیاید التماس این بیگناه والله یشهد ان المنافقون لکاذبون
آنکه در سر تحقیق آنچه سر از گریبان اف در تردامنان برزده التفات فرمایند اگر
موجبات انتقام بصحت اقتران یابد فبها و الا از برای چه ستم و جور کشیدن چو منی
کسی بنای پی کرا ز سنگ کسی تراشی والباقی را لکم اعلی ایا شهی که بعدالت
و آفتاب داد و عدل تو گشت سمر بلند امروز ببین که اشرف سادات و افضل علما
ز سوز دلهای زمانه چه می کشند امروز بعد از عرض وظایف عبودیت عرض تمهید مقدمه
که بسمع همایون رسد آنکه فقیر حقیر عبدالواسع نظامی یسر الله نظام حاله و شأنه
برحمة الواسعة فی آماله مدت دو سال میگذرد که بوسیله قطع تعلقات بتحصیل طریقه
انزوا در زاویه خمول و تواری و از خود ساختم جز قاعده طلبکاری در فنون کمال
کاری ندارد در تمادی این مدت با وجود خصوصیت زمان دولت همایون که تمامت
سادات و علما در زمان مکرمت و مرحمت روز افزون مرفه و آسوده حال اند این
فقیر مستهام از تعرض درویشک نام سیم لئیم از خواص شرذمه که نفاذ در رواج صلاح
و فساد مقرون بارادت و دلخواه خود میدانند پی آنکه سببی ظاهر تواند بود هر روز
یکنوبت نشانه سهم مضرت میگردد و هرچند آنکه روقاحت آن فرومایه است پایهٔ
طریق مصابرت می سپرد امید کشف شرارت از و منقطع است و چون کار
باضطرار رسیده جز سایه التفات اعلیحضرت خلافت پناهی پناهی نیست بلکه امید است
تا کرم او چه میکند ومنه الفضل والاحسان



حکمت الهی بمحض رحمت شامله نامتناهی
چنان اقتضا فرمود که طایفه از خواص انسان از میان امثال و اقران برگزیده و با فاضه انوار
قدرت و اختیار مخصوص گردانید تا با نامل انجاح مطالب محتاجان و اسعاف مآرب
زود مالدگان نقوش افتخار بر صفحات صحایف روزگار نگارند و رایت مباهات و مفاخرت
دنیا و آخرت بر اوج فلک دوار افرازند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و چون جناب سلطنت مآب عدالت انتساب ملک جوانبخت جهانبان خسرو عظیم
القدر رفیع الشان دارنده تاج شهریاری برازنده دواج بختیاری کافل مصالح
الملک والملة ساعد مساعد الدین والدولة اجل ملوک الهند قدرا و هیبة
لعبید الاعادی با حسام المهند سلطان غیاث دین که ز دریای جود خود
برفرق فرقدان همه در ها کند نثار اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره بدین
دولت فایز گشته اند و صرف عنان همت عالی بتسخیر عرصهٔ دولت بلا مثال و تمهید
مقدمات سلطنت بی استقلال واجب و لازم شناخته روز بروز از تواتر اخبار
بی اشتباه السنه و افواه بمسامع مجامع این دیار میرسانند که والی ولایت عدل
و احسان قدم استقامت بر جادهٔ التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله راسخ گردانیده
بعد از تقدیم مراسم امتثال اوامر و نواهی الهی وظایف انعام و اکرام بطوایف
خاص و عام میرسانند چنانکه اشراف روی استظهار بمجلس شریف آنجناب کرامت
آثار می اندازند و بنظر مکرمت ملحوظ و محظوظ میگردند و ذلک هو الفوز المبین
و از جمله مرتضی اعظم مجتبی اورع اکرم سلاله اعاظم السادات مجمع المیامن والسعادات
سید نور الدین محمد الحسینی که انتهای نسب شریف او از جانب پدر بسادات

تشریف اشرفی که در مملکت خراسان اباً عن جد بصفای عقیده و صفات حمیده
بشرف منصب نقابت و تقدم سادات رفیع منزلت ممتاز و سرافراز بوده اند
واضح است و از طرفها در تعظیم کبار و اولیای نامدار که همیشه مرجع خواص و عوام طوایف انام
و قبله توجه و تودد قبایل اهل اسلام بوده اند لاجرم مدت متمادی است
که مصحوب رسایل ارادت و اخلاص عنان نیاز بدان جانب تافته و بعواید فواید
شرف سلطنت عظمی اختصاص یافته و پدر عزیز الوجود آن سید خجسته ورود و برادران
و سایر عشایر او در شدائد این مفارقت در بار نهایت متألم و متألم گذرانیده
با دیده انتظار بر شاه راه استظهار میدارند که این غریب سفر بعید ایشان
عنقریب قدم ارادت در طریق معاودت نموده متوجه وطن مألوف و مسکن قدیم معهود
خود گردد و چون بشرع و عقلا رعایت حقوق پدر و مراقبت رسوم صله رحم برخویش
و برادر واجب و لازم است و اهمال و امهال در آن مستتبع تبعات روز جزا اگر بملاحظه
جانب حق مشار الیه را اجازت مراجعت ارزانی دارند هر اینه برکات مثوبات
آن بروزگار دولت دنیا و آخرت واصل خواهد شد و من الله الهدایه والتأیید انه حمید مجید

یا غیاث المستغیثین و یا عون الضعفاء والمساکین چون ارادت پادشاه علی الاطلاق
عظم سلطانه مقتضی آن شد که از بارگاه کنز مخفیا سراپرده در فضای جهان مخلق الخلق
بکثرت رسانیده و از وراء سرادقات لامکان جلوه نمایش یافته بساط تجلی
در بساط امکان منبسط گردانید و در نصب لوای ابداع و فتح باب انشاء و ایجاد داد حکمت
و قدرت داد مبشر بشر را بتشریف اختصاص خلق الله آدم علی صورته سرافراز گردانید





دیگر امت و لقد کرمنا بنی آدم شرف امتیاز بخشید نه فلک را مسلم نه ملک را حاصل
آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست اما بحسب اقتضای استعداد که اثر فیض اقدس است
وجود آدمی را در سلسله دو مرتبه گرامی کرامت فرمود نخستین درجه نبوت و پیغمبری با تمامی
موهبت اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکمة والنبوة طبقات خلایق را بکیفیت
عبادت و عبودیت معبود بحق راه نمایند و آنچه متعلق بامر دین متین از وصول
اعتقاد و ایمان و فروع افعال و اعمال جوارح و ارکان بیان فرمایند
گشایندگان در شرع و دین نمایندگان طریق یقین دوم مرتبه سلطنت و فرمان
روایی با حکم واجب الاذعان ان الله یأمر بالعدل والاحسان قانون عدالت
و نیکوکاری که زمره اولیا و رسل بتعلیم و تأسیس باری مقرر داشته اند در میان اصناف
خلایق ثابت و جاری گردانند و بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان گسترانیده
غبار فتنه و آشوب بآب تیغ ظفر نمای فرونشانند بی چشمه سار تیغ سلاطین
روزگار سرسبزی ریاض شریعت روا مدار بی سایه سیاست شاهان فتنه دار
کس در پناه ای امن نیابد دمی قرار و سینه صدق این دعوی همین قدر کافیست که
در مصدوقه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بی روی
و فرمان برداری این گروه شریف در سلک طاعت الهی شرف انتظام یافته
و پرتو وجوب آن بر پیشگاه شباه کافه مؤمنان و موقنان یافته و بر ضمیر انور صاحب
خبرت واضح است که درین مدت متمادی که عرصه ممالک محروسه هند بیمن وجود
زمان و همان آن صاحب شوکت زیب و زینت می یابد اشعه آفتاب بی تمکند
خانواده نامدار پادشاهان بزرگ نهاد شهرستان شهور شاد و آباد و بر این مقام

بر صفحهٔ اوراق امروز چون روز جهان افروز مطالعه نماید مطلع نظر همت عالی نهمتش تقویت
دین مستبین و نصب العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سید المرسلین آوازهٔ
عدل انوشیروان عادل در جنب نصفت او صدای موهوم و آثار فر فریدون
فرخ با وجود کمال حشمت او امری مفهوم ساحت درگاه عالم پناهش قبلهٔ ارباب
حاجات و حریم بارگاه عالم پناهش کیوان اشتباهش کعبهٔ اصحاب مرادات

جای آن دارد که آدم رو ببیند این جهان که شد    هست عکس روم از عکس جمال انورش
ملک او هندوست و من آن شهر عشق آیین که بود    عمرها سودای سند اندر دل غم پرورش

خداوند عالم گشای کشورستان پادشاه دین پرور شرع آرای خسرو جهانگیر
جهاندار جمشید خورشید رای بهرام انتصار زبدهٔ فواید تمکین و ابداع خلاصهٔ نتایج
اجناس و انواع باسط بساط امن و امان موسس اساس اسلام و ایمان
والی اقالیم دولت و کامکاری جامع تفاصیل سعادت و بختیاری مهبط انوار
تائیدات رب العالمین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین    خسرو دارایان
دارا رای ملک آرای عهد    آنکه ذاتش را شرف بر دین و دنیا میرسد    شهریار کشور
دولت که همچون آفتاب    ملک گیری بر تیغ امروز او را میرسد    چرخ می لرزد
چو او تیغ از میان برمی کشد    کوه می جنبد چو او در قلب اعدا میرسد    هرچه می جوید ز گردون
بی توقف می دهد    هرچه میخواهد ز ایزد بی محابا میرسد    از برای نصرت و تحسین
بگوش هوش خلق    از زبان قدسیان انا فتحنا میرسد    و همگنان دانند که تحقیق
این مقدمات در مقام عجز و اقتصار بلسان مسکنت و انکسار گذارش می پذیرد
ولی شایبهٔ تکلف و رعونت سمت بیان واقعیت براستی و حقیقت بر شیوهٔ



خجسته فرجام نمی یابد چه منصف خبیر از آثار بدایع و اخبار وقایع هر یک از اسلاف
کریم الاشراف ایشان بیقین داند که کوکب سپهر دولت عظمی هر یک ازیشان
درجهٔ مکانت بوده و اختر فلک اقبال عدیم المثال هرکدام ازان ملوک عظیم الشان
چگونه باوج شکوه و شوکت و جلال تلقی نموده مطلع انوار آثار وجود فرخنده ورود
ایشان دار الملک نیشابور از مملکت آیین خراسان که تختگاه تمامت ایران و توران است
و حکیم الدین انوری نور الله سره مدحت گذاری آن خطهٔ خطیره ستوده برین وجه نموده

خوشا شهر نشابور که در روی زمین    گر بهشتیست همانست وگرنه خود نیست

و چون
در خلال مجاری این احوال از سابقهٔ عنایت سلطانی و رابطهٔ سعادت آسمانی گوش هوش
دور و نزدیک از طوایف ترک و تاجیک بطنطنهٔ بشارت و رایت پادشاهی
مشرف شده که تختگاه سلطنت و پادشاهی بغرّ طلعت خسروان بدیع الشان زیب
و زینت می یابد هرگز آشنایی بدین رفعت و کمال از اوج سریر سروری دودمان
دهی نتافته و تا مسند حکومت و فرمان روایی ازین شکوه پادشاهان گیتی
ستان رونق و بها می پذیرد روضهٔ ملک تعالی بدین کمال و جاب بر جویبار خلافت
و جهانداری    غیاث الملک کهف العباد    به الاسلام مرتفع العماد کریم الاصل
فی الکون حسبی    تبلج وجهه فی کل باد    برق تیغ بی دریغش مفسر آیات فتح و ظفر
و لمعان سنان جانستانش نگاهبان خرمن خوف و خطر اژدر چرخ اخضر از سهم خدنگ
مار پیکرش زبان زنهار گشاده و تیر پیشه گردون از تاب آتش خنجر آبدارش در
گرداب التهاب و اضطراب افتاده وقت خاطر وقادش بمرتبه که خفیات مستقبل چون
حال ماضی در آینهٔ دولت معاینه و وقت طبع نقادش بمثابه که صورت نقوش فردا

الحق

سخن رانی منشیان و مترسلان باشد که در امثال این احوال اطرا و مبالغه نمایند
و بر سبیل تشبیه و مجاز هر گونه عبارت زنند و سخن آرایند و چون روز بروز از
تواتر اخبار بی اشتباه السنه و افواه سیما در تضاعیف این اوقات از
تقریر دلپذیر حامل صحیفه نیاز زبدة الاماجد والاعیان قدوة الافاضل والاماثل
فی الزمان مولانا نور الملة والدین محمد ضوعف اقتداره و انواره بمسامع مجامع
این دیار میرسید در اعلاء اعلام علوم علمای انام خیر انجام وظیفه تعظیم عظیم و اکرام تمام ارزانی
می دارند وظیفه رفیع الشان ایشان را بر طبق مودی هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
ممتاز و مستثنی گردانیده نقوش عز اعتبار ایشان بر صفحات صحایف روزگار رقم نگارند

هر که بر روی زمین تخم امیدی کاشته از سحاب دست دریا تو باران یافته

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم لاجرم عرصه بسیط بصیت
نامی ملازمان آن آستان که قبله اصناف دیوزمان است مشحون گشته و آثار تفوق و تقدم ان
بر تمامت سرافرازان و گردنکشان عالم مقرر و مسلم آمده امیدواری دعاگوی حقیر که از نسب
او شرف انتمای سادات زرکش نیشابور گشته آنکه بمقتضای صلاح و فلاح دولت و مستدعی
نیابت و ارتباط مکنت و واسطه ابقای ذکر جمیل و وسیله ایفای اجر جزیل و ذریعه مباهات
و مفاخرت و موجب ناموس دنیا و آخرت تواند بی سبق طلب و توجه او با وجه وجوه
ظاهر گردد و چهره آن با حسن صور از پرده غیب تجلی نماید چون حصول این موهبت متیقن
طیب حال ارباب حاجت بعنایت بی غایت سلطانی مستظهر و امیدوار است بکو یکه
خوش آن ساعت که بشر آتش انگیز بشارت یابد از هستند دلاویز میخواهست که درین باب
اطناب نماید اما خجالت ابرام موجب اعراض گشته اختصار با دب نزدیکتر می داند





ای سرافراز جهان دولت قرینت باد و هست تا قیامت ملک جم زیر نگینت باد و هست

حکمت الهی بمحض رحمت شامله
نامتناهی چنان اقتضا فرموده که طایفه از خواص انسان از میان امثال و اقران برگزیده
و بتشریف مرتبه خلافت و جهانداری و تعیین درجه سلطنت بر صفحات صحایف
روزگار نگارند و رایات مباهات و مفاخرت دنیا و آخرت بر اوج فلک دوار افرازند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و چون حضرت جنت
حضرت سلطنت مآب خلافت انتساب خسرو جهانگیر عالم پناه مظهر السلطان العادل
حبیب الله رقاب جبابره عرب و اکاسره عجم زمان فرمای مسند دید طبقات
امم سلیمان سپهر دین پروری نوشیروان بارگاه عدالت گستری بقیة آثار سید المرسلین

خلف صدق ارباب الحق الیقین راهبری کز سر صدق و صفا رفته قدم
بر قدم مصطفی بحکم فاروق حق از باطل است با شرف خالی از آن عادل است

لا زالت اطناب خیام معدلته باوتاد الخلود ممدوده و ظلال کمال مرحمته علی
مفارق الخلایق مبسوطه ممدوده از لطایف کرم ربانی و ظرایف نعم سبحانی بشرف
سلطنت و جهانبانی ممتاز و سرافراز گشته اند هر آینه بر حسب احسن کما احسن الله الیک نصب العین
ضمیر منیر همایون جهان خواهد بود که باصابت رای مملکت آرای و سیاست تیغ ظفر نمای
مشکل کشای ایشان بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان ممهد باشد و قانون
عدالت و مرحمت که بر وفق فرموده بالعدل قامت السموات والارض قوام نظام
عالم با انتظام این استمرار و دوام تواند یافت در میان طبقات امت که ودایع صنایع

فطرت انور مقرر کرد   حق ز شاهان بغیر عدل نخواست   آسمان و زمین ز عدل بپاست

سلطنت خیمه ایست بس موزون   کش بود راستی و عدل ستون   درین ولا که صدر

رفیع القدر زبدة الموالی وقدوة الاعیان والاهالی مولانا نور الدین محمد زاد الله تعالی انواره

وضاعف فی الدارین اقداره که پیوسته بنسبت آن خانواده عظیم الشان حلقه بندگی

در گوش دعاگستری بجهتی پرورش دارد و علی الدوام در مجلس خاص و عام بر مقام طریقه

ثناجوئی و مدحت گذاری آن دودمان رفیع المکان بجای می آرد دیگر باره رهنمونی

دولت از وطن مالوف عنان همت بصوب درگاه همایون مصروف ساخته است

فقیر مخلص که مدت متمادی است که بوسیله استماع انواع اخبار خیر آثار آن عتبه عالیمقدار

در سلک دعاگویان دولت قاهره منخرط است و بسبب موانع متنوع من بین ایدیهم

سدا و من خلفهم سدا حجاب احرام حرم حریم آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال

مدار صحبت او را از رعایت رسم ساری خالی بگذاشت امید آنکه بمقتضای فحوای

وللارض من کاس الکرام نصیب   پرتو اشعه آفتاب التفات ملازمان درگاه برحقیقت

مجاری احوال این دولتخواه افتاده شرف نامه آفتاب طلعت بدین ذره بی سر و پا رسید

هرآینه بوسیله ذکر جمیل و ایفاء اجر جزیل خواهد بود زیادت انبساط طبعی نماید و بر دعای دوام دولت

اقتضا می نماید   الهی تو این شاه درویش دوست   که آسایش خلق در ظل اوست   بسی بر سر

خلق پاینده دار   بتوفیق طاعت دلش زنده دار

پاکا خداوندی که وجود

خجسته وجود خسروان دادگستر دین پرور را سبب روا کردن حاجات و ملتمسات

محتاجان ستم دیده گردانیده و حضرت همایون سلطان زاده خورشید صورت جمشید سیرت را

آن سرافرازی که سر دولت قرینش باد و هست   تا قیامت ملک جم زیر نگینش باد و هست

رایت دولت فراز آستانش باد و هست   آیه نصرت طراز آستینش باد و هست

خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه بزیادتی تائید و تقویت سرافراز گردانیده

تا شرف وجود خود را در اشاعت آثار خیر و برکت ممتاز و سرافراز می دارند و در روا کردن حاجات

و ملتمسات محتاجان و فرو ماندگان تقصیر و تاخیر روا نمی دارند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

والله ذو الفضل العظیم بعد از عرض نیاز معروض عتبه عالی آنکه مدت متمادی است که زبدة الاطباء

الاعاظم مولانا شمس الدین محمد بجاذبه خدمت آن درگاه سلطنت پناه از وطن مالوف و مسکن معهود

منفصل گشته ملازم موقف فلک اشتباه است و والده ضعیف شکسته حال او در زاویه فقر و

عمر بمحنت و اندوه کدورت آمیخته و می گذارند نه روز و نه روزگار و نه صبر و نه دل و مع ذلک

در خلال این احوال برادر نامور او مولانا المرحوم غیاث الدین طبیب ودیعت حیوة بمقتضی اجل

سپرده و متروکه او بی حضور برادری که آنجاست در میان ورثه اصلا قسمت پذیر

نمی گردد اگر بملاحظه مزید دولت دنیا و آخرت پرتو رحمتی بر صحیفه روزگار مادر پیر فقیر فراق زده

مصیبت کشیده او اندازند و دو سه روزی در آخر حیات موهوم عاجزه بیچاره بدیدار

فرزند دور افتاده او که لامحاله مستتبع قسمت ترکه متوفی و قرار حق در مرکز خود نیز خواهد بود

بنوازند رجا واثق و وثوق صادق است که برکات مثوبات آن بروزگار همایون

عاید گردد و بعد ذلک برحسب فرمان واجب الاذعان یکباره متوجه درگاه عالم پناه

گردد

حضرت عزت عزشانه آفتاب دولت روزافزون

اعلیحضرت سلطان و سلطان زاده ربع مسکون عنوان نامه خلافت و شهریاری

وفهرست ابواب سلطنت وجهانداری خاتم نگین عظمت وجلال ونگین خاتم ابهت واستقلال
المنظور بانظار عنایت رب العالمین غیاث الملک والسلطنة والدنیا والدین شهنشاه
الغ بیک کشورگشای سرتاجداران بخت‌فزای خلد الله سبحانه ظلال دولته علی مفارق
الحاضرین والغایبین بر صفحات صحایف روزگار همگنان تابنده وپاینده باد دارا
بالنبی وعترته الامجاد الایجاد غرض عرض این ضراعت آنکه مدتی متمادی است که عبد
مولانا اعظم زبده اطبا العجم مولانا شمس الدین محمد باستظهار عنایت بی دریغ
حضرت سلطانی صاحب قرانی ترک اقامت وطن مالوف خود گفته ملازم درگاه جهان
پناه است چون درین ضعیف این اوقات بواسطه کبر سن ضعف تمام بمجاری احوال
والده بیچاره او که از صالحات امت تواند بود راه یافته رجحان سفر آخرت مبنی
بر کثرت اشتیاق وآرزومندی بدیدار فرزند ارجمند در غایت اضطراب وبیخودی
می باشد اگر چنانچه خالصا لوجه الله تعالی وطلبا بجزیل ثواب در ان مرتبه اثر ترحمی که همانا
منتج صنوف سعادات دینی واخروی خواهد بود ارزانی داشته مشارالیه را دو سه روزی
اجازت مراجعت فرمایند مشروط بانکه اتفاق توجه او بدان درگاه همایون چون مرضی
وپسندیده نواب کامکار باشد از سر قدم ساخته روی بدان قبله اقبال کند
بار دیگر توفیق اضافت خیر واحسان رفیق طریق بندگان رفیع الشان باد

حق سبحانه وتعالی که دهنده مرادات وبخشنده بیمرادات است در دیوان نخست
قسمت بموقف پروانه رفع درجات مرتفعات منشور دولت واقبال حضرت علی منزلت
سلطان کامکار کامران مظهر اسرار الهی مطلع انوار پادشاهی شهسوار میدان سروری

شهریار



شهریار کشورداد گستری مرکز دایره جهانبانی مدار نقطه صاحب قرانی خلد الله ظلال سلطنته
وافاض علی العالمین زلال رافته بطغرای جهان آرای وانا سناه الملک موشح گردانیده بپیوسته
بیامن دولت روض حسنات تازه وفیض برکات بی اندازه بعموم رعایا شادان وحدود
ممالک آبادان وهمواره زمره مخالفان دولت مطیع ومنقاد واوضاع زمان روانی جاری بر حسب
آرزو ونهج مراد هر آینه چون سابقه عنایت ازلی خسروان کامکار را جهت صلاح
جهانبانی خلعت اقتدار ارزانی دارد گوهر آثاری که دران امور از دولت ایشان بظهور
پیوندد موافق مقتضای حکمت مصلحت دنیا وآخرت بوده رای آفتاب اشراق ایشان
پرتو اهتمام بر ساحت موافقت والتیام اندازد موجب اشارت والحب فی
الله فیض من مواهب الله شرایط اتحاد ویگانگی در جمیع احوال مرعی دارند وبواسطه آن
علی الدوام ثغور اسلام بسلامت باشد واز مرور لشکرها غبار تفرقه بر دامن روزگار ودیع
از پیکار ننشیند ولله الحمد والمنة که این صورت پسندیده باحسن وجوه از ماصیه
احوال خجسته مآل آن اعلیحضرت سپهر مکنت خاقان ظفر قرین صاحب قران ممالک رقاب
جبابره عرب واکاسره عجم فرمانفرمای صنادید طبقات امم سلیمان سریر دین
پرور نوشیروان بارگاه عدالت گستری خورشید آسمان عظمت وجلال جمشید ایوان
ابهت واستقلال لازالت اطناب خیام خلافته باوتاد الخلود ممدوده وظلال جلال سلطنته
علی مفارق الخلایق ممدوده نسبت بدان حضرت خلیل خلت روز بروز روزگار ظاهرات
وطنطنه صیت آن دم بدم در اطراف واکناف جهان شایع وباهر وامیدواری بلطف
وکرم باری جل شانه وعظم سلطانه آنست که این معنی وسیله دولتهای دینی ودنیوی
ورابطه سعادتهای صوری ومعنوی گردد واز میامن برکات آن در احوال واوضاع عالمیان

آثار ارجمند و نتایج دلپسند بظهور پیوسته عقود دولت طرفین و قواعد سلطنت جانبین
تا انقراض جهان از آفت زوال و نقصان ایمن ماند و کمترین دولتخواهان که بمراقبت عنایت
الهی به نیازمندی و هواخواهی آنحضرت اختصاص تمام دارد فی جمیع الازمان والاحوال
در زیادتی اسباب مصادقت و افزونی جهات صدق مودت سلاطین عظام بتمهید او جهد
کثیر و سعی بسیار بظهور می آورد چون سایر دولتخواهان مخلص از میمن این وفاق بهره مند گشته
علی الدوام بعین عنایت ملحوظ باشد درین ولا که جهت عرض عبودیت که بر ذمه همت همیشه
فرض است فلانی که محل اعتماد تمام بود متوجه درگاه سلطنت پناه گردید اگر بضاعت مزجاة
اخلاص که معروض خواهد داشت شرف قبول التفات خدام یابد فهو غایة المامول و نهایة المسئول
زیادت ابرام موافق مقتضاء رعایت ادب احترام نیست و الهمیشه ظلال السلطنة الی یوم الدین

در مراسلات مصاحبان جلیس و یاران

انیس نماینده سر خیال بلاغت مآل

غرض از عرض این ضراعت آنکه فقیر منتحل انتحال این سطر
بمدت ده سال بر حسب اشارت آن عالیحضرت بجمع و ترتیب مآثر سلطان اشتغال نموده
در عرض پنجاه روز مسوده آن از نزدیک بهشتاد جزو مرتب گردانید مشتمل بر مقدمه و چهار
مقاله مقدمه در بیان نسب همایون و مقاله اول در ذکر بعضی احوال حادث در اوان
جلوس بکرمت ایشان مقاله دوم در فنون شرعیات که التزام نموده اند و سیم در اقسام
عدلیات و چهارم در ابواب خیرات و چون در اوراق اصل سواد که بموجب فرموده
آن عالیحضرت بدین فقیر سپرده اند سیاسات و تادیب جمعی که بسبب خباثت
نفس و شرارت ذات و هر نوع خیانتی دیگر مقهور و مستاصل شده اند مثبت و مذکور بود

بضرورت



بضرورت اشارتی بمعایب و قبایح آن طایفه می بایست نمود تا غضب و سیاست از سبیل عدل
و انصاف باشد بتخصیص که بعضی از مقهوران در ابراز ذمه خود رسایل متنوع نوشته
بودند و بنده نیز بر حسب فتوی ائمه خود را رخصت نوشتن آن احوال برین وجه
می دانست که مجرد حکم السلطان اکراه ذکر معایب ایشان می توانست بر ضمیر آفتاب تاثیر
روشن است که جمیع تواریخ سلف مشتمل است بر اقسام ترتیب که بسبب هر یک از انزا
مدح و ذم باز نموده اند بلکه کتب مشایخ چون مثنوی مولوی و حدیقه شیخ سنایی و جام
جم شیخ اوحدی و سلسلة الذهب حضرت حقایق پناهی و سایر دفاتر علماء عصر نیز
بتخصیص علامه شیرازی در نسخه فلاتم مشهور شده وجه جای آنکه کلام مجید سبحانی نیز محتوی
بر بسیاری از آثار قدح و مذمت و قهر و عقوبت پس فقیر حقیر نیز بتتبع سلف و رعایت
دستور اشارتی بمعایب جمعی که در مسوده مقهور بودند لازم داشت تا سبب غضب سلطانی
ظاهر گردد و بسبب اسم طالب علمی بمرور روزگار عیبی عاید نگردد و جمعی دیگر از اسباب تسلط
واقف اند که همیشه نسبت بفقیر بیچاره در صدد ایذا و اضرار می بوده اند و تقاصی
تمام دارد از آن نسخه تمام مجرد هیولای را پیش از آنکه صورت تصحیح و تنقیح یا بدلی تقریب
گرفته چندین سال نگاه داشتند و نگذاشتند که بمحک صحت و اصلاح بقرار و قوام آید
تا درین اوقات که آن حضرت عنایت فرمود بجمع و تالیف اصل تاریخ همایون اشارت
فرمودند آن صورت بهیچ وجه ملایم مزاج آن جماعت نبود اولا در باب ضبط
مسوده عذرها گفتند و ثانیا تدبیرات و تحریکات نمودند که بهر حال آن صورت
تغییر یابد و سلسله التفات آنحضرت بحال این فقیر انتظام نیابد و علی الجمله اصل
مسوده تاریخ بیشینه پس انداز کردند و از جمله هشتاد جزو که همه در باب شروع

عدل و احسان و خیرات موکد بآیات قرآنی و احادیث رسول نصایح مشایخ
و چند ورق مستغرق از قبیل امور سیاسی که تعلق بزمره موذیان که بر اضرار مسلمانان
اصرار نموده اند دران باب هرچند مبالغه در ذکر معایب آن مقهوران پیش رود
آثار عدالت پادشاه اسلام بیشتر باشد بنظر عالی رسانیده اند و آنچه
اصل الباب کتابست مخفی داشته و محجوب گذاشته و غرض اصلی ایشان اظهار
نسبت خباثت الواقع بنفس این فقیر که چند سال سال میگذرد از خباثت مجلسهای
پراگنده ایشان اعراض نموده بوسیله ترک و تجرید در گوشه مسجدی بی طمع وظیفه بکنج
و گوی مباحث علمی اشتغال دارد و در واقع موجب این عداوت و غلو در اظهار خباثت
غیر ازین نی که بنده از مجالس چنان احتراز نموده بدستور سابق تردد و آمد شد نمی نماید
و با آنکه همین جماعت بعداوت دایمی که روز بروز آثار آن بوصول میرسد و سعایت
اکابر دین دران باب بجایی نمیرسد دفترها در دست این فقیر پا ساخته و پرداخته اند
و بعضی از خواص مجلس ایشان که هم دران حوالی با نتجاب تواریخ عالمیان منعوت اند
در هجو هر یک ازین مقهوران دیوانی دارد و بنده را نیز دران باب فرو نمی گذارد
و هرگز ازین طرف تعرضی بظهور نرسیده با وجود رخصت شرعی که جزاء سیئة سیئة
مثلها مکافات آن مصلحت ندیده لاکن [illegible] کبر و مطرب مست و بر ما نام فسق انگاشته
انما اشکوا بثی و حزنی الی الله اکنون بدین مقدار که مجالب دخل یافته اند در کوی و بازار
با یذای و اضرار تعرض نامقدور میرسند امیدوارست که چون آنحضرت بحمد الله سبحانه بکمال
دانش و عدالت سزاوار از طغیان قصد ارباب تسلط در اشرف محجوب نمانند مرغ حریم گلشن
عشق توام چرا برمن فضای عیش بود تنگ چون قفس و هو حسبی و نعم الوکیل مخفی نماند

که فقیر گوشه نشین را درین تصدیع هیچ نوع غرضی و مدعایی نیست غیر ازآنکه در مجلس عالی
از افساد اهل غرض ایمن باشد در زاویه فقر و شکستگی بدعای دولت مشغولی تواند نمود

عرض الخدمت و الضراعة مع قلة البضاعة و الاستطاعة

ای دران ساعت که دادی مهر گردون را جمال مطلعی میگفتم و هر نوع می بستم خیال
من درین اندیشه بودم کز ره رسید قاصدی چون باد صبح از غره جاه و جلال علی الجمله
از ورود عنایت نامهای همایون مخدوم ممالک ربع مسکون یعنی آن قبله آمال که بر درگاه
از سر صدق صفا روی نهند اهل کمال خلد الله ظله المبین علی مفارق الحاضرین و الغایبین
که مصحوب ایاد موصل عالی برسم هر یک از افاضل و اعالی شرف نفاذ یافته نام این
خاک نشین آستان عجز و نیاز بطفیل همگنان رقم زده قلم مرحمت و احسان گشته بود
مردم همه از دیده و سر پیش دویدند اشک من غمدیده ولی پیشتر آمد چندانکه
عقل از دور اندیشی اندیشه می نماید جز بلسان لا احصی از عهده ادای معذرت آن
بیرون نمی آید اما همعنان قوافل صبح و شام وفود ضراعات خیرانجام بذروه عرض
میرسانند و همرکاب رواحل لیالی و ایام هر شهر از غره تا سلخ جنود دعوات
خجسته فرجام از باطن پاکان متوجه ظاهر تلخ می گردانند بود بر دامن مدحت تقصیر
دست خیال ورنه بهر تو گفتی هزار بحر طویل ره دعای تو گویم از آنکه ممکن نیست
ره ثنای تو بردن بلطف هیچ سبیل اللهم خلد ظلال عنایته بفضلک الاعم الاجل
واحفظ باخیر الی فطین حیثما حل و حیثما ارتحل آمین رب العالمین
چون رسید منشور دولت ز آسمان عز و جاه

خاکی برا جز دعاگویی چه یارای جواب . عنایت نامهٔ نامی که از موقف التفات
حضرت مخدوم مملکت پناه خداوندگار خواص نوع انسان علاء دنیا و دین عالم عدل و جان
آفتاب عدل کز آغاز انسان آمده است . برجا او مدار چرخ دیر اخترش خسرو
اقلیم دانایی که می باید گرفت عقل را تعلیم درس از خاطر دانشورش خلد الله ظل
المبین علی مفارق الحاضرین و الغایبین نامزد فقیر حقیر مجهول الذات و الصفت گشته بود
بوسیلت هیچ فضیلت روی عزیمت بارتکاب جواب آن نتواند آورد و بوظیفهٔ دعای
درویشانه اختصار نموده از اطلاق عبارت عاری از استعارات منشیانه
بذروهٔ عرض میرساند که چون بحکم استعینوا من اهل القبور زیارت مقابر اکابر دین
و مشاهدهٔ مشایخ صاحب یقین قدس الله اسرارهم از مقدمات حصول
مقاصد دینی و دنیوی و موجبات وصول بمطالب صوری و معنویست و ملازمان
عتبهٔ عالی در سلوک جادهٔ این سفر مبارک مصحوب قوافل شوق دلفوار میان آن
فتوحات واجب دیده اند و فتح ابواب مرحمت و نوازش در طی صحایف عنایات
بی دریغ بروی خاک نشینان راه فقر و نیاز علاوهٔ آن گردانیده رجا واثق است که
از قبیل دریافت موافقت کعبهٔ حقیقی محسوب گشته اشارت بشارت آیین
حجة مبرورة لیس جزاؤها الا الجنة بمسامع تیقظ و انتباه رسید طواف کعبهٔ دلها اگر
توانی کرد بکن که هیچ نپذیرفته در جهان است والله سبحانه للدنیا والدین و لا یخلیهم
من عز و تمکین بالنبی و آله

بعد از عرض نیاز بلسان اختصار
و ایجاز معروض آنکه سپاسگزاری این نعمت که نام فقیر خامل الذکر دور مانده از عتبهٔ دولت





بعد از تمادی مدت انتظار بر حواشی عنایت نامهٔ مخادیم نامدار رقم زدهٔ کلک نوازش فرموده
بودند بزبان شکسته اداء آن نتوان کرد و بیجنان برهم بسته استقصا نتوان نمود و الحق مرا
چه زهره که این آرزو بدل گذرانم که بر من ثمر از نخل کلک خویش فشانی بس است این که زکات غذ
جو بر طبق کنی آنرا طفیلی دگرانم بران کناره نشانی بر وظیفهٔ دعای درویشانه اقتصار از
اطلاق عبارت عاری از استعارات منشیانه بذروهٔ عرض میرساند که از عدالت
نبود دور گرش پرسد حال پادشاهی که بهمسایه گدایی دارد ظل عالی مدی الایام
و اللیالی بر مفارق ادانی و اعالی مخلد باد
بعد از عرض بندگیهای گرد بوی وفاداری ورزند معروض مجلس عالی آنکه رشحات نفحهٔ خادم
نواز که از ینابیع عنایت خدام رفیع مقام بر ساحت احوال با اختلال این شکسته بال فایز
نهال امال از آن نضارت یافت و حدایق امید طراوت پذیرفت مراتب بنده نوازی شیمهٔ
کریمهٔ کریمان است و ذره پروری شیوهٔ قدیمهٔ آفتاب سپهر احتشام بر ضمیر منیر نواب کامیاب
واضح باشد که صورت تقصیری که غایت ادب بوده الحق من کیستم که نامه نویسم بسوی تو
در نامهٔ سگانش نویسید نام من اما هر روز دریوزهٔ درویشان در پیش و همیشه اندیشهٔ فقیران
خیر اندیش از درگاه واهب علی الاطلاق آن است که ظل ظلیل صیت دولت آیت اعلیحضرت چنانکه در
اطراف و اکناف جهان شایع و مستفیض گشته آثار عقود عقاید آن تا انقراض ادوار بر صفحات صحایف
روزگار محلی و مستدام باشد هم از لطف او دوستان بهره مند هم از قهر او دشمنان را گزند
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور بعد از تقدیم ستایش مبهمس بسیار
بخشایش عرضه میدارد که رشحات نفحهٔ بنده نوازی که از سرچشمهٔ عنایت خداوندی فایض
گشته روضهٔ جان و جنان متعطش زلال شوق و نیاز را یکباره تازه و سرسبز گردانیده

آمد مرغی برگ گلی در منقار    بر روی خط از سنبل تر کرده نگار    مضمون خط آنکه ای خزان دیده چمن
یاد خوش بکش کز تو کرد ابر بهار    و هر آینه ظهور این کرامت که بحسب قاعده رعیت پروری و اخوان
کم نام را نام برده اند و از نظر افتادگان پی سرانجام بخاطر گذرانیده نتیجه آن تواند بود که این بضاعت که
سلوک طریق رسوم و آداب قاصر افتاده اگرچه بحکم آنکه    من قصر راد ولت را کیم تا بلبل آوازگی کنم
در ملازمت صوری بقصور منصف نیست و چون بشیوه نوازش خودان و بخردان بشیمه کریمه کرمت
شکسته دل در تعیین در موقف خجالت بالتفات خاطر اشرف و او بعد حین مغفرت و مستظهر
والله میسر الامور بفضله الواسع    بدین امیدهای شاخ در شاخ    گرهای تو مارا کرد گستاخ    ورنه
ناکرامین خاک بنشیم    کز از دیوار تو گردی خورشیم    آفتاب دولت و سایه مرحمت مخدومی مملکت
پناهی    تا روی دلبران بود از خال دلفریب    تا زلف مهوشان شود از چین دربا تابنده
و پاینده باد

طالب ریاک ای نسیم شمال    قم در مرکعبة الامال    نفس از روی صدق تنگیس کن    راه اخلاص فن
آمین کن    از خوابان بند بار نیاز    راه پرواز و ملک سند انداز    چون رسیدی راه راه پرس
آستان جلال و جاه پرس    یعنی مجلس عالیجناب امارت مآب مملکت پناه معدلت دستگاه دولتمند
برخوردار مؤید مظفر سعادت یار شهسوار گره خاک عنان گیر توسن افلاک گردن کش عالم ترک و بحر کیسه
آقای مغفارک نصرت و تأیید    سپهسالاری صاحب قران    زنت نخبه بوزخت شان
طرب گاه خوبان فرخنده فال    که مرکز نگیرد دل آنجا ملال    ادام الله سبحانه فی اولاده معالیها
بسعادت شرف بی لواه بتشریف و رفعة و مکانا علیا چه لامحاله صیت نجابت آن جوانبخت کامکار
از ابنای زمره متوجهان اقطاع و اقطار ربع مانده و حامل صحیفه ضراعت مولانا الفاضل الکامل ذو
الاصول و الاعیان و قدوة الاماثل و الاماجد فی الزمان مولانا نورالدین محمد زیده مفاخره و معالیه



این دیار چنان رسیده که همواره آن صاحب دولت عالی همت فتح ابواب مروت و فتوت نموده
وظایف احسان و انعام بطوایف خاص و عام میرسانند بنوعی که داستان حاتم در جنب صفت جود و کرم
آن مظهر آثار معالی سمر طی گشته و خلعت زیبای بخشش و نیکوکاری بر آینه بر قامت دولت و بختیاری
برودی نسبت گشته امیدی کاشته    از سحاب دست در بار تو باران یافته    و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء لاجرم عرصه بسیط بصیت بلند نامی آن عالیجناب مملکت آرای مشحون بمیامن همت و آثار
تفوق و سرافرازی ایشان بر ناصیه امرا و گردنکشان آفاق ظاهر و باهر امید آنکه پیوسته
از ریاض مجاری احوال خجسته مآل شمیم اسباب دولت دینی و دنیوی و موجبات کرامت صوری و معنوی
چون نکهت ریاض از نسیم بهاری فایح گردد و از مشارق کامیابی آمال انوار سروری و جهانداری
چون بارقه برق از ابر آذاری لایح باشد اگر بعد الیوم مخلص نیازمند بجان و دل آرزومند از بر مقتضی
فحوای الانتقال که تالی برق مونا من حزب هستند و نسیم سحره من لی نجد بخاطر خطیر گذرانند
و ریاض استظهار و امیدواری او را برشحات تفقدی تازه و سیراب گردانند چون فیض
تو عام است از نیما چه عجب مزید تطویل متضمن اثار معض هست و المعاد و علی کرمه الاعتماد
عالیجناب امارت پناه هدایا دستگاه امیر خیر نامدار عالیمقدار عمدة امرا
الملک و صفوة ارکان الدولة    دو شش ضمیر تیز زبان بلند قدر    با بر قعد زمان دولتت و ایدولی
شوکته و حشمته حسامه بجنود العز والاقبال و سیفا لو ذو العظمة و الجلال را    هر صبح و شام قافله
از دعای خیر    در صحبت صبا و شمال میفرستمش    یارب دعای خسته دلان مستجاب باد
تا دیده رخ مراد تا چشم نزنیم    چون رحمت عمر بکار نکه بگذشت    هر چند این فقیر از شاع
که از جمله متعطشان زلال وصال جناب حکومت امیر و صاحب اعظم آنجناب و اقرب مشاهیر
ام    انکه منکشف در بن سرای وجود    تنها ده قدم فکم عدم    نظام الدولة و الدین جم حشمت

رب العالمین و منه روزی بسنبیل آن مقصود مستسعد گشته از حسن ملاطفت و میمنت ابنان
آرامش و آسایش یافت اما بسبب مخالفت روزگار هنوز از وصل او ناخورده جامی
شراب هجر او در جام جان ریخت . آری تقدیر را تدبیر نمیتوان ما شاء الله کان ببعضی ناخوش
و خوش که رضا دهیم بهتر است . اکنون مکنون خاطر فاتر آن است که من بعد اگر سعادت مساعدت
از حضیض گلخن رذایل باوج گلشن فضایل بلند طبیعه و دب غنو مقتضا عد کرده که آنچه در ایام
صبا و ریعان شباب از ارباب فضیلت و کمال اکتساب نموده بود بتمام و کمال در صحبت عوام
لاطایل تحتها بباد فنا رفت فصرنا کما کنا الغابد ننا مأمول آنکه چون حقیقت مراسم جانبین اتحاد گرفته
و صورت لوازم طرفین یگانگی یکانگی مبدل گشته جهة تاکید عقود مودت و اخلاص و تجدید عهود
محبت و اختصاص شرایف مخاطبات متوالی داشته بسوانح مهمات اشارت فرمایند تا
مفترضات خلوص عقیدت بران مترتب گردد که لا محاله وظیفه دولتخواهی حقیقی گردد است
از تو قسم گر وصال بر فرق است بلکه یکی صد هزار خواهد بود با عشق تو جان ما شناخت
با غم و غم عشق تو جان با غربت  زیادت ازین اقدام اقدام اقلام عرض طول کلام مقتضی ملالت
و موجب خجالت نمود در اداء بدین ختم سخن  والسلام علی تابع الهدی  پیام دوست از ساعد
ای نسیم شمال  قدمت خیر قدوم و قلت خیر مقال از اشراقات مرات صفا و لمعات جام
جهان نما که عبارت است از عبارت و استعارات کتب فضایل انتساب جناب مکرمت
مآب برادر صاحب اعظم المعروف بالاحسان و الکرم نظام سلسله آفاق الموصوف بمکارم
الاخلاق  آن که از کمال عقل مرتضی فضیل عاشر و از ترشح لطف طبعش پایه زلال در کل نظام
الحق والدین ادام الله ایام دولته الی یوم الدین توانم بود  نوری از روزن اقبال در افتاد و ما
و نظم و نثر گره صورت گشود و فیها مصباح داشت زنگ ظلام و واردات روزگار و صادرات لیل و نهار

و نهار آرزوی



آرزوی آینه دل این سبیل زدوده گشت  از خط تو دیده را که سب کردم و از لفظ نطق تو زنگ
خاک کردم و رز نامه میمون تو بر جسر فی را مانند الف میان جان جا کردم  حق علیمست و کفی به شهیدا
از شدت مفارقت آن یگانه زمان نامی تمام و شفقت مالا کلام دارد  بی روی تو میرود دل عزیز عزیز
ضایع تر ازین عمر بسر نتوان برد  اما چون بر وفق سعادات تجدد کل یوم و اقبال علی رغم الحسود
در ضمان صحت و سلامت و مقام دولت و عزت اند اسپند های توفیق شکر گذاری این نعمت نماید
و منه الاجابت و الیه التوفیق  در اینوقت میخواست که نامه مطول مشتمل بر حکایات و امثال و ابیات
موشح بانواع عبارات و استعارات بنویسد اما  دل گفت برو غالیه بر مشک مسای
و نیز اگر در بحر ساحل اشتیاق غواصی نماید فریاد  ای در محیط عشق تو سرگشته نقطه دل از نهاد
بر آید و اگر در ذکر شدت و کربت ایام از جام غربت بر زبان راند  شاید دل نازک
نیارد طاقت  لاجرم طی کلام بی نظام نموده در بیت الاحزان حرمان بموافقت و رفقت
سایر دوستان  بر وز درس ثنای تو میزنم تعلیق  لب وظیفه مدح تو میکنم تکرار
امیدست که بعنایت الهی جمعیتها نه بستنی که متضمن ادراک حصول حضور السرور باشد میسر و محصل گردد
والله علی تیسیر ذلک قدیر زیادت ابرام نمیرود دولت و جلالت کی دوام
اعلی الله تعالی شانه و صانه عما شانه نظام مخلص دولتخواه بی اشتباه
الوف تحیت و دعا و صنوف مدحت و ثنا بمحل عرض و موقف عرض انها میرساند و از شکایت
نکایت روزگار نا سازگار که مجمل آن مفصل و مسرد فراق محبوع شده بود حرمان فواید صحبت آن
یگانه زمان است بمقتضی فحوی ان القلوب تشواهد اعراض حسب استماع نماید  جام جهان نمای
ضمیر منیر دوست  اظهار اشتیاق خود انجا چه حاجت است  ایزد تعالی اجابت المطلوب
که منتهی امنیت و قصاری مرام منیت است عنقریب کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد

در بیوقت که قاصد اصحاب رسیده بود با وجود عهود مواخات و عقود مصافات که باری از این طرف
بواسطهٔ تباعد مکان و تمادی زمان هجران سمت فتور و نقصان نخواهد یافت لا اصالة و کتابت
یاد این سوخته خام طمع نفرموده بود بسیار بسیار صعب و دشوار می نمود ما را بتو ای دوست از این
بود گمان فات ذی القربی والمساکین حقه چون پیش از رفع انفصال تتمهٔ از صورت اختلال
این دیرلی خبر و منزل صحایل تصویر رای منیر کرده بتکرار قاصص القصص مصرع میکرد و الکلام
من التکرار تصدیع دولت و سعادت مستدام مژده وصل می دهی بشرک الله ای صبا
صبح سعادتی بدم پیک خجسته پا ای نفس معطرت مونس دل خوش آمدی وی قدم مبارکت
راحت روح مرحبا نسیم تلطف و تفقدی که از مهب موهبت و تودد جناب عنبر
تراب امیر صاحب اعظم عمده اکابر العجم افتخار اعاظم الفحول قدوة الارباب الفروع والاصول
المختص بعنایت الملک الاحد نظام الدولة والدین سیدی احمد عظم الله قدره و دام علی سماء
السعاده بدره جبهه ترویج شوریدگان مطارح غربت و ترویج ارکان مبارح کربت وزیده
بود رسید همچون بسروی بخاطر محزون و بوصول میامن نفحات آن گل دوستان چون
دل گل بوستان بشکفت و قد خمیده شکستگان چون تیر و روان راست گشت دل رفته
بوده و جان شده منت خدایرا کان دل بسینه آمد و آن تن بجان رسید حق سبحانه توفیق
شکرگذاری عشری از معاشر و اندکی از بسیار آن حقوق کرامت کناد انه رئوف بالعباد
درین وقت که موصل عزیمت سعادت زمین بوس داشت این کار دولت کنون بکام
رسید صحبت او را از بضاعت مزجاة دعای خالی نگذاشت باشد که سواد این شب
وحشت زپیش دیدهٔ من بردن برد خبری ز آفتاب باز آرد اگرنه چون از فحوای
مطاوی مخاطبات شریف معلوم مستفاد شد که عنان تعقب بصوب آن مطوف معطوف فرموده اند

دل قناعت نمیکند بخبر دیده راضی نمیشود بخیال بشتاب چو بی صبری ما میدانی
امید واثق بعنایت حضرت باری جلت قدره و علت کلمته آنکه هرچند زودتر لطیفه
کرامت فرماید که چهرهٔ آن مطلوب از نظر حرمان محجوب نماند انه علی ذلک قدیر و بالاجابة
جدیر زیادت نوشت عزت از هرچه هست افزون باد
گر بصد منزل فراق افتد میان ما و دوست همچنانش
در میان جان شیرین منزل است چون ریاض اخوت دینی و مودت یقینی جناب رفعت مآب
امیر صاحب اعظم قارن الاصل جمشید الشیم افتخار روزگار محض لطف و عنایت پروردگار
گلی بی آفت از باد خزانی نهال تازه پر برگ جوانی نسب گوئی بحمدالله ز جمشید حسب گوئی
نیامیزد ز خورشید اعز الله تعالی انصاره و ضاعف اقتداره نظاما احمد از سحاب مرحمت مخالصت
و مصافات نضارت و طراوت تمام یافته و نهال اقبالش از ترشح طلال فضال بحد اعتدال
و نشو کمال رسیده دو سه روزه حجاب مباعدت صوری مانع مقاربت معنوی نمیگردد گر بر ملا
ارواح قرب اقرب نیست اگرچه بر شرف البعد ند اشباه و پیوسته خاطر شکسته بسته
متعلق و متوجه می باشد که بر جناح عود احمد عزیمت معاودت نموده شمعی گرفته و مرد برآرزوم
باز وین دامن چاک بردوزم باز امید واثق و وثوق صادق که هرچند زودتر چهرهٔ
آن مطلوب با حسن صور از پردهٔ غیب تجلی نماید و من الله الاعانة والتوفیق نعود مصرع
خاطر خطیر گشته تصویر رای منیر می کند که چنین استماع افتاد که جمعی صاحب غرض الذین فی قلوبهم مرض
که بتتبع انما یرید الشیطان ان یوقع من العداوة و البغضا منتهی همت ایشان است در قم الله
یشهد ان المنافقین لکاذبون آیت روایت ایشان صورت افترا البسع یکی از اقربا رسانیده
و حاشا از اثر آن خبر که حکم نه ابهت عظیم دارد گرد ملال بر چهرهٔ احوال آن عدیم المثال نشسته حق تعالی

آگاه و برسرایر ضمیر گواه است که مرکز تتمه ازین صورت که از مقوله القای بدسیرتان بی
مروت تواند بود از کتم عدم بحیز وجود نیامده چون روا باشد که از چون منی کسی این ظن بری
والحق در قطرهٔ باران بهاری چه توان گفت انت کما اثنیت علی نفسک چون مضمون خبر
محتمل احتمال صدق و کذب است رجحان احد الطرفین را وجود قرینهٔ واضحه باید که تا بطبو
آن محکوم علیه عقل گردد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبو
قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین همانا بعضی از مطایبات که در ولای محاورات اهالی این
حوالی بطریق معهود رسمت ورودی یافته بسمع جمیع فحاش اوباش خایب خاسر که یقولون
بالسنتهم لیس فی قلوبهم بوالعجبی چند نه مردم نه دیو آدمی از صحبت شان در غیرت رسیده
و گاه انحراف ضمیر بی تصرف و تغییر بهر کس نامزد میکند ولی آنکه بر وفق فاعتبروا بتوهم
صورت رای فاسد و اندیشه باطل که دارند بزبان خود اعتراف مینمایند انواع خجالت
و تشویر بحال این فقیر راه می یابد نام تقصیر بر آورده بهر حال چنان که دران باب ز خود نیز
بصدد و خجلم و اکنون بمکی وصول و اعتماد بر جانب آنجنابست چون صورت اعتقاد
این فقیر بر ضمیر منیر ظاهر است و مخفی نیست که ساحت سینهٔ بی کینهٔ این مخلص دیرینه از
شوایب نقص عهود و محبت و ولا البته معرا و مبراست مرا اینه محرک سلسله تدارک گشته در دفع
منع تلبیسات و تمویهات صاحب غرضان و یاوه گویان که مضمون ما هذا الا افک مفتری است
حسب المقدور وظیفهٔ اهتمام و لیستکی مرعی دارند چنانچه در خاطر شریف عزیزان جزوی ذخیره که
باشد بکلی زایل و مضمحل گردد و گر چنانکه ترا نیز این عزیمت نیست برای خاطر ما اینقدر کرم فرما
زیادت اطناب موجب تصدیع احبابست بر نوشتم ورق دفتر و طی کردم سخن گر چه برخوش
چو طوطی ار بی خبدم والسلام علی من اتبع الهدی مکاتیب وزرای دولت انتهی



نسبت صید گفت

تعرف صدقه ولنسیان عهد الاتی صد ذمیم عجب که در مدت حرمان از شرف زمین بوس
عتبه سعادت پناه مخدوم جلیل القدر عظیم الشان ملاذ سادات زمین و زمان سلطان اعاظم الوزرا
فی العالمین اعلی الله تعالی معارج شانه و خلد علی وجنات الایام و اللیالی ذوارف احسانه با وجود
سوابق ارادت اخلاص و لواحق خصوصیت و اختصاص که مراعات حقوق آن از محاسن شیم ارباب
کرم است کمینه منتسبان قدیم را در سلک عداد صدر نشینان مسند نسیان محظوظ داشته تغییر تعریف
اعتبار ننگر که بی شبهه ذریعه مباهات و مفاخرت بر موجب شرف دنیا و آخرت تواند بود کرم
نفرمودند آخر نه بر در تو شبی روز کرده ایم طوفان آب دیده و آتش جگر ان حسن العهد من الایمان
شک نیست که بیشتر منقبت بزرگان وصیت مکرمت ایشان در رعایت و اعانت درویشان
شکسته بسته است ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه خاکساران
جهان را بحقارت منگر تو چه دانی که درین گرد سواری باشد هر اینه خورشید سپهر دولت را
از ذرهٔ حقیر صفت چون یاد آید و یوسف مصر عزت را از حزن یعقوب ستم رسیده چه خبر باشد
شاه از گدا نگوید ماه از سها نپرسد و مع ذلک کله گمان مبر که ز دامان تو بدارم دست
با آستین ملالی گر بر من افشانی علی هذا العبد مراسم الجز ما معروض میدارد که جریان امور انجانبی
بحمد الله و المنة بخیر و سداد مقرونست و خلاصهٔ اوقات عزیز در موافقت جناب شریعت مآب رفاه الله
تعالی معارج الشرف شریفا بمطالعه علوم دینی و کسب فضایل تحقیقی مصروفست امید آنکه بیمن حسن اهتمام
آنحضرت ابواب سعادت همه مفتوح شود و همگی مقاصد دینی و اخروی علی احسن الوجوه ظاهر و منکشف گردد
والله ذو الفضل علی العالمین زیادت ازین قدم جرأت بر بساط انبساط نمی نهد قدر معالی جناب عالی
معلی و دولت سعادت مجاور عتبه علیا باد بالنبی و آله الامجاد

علی الله تعالی شانه العالی

عماد البنیان المفاخر و المعالی کمترین دولتخواهان قدیم مراسم اعزاز و تکریم به تقدیم رسانیده به مواد

اجلال و تعظیم مرتب داشته مستدعیست ایام دولت و خلود عهود رفعت و جلال که موجب صلاح و سداد امور

جمهور بلاد و عباد است از حضرت عزت تضرع و مسکنت مسئلت مینماید امید واثق و وثوق صادق که محفوف

امنیت بعنوان عز اجابت مقرون و مشحون گردد ان شاء الله وحده العزیز بعد کیفیت تزلزل بنیان

جمعیت و انهدام قواعد رفاهیت که در کافه اوضاع این ناحیت روز بروز سمت ظهور و بروز

می پذیرد و صورت استیصال این جمع پریشان احوال از تعرض سپاهی که مدت چند گاه

چون از دایره که محیط مرکز شود بحوالی خرابی مراة درآمدند و چون حلقه خاتم همه جانب او در زیر

نگین گرفته چنانچه تمام این دیار از ترکتازان اشرار رو بخرابی نهاده و از تلاطم امواج غارت

و تاراج ویران گشت از آن مرتبه گذشته که بوسیله خامه یا ذریعه نامه مبین و معین گردد خانه او درین

شهر بختیانی(?) نه در شهر و شهری آسایشی اما بعد خرابی البصره چون بمبارکت مراجعت نمودند

انوار سپهر انظر و الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها با بصار اصحاب استبصار رسیده

موجب شکر حق تقدیم می یافت الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن اینکه می بینم به بیداریست یا رب

یا بخواب خویشتن را درچنین راحت پس از چندین عذاب مسئول از حضرت عزت آنکه بر قصد

تعذیب درویشان نعبان(?) سعد بهم قرین توفیق معاودت تا سد دلاذ(?) و باشد که از غارت تمکان(?)

این دیار دیار نماند و همه گشاده سر و برهنه پا جلای وطن کرده در اطراف و ارجاء تلال و اکناف قری

و بلاد بهم فریاد انت فی واد وانا فی واد بر آورده از فرط نامرادی و بیچارگی در بادیه درد

و داغ بی امن و فراغ سرگردان و بی خان و مان شوند نعوذ بالله من غضب الرحمن از جمله شداید اتفاقات

در اثنای ورود این انقلابات آنکه این ضعیف واقعه دیده از فوت برادر بجان و دل برابر نظام الدین عبد الواحد

تغمده



تغمده الله بغفرانه که با وجود حداثت سن و عنفوان شباب بانواع فضایل و کمالات متحلی گشته بود بسن(?) مصیبت قوی

رسیده انا لله و انا الیه راجعون من خوار در فراق و جور انجم پا الها زار بودم گشتم ارباب

واقف زارتر آورید کار بر زمانه و عظم سلطانه در احتمال این حادثه عظمی و واقعه کبری صبر جمیل و اجر

جزیل کرامت کناد بلطفه و منه و ذکر اشارت وصیتی که در باب مطالع جناب شریف زاده لطفه فی

العالم شریفا شرف نفاذ یافته بود موجب امتنان و سرافرازی است همگی همت و تمامی نهمت مقصود

و محصور بر آنست که اظهار آثار اخلاص و دولتخواهی قدیم موروث بر مقتضی انا وجدنا اباءنا علی امة

و انا علی آثارهم مهتدون بهیچ تاویل قصوری واقع نکرده باشد که برای ای ضم(?) روز حساب

نامه زجریده متقیان درست و یقین آنکه شمه از آنچه درین ایام بعضد بمان(?) قیام نموده مبالغ علیه سید

باشد و موجب استرضا خاطر انور و باطن فیاض نورگستر آمده زیادت جرأت می نیرد و بر دعا اقتصار می افتد

قدرت از سر چه بیت افزون باد بالنبی و آله الامجاد

اگر بنای دول منقلب شود دیگر

ز انقلاب امور و تقلب احوال طراز جاه تر این طراوت زعدل که تا ابد بخشند برد غبار زوال

هرچند حوادث ایام نافرجام و نوایب روزگار غدار که در خرابی احوال عالم و پریشانی طبقات

بنی آدم ید بیضا نموده بمرتبه ایست که بدستیاری ناطقه شمار بعضی از آن نتوان کرد و شمه در حیز بیان

نتوان آورد اما نسبت با علو حال و مرتبه قدر و کمال حضرت مخدومی سیادت پناهی ادام الله ظلاله العالی

عماد المبانی المعانی که خلاصه خاندان رسالت و نبوت و سلاله دودمان ولایت و فتوت اند چه سنجد

و چه اعتبار یابد اگر آلایش خلق گنه کار درین دریا فرو شوی سبکبار نگردد تیره آن

دریا زمانی ولی درویش شود کار جهانی مقصود آنکه از امثال این احوال خاطر عاطر مایوس

ندارند و باطن صافی بغبار غم دنیای دون و اندیشه روزگار بوقلمون مکدر نگردانند

قال الله تعالی فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا خدای از حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید
ز فضل و کرم دیگری و پیوسته توجه روح پرفتوح سید کائنات علیه الصلوة والسلام
که سلسلهٔ نسبت پاک ایشان بدان حضرت صورت حبل متین گرفته واجب شناسند
کار نه این گنبذ گردان کند هرچه کند همت مردان کند و تأمل فرمایند که شداید و وقایع
آنحضرت چگونه تاریخ روزگار و مشهور اقطار و امصار گشته و شاید که پرتو آن است که بر
فرزند است نه امروز این مثل میکرد د احد است زبام افتند فرزندان بمیراث ان
اشد البلایا علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم علی الامثل فالامثل و هر آینه اکابر و اعالی
را امثال این حوادث روی نماید که در مثل است که ان البلایا علی قدر المنایا در دسر
هر کسی در خور دستار داشت در آسمان ستاره بود چندان لیک رنج کسوف بر دل شمس و قمر بود
کاسهٔ سر زعون گرای گرای درد درد اذی کند در تنگنای سینه غرود محل محبت او نمی گنجد
بلای گر غمش آید بهر دل سرفرو ناید دلی چون کوه می باید که بر تابد تجلی را امید واثق است
که عنقریب بشرف ملازمت مستسعد گردد و بمزید الطاف مصدوع نمیشود و بر دعای بی ریا
اقتصار می نماید در سفر و در حضر لطف خدا یار تو امین بغیره الموده والاخاء
و قل الصدق فانقطع الرجاء فرب اخ وثقت له فیا ولکن لا یدوم له الوفا و کل جراحة
فله دواء و خلق السوء لیس له دواء تا جراحت خورده دارد اندر میان خواهم نهاد باور مکن
گرچه کس را این زمن باور نشد بر رای ملک آرای حضرت مخدومی آصفی ابد زمان عاطفت
مخفی نباشد که مراعات حق گذاران و مکافات خدمتکاران از محاسن شیم ارباب کرم است
و چون قریب صد سال میگذرد که آبا و اجداد این فقیر بنسبت آن خاندان قدیم حسن ارادت
و اخلاص در جمیع امور بنوعی مسلوک داشته اند که زیاده بر آن هیچ احدی را میسور و مقدور

نتوا



نتوانند بود و این بنده بمقتضای انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون جهات قدیم را
بلواحق محاسن خدمات جانی مجدد گردانیده همگی همت و تمامی نهمت بتحلیه و لا و زیور
صفای جناب شریف شرفه الله تعالی بمکارم الاخلاق مصروف داشته بی سببی گرد اختلال
بر چهرهٔ دوستان مختل الحال افراشتن و بی جهتی اساس اخلاص بر انداختن مروت و انصاف
نیست چو بد دستی ترا من ز جهان گزیده باشم تو همان کنی که دشمن ز تو برگزین پسندم
چون مقصود ازین مصاحبت ازدیاد مواد مودت است و نتیجهٔ آن مقدمات بعکس مشاهده
میرود از جهت رعایت احتیاط ترک مخالطت و اختلاط گفته می گوید بر داشتیم دل از امیدی
که داشتیم بر بر نداشتیم ز تخمی که کاشتیم و هر آینه امید داری بعنایت حضرت وزارت
شعاری آنست که من بعد این فقیر مهجور را معاف و معذور فرمایند و بمقاسات مشاق تکلیف
ما لا یطاق ننمایند که بهر حال کمندت را همان صیدم اگر در کعبه ام منی سمندت را همان گردم
گردم اگر بر آسمان رفتم آفتاب دولت و سایهٔ رفعت مخلد و موبد باد
دولتخواه بی اشتباه صحیفهٔ عبودیت بر قوام اخلاص مرقوم داشته و دیباچهٔ ضراعت بعنوان
اختصاص مزین گردانیده بتصویر رای عالم آرای عالیحضرت معالی منقبت سعادت پناه وزارت دستگاه
مخدومی آصفی الله تعالی مدارج شانه و افاض علی العالمین ذوارف فضله و احسانه عماد امید
که بمیامن ظلال دولت ابدی الاتصال مجاری مهام او بر وفق مرام است و جریان امور بر سنن استقامت
مقرر و میسور و جناب شریف زاده زاده الله تعالی شرفا تمامت اوقات عمر گرانمایه بر تحصیل حصول
دقایق معارف یقینی ببذل مجهود بتقدیم میرساند اللهم ارزقه علما نافعا و عملا صالحا و بهر حال
منشورات و منشآت که با وجود حداثت سن و مبادی شباب از بحر خاطر فیاض گوهر فرزانه سمت
ابداع می یابد مصداق این مدعی و برهان این دعوی است چه ارباب الباب از نور خورشید

جهانتاب استدلال کنند و از قطره بدریای مواج اشتغال نمایند امید که بر زیادتی موهبت
از خزانهٔ فضل ایزدی اختصاص یابد و بمزید عطایا و از حضرت واهب بی منت ممتاز گردد و الله
ذو فضل علی العالمین بتحقیق آنکه بنده واقعه دیده درد و داغ برادر مرحوم مغفور الیه الله حلل النور
از مقدمات احوال خویش اختلال پیش آمدنش احساس میکرد و در مبادی کار دو بار امارات
عجز و انکسار مشاهده مینمود چنانچه غبار سآمت و ملالت بمرآت ضمیر کریم راه یافته بود و تمامی همت
بر ترک شواغل بلاطایل دینی و دنیوی مقصور و محصور گشته اما چون موافقت و مرافقت خود را
در انتظام مهام جناب مشار الیه مدخل تمام می دانست عنان عزیمت بصوب خلاف این
امنیت مصروف و معطوف افتاد التماس آنکه در تمهید اسباب حصول مطالب دنیوی
و مقاصد اخروی امداد همت عالی نهمت دریغ نفرمایند که استنجاح آمال و مآرب از میامن انفاس
نفیسهٔ ایشان میدانند و استفتاح ابواب مطالب از مآثر همم عالیه می شمرند در کار بی نوایان کرم کنند نظر
بکاری کاری من و چو من چندان یکنظر برآید جرات بنهایت رسید و انبساط بافراط کشید منشآت
دولت از کدورت عوارض صافی و ملابس رفعت از لوث اغیار خالی باد بالنبی و آله الامجاد

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست   هر کجا هست خدایا بسلامت دارش   عالیجناب سیادت
مآب جلالت انتساب استظهاری وزارت شعاری اعلی الله تعالی فی الخافقین شأنه و اعلی فی
الدارین انصاره و اعوانه مغیثاً للملک و الدین را بعرض دعوات مستجابت آیات که وسیله استدامت
ایام دولت و دوستکامی است متصدی ابرام گشته هر صبح و شام قافلهٔ از دعای خیر
در صحبت نسیم صبا بخدمت   یا رب دعای خسته دلان مستجاب باد   بعده مجاری امور این
نواحی بیمن همت عالی نهمت مقارن ادای مواجب شکر و محمدت است و بوصول اخبار صحت و سلامت

وحصول



وحصول آثار اقبال و سعادت اعلی مراتب و درجات را تهنیت ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات
کونه میگوید   باز این چه جوانی و جمال است جهان را   وین حال که نو گشت زمین را و زمان را
هر آینه از حسن کیاست و کمال فراست آن یگانه زمان مقصود و منتظر چنان است که
همگی اوقات فرخنده بساط ایشان در ذروه علیا حضرت اعلی باقامت مراسم خاکبوسی
و لوازم ملازمت شبانروزی مستغرق گردد و بهیچ طریق از طریقهٔ امور دنیوی و سمت معهود
عدول و تجاوز نیفتد اگر عیاذاً بالله مواد محنت در هیجان آید و لشکر حزن و اندوه تاختن آورد
ملازمت سیرت تحمل و محافظت سنت صبر که مفتاح ابواب مطالب و گره گشای عقدهای
نوایب است بتقدیم رسانیده تدارک و تلافی آن بر وجه احسن واجب و مستحسن تصور شد
تا شائبهٔ ضعف و قصور بقوت عزیمت و رعایت رعیت راه نیابد که هر که بنای کار خود بر
قاعدهٔ قرار و ثبات و قانون خرد و وقار ننهد   بسیار بخاید سر انگشت ندامت   ولی تنگ
کسی بگردن مقصود دست حلقه کند   که پیش تیر بلاها سپر تواند بود   امید آنکه چون آنجناب مساعی
حمیده و مجاهدات پسندیده در آن باب بجای آورند بحکم من قرع بابا و لج لج ابواب آمال
بر روی اقبال گشاده گردد و بمقتضی من طلب شیئاً وجد وجد امید از گلستان دولت شود
و اگر غلام که بود کیقباد و جم   و التوفیق من الله تعالی زیادت در انبساط نماید   ترا خود
نیاموخت باید خرد   حق سبحانه و تعالی افاضت آثار مغفرت گرانسنگ کرامت بمحمد و آله الامجاد

هر باد که از سوی قهستان بمن آید
زان بوی گل و مشک و نسیم ختن آید   بر هر دل و جانی که بناگه وزد آن باد   گویی مگر آن باد همی از ختن آید
نه نه ز ختن باد چنان خوش نوزد هیچ   کان باد همی از بر جانان من آید   هر شب نگرانم بیمن تا تو برآیی

زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آمد رشحات اقلام گوهربار که از فیض الطاف و اکرام جناب
وزارت شعار امیر و دستور اعظم مستخدم ارباب السیف و اصحاب القلم نور حدقه دولت و کامکاری
و نور حدیقه معدلت و بختیاری آصف سلیمان مکان جلیلی آصف نشان ادام الله تعالی ظلال اجلاله
و اعلی فی الخافقین علو شانه محمد محمد سبب حیات دل مستمند و ماده انتعاش جان نیازمند
فی ایمن الاوقات و الاحوال ورود اعزاز و اجلال یافت الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات مورد
کریمش را بعلائم تعظیم ملثوم گردانیده لوازم شکر که جهد المقل فقیر است بتقدیم رسانیده و از
استماع خبر سرور بخش انتظام امور در سلک مواد خیر خواهان حقیقی اعداد ابتهاج تضاعف یافت
منت خدای را که بباشد لطف او بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست بعده لطف تحققه
و چون استیناسی که سابقا در باب استطلاب این کمینه از حدود خرابه جناب بصوب معموره
اطلاق یافته بود هر چند ازین حیثیت که یاد کردی ز من و قدر مرا افزودی موجب مسرت
و ابتهاج و وسیله افتخار و استظهار این فقیر بی مقدار است اما از حیثیت فوات حصول
آن دولت غبنی است عظیم و حسرتی بی پایان خصوصا که درین جانب انواع حوادث
و نوایب از قبیل صعوبت غلا و ظهور اثر وبا علاوه گشته باشند دانی که بی تو چون گذرانیم عمر را
روزی که بی تو روز شود روز محشر است القصه گاه بعد صوری از سعادت ملازمت عنان
بشریت بجانب ملالت مصروف می سازد و جراحاتی که از مهاجرت آن صاحب دولت
حاصل گشته بنمک غرامت و لقطعون تا امر الله به آن نوعی تازه میگرداند راه غلط
کرده ای سزای تو اینست دوست نداشته جزای تو اینست و گاه امر قل کل من عند الله
آن درود را تسکین بی اندازه می دهد هر چه آن از دوست آید خوش بود گر همه دریای
پر آتش بود امید بعنایت بی نهایت حضرت عزت تقدست اسماؤه آنکه ناگاه طبیب حاذق دار الشفا





اذا مرضوا فالطبیب هم در شربخانه خاص نجات بکلید عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو بگشاید
و بمفرح نحن اقرب الیه من حبل الورید آن بعد را بقرب و آن حرمان را ببرهان مبدل گرداناد
آنکس که دوای دردمندان داند تدبیر علاج مستمندان داند آنجا از دل ریش خویش گویم با او
ناگفته دو صد هزار چندان داند می خواست که در هر باب تصدی اطناب کرده اما چون حامل صحیفه
مراسلت مستعجل بود مجال آنکه بنوعی در معرض بسط آید و سایر احوال بعد ازین انشاء الله بموقف اعلام
رسید سایه عنایت معهود بر سر مخلصان ممدود باد بمحمد و عترته الامجاد
دستور روزگاری و در دفتر کرم خلق از تقبیل تو بدستور شاد باد محصول دولت تو که دوران دهد قرار
هر ساله با اضافه و با مزاد باد و چون آثار استبشار التفات خاطر خطیر و اهتمام ضمیر منیر جناب
وزارت مآبی آصف اوصاف کریم الاطراف اعلی الله تعالی مدارج الملک و الدین تعلو قدره
و انشراح صدره مجد محمد انتظام امور خاص و عام و انجاح مآرب کافه انام روز بروز بر صفحات
صحایف ایام سمت ظهور و بروز می یابد موجب ازدیاد مواد دعاهای نیازمندان صادق الاعتقاد
میگردد توفیر و تکثیر مداخل دولت از مزارع سعادت بمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة
مائة حبة حاصل بلکه مزاد و الله یضاعف لمن یشاء از کرم الهی واصل و متواصل باد
بعده انهای رای منیر میرود که خدمت برادر صاحب اعظم امیر نظام الدین سیدی احمد عظم الله
قدره از اصول اهالی آن حوالی است و همیشه ابا و اجداد او در ظل عنایت و کنف حمایت سرکار
مخدومی آصفی مرحومی انار الله برهانه بفراغ بال و فارغ حال روزگاری گذرانیده اند و او
نیز بدین معنی پیوسته افتخار و استظهار داشت و عزیمت چنان بود که چون این کمینه شرف
دست بوس مشرف گردد در باب تجدید و تاکید حقوق خدمتکاری قدیم ایشان مساعی جمیله بتقدیم
چنانچه نتایج خیر آن مدد کار ممکنان لاحق گردد و اگر چند بر وفق آنکه چندانکه می کوشم بجان

هیچ‌گاه از وصلش برکران　ادراک سعادت ملازمت دو سه روزی توقف اما چون بحکم طالع الواد

شرف نهضت همایون بصوب آن ناحیت اتفاق افتاده درین ولا حصول آن مقصود نسبت و اولی میمنت

توقع آنکه چون در اسعاف مطلوب التجا بلوثت ملازمان کنند وظیفه عنایت و امداد مرعی داشته آثار

کفایت بقدر امکان مبذول فرمایند که بعد از آنکه مستجمع جمیع اسباب جمعیت و رفاهیت بوده حالا خفیف حال

او بمرتبه ایست که　چه جای دوست که دشمن برو ببخشاید　بعضی جهات او در فترات فایت گشته

و بعضی دیگر حوادث جنابدار دست رفته مع هذا جمیع خویشان او در بعضی مصادرات و مطالبات

که مخصوص ایشان است بی جهتی او را مشارک و مساهم می دارند چنانچه　پیداست کزین میان

چه برخواهد خاست　بی شبهه در ضمن التفات دو سه امر خطیر متصور است یکی تقویت ضعفا

و تربیت فقرا چنانچه قاعده و شیوه آن خاندان دولت و مرحمت که پیوسته نسبت بهمه کس

بظهور می آمده دیگر رعایت حقوق خدمت و ملازمت اسلاف و اشراف او که در آن آستانه

بزرگوار با نواع ثابت است ذکر اجابت التماس این درویش بی مقدار که تا غایت در

هیچ باب رد نفرموده و برقرار امیدوار است که پیوسته حاجات او را التفات خاطر عاطر

مبسوعی و ملکی باشد　همین مسکین که جاویدان مدد باد از توفیق　که هرگز کس پشیمانی ندیدست

از نکوکاری　والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم　چون محقق بود که باطن فیاض مهبط فیض

خیر است و همت همایون مصروف فتح ابواب مراتب ترفع این ضراعت متصدی تصدیع مجلس رفیع

گشت بعده برادر خواجه غیاث الدین محمد بهنگام فرصت متذکر باشد که ارباب دولت و اقبال

غریق بحر اشغال‌اند ابرام از حد گذشت　اعلی الله تعالی مدارج شانه و رفع مناهج

منزلته و مکانه مجد احمد اگرچند دیده دیده فراق دیده انتظار کشیده گرفتار درد حرمان است اما

بحمد الله و منه آنچه خلاصه و نقاوه دل و جان است محکم انتماست　حرمان نصیب دیده غمدیده‌ایست





دل را چه غم که زمقیمان کوی تست　و چون روز بروز مبانی ولا و وداد و قواعد اخلاص و اتحاد بمزید

استحکام و مرتبه استمام مقرون و موصوفست و مبنی بر عزیمت آنکه　بقیات برسم آن عهد که

بستیم با تو　تا در آن روز نکوئی که وفایت نبود　بهیچ حال شایبه نقص و اختلال بحلیه احوال

آن راه نیافته و نخواهد یافت همواره شمول الطاف و عواطف و حصول مواهب عوارف جناب

وزارت پناهی را مترصد و مترقب می باشند چه رعایت حقوق دولتخواهان که بنسبت اخلاص شرف

امتیاز و اختصاص یافته باشند بر عموم مخادیم ارجمند که محبوب ارباب قلوب اند واجب و لازم است

خصوصا بران جناب که بکمال حسب و جمال نسب و مکارم اخلاق و مراسم اشفاق از جهانیان

ممتاز و در اتصاف باوصاف مرحمت و اتصاف بی شریک و انباز ندکدام کس بتو ماند که گو

کرجوا دیی　پیوسته اخبار و آثار ترفع و ترقی بمناصب و مراتب عالی بگوش هوش افتادگان

زاویه خمول و افول میرسد موجب ازدیاد مواد بهجت و مسرت می گردد دهر آینه سعادت

گذشته مقام خود باز پسند دولت　رسیده مسکن اصلی خود گزیند　نهال عشق و دولت

کو سرافراز　که باز آید بجوی رفته آبی　و چون حصول این مامول متضمن بمناظم امور جمهور

مواجب شکر حق و لوازم حق شکر بتقدیم میرسانند خصوصا درین وقت که با وجود تلاطم امواج

بحار حوادث روزگار سفینه عز و دولت آن دریا موهبت بساحل امن و سلامت رسیده

آتش موقود نمرود بر خلیل عاقبت محمود بفرمان یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم باغ و بستان

و روح و ریحان گشته　گر حسود از فتنه آتش زد چه باک　نیست آتش نمرود گلزار آمد

ابراهیم را　امیدواری بعنایت بی علت حضرت باری تقدس و تعالی آنست که واردات

ماده انتظام امور حضور جمعیت بیشتر از پیشتر صورت بندد و دل شکستگان غربت که جگرشان از

ورود وقایع گوناگون و حدوث نوایب چرخ بوقلمون بجان آمده اند بفر دولت ابد پیوند از مضایق

وحشت بحدایق انس مبدلات رسد دولت پابوس مرتضی فضیل بی عزت برد از یاد که من بنده نو
دارم امید آنکه بامید بار رسم  زیادت ابرام موجب ملال خاطر خدام است  الدعا شامل
الاول بل اتم و اکمل  سلام علیکم والعهود بحالها و قد جاوز الاشواق حد کمالها  هر چند که درین مدت
مهاجرت با وجود سوابق اخلاص و دولتخواهی و لواحق اختصاص و حرکه نسبت با جناب دولتماب امیر
و دستور اعظم قدوة اکابر الوزراء فی العالم  فایق القدر بر همه کس آسمان صفت  فایض الجود بر همه خلق
آفتاب وار  اعز الله انصاره دولته و نور علی فلک الوزرا کواکب سعادته مجد محمد الملک والدین
روز بروز در ظهور و بروز بوده پیوسته بارسال مکاتبات و ابلاغ مراسلات متصدی ابرام خدام آن
عالیمقام بوده بر خلاف مامول حقوق قدیم را نسیا منسیا انگاشته صحیفه متفرعات این بی بضاعت
را بعنوان شرف اجابت معزز و مشرف نیز ننموده  نه نه بر این باید با مات وفا کردن  اما از آنجا که
تا رمقی از حیات باقی باشد ریاض وداد بر شحات اتحاد سیراب خواهد بود و شجره طیبه ارادت
هر روز در دل راسخ تر خواهد نمود تا مثابت شود که اصلها ثابت و فرعها فی السماء  گر ما ندادیم از روش
کردی تو یاری ای صبا  کو سلامی چشم ما آن توتیا را هر زمان  لاجرم تجدید خود را که را
بر خاطر خطیر و ضمیر منیر میگذراند و شمه از قصه غصه فراق و تاثیر فلک بی وفاق معروض میدارد
تا بشناسد که دوستان در چه غم اند  صورت حال آنکه بعد از حدوث زحمات فراوان
و وقوع مصادرات بی پایان که شرح آن لا اهم بالقلم باد بی نیازی این ضعیف نحیف بجبال
شامخات و اعلام راسیات انداخت و کوه  که سر بر بالای آسمان و اوج کیوان دارد چون
خیال اعد کرد مدتیه وجود او در اقد نه مجاری امور بر حسب مراد واقع و نه اختر سعد از فلک طالع
زد دوستان همه آزار و اجتناب ملال  زد دشمنان همه آزار و انتقام و ضرر  و اگر نه امداد اهتمام
و دلبستگی مخادیم عظام معتصم سیم و ملجا و جای دو دولتخواهان حقیقی بودی  تا خود بکجا رسیده بودی کارم

بخت م

آسمن



اکنون با خلاص تمام دست نیاز بحضرت مفتح الابواب علام بر داشته بدعای ربنا افتح بیننا و بین قومنا
بالحق و انت خیر الفاتحین اشتغال دارد امید آنکه هر چند زودتر بدولت مواصلت مشرف
گردد  والله لا یخیب العبد فی رجاه و یجیب المضطر اذا دعاه هر چند از حد می گذرد اما از کمال دولتخواهی بر وجه نصیحه
و تذکیر نه بر سبیل تعلیم و تلقین اولا وصیت میرود که همگی همت عالی نهمت بتحصیل آنچه منتفض مجاری
امور و ارتباط مساعی جمهور تواند بود مستلزم نتیجه سعد هم مسلما غافل نباشند که امید
آنست که حق سبحانه و تعالی هر روز خدام آنحضرت را فتحی تازه و فتوح بی اندازه کرامت نماید
و ادراک دوام فتراک دولت که یکی از مکارم غیبی است میسر شود  حدت دق زمانه از ظلم شکست
عدل هر پرت شکسته ها کرد درست  ای بر تو قبای معدلت آمده چست  نان تا چه کنی که نوبت
دولت تست  و ثانیا سفارش حال حامل رقعه نیاز مولانا و صاحب اعظم جلیل القدر
عزه که مرتبه خبری و کرت بعد اولی در حضور ملازمان تعریف و توصیف او رفته و می بود
که چون حقوق خدمت او در آستان مرحومی مخدومی عالی بانواع ثابت است و از آنحضرت
باصناف الطاف و انواع اصطناع مخصوص و محظوظ گشته اگر در مهمی با عانت ملازمان التجا
نماید وظیفه عنایت بی دریغ دریغ نفرمایند  تو خود در غمخواری مراحم جوانی بیادت انبساط
میرود والدعا ما سبق المنظور منها من الثقات عبد الواسع النظامی  ضاعف الله تعالی اقتداره
و اعز اعوانه و انصاره مجد احمد را محب نیازمند که از عمال ولایت اخلاص و مباشران شغل
اختصاص جناب وزارت پناهی امارت شعاری است طرایف ادعیه بر رسم پیشکش و زواهر
جواهر اثنیه بر سبیل نثار ایثار مجلس رفیع الدرجات کثیر البرکات می کند و اگر ظاهرا و دین ولا
بحصول موصول در آن موقف همایون سعادت بار مساعدت نمی نمایند و دولت مرافقت و موافقت
نمی نماید اما بمقتضای حقوق مکارم موفور و عواطف نامحصور که در ایام سابق با حوال دولتخواهان لاحق

همواره فضای آن آستانه سنیه و عتبه که همیشه جای التجای نیازمندان باد این نیازمند را دل مجروح و جگر بریان
و مرغ روح در طیران است    و لو کنت من بغداد فی الف مرحلة    تنسمت ریح الجود من آل برمک
ایزد متعال دولت الکمال علی اسرع الحال و ایمن الفال بغبار ان آستان جاه و جلال میسر گرداناد بمنه و کرمه
پیوسته از ریاض مجاری روایح تهیه اسباب کامکاری و موجب دولت و بختیاری چون نکهت ریاض
از نسیم بهاری می دمد و از مشارق کمای آمال انوار سروری و جهانداری چون بارقه برق
از ابر آذری می درخشد لله الحمد و المنة که از یمن عنبر سببی که واسطهٔ امن و امان و مادهٔ
آرایش و آسایش جهان و جهانیان است کرامت گشته ارباب دین و دولت و اصحاب ملک
و ملت از ملهمان تائیدات ربانی و منهیان سعادات جاودانی نوید چشم هم رحمه روی نمود
و فی الحقیقه    ایام در انتظار این بود    جوینده فرصت چنین بود    امیدواری بعنایت
حضرت باری تقدست اسماؤه آنکه چون ذات ملکی صفاتش مظهر لطف نامتناهی الهی و مکین
ضمیر منیرش محض خیر و نکوخواهی یکلحظه اوقات قدسی ساعاتش بشیوه ملاعب و ملاهی چنانچه شیمه
سرخوشان شراب دولت و نشوه جاه نوازند آلوده نگردد بلکه همواره جوامع همت و همگی نهمت
او بر توسیع دایره حکومت و تفسیح عرصه دولت مقصور و محصور باشد    آن خود چه مراد بود
کو جست و نیافت    و خلعت معاش پسندیده اش بطراز الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید
مطرز گشته روزگار سعادت آثار رشدش در حواشی بساط سلطنت و اسعاف حوایج جمهور مصروف شود
و بالمحاله چون خاطر اهالی اطراف و حوالی مملکت باقی عبارت ازان است از میامن عدل و مرحمت
بنور امن و حضور و زیور بهجت و سرور آراسته گردد و پیوسته اسباب و مقدمات در غایت کمال
و نهایت جمال دور از حسب عین الکمال آماده و مرتب باشد و حفظ ربانی در همه حال نگهبانی
کند و مع ذلک آثار مفاخرش طراز تواریخ وزراء ذوی اقتدار و ذکر خصایل پسندیده اش دیباچه آثار

امرای



امرای گردون اقتدار باشد    و من الله العون و التائید انه حمید مجید    زیادت تطویل موجب ملالت
اسباب استحکام مبانی دولت و قوایم امور رفعت روز بروز در تزاید و ترقی باد بحق الحق و ذویه الداعی بالابتهال
عبد الکریم النظامی    نسیم الصبا بلغ تحیة مدنف    الی الجد مجد فاق من آل احمد
کمترین دولتخواهان قدیمی وظیفه خدمت و دعای که منشی صحیفه اخلاص از منشاء اعتقاد و صافی یقین
عبارت آن کرده باشد بتقدیم میرساند و از حکایت شکایت پر نکایت الم فراق و شکایت
حکایت بی نهایت و درد اشتیاق که نه در دستانیست که رایات ساحت ایات بیان نقش تقویت
بازوی عبارات و استعارات بر توان افراشت یا شرح قصه پرغصه اش تقطرات عبرات خامه
بر صفحات وجنات نامه توان نگاشت اعراض و اجتناب مینماید    قلم نی است و دل آتشکده
زبان قلم چگونه شرح دهد از زبانه آتش    اما بحمد الله سبحانه و تعالی بشارت کریمه و ان
تعدوا نعمة الله لا تحصوها که آثار خیر آن روز بروز نسبت بذات ملک صفات در انکشاف است بروز آن
کشف الغمه عموم مستهام ملوم گشته بصرصر ریاح ارتیاح الطاف نایره هموم غموم شداید و فجایع
ایام نافرجام مینماید سیما درین فرصت که از یمن استشار غیب صورت چنین مبنی از رب
اسباب دولت کامرانی و مبنی بر تجدید آثار عنایت و نوازش سلطانی ظهور و نمایش یافته است
بامثال اقبال آن عدیم الامثال که بفنون فضایل نفسانی و ضروب خصایل انسانی بر همگنان رتبت تفوق
و تقدم دارد بتوقیع توشیح له رتبة فی الفضل ما نال غیره له ساحة فی المجد للمجد مطلع موشح و
محلی آمده و منشور پر نور جف القلم بما هو کائن بنام نامی و اسم سامی آن عالی منزلت معالی منقبت
بامضاء    و لکنما اسعی لمجد مؤثل    محبه دکشته لاجرم گاه بخلوت سرای مزید اعتبار و اختصاص
ثم دنی فتدلی محرم راز می آید و گاه بر سر فضل و دانش در انشاء جواب آن فصول بدایع ابرار
آمیزش بلطف تحریر خامه هدایت صریر که مصداق هذا قاب سل التحاج طاوسست ید بیضا نما

و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء الی صراط مستقیم الا من یشاء و الله سمیع علیم   منشی دیوان کل آمدم کم
کرد انشا خط   از خطوط خالش مرکب بود با سواد قلم   و زلی تعلیم خط و دفتر انشا ادوات
در کتابت انگه خیزد دمبدم از جا قلم   می نویسد خط و میگوید دمادم آفرین   کرسی نخس جلوس
را لوح از جان تا قلم   از نظر اذکیا و دانشوران که بمطالعه نسخ تاریخ سلف رسیده اند مخفی
و محجوب نماند که صناعت جلیل القدر عظیم الشان کتابت که داب و عادت قلم نگاران با شتغال
آن جریان یافته در وفق جمهور انوار عالم انشا دا انجاد باستعمال ان قلم ممتاز و منقسم بر چهار قسم است کتابت
سجلات و قبالات شرعیه که بطبقه علما و قضاة تعلق می دارد و کتابت حلیه لشکر و سپاه که از اهالی
جنود و جیوش صدور می یابد و کتابت مال و خرج که بارباب سیاق و بیتکچیان دیوان منسوب
می باشد و کتابت مناشیر و احکام سلطانی که بمخصوصان و ندیمان حضرت اختصاص میشناسد همواره
در نظر حال سلاطین ماضی منصب رفیع دیوان انشا فوق مرتبه دیوان مال بوده اگرچه درین مدت
بواسطه تاثیر اوضاع علوی که از اهالی انقضاص کل یوم از برج استقامت و منهج قویم صورت تغیر
و انحراف یافته و بدرجه تنزل و انحطاط پیوسته بود و علو شان و رفعت مکانش بسمت ابتذال
وسمت الخاص منسوب و موسوم گشته و الحاله هذه که دستور و دستور زاده جهان و جهانیان
بر وفق و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل بنفس نفیس متصدی این شغل خطیر گشته
سایه التفات بر ذیل آن مقصد دلپذیر انداخته بحکم قد رجع الحق مکانه ما برد کر بحد کمال و اعلی معارج
رفعت و استقلال رسیده در سلک منظمات مهمات سلطنت و جهانبانی شرف انخراط و انتظام
یافته والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم   اول از بالای کرسی بزمین آمد سخن
او دگر بارش ببالا برد و بر کرسی نشاند   اگر ارباب رعونت و تکلف در امثال این محال
اصحاب جاه و جلال را تجدد مناصب مناسب سپاس و محمدت میگویند و از نهر نشوه فرح و اهتزاز

بزبان



بزبان خامه مشکین طراز متعرض ادای وظیفه تهنیت می گردند کمترین دولتخواهان حقیقی بعکس
این قضیه این منصب عالی را بشرف اختصاص آن عالیجناب تهنیت میگوید   ما ان مدحت
محمدا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد   رجا واثق و وثوق صادق که جوامع همت عالی نهمت
آن یگانه زمان که بسمت قابلیت و کمال استعداد موصوف و معروف اند بتحصیل ارباب فضل
و مزیت و تکمیل موجبات رفعت منزلت مقصور و محصور باشد   و آن خود چه مراد بود کو جست و نیافت
و من الله العون و التائید انه حمید مجید   جو باب خویش نگیرد جهان چنین که قضا   مثال فضل
بایران نوشت و توراتش   تطویل بدرجه تثقیل رسید و اطناب بمرتبه اسهاب کشید
همیشه تا که کند منشی قضا بکتابت   ز رنجه قلم مهر روز نامه توشیح   صحایف دو جهانی و منشاء
خط امر نش   که او ز انشی طراح ادلیت مطرح

بعد از عرض نیاز ذمیمه ساع

جلال مدیر ساغد که مختارات منزلات این بیمین که جناب مخدوم زاده در سوابق شهور
و اعوام مبالغه و اهتمامی که پرتو شعور از آن بر ساحت ضمیر جمع کثیر تافته است برسم تحفه مجلس در
سلک این فقیر کشیده و صورت واقع را از خامه لطایف نگار غرایب آثار خود دگا دلک
الوقت بر ظهر آن شرف ارتسام داده بمهر مبارک موکد و موشح فرموده بعد از مدت سی سال
خدمت خلف الوزرا خواجه شمس الدین محمد قرجق در زاویه این پا شکسته دست تطاول تصرف
آن دراز کرد و با دعای حقیقت خود بغصب معهود و الد استدعای استرجاع نمود و چون حقیقت
کیفیت آن نسخه کما کیفما محقق و مقرر بود و نیز از سمت برادر عزیز ایشان   کی گمان بردم
که بارش خواهد و چون بگذرد   یادمی در گهنه ای بر خاطر هشیار او   فی الجمله صورت رجع
الحق الی مکانه بوقوع پیوسته و اگر چند حدیث خواجه زاده را با بن کینه در امثال این مصالحه نسبت

اما چون بر تقدیر غیبی دامن کبریاست استرداد آن تیسیر پذیر نیست باقی حاکمند

هرچند آنجناب

در نشاوت دور جوانی تخیل کرده هر روز بتازگی از سبزه زار علیکم بالعیش الاخضر برگی چیده غذا
خواران عالم تجرید از خوان اکلها دایم سرسبزی نمایند فلهذا الحکم الغریق تیعلق بکل حشیش بر
نشیمنه دیده خرده بین بوجه حسن در مطالعه مخزن اسرار نظامی بسته این فقیر را صورت و ایاکم
وخضراء الدمن بروز انخیال امال نقش پذیر گشته از اقتنای ثمره شجره ملعونه مانع است والحق
هر کس که چشم خویش ازین سبز رخ ساخت    رخساره زرد کرد و سیه ساخت بخت خویش
چون همواره زمرهٔ اعیان از جهت سرخ چشمی آن زرد روی دیده اند و هرگز فرقهٔ صوفیان از مایده صحبتش
سری نیافته اند قلندران وقت را از مداومت آن وقت قلندر شده و کنگران بلند آوازه از
حمارت آن کنگر حال شده اند    چون گدایان تاکی از عرب عجم    جرعه از شاه عرب جو
دم بدم    چه جرم رفت که یکبار مهر بریدی    چه او فتاد که از ما عنان بپیچیدی
بقول و عهد تو دیگر که اعتماد کند    که هر سخن که بگفتی از آن بگردیدی    مناسب حال
این شکسته بال آن بود که چون قلم بر دارد حرفی چند از قبیل عرض نیازی که خود ان بزرگان
نویسند در عتبه علیه مخدوم فضیلتمند جلیل القدر شبیه الشمس عدیل البدر    فلک قدری که
هنگام طلوع کوکب ذاتش    نقاب شام دست آسمان بر روی خور بندد    چو بهر قبض و بسط
ملک در دستش قلم بیند    بدفترداری او منشی گردون کمر بندد    چنان بسته حل و عقد
مملکت را واسطه کلکش    که دارد اختیار ملک اگر بگشاید ار بندد    لازال فی عنایة السلطان
مجد امجد امعروض دارد اما حکایتی جز شکایت فراموشی آنجناب در دل نگذشت و قصه جز غصه بی
التفاتی آنحضرت بخاطر غمگین نگذشت نه هرگز اصلاً بر صحیفهٔ خامه خام طمعان بی سر انجام را بنگارم

ادامه



می فرستند و نه سعا برحاشیه نامه فراموشان کم نام را نام می برند آیا موجب آن تجاهل از مقتضیات
طریقه محبت و ودادست تا تحاشی از اضاعت بضاعت کاغذ و مداد    کی داشتم این گمان که
شادم نکنی    کاری چو زمانه بر مرادم نکنی    با آنکه بیادت گذرانم همه عمر    عمری گذرانی که
یادم نکنی    اما از وصول نوید ارتقا بمدارج مناصب عالی که بفیض فضل و عون عنایت حضرت
پناهی هر روز دولت مجدد روی می نماید و ترتیب استحقاق احداث می یابد هر یک از قوای جسمانی
و مدارک روحانی را حظ دیگر و بهره هر چه تمامتر است    دل ازین بوست و جان زین خاشی ارزد رشید
هرچند حالا محل اطناب و سخن رانیست و مقام تعرض بعرض مراسم تهانی    لیکن این خرده که از فضل
و هنر من دارم    نتوان جانب آن معدن احسان بردن    داب دانا نبود قطره بدجله آوردن
کار عاقل نبود زیره بکرمان بردن    فلیختم شوق الکلام حامدین لله ملک العلام و مصلین علی محمد علیه السلام
ملاذا صورت کم و کیف مداخل معاش این بی بضاعت که بهدایت قانع صبح و شام ملازم
باب این بیت است    گر چه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم    گر بآب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم
بر مرآت ضمیر منیر روشن خواهد بود که محتوی در زمرهٔ بعضی دریادلان که نسبت بحقوق فقر آدم ازیعنی
فالنعمة الحوت میزنند ثابت دارد و بعلت تعلل در اغلب اوقات طلب تربیتان غالب است
در کیسه مردم است اکنون زر من    من زور ندارم و بزاری ندهند    اگر بعون و عنایت ایشان نشانی
بسمت انجاز موسوم مدد حال این بی نشان باشد امیدست که نقد مقصود بکف آید    نامه کز
جان رسید منشور اقبال منست    مهر او بر نامه نقش لوح امال منست    ذره حالم سواد از بیت
آن خورشید را    یک بیک ذرات عالم شاهد حال منست    منشور دلپذیر که در باب نوازش
این فقیر نگاشته قلم لطایف صریر عنوان نامهٔ نامداری فهرست ابواب سعادت و بختیاری نهال گلشن
جلالت دوحه جویبار حکومت و ایالت نظام الحضرت الباهرة عصارة الدولة القاهرة موتمن السلطنة

فی الاقطار الآفاق معتمد المملکه بکمال الاستیهال و الاستحقاق له رتبه فی الفضل ما نال غیره لیس تعالی
فی المجد للمجد مطلع دریا دلی که بر دل دریا چو بگذرد فصلی ز روزنامهٔ احسانش انتخاب
لازال عونا للملک و الدین و عونا لاهل الحق و الیقین گشته بود از ذوق سماع و لذت استماع آن آل مقدار
آثار بهجت و استبشار روی نمود که زبان خامه بیان از اداء آن قاصر است و بیان خامه بنان استیفاء
آن جز قاصر و السکت عافیه و لا یعنی بعض معان فیه کل کلامی آیا بوسیله کدام فضیلت روی عزیمت
در ارتکاب جواب آن ملاطفت توان آورد و بذریعه کدام منقبت اقدام جرم اظهار آن مکرمت
توان بست گفتم که جواب نامهٔ جان چو بود بر لوح بیان رقم زنم حرفی چند دل گفت که این
سخن باندازهٔ تست بس کن که همین دعا پسندست پسند و هذا الدعاء اوله مضمون مع الذوق
و الغرام و آخره ممدود الی یوم القیام و العین منها مفتوحة الی لوم الاجابة من الملک العلام

لازال فی علو ظله العالی مودودا و بجمهور الاماجد و الاعالی محسودا دل خون شده و دیده عبرت
چیحون گشت جان پاره شد و محبت از اندازه گذشت علم الله سبحانه که اسباب عین الکمال
که از لوازم دولت و اقبال است و درین ولا بوسایل مساعی ارباب غرض ناپسند از مقام خفا
بمحل ظهور آمده اگر وصول خبر آن موجب اشارت یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین
استماع نوال موهبات و استبدال بانواع تفضلات مقرون نبودی از لقاء وجه مهجور تمتع متعذر نبود
و لو لا کبر ورزی احرق الحرق مهجتی ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا اکنون ادای مواجب شکر
نعمت فیروزی بحکم العفو زکوة الظفر چنان اقتضا میکند که دواعی خاطر فیاض با قامت مراسم مکافات
مبادرت نماید و بر تفویض امر انتقام باقتضای مصلحت نعم الوکیل عن صواب و محض صلاح شناخته از
مقتضی النجوی من برزع الشوک لم یحصد العنب غافل و متغافل نباشند که لا محاله





بهمین توکه آخر هم ازان او کسادی در ارد بیازار او بعده اشارتی که در ضمن سابق با مشتمل مضمون
انتقال رفته بود که نهال دوستی بنشان که کام دل ببار آرد از قبیل تکلفات رسمی کلک لطف
انتساب تواند بود چه فیض فضل الهی دهقان همت این بی بضاعت در ریاض سعادت حیاض اختصاص
که پیوسته از ترشحات زلال اخلاص تازه و سیراب است درجهٔ بلند پایهٔ محبت جانی را که اصلها
ثابت و فرعها فی السماء بازهار اثمار کام دل چنان بار و بر و سایه گستر گردانیده میوهٔ جنت حیاتی
همه در سایهٔ او اما چون تکلف در شرح شوق و اخلاص از توهم شایبهٔ ریا عاری نیست و مبالغه در اظهار
تعلق و اختصاص جز بر قاعدهٔ ظاهر بینان خود نما جاری نه لاجرم از سمت آن متعرض گشته بساط در نوشته
می گوید اللهم ابد ظلال دولته بفضلک الاعم الاشمل و احفظ یا خیر الحافظین جنسها محل تجمل

طاب براک ای نسیم شمال قم و سر نحو کعبة الامال رو بپیدا از مراة باز نیاز راه بر دار ملک
مرو اندار چون رسیدی ز راه راه بپرس آستان جلال و جاه بپرس اعنی من حضرت
احصه الله تعالی بجلایل النعم فصار مستخدما لاصحاب السیف و القلم الدولة السلطانیه الآفاق معتمد
الملک الخاقانیه بالارث و الاستحقاق آن نکو خلقی کز انفاس نسیم خلق اوست هرچه عالم
از پیدا و پنهان بهار باد نتوانند زدن برگ گلی بر گلستان گر رسید پروانهٔ لطفش بدیوان بهار
لکل الذی الا افصاح عن کنه محامده و وصف علاء العین افصح لا زال ظله الرفیع علی الکل
شریف و وضیع بعد رفع سلام و شوق کلام در بیان کلام و شوق عرضه ام پیش در باشش عرضه
دار ازمن سختی گر بود مجال سخن و مضمون حدیثی که از مخلص دولتخواه در دولتخانه مرد مرئی
گردد اولا تهنیت صفای ضمایر که در ضمن لا از فحوای نوازش نامهای که بجمع خاص مخصوص گشته بود
مستفاد می شد و الاعجب حیثی که یار مرا روی خوب و خوی نکوست عجب مدارکه گردند

دشمنان همه دوست    و ثانیاً آنکه چون مجال قبول سخن در مجلس همایون سلطانی نموده عظیم القدر است و ادای
مواجب شکر آن نعمت در صرف اوقات گرامی باسعاف ملتمسات محتاجان منحصر و واجب که جبین
لقد رقبه جمعی پریشان نژاد در سوابق اوقات از ربقه رقیت ارباب تعدی مخلص ارزانی داشته بودند
بوسیله سعی عزیزی که به میمون حصر قدم در بیابان تغییر نهاده باید دیگر باعتقاد خود چون بنی اسرائیل
در چنگال سکان فرعون افتاده اند و فلک جور پیشه بر ان قطب و هم بر ان محور دایر است بیستیای
عنایتی از گرفتاری سیمد بیم مرتین خلاص فرمایند خصوصاً که فتح الباب این چیز بمفتاح شروع
ملازمان بوده بهر آینه مقتضی قضیه الشروع ملزم از حاشیه ضمیر خاطر فیاض مخفی نخواهد بود    جهانیان
امروز چشم آن دارند    که زیر سایه افضال فتان نگهداری    اگر ستاره خلافی کند تو بنشینی
وگر زمانه جفایی کند تو نگذاری    تالق برق من سنا من حمی جند    و هب نسیم سحره من
نجد    فمن خشیم ذاک البرق امسیت فی هوی    ومن شیم هذا الریح اصبحت فی الوجد    کنت بهذا
عن نزول صحیفه    مکرمة من ذروة العز والمجد    اعنی حضرت من جهه الله تعالی بین صمیم الملک
والدین و برینه المتقرب بحضرت السلطانیه ورقاه بحسب الارث والاستحقاق الی رتبه التمکین فی الملکه الخاقانی
ذهنی رسیده بجای بلندی قدرش    که عرض ما نبرد عقل ره بپایانش    چو تیر با همه تدبیر مشتری صد بار
گریزد از قلم منشیان دیوانش    در آن زمان که بتوقیع سلطنت دادند    قضا مثال بابروان تو
و بر توقرانش    لازال فی خلود دولته و شمول نعمته عوناً للاسلام والمسلمین وعونا لاصحاب الصدق
واربات الیقین اضعاف مضاعفه و اصناف ملاطفه که از مضمون آن مستفاد می شود    بنده کمینه ای
گرد بوبی وفاداری ورزد    عاری از تکلفات منشیان سخن ور خالی از مبالغات شاعران نظم گستر
مقرون بفنون نیاز و شکستگی و مشحون بصنوف تعلق و دلبستگی بموقف عرض رسانیده می شود فان
وقع فی خیر القبول فهو غایة المامول و نهایة المسئول اشارت دلپذیر که در باب توجه این فقیر بر زبان

قام



قام لطایف صریر گذشته بود و داخل وسایل مفاخرت و مباهات دنیا و آخرت دانسته
معروض میگرداند که تا پرتو اقبال ملازمان بر ساحت حدود و مراة انداخته مطرح اندیشه
عقل و خیال آن بوده که بیمن انامل شریفه مستسعد گشته دو سه روزی در سایه دولت آن آستان
از تعرض عوارض زمانه برآساید و شمه از حسب حال در ضمن بفحوای این مقال که    آسمان کهنه
دیرینه با ارباب وفا    در درون داشت هر دوران تو بیرون آورد    بزبان راز باز نماید و چون درین
ایام نوید التفات خاطر فیاض رسید لواعج شوق بدریافت شرف ملازمت متوقد گشته مناسب
بلکه واجب چنان می نمود که بهر جه اشارت واجب الاطاعه نفاذ یافته بودی از روی جرأت و
گستاخی بی تابی و تراخی طریق انقیاد سپردی و طریقه حسن اعتقاد پیش بردی اما بواسطه مانعی
که رافع صحیفه عبودیت مرفوع خواهد داشت حصول آن مراد در حیز توقف خواهد افتاد قصدت
انحراطی فی سلمی جنابه    وصدت عوادی الدهر عن ذلک القصد    دریغا که در دست من نیست کاخ
که آرم بکف حلقه زلف یار    چو گیرم پی کاخ دولت کمند    قضا افکند زان کمندم به بند    چو زنبار تاخ
سنگ افگنم میوه جوی    زبر میوه ملک آیدم بر سبوی    والله تعالی حقق حسن رجاء الآملین
شرف نامه ز افتاب بلند    سوی ذره بی سر و پا رسید
ز تشریف آن مکرمت ذره را    سر فخر بر اوج بالا رسید    عنایت نامه نامی که از موقف التفات
مخدومی آصف ثانی مقرب السلطانی خلد الله ظلاله علی مفارق الحاضرین والغایبین که لامحاله بر چهره
عقل و ورا اندیشه از قبیل کمال و اعراض نکهت و جلال اندیشه می نگارد چو هر ذات خجسته صفاتش باشعاف
آن در اطراف و اکناف جهان منقبت اشتهار و معلومیت دارد خاک نشینان آستان عجز و نیاز
را مفتخر و سرافراز گردانیده بود    بعذر آن چه نویسم که قاصر آمد عاجز    ز درک معنی آن فهم و وهم
عارف عامی    حضرت مهیمن منان عذر خواه لطایف فضل و امتنان آن موفق باضافت تا بهر

احسان باد درین ولا که جناب شریف سیادت مآبی اعلی الله شانه بر مطیه ارتجا التجا بعتبه دولت نموده
صحبت اورا از رعایت رسم درویشانه عاری نگذاشت چون مرآة ضمیر منیر روشن است که آفتاب
عالمتاب هرچند در مدارج ارتفاع صعود بیش نماید افاضه انوارش نسبت با مرتبه فرود زیاده
آید اگر پرتو اشعه التفاتی از مطلع مرحمت و افضال معهود بر ساحت مجاری احوالش انداخته
شام اختلال او را بصبح اعتدال رسانند سرمایه وسیله ابقاء ذکر جمیل و واسطه اعلاء اجر جزیل خواهد بود
والتوفیق من الله سبحانه چند بوسم دست و پای یک دیار یار را فرخ آن ساعت که بینم
دولت دیدار را حکایت شکایت تمادی توالی الایام حرمان شرف از تقبیل عتبه دولت پناه
مخدوم باستحقاق و خداوندگار علی الاطلاق آن سلیمان مکین چون آصف صف صفش که آستان
باشند در رکاب سمند دولتش اردوان شاید اردوان باشند خلد الله ایام دولته ما اختلف
الملوان لاقامة مراسم الفضل والاحسان بیش از آن است که بعهده کاری دوات دهان بسته و بمیان
خامه زبان شکسته در طول این عرض دیده نامه عرض آن مقدور شود دیده ام آذار لیذان رخ دور
می خواهد دلم تا دهم شرح دوری آن آزار را لیک تا نزدیک شد آن خاطر ندانم چون کنم
درج در گفتار کم درد دل بسیار را لاجرم سیده آن با سر گرده بر التماس التفات بحال جناب
رئیس الفضلا دامت فضایله که از قبیل فضولی می داند و نه وارد این بی مقدار است اختصار
می نماید چون دستگیری از پای افتادگان از مقتضیات احوال دولت دعا واثق و وثوق صادق
که آن مقصود بانجاح رسد و آن مسئول باسعاف پیوندد و ما التوفیق الا بالله علیه توکلنا و الیه المصیر
ابرق اذا لاح من نحو اعاریب بدر اینک اینک زان طرف لامع هزاران برق نور یاد آن
ربع دو من خوش میکند جان زهر شام بر عزم شکش افلاطت بغدادی عبور تفقد خوب که متضمن
مقصود و مطلوب از مبادی التفات حضرت مخدوم جلالت انتما رحل محمل ملک قدر مستر توقع

سحاب

سحاب فیض صبا الطف آفتاب عطا لبسط الله سبحانه و تعالی ظله العالی علی بسیط الغبرا خورشید مثال
پرتو اقبال بر ویرانه بی نوایان فقیر انداخت و بنور حضور خود کاشانه تاریک شبستان حقیر را منور ساخت جگر
آن بزبان شکسته اداء نتوان کرد و بسخنان بر هم بسته استقصاء نتوان نمود لاجرم علی بساط الانبساط
کرده و روی نیاز بتمهید معذرت آورده می گوید گر زهر برگ گیاهی دهدم سر زبان شرح
یک رشحه زابر کرمت نتوانم ور زهر شاخ درختی دهدم چرخ قلم شکر یک نکته ز لوح کرمت
نتوانم اقسم بالله و آیاته که در معارک سخن آریان ممالک بر فراز استمرار لوای ولای آن حضرت
بر دوش و حمایل شرح شمایل آنجناب در آغوش دارد و در سالک ایام و لیالی در شهرا از غره تا سلخ خیر
و دعوات از باطن پاکان متوجه ظاهر بیچ می گرداند زبیج فسیح مخصوصان شده را اقالیم جهان
باد مسلم بی مرفتح عالم را چگونی میسر باد همچون لفظ عالم ولا محاله بمساعدت تمام الملح
کلمتقادن خوافل با نیدات لطفی از مقام حجاز آهنگ بازگشت نموده مدینه سراة را برکت
جامعیت وجود منزلت مطرح جامع ارزانی داشته اند اثر فتوحات غیبی بر صفحات اوقات
لایح خواهد گشت والله یجمع الشمل بفضله الکریم بعده چون کثرت آثار سخط که سابقا در قلت
التفات جناب جلالی تربت بی بافت مبنی بر غلاخط رضا رجانب آنجناب با تقطیع پیوسته
حضرت مولانا حسن نیز بحکم الاصل یسری فی الفروع از درجه اخلال بمقام حلت که بمقتضی مفهوم
اصل اسم اوست انتقال کرده تازی و کردی همه تازی و مردمیست اگر بعد الیوم همین طریقه
مسلوک دارد فیها و الا فله الخیار واما بعض البلغا ممن ینتمی و یتقادنی بالنجابه که
انه لعدم البضاعة وقصور الباع فی کل صناعة ازل من ان یخاطب و ابذل من ان یعاتب وقد قال
ابن الیمنه شاعر ذو حبل ما الشعر والشعراء گرچه ازان درگه پاشکان روی تمادند
ستانیدگان پیش نظامی بادب استند او دگر است این دگران کیستند در جمع ورق

چند از نتایج قلم فاطر البیان این بی بضاعت که از فحوی مثال عالی مستفاد می شد امتثال حکم

لازم وقت است غیری در اشتیاق دگر نامه که نامه نوشت شاید که او حدی بنویسد کتابها

منشور سعادت و اقبال موشح بتوقیع امانی و آمال

که از کمال خجسته جلال مخدومی ملاذی مملکت پناهی مکرمت دستگاهی آن بدولت بلند آوازه

کرده آیین معدلت تازه آصف جم جناب عالی رای کش بود بر سر اعالی پای دست

فیاض او بسح قلم نشسته از لوح ملک حرف ستم کو بدیش آسمان بوقت دعا

خلد ظل مجده ابدا نگاشته کلک التفات گشته بود در اشرف اوقات افرق تارک مباهات

کمترین افتادگان آستان عبودیت و موالات شد انی القی الی کتاب کریم اعتداد آثار

اشفاق که بر مقتضی مراضی اخلاق درباره فقیر بیچاره ارزانی می فرمایند بلطف عواطف نامتناهی

الهی حواله میرود دانه واسع علیم بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض آنکه پرتو التفات

ضمیر آفتاب اشراق بر استکتاب کتاب مطلع سعدین انداخته ذره حقیر را بشرف رسالت

موفور در ان باب مامور فرموده بودند بر حسب اشارت مطاع نصف اول در ان ولا تمام

از محل معهود بدست آمد و چون نقل دفتر آخر بدستیاری اهتمام خواجه علاء الدین علی متعلق بود

در ان باب تا رسیدن مشار الیه موقوف ماند و بعد از اتفاق ملاقات و رعایت رسم

مقالات در باب مصلحت آن چنین قرار یافت که عنقریب رتق مصالح ضروری نموده

کاتب مقرر را بنوعی متقاضی باشد که بکوشش قلم سرعت انتما در عرض چهل روز تقریبا از قطع

مراحل کتابت آن فراغت یافته بشرف عرض رسد و من الله المعونة والتاییدات الحمیدة

در ورود سایر اشارات لازم الاطاعة را علی الدوام والاستمرار در مقام انتظار و استظهار

توفیق اقامت جهان رفیق اهل اقتدار باد





فان قضاء الحق بالحق واقع ولا ینفع التدبیر

والحکم قاطع بعد از رعایت رسم ضراعت و ابتهال این کمینه بمقتضای وقت از سوانح

احوال در موقف شریف واجب العرض می داند مخصص آنست که ز داغ هجر تو بر دل جراحتی

دارم که زند و ره به بینی دلت بدرد آید مفصل آنکه چون آفتاب دولت قرب جوار مخدوم و استظهار

خدمت ظلال عاطفت پرتو التفات از خطه حال ما در تنگ نشینان زاویه کربت و اختلال احتجاب

نمود شنبه غره ذی القعدة الحرام جوانمال سفیه زور کار بهبود کرده اند که بجلال داشت خون و مال

مسلمانان قاطع اعمار زند برمثال کلاب عقور بکلبه احزان این فقیر رنجور اندران خانه که از تنگی

نیست ممکن که بیرهن بدرم درزدیده در آمدند هر یکی را خنجری چون شعله آتش بدست و آن

ستم رسیده طمع از جان بریده در ان دار و دیار نه از ترک و تاز یک متنفس و نه از دور و نزدیک

زبان رسی قیاس کن که بمن زار از آن همکسی چه رسید علی الجمله یکبار پنج شش تیغ زن خونخوار

سبکدستی کرده هفت هشت زخم گران بر اعضای این ضعیف ناتوان زدند چنانچه از ...

دفاتر مفاخر و رسایل فضایل کتابخانه که حالا بحت الاحزان حقیقی است جهت استشهاد حال

بسنده جانی هر جا ورقی باز کنی خون بچکانی و چون کار رجال و کار با استخوان رسیده بود

بقوت بازوی عنایت الهی تیغ هندی از دست لیام ایام کشیده دست زیاده

از حد کوشش ایشان نمود تا حال بر ایشان پریشان شده هر کار که کشیده بود

همان نفس در نفس شوم ایشان کارگر آمد بر فقیران هر که همچون اره تیغی کشید

بازگشت آن تیغ و هم در سینه او کرد جای فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

و هم از ایشان قطره های خون که از ایشان در راه گریز چکیده بود راز نهانی که در دل شب داشتند

بروی روز افتاد خون گرفت القصه ایشان را و آن در راه بود والحق حقیقت این حال محل تعجب

وتحیر از تاب عقل و تدبیر می‌بود تا درین ولا از مطالعه مضمون عنایت نامه نامی که لا محاله حرز جان
و تعویذ امان است بوقوف پیوست که اتفاقات حسنه که درین واقعه سیه روی نموده از رعایت
خاطر و نتیجه صیانت خداوندی بوده     سررشته عمر تو کمندی افکند     در کردن عمر رفته تا باز
آید     و بحمد الله سبحانه اگرچند چند روزی قوی ضعیف گشته بود و اعضا سست شده و احوال
نیک مدبر نموده بالاخره جراحات جوارح و اعضا بمراهم مراحم و اعتنا آنحضرت التیام
تمام یافت حق تعالی ایام انقطاع از سعادت ملازمت علی اقرب الحال بانقضا رساناد بالنبی و آله
الامجاد

زاد اقبال دولت زندگانی     بعز و جاه و بخت و کامرانی

جهان اندازه عمر درازت     سعادت یار و دولت کارسازت     بعد از رعایت رسم دعائی
که وظیفة الوقت دعاگویان مخلص تواند بود بعرض فضلی بخیر متصدی فتح باب ابرام گشته معروض
می‌دارد که تحفه لایق که مجلس مکارم ایات تعلق باختصاص موقف حقایق مآب گرفته بر حجت عبارت نمود
اخلاص آن عالی مقدار گواهی عدل بود گذرانیده شده و لیکه ادای فاتحه و دعای مسعود افزون آن
حوالی شکر آن عطارا در شمار آورد و گفت     باد سال دولت او مثل آن یعنی هزار     آیا تمهید معذرت
الطاف بزرگانه که باسم منتسبان آن آستانه رقم موهبت یافته بود و بنده بی توازو فی
انکه در رشته کشید باجواهر شبه را     تشریف آن مواهب در سلک مخادیم عظام شرف انتظام
گرفته حواله بلطایف کرم الهی میرود و الله واسع علیم     اشارت لازم الاطاعه که بتصور سلسله
نسب عالی آن اعلیحضرت سلطانی نفاذ یافته بود در موضعی از مقدمه ظفرنامه تا النقراض
که مرتبه هژدهم است علی الترتیب سمت ذکر یافته و لم و کیف بواقی از مواضع دیگر در ضمان کتاب
بنظر تامل و تصرف استفاده میگردد چنانکه عنقریب بملاحظه اشرف خواهد رسید انشاء الله وحده العزیز

دیل



درین ولا که در عرض قضیه جزئیه از مهمات محتاجان و فرو ماندگان که لا محاله صرف عنان عنایت
خداوندی بکفایت آن داخل فواضل صدقات و دولت قدم بر بساط التماس نهاده
می‌پرد مرغ همتم گستاخ     در ریاض امید شاخ بشاخ     امید آنکه مسئول بشرف قبول موصول
گردد     اول آنکه خدمت مولانا ملک مجد الدین چون سابقا در نقص مجالس انبساط خود را
از اثر فیض عاطفت مخدومی بقدر توقع حظی تصوری نمود از تعرض باذیال اشتغال که مقتضای حال او
اعراض کرده لسان ابتهال بفحوای این مقال مترنم میداشت که     باز کن بر رخم ز لطف دری
سوی من افکن ز مرحمت نظری     زاری من بشنو تکلم کن     گریه من نگر تبسم کن     تلخ شد کام
من ز بخت نژند     ساز شیرین ز لعل شکر خند     رحم فرمای بر فقیری من     دست ده
بهر دستگیری من     خاک پایت اگر دست رس است     گردی از نعل مرکب تو بس است
ناگاه بحکم لا تیاسوا من روح الله از جمیع اطراف اشارت پروانچه تفویض قضای خواف
بمهر عنایت آنحضرت استماع نموده بوفور انتشار و استظهار محظوظ و مستبشر گشت و کیف
ینهر عن الا بهارات الملون والمثل هذا فلیعمل العاملون دیگر استغاثه فقرا و عجزه جماعت کفش
فروش که پارسال زمره ستم شریکان که اصحاب دکاکین بسر بازار بیع و شری اند بمدد ارباب وظایف
مدرسه نشان سابق با مضا رسانیده بودند که در خارج تتمه معهود با معامله میبوده باشد و غرض
متغلبان جلب منافع معاملات و فایده معاونان مسترداد حاصل مستغلات و فلک جور بهم بر ان قطب
محور دار و چون در وقت بازار وجوه حوالات بسیار کار ضعیفان باضطرار رسید و ابتلای فقیر بران
بجلا انجامید یکبار دیگر بتغییر موجب مسطور که موافق فتوی ائمه بود از مستقل امیر علیکه کو کلتاش بدکاکین وقف
مزار سکم نزدیک نقل مکان کردند و تصور چنانست که مره بعد اخری بنجران از مواخذه روز جزا
در صدد تجدید امضای احکامی که در سوابق اوقات حاصل کرده اند و چون مخالف مقتضی شرع شریف

بوده هیچ بار باستمرار نه پیوسته آمده باشند رجا واثق که چون ثبوت پیوسته که در روز عرض
اکبر هیچ عذابی صعب‌تر ازان نخواهد بود که کسی را بگناه دیگری گیرند با وجود کمال شعور بعواقب امور
رخصت نفرمایند که جهة صلاح دنیا مرتفهی دست تظلم آخرت بذیل ذمهٔ ملازمان دولت متشبث
گردد حق سبحانه از آنچه نباید نگاه واز هرچه نشاید در پناه داراد بالنبی وآله الامجاد

زمانه نوع دیگر گشت ورفت آن مهربانیها    همه خوبانهای
دشمنی شد دوستکامیها    هرچند مناسب آنست که درین ضراعت نامه اشتغال رسوم اهم
از اداء دعا و بیان القاب و عرض نیاز و امثال آن اجرا نماید اما بواسطه تقلب و تعدی که بتجدید
از جناب جلالی بوقوع پیوسته    ملالت بنحوی در تنم راه دارد    که بیخود گشتم فکرد بیخود نویسم
محصل آنکه بوسیله بذل نقود معدود    گرد بیرون زکنم حاصل بخجالت    واجب آن بود که [illegible]
بسرعت تیر از برق خاطف استعاره    مدد خواه بیایم زدست او سوی اردو    مگر خلاص
دهند م ز پایمال غم او    اما بواسطه استیلای لوازم ضعف و مرض در حیز اهمال و اجمال
ماند و غرض کلمه ازین کلمات اقتصار رفت ولا محاله چو عرضه داشت کنم هیچ اشتباه ندارم
که داد من بستاند خان دو غمزهٔ جادو    اغثنی یا غیاث المستغیثین    والکل مفوض الی ربکم الاعلی

بهجت مشتری دولت نوید داد بعالم    ز فضل و دانش دستور
پادشاه معظم شکوه مسند دیوان عمادالدین محمد    فروغ دیدهٔ مردم چراغ دودهٔ آدم    صیت
بشارت مناصب علیه عالیجناب وزارت مآب افادت انتساب دستور اعظم مستخدم السیف والقلم
ناظم مناظم الامور ناهج مناهج الجمهور قدوة عظماء الافاضل معدل میزان العقول منقح اغصان الفروع

والاصول



والاصول دستور اعظم که شرف وارد جهانی در کنف    باران جودش سرطرف نثار
وغبار بیخته    ملک فضیلت آن او بزل لقا بر خوان او    فیض رضا بر جان او ایزد تعالی بخجسته
افاض الله تعالی علی ریاض الملة والدین سحایب افضاله که بر حسب اتفاق نور حدقهٔ جمهور اکابر عراق است
بمسامع مجامع دار الملک خراسان رسیده از انهای مخبران صادق عموماً و خدمت مولانا و مولی
الموالی زبدة الافاضل والاهالی عمدة الاماثل والاعیان مولانا نور الملة والدین شیخ محمد عفی الله ذنوبه
خصوصاً چنان استفاد شد که بوسیله حسن اهتمام خجسته فرجام آن عالیجناب معالی انتساب علی الدوام ایران
حدود خجسته ورود روضه حسنات تازه و فیض برکات فی اندازه و عامه برایا شادان و کافه
رعایا آبادان    فرض عین است کنون همه اعیان در سند    شکر این مرحمه که از خاک سپاهان آمد
رجا واثق و وثوق صادق که این صورت وسیله دولتهای دینی و دنیوی و رابطه سعادتهای صوری
و معنوی گردد و از میامن برکات آن در مجاری احوال و اوضاع ترک و تازیک و دور و نزدیک آثار
ارجمند و نتایج دلپسند بظهور رسیده باشد که دران میان یکی من باشم    زیادت ابرام مناسب
مقتضی مقام نیست والله مؤید عزه و برهانه

بعد از رفع صحایف محمدت و ستایش موقف

عرض رسانیده می‌شود که در ایام ذی حجة الحرام از ملطفات ربانی و منهیان سعادات جاودانی
مزید عواطف خسروانه و نوازش پادشاهانه بمسامع مجامع خاص و عام رسید و خاطر اهالی اطراف
و حوالی بوفور بهجت و سرور متبهج و مسرور گشت    الحمد لله علی شیوع الآلاء و سبوغ النعماء و چون ضبط
مهام و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حوائج جمهور عنان اعتنا و استیناس بصوب ممالک
عراق و فارس مصروف و معطوف فرموده اند همم فیض آثار سعادت نشار ارباب هدایت و ولایت
خلد الله ظلالهم علی مفارق العالمین والمخلصین متوجه و منعطف است که تمامت اسباب عز و جلال

در غایت کمال دور از آسیب عین الکمال مهیا و مهنا باشد و عهده دعا للبریه شامل
دل خلق خراسان چون عمارت یافت الطلعت عراق آباد کرد و گرچه تو دشمن ویرانی
درینوقت که برادر عزیز یوسف بکنعان اخوان رسید و تشریف مفاوضات عالی مرتبه
ازان ادانی و اعالی صادر گشته بود این فقیر را بضاعت مجهول الذات والصفه را تصور جنان
بود که بطفیل زمره اصاغر مذکور خاطر عاطر گشته باشد و ان بعض الظن اثم ای دل تو کیستی
که در آن حلقه کمند چندان فتاده اند که ما صید لاغریم هر آینه خورشید سپهر دولت را
از ذره حقیر صفت چه یاد آید و یوسف مصر عزت را از خون دیده یعقوب ستم رسیده چه خبر باشد
شاه از گدا نگوید ماه از سها نپرسد اما بر مرآة ضمیر منیر مخفی و محجوب نباشد که کمال منقبت بزرگان
وصیت مکرمت ایشان در رعایت و عنایت درویشان نشکسته بسته است ولا تطرد
الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه آخر نه بر در تو شبی روز کرده ایم
طوفان آب دیده و آه سحر مگیر ومع ذلک کمان مبر که ز دامان تو بدارم دست
با آستین ملالی که بر من افشانی پیوسته دست نیاز گریبان جان مشتاقان گرفته بصوب صدود
عراق و شرف حضور مخدوم علی الاطلاق می کشد اما که طالع است مانع که روزگار حایل
رجاء واثق و وثوق صادق که ناگاه بر حسب لا تیاسوا من روح الله خورشید وصال از مطلع
فیض فضل ذو الجلال طالع شود و خلوت سرای شدائد محنت که در تلاطم امواج افواج ظلمت
و رقت بصفت ظلمات بعضها فوق بعض محیط گشته بود از پرتو اشراقات نور علی نور یهدی
الله لنوره من یشاء منور گردد کلم ز دست بردن برد روزگار مخالف امید هست که خارم
ز پای هم بدر آید ومن الله المعونة والتایید
سحر مبشر دولت نوید داد بعالم بشارتیست که بدیوان صاحب اعظم نشست

بسم



سپهر مهر معالی محیط نقطه دانش جهان عقل و کیاست وزیر اعدل و اعلم شکوه مسند
دیوان نظام ملک وزارت فروغ دیده مردم چراغ دوده آدم هست بشارت
منصب وزارت من بنظیر برایه نظام الملک یحیی بروایه نظام الملک لا یخطی و ظلو تصدی
رضا من قوس قضایه سهام الملک ابقی الله فی ظلال العنایات السلطانیة زمانه
و اعلی فی الکمال السعادة الابدیه شانه که در دیوان عنایت بی نهایت اعلیحضرت خلافت
پناهی بر مقتضای دعای رب اجعل لی وزیرا من اهلی جهان وزارت او را بطوع داده عنان
ملک را تو نظام الملکی و از تست عالم را نظام که نظام الملک تا هست نظام ملک را و چون
در مبادی شروع آوازه رعیت پروری و عدالت گستری بسمت شیوع یافته و از کمال درایت
و ذکاء خاطر اشرف در جمیع امور متوجه فراغت احوال زیردستان و جمعیت اوقات ستم
رسیدگان میفرمایند بی شایبه رعونت و ریا همه یکدل و یکزبان بر سبیل تضرع و ابتهال
بدعای دوام دولت اشتغال مینمایند اللهم کما نظمت امور الممالک بعلو شانه حسن
نظام فارزقه بلطفک الخفی ما یحجب عن القرین الی یوم القیام کهی که یک قلم رونهد بقبطت
دیوان شوند اهل حساب از کفایتش همه ملزم ز خلق او که خبر میدهد ز نفحه جنت
ریاض ملک بماند بدهر تازه و خرم قرین بزم جلالش مدام راحت و شادی نصیب حاسد
جاهش همیشه شیون و ماتم هرچند حرمان ضروری از شرف ملازمت
اعلیحضرت مخدوم مملکت پناه خلد الله ظلال رافته علی العالمین بسبب الفقیر ضمیر مستهام است
والحق کنار سعدی از آنروز کز تو دور افتد ز آب دیده تو گویی کنار جیحون است
اما بورود اخبار و فتوحات غیبی عموما و صحت مزاج اشرف خصوصا که لا محاله سبب مزید
آسایش جهانست مراسم حمد الهی و مواجب شکر نامتناهی تقدیم می یابد از وصول آثار

نوازش سپدریع که بنسبت این بیچاره شکسته حال ارزانی می دارند چه گویند وچه نویسد
وان کنت من بغداد فی الف فرسخ تنسمت ریح الجود من آل برمک درین ولا که حامل
صحیفه ضراعت که از جمله یاران این فقیر وخدمتگاران عتبه لازم التوقیر است احرام ملازمت
بسته بود این حامل الذکر نام خود را از راه جرأت مذکور مجلس عالی میگرداند ودعاهای درویشانه
در اوقات مظنه اجابت بنسبت خدام آن آستان بشرف قبول موصوف وموصول
باد بحق الحق واهله الی اللقی کتاب کریم
از ورود درشایح مثال بیمثال لازم الامتثال جناب وزارت شعاری وانزوصول فصول لطایف
صحایف صنوف فیوض استظهاری ادام الله معالیه وقرن بمایر تضعیه ایام ولیالیه
شکفته شد گل دولت بوستان امید وچون فنون مرحمت درویش نوازی که در
مطاوی آن مندرج بود فقیر نیازمند را از حضیض خمول باوج قبول رسانید بادعیه
عرش فرسا واثنیه آفاق پیما مقابل گشت الحمد لله الذی بنعمته الصالحات وتنزل البرکات
بعد هذا چون از استماع اعداد حوادث ادوار روزگار که شاخ امل اقبال کل در دبر آورد
وز خاک بهری باد اجل گرد برآورد باعث برجلاء این مبتلا علی الاجمال بشرف وقوف پیوسته
از تفصیل آن اعراض میرود که هذا باب فیه اطناب جاوید شبی باید وخوش مهتابی
وچون موجب اختیار کربت غربت قهستان جز دریافت سعادت مساعدت حضور حیوة
بخش نبوده ولیس لقلبی غیر قربک مطلب پیوسته داعیه وصول ونزول آن نواحی
مکنون ضمیر کسیری باشد باشد که برآید این تمنا وتا غایت بواسطه توقع وقصور همراهی رفقت
ومصاحبت مخادیم واصحاب موقوف ومعوق مانده امید بعنایت الهی آنکه دو سه روز دیگر
را توجه خدمت دست داده روی تو ببینیم بهر روی که هست اشارتی که بعبارت

ازدل



ازدل برود هرآنچه از دیده برفت تصور تغیر اخلاص وانقلاب مصادقت واختصاص
دولتخواهان حقیقی رفته بود از قبیل رعونت وتکلف می شمرد والا تو آن نه که چون غایب
شوی ز دل بروی قسمًا بعزة الله تعالی که وظیفه نیکوخواهی صوری ومعنوی که رقمست از
نه سپهر باد وصال برقرار است بلکه یکی صد هزار وزینت باورت زمین انیک سادات
زیادت چه ابرام نماید اسباب مکنت وحشمت در سلک نظام وانتظام
ابد الله تعالی ایام دولته ما سکنت الارض
ومغاربها مخلصترین دعاگویان وصادقترین دولتخواهان بتقدیم وظایف خدمت ودعا وتجدید
مراسم مدحت وثنا متعرض تحریک سلسله مخالفت ومصادقات جناب وزارت انتساب گشته
در معرض مذاکره ویاد باد مجلس حیوة بخش رقعه از طومار تحفی اشواق اشتیاق رفع میکند وحرفی
از روزنامچه شبهای فراق باآنکه آن نه بحریست که پایان وکناری دارد بر صفحات اعلام
بعد ذلک وفرجام میرساند حق علیمست وکفی به شهیدا که از بشارت مراجعت موکب همایون
بوطن مالوف ومستقر قدیمی که بوسیله استدامت امور جهان وسرمایه استراحت وحضور
جهانیانست نه چندان سلوت وسرور وبهجت وحضور روی نموده که اقدام واقلام رسل
ورسایل حامل وکافل آن توانند شد یا بکسوف عبارت وتکلف کتابت واستعارت باداء
توانند رسید در انتظار قدومت جهان بجان آمد خوشا که سایه تو بر سر جهان آمد
وتهنیت این دولت بحقیقت طراز آستین اهتزاز آن جماعت است که وطن اقامت ایشان
در پایه دولت وجوار استظهار آن خلاصه روزگار است واگر نه آنجناب وزارت مآب را
بحمد الله ومنه مکان در زمان سفر وحضر در حصول مقاصد دوجهانی وتحصیل مرضات سبحانی نفاذ
ندارد تو که در طوف وسیر هر طرفی در سفر همچو خانه باشرفی مناسب احوال جنابان ومطابق آمال آن بود

که پای عزیمت در رکاب مسارعت نهاده همعنان فرسان صبا و شمال متوجه آن قبلهٔ اقبال گشتی
ولی چه سود بزور و زاری نیست اذا عزم المطلوب قل المساعد چون علایق روزگار مانع
حصول این دولت آمده و حوادث سنگ تعویق بر دامن ارادت نهاده وظیفة الوقت ارقعه
اخلاص و تمهید معذرتی اختصاص افتاده که خاطر شکسته را کرمت شکسته دلان ازین سرایت
بر نیل دولت مجاورت و معاودت ایام مواصلت مقصود و محصور است امید هست بصدد
بهشت و نیل لقا اگرچه دوری صوری افتاده در ما بین والله ذو الفضل العظیم توقع آنکه تا زمان
امکان این دولت طریقهٔ التفات و مکرمت مسلوک داشته شرایف امثلات و ظرایف
تفقدات که مشکلگشای وقایع اهل نیاز است ارزانی فرمایند که هر آینه استخدامات
لایقه را امتثال و التزام واجب و لازم خواهد زیادت ابرام نرفت اسباب سعادت
دوجهانی متوافق و متواصل باد بالنبی الحق

باغم زلف چو چوگان تو هست از من و تو
سالها بود که دل گوی محبت می باخت در ازل طوطی جان با لب تو همدم بود در جهان
بشکر خندهٔ خوش باز شناخت چون تجربه سوابق اخلاص و اختصاص آبا و اجداد بحکم
قضیهٔ مرضیهٔ محبة الآباء قرابة الابناء ثمرهٔ لواحق نسبت اخوت اولاد و احفاد است
که اصلها ثابت و فرعها فی السماء تاکید و تائید یافته پیوسته خاطر فاتر متعلق ادراک جناب
اعتضاد ایاب استظهاری وزارت شعاری اعلی الله شانه و رفع منزلته و مکانه می باشد
و صوالح اوقات طیبات بوظایف دعوات صالحات که نسیم فوایح آن شمامهٔ عنبر و عبیر بطراز
مطرا بهار رساند و شمیم روایح آن زیب و زینت روضهٔ اخلاص و چمن مصافات گرداند
مطیب و معطر داشته از تکلف اطناب در باب عرض نیاز مندی بنا بر شاهد قلوب الاخوان





وجهت انتساب می نماید زدل رمیت مبل در نهان که نگفته ضمیر باز دل یکدیگر خبر دهد
امید آنکه اسباب حصول ملاقات عنقریب محصل گردد و سعادت خامه بدولت مقاربت
و مقارنت مبدل شود و من الله العون و التائید انه حمید مجید بعد ذلک چون بمقتضی
لطف عمیم و احسان قدیم مودت و نگاه داشت جانب درویشان که بسبب خصوصیتی که دارند بر ذمه
همت و دامن مروت خود نهاده اند و تدارک و تعهد سوانح احوال ایشان از آستین کفایت
و کفالت بر دوش مرحمت و مکرمت انداخته و الحق درین مدت هیچ دقیقه از شرایط مراعات
مهمل و نامرعی نمانده مبالغه در انشا بابت ازین قبیل من اداب الادب فلیس له من العقل حمی دانند
کرم آموختن کریمان را نه از طرایق عقل نیست عادت زیادت ابرام موجب ملال خاطر خدام است
ظل عالی ابد الایام و اللیالی ممدود باد بجناب شرایف برادر
اعظم مرجع الاماجد فی العالم قدوة الاکابر الوری سلالة اعاظم الوزراء المخصوص بالطاف المهیمن العلام
ناصر الدولة و الدین عماد الاسلام رفع الله تعالی قدره و ایم علی اسماء السعادت بدره وظیفهٔ دعا
و راتبه ثنا که از خلوص عقیدت و صفای طویت مبنی باشد همعنان رواحل لیل و نهار و قوافل عشی
و ابکار ابلاغ و ارسال کرده همواره ذکر محامد شریف و نشر مناقب کریم که مو المسک ما کررته
یتضوع زیب محافل و زینت مجالس میسازد و اشتیاق وارز و مستدعی بطلعت طلعت مبارک و محیای
شریف از حد و غایت متجاوز و مقتضا عدست شرف ملاقات که انجح مطالب و اتم مآرب است
بر وجه امین و طریق احسن مقرر و میسر باد درین وقت که موصل عزیمت آنجانب نمود از رفع فاتحه
اخلاص که مفتح ابواب مراسلت و مجدد عهود مواصلت گردیده بود هی دهم یاد که پی یاد تو
یکدم نزنم نگر از یاد منت یاد من آید یکدم عجب که در مدت اتفاق مهاجرت یا وجود
قرب جوار و تردد زوار و تجار هیچ وقت لطف تفقدی و انعام سلامی ارزانی نفرموده اند

در ریاض مودت و مصادقت را بزلال رقم قلم کرم سیراب و خرم نگردانیدند کس نمی گوید
که یاری داشت حق دوستی حق‌شناسا ساز احوال افتاد یاران را چه شد هر چند معظم
اوقات عزیز از مستغرق امور جاهی و مستوجب احتیار اوامر و نواهی است و بدان سبب
نمی کنند نفسی یاد دوستان قدیم اما تشریف مخاطبات شریف را احیانا بل آناً فآناً مترصد و مترقب
می باشد درین دیار بدان زنده ام که گاهی نسیم لطف شمائل از آن دیار می آید و باستماع
استیناس آثار نجابت و ارتقا بمدارج دولت محبت بر محبت می فزاید الولد الحر یقتدی
بوالده العز قرین سنوزادل آثار رجحان افزودیست توفیق رفیق و سعادت مساعد باد بحق

دستور روزگار رو در دفتر کرم

خلق از تقبل تو بدستور شاد باد محصول دولت تو که دوران دهد قرار هر ساله با اضافه
و با مستزاد باد زهی نیاز مند که خود را از عمال ولایت اخلاص و مباشران شغل
و اختصاص می شمرند پیوسته سواد لیل و بیاض نهار در ذکر مناقب جمیله و نشر مآثر جزیله
آن سپهر دفتر اکابر روزگار موشح داشته اعداد دعا و خدمت که در عقد انامل محاسبان
اوهام و مستوفیان اقلام نگنجد رفع میکنند تمادی ایام عهد همایون که تاریخ روزگار سعادت
و اقبال و تاریخ ادراجات عظمت و جلال است فهرست جریده نهمت و کامکاری و عنوان
نامه شهرت و نامداری باد و توفیر و تکثیر مداخل دولت از مزارع افاضت کمثل حبة انبتت
سبع سنابل فی کل سنبلة مایة حبة حاصل بل مستزاد والله یضاعف لمن یشاء و واصل و متوالی
و چون حسابات شوق و نیاز دوران حساب است که تیر دبیر که ناظر دیوان کن فیکون و متکفی
اقلیم نون والقلم وما یسطرون است هر چند پیرامن منها و من ذلک جد و اجتهاد کرده از استیفای
مجمل و مفصل آن در نقل و تحویل عاجز آید و حرفی از تقایای آن مرفوع نگردد لاجرم دران باب مدخلی نمی سازد





چه اگر بکتابت از مفردات آن بر صحایف اوراق زیچ و فرد روزگار ثبت کند رقمی از مسوده تشویش
در بازار خیال صورت نه بندد و مجموع بحد استغراق نارسیده بجستجو بر آید باقی حالات انجاهی
چون نسخه جمع و خرج حاصل و محصولات صادرات و واردات اوضاع بنظر اشرف
که مشرف ممالک غیب است میرسد غرض آن از حساب فاضل میدارد و حشو و باز تصدیع
می کند سایه عالی بر مفارق هر مفضول و فاضل پاینده و باقی باد بمحمد و آله الامجاد

خطاب برای نسیم شمال

قدم در سر کوی کعبة الآمال نفس از بوی صدق مشکین کن راه اخلاص رفتن آیین کن
رو به بند از هرات بار نیاز راه بردار ملک بلخ انداز چون رسیدی ز راه راه بپرس
بارگاه جلال و جاه بپرس اعنی سده من خصه الله سبحانه بمزید العنایة و التائید فضائل
علو رتبه مستخدم جمهور الصنادید عنوان نامه امارت و نامداری فهرست ابواب جلالت
و بزرگواری عمید الملک کهف للعباد به الاسلام مرتفع العماد ادام الله فی اولاده و شرف قدره
و رفعاه فی الغراء درین ولا احیان نمودند که بر حاشیه بعضی از مفاوضات عالی که باسم شریف
ذره الصدف النقابه و الامارت شرف صدور یافته نام این فقیر بی سر انجام راقم زده
کلک التفات فرموده اند بعذر آن چه نویسم که عاجز آمد و قاصر ز درک معنی ادهم
و فهم عارف و عامی حضرت مهیمن منان عذر خواه لطایف فضل و امتنان آن موقف مکارم صفات
آثار لطف و احسان باد بمحمد و آله الامجاد

هر چند عالیجناب معالی نصاب خلافت مآثر دولة کمالا

فراغتی ز من و روزگار من دارد اما چون بمقتضی فحوای و لکل وجهة هو مولیها قبله هر قبیله
سوی محراب هر جماعت طاق ابروئیست گر روی بسوی تو نیارم بکه آرم و من الله المستعان

و علیه التکلان — اقسم بالله آیاته که در سلک ایام و لیالی هر شهر از
غره تا سلخ جبهه مزید عمر و ازدیاد دولت آن عالیجناب مخدوم ممالک پناه ملایک اشتباه
جنود دعوات از باطن پاکان متوجه ظاهر بلخ می گرداند یا رب دعای خسته دلان مستجاب باد
بمحمد و آله — سحر نسیم صبا مژده حبیب آورد
نوید مقدم گل سوی عندلیب آورد — بعید نیست که صد جان بمژده بستانند — بدین بشارت
دولت که عنقریب آورد — علم الله سبحانه که بورود اخبار بسیار فتح و نصرت پادشاه انجم سپاه
ربع مسکون خلد الله تعالی ظلال خلافته فی مشارق الارض الی مغاربها که لا محاله متضمن بشارت
قدوم بهجت آثار عالیجناب نجابت مآب امارت دستگاه اعز اعد انصار دولته رشید الدین عمید الملک
تواند بود در پی شاید ترددد و مظنه اشتباه سبب آسایش و آرامش جهان و جهانیان است ادای
لوازم حمد الهی و القای مواهب شکر نامتناهی تقدیم می یابد — عقل خوش خوش چو خبر یافت
از نیمی گفت — راستی خوش خبری داد نسیم سحری — چون چنین است یقین دان که جهان باز دگر
چون بهشتی شود آراسته تا در نگری — غرض تفاصیل احوال حواله با دراک سعادت اتصال خجسته آمال
میرود و تیسیر اسباب حصول آن مراد بر ایسر طرق و احسن وجوه میسر و مقدر باد بالنبی و آله الامجاد
ای چمن طراز دفتر اخلاق تو بابی — بی مثلی از اوصاف تو حرفی و کتابی — جناب فضیلت
مآب لطایف نگار بدایع آثار ادام الله تعالی مآثره زاد عوالی که منشیان دیوان ابداع تعلیم بلاغت
رقم بر صفحات ایام تعلیق کنند بر قوم شوق و غرام مرقوم گردانیده دل محزون بتصور نقش قدیم
مشغول می دارد امیدوار است که برقرار — گر فراقت از تو قسم کرد وصال — از نظر همت خجسته
صفت محروم نباشد و احیانا برشحات کلک بلاغت انتساب محظوظ گردد زیادت اطناب شرط
ادب نیست فضایل در ترقی باد — چه دهم شرح که چون بی سر و سامان شده ام — از غم هجر عزیزان چه پریشان شده ام



همچو یعقوب منم کز غم هجران شما — روز و شب معتکف کلبه احزان شده ام — از غم هجر عزیزان چه پریشان
شده ام — تزاحم هموم اشتیاق و تراکم غموم فراق برادران سعادتمند بجان و دل رسیده بعز حسن الله
احوالهم و انجح آمالهم چون خیالیل و نهار و جور دهنهای روزگار بمرتبه ایست که قوت تقریر و بیان از
شرح شمه ازان باعتراف ما لا طاقه لنا به در مقام انصافست لاجرم از سر حد تصدی آن
تخطی نموده عمر عزیز بامید عسی الله ما یشتهی بهم چیتها می گذرانند — آری چو بود عمر همه کار برآید
شب گرچه بود تیره سر آخر سحر آید — و اگر چند مدت انتظار این فقیر که پریشانی خاطر و نگرانی ضمیر متمادی
گشته چنان اقتضا میکند که بعد ازین تحریک سلسله معاودت داده طی مکان بادیه مفارقت
نماید و چند روزی بیمامن سعادت مجاورت از مصاعب تکالیف مسافرت برآساید
اما بحکم آنکه — دولت مساعد نگشتی نصیب ما — موانع تقدیر بر گذرگاه تدبیر می افتد و استماع
انوار اخبار تفرقه آن دیار که بمقتضی نص و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس
از فحوای آنکه — دیدی که فلک چه کرد با شهر هراة — یا رب چه خجسته بد این شهر هراة
هر حادثه که دست میداد او را — آنها همه جمع گرد از هراة — در السنه و افواه اهل روزگار
سمت انتشار روی و اشتهار یافته موجب تعویق و تاخیر میگردد — عماد خسته دل دایم بر آن است
که امروز نه فردا روان است — و الحاله هذه لاجرم دست نیاز تضرع لا تذر علی الارض من
الکافرین دیارا گشوده و دل خسته را مصاحب — شاید که نکو شود چه دانی ایدل — معالجت
نموده امیدوار است که بزودی وقتی خبر آمدن طریق و تفرقه شمل آن فریق بر وفق نص
فقطع دابر القوم الذین ظلموا از قول قایل من بحکم نکوبش بگوش ساکنان بیت الاحزان جرمان
رسید — دست بر هم میزند جانان و میگوید مرا — کم جانت بکند من خاطرم بر دارست
و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم اطناب از حد ملال تجاوز نمود انتظار امور دارین موجب حرام

میسر و مقدور باد بالنبی و آله الامجاد — هر موی بر تن من اگر خامه‌ها شود — وان حالهای
مو بمو نویسند سالها نتوان نوشت صورت حالم بعهدها نتوان نگاشت قصهٔ دردم بسالها
موجب شکایت بی‌نهایت از جور روزگار غدار و سپهر بی مهر که در تقسیم اسباب تفرقه و
استیصال درویشان پریشان احوال ید بیضا نموده بهمگنان معلوم است — پیش از نزار
تیر جفا در دل محنت پنهان چنانکه یکسر پیکان پدید نیست — اما اسباب جلای این فقیر سرگشته
که سررشتهٔ فراغ از دست داده و در دلبوستان درد و داغ نهاده و خود را منزل بمنزل سرگردان
و ابتر داشته و بکلی دل از جان و جهان برداشته اشتباب مساعی اصحاب و دادست که بی جهتی
غبار تغیر و کدورت اختلال بر چهرهٔ آمال دوستان مختل الحال بر افراخته اند و بی موجبی اساس دولت
دشمنیان محبت بر انداخته — می‌کشند از چشم و پشتر اینکه می‌گویند خلق — خود همی میرند کس را چشم‌ها
کم می‌کشند — ولهذا چون از مقاسات مشاق مالایطاق که از حمل آن کوه بستوه آید و سپهر
چنبر از مجال صبر تنگی پذیرفت مرغ روح در قفس تن در اضطراب آمده گفت — زین جهان سر
بسر اسر غم دلم از تن گرفت و از جان بسیم — و با آنکه هیچ حال اندیشهٔ ارتحال از ضمیر منیر متخیل نشده
بود و هوای سفر اخرج الی السفر دامن گیر نیامده و دواعی همت و لوامع نهمت بر ان داشت که عزم
رفیق جزم بایست کرد و مجنون وار در وحشت فلوات بکنجات غربت طی مکان ساخته مفارقت نموده
که گفته اند — هر مقام که در چشم یار خار شوی — سبک سفر کن از انجا برو بجای دگر — بضرورت دل
از وطن و مان که محبوب اهل ایمان است برداشته قدم در این طریق نهاده و بهدایت نص هذا فراق
بینی و بینک از دوستان ریائی و مصاحبان هرجائی اجتناب نموده — و فی الارض احباب و فیها
منازل — قفا نبک من ذکری حبیب و منزل — دلبر چو برگشت از وفا شیخی مرو اندر قفا — هر کو بجز سنگی
زنا ما هم بصد فرسنگ از او — اکنون بحکم آیت فروا تصحوا تغنموا سر در بیابان غربت کربت نهاده

دوری



روزی بشب می برد و شبی بروز میرساند تا با که امروز کبر دا این شب — یا رب ز کدام شب برآرد
این روز — بزیادت ابرام تضیع اوقات گرامی کردد و اختتام کلام بدین یک بیت مناسب
مقام که — غم چون کوه بر جانم نهادی — تو باقی مان که من بردم گرانی — می نماید مسامع افهام
اصحاب جاه از جوامع کلام ارباب اشتباه محفوظ باد — بالنبی و آله الامجاد — حسب حالی ننوشتی
و شد ایامی چند — محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند — ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند — مدت مدید و عهد بعید است که با وجود سوابق اخوت
و اخلاص و قرب قرابت و اختصاص که اصلها ثابت و فرعها فی السماء از شرف التفات جناب
اخوت مآب جلالت انتساب حسبی اعظمی افتخاری استظهاری اعلی الله تعالی شانه و اعان اعوانه محروم و مهجور
در واسطهٔ قطع صلهٔ رحم که آنجناب ارتکاب نموده اند و بسمت تقطعون ما امر الله به ان یوصل موسوم گشته
بغایت مضطرب و متعجب مانده انما اشکوا بثی و حزنی الی الله یکبارگی از حال درویشان خویش
و خویشان درویش فارغ البال بودن و ایشان را پریشان حال در مفارقت طرح نمودن
نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی قال علی علیه السلام اخوک من واساک فی الشدة — یار کو بند
یا قرابت بر ... بود گر بود قرابت دوست — امید آن و توقع چنانست که من بعد در ان کوشند
که جراحات سهام ایام بمرهم تجدید عهود قدیم التیام پذیرد و در تأکید رابطهٔ خویشی اثر خویشتن داری
بظهور نیاید — باده‌ها پیشتر که زین که تو داری دارند — دلبران کوشش دل بی دل دیوانهٔ خویش
میخواهم که درین باب اطنابی نماید خجالت ابرام موجب اعراض و اجتناب است — چون با تو
رسیم گویم از هر بابی — توفیق اسباب ملاقات رفیق باد
منت خدایرا که وجود تو ناگهان — از غیب یافت
صحت و آسوده شد جهان — تا آن زمان که عارضه بود در تنت — آسودگی نبود من خسته را زمان

در جان ریش سینه ازین درد سود بود  صد آه آشکار و هزاران آتش نهان  نی بود و بیر بود آتش
تا شکیب  خورد و بزرگ بود ازین حال ناتوان  بر جان خاص و عام بحسن حالی گذشت کان
هیچگاه نمی گشت در گمان  کز اهل خانقاه و کز اهل مدرسه  بودی دعا و فاتحه بهر تو ورد شان
از تلخ کامی که دلم داشت زهر بود  طوطی روح را شکر ناب در دهان  چیزی که بود بهر علاج تو سودمند
روح القدس طبیب ترا داد بر زبان  بهر دعای جان تو داعی بهر شبی  تا آن زمان که صبح دمد بود
حرز جان  نرگس بچشم خواست برد ناتوانیت  با آنکه داشت آنهمه بیماری گران  از روی
راستی زنی جان در اذیت  بر داشت دست بهر دعا سرو بوستان  بهر زکوة جان تو آورد
خورده  وصرف کرد  هر گنجینه‌ها نهان داشت در دهان  کرد است آفتاب وجود تو تاب تب
از غم همی گداخت تن و جان الغرض جان  خوفی نبود جوهر ذات ترا بلی  یاقوت را چگونه
ز آتش بود زیان  در جام جون نشو فیضت شفا رسید  تربت شد از خوشی و دوم روضه
جنان  شد وقت آنکه روی بر آن آستان نهم  جون هست آب روی ازان خاک آستان  بادا
بقای جان تو اندر جهان دراز  تا مملکت اهل جهان را بقای جان

شدنی خامه تیز را ترجمان  بشنو از نی جون حکایت میکند
با زبان تیز و چشم اشکبار  از جدائیها شکایت میکند  جناب عبارت انتساب افتخار ادا
انحصار امانی روزگار محبوب قلوب السلاطین منظور نظر انظار العارفین عطر مشام الانام بشمائم الطاف
تا جا حسن دعوائی که دم بدم بر شاخسار گلزار صفاتش از ترشح جویبار قبلتهار بها العقول حسن
غنچه هر گونه امال و آمال خندان کرده و بحسن قبول تلقی نماید عالم اسرار گواه و بر نفوس ضمایر
ارباب نفوس گواه است که صبح و شام در مقام مسلح کیفیت بی ذکر احوال آن علیم المثال بر نیاید
یکدم نیز نیم که نه در خاطر منی  امید آنکه از آنجانب نیز خاطر شریف متوجه باشد زیادت نوشت





برکات انفاس نفیس در زیادت باد

بمکتوب مرغوب جناب مستطاب مولوی اعظمی زید عمره

شما با بعد از مفارقت دلسوز جانگداز ورود تشریف و اعزاز یافته موجب تضاعف مواد بهجت
و ابتهاز گشت والحق  چه خوش باشد که بعد از انتظاری  با امیدی رسد امیدواری  امید آنکه
عنقریب دریافت حضور شریف نیز علاوه آن مکرمت کرد و منه الاجابة و التوفیق بعده استکشاف
مجاری امور این دیار در ضمن مقدمات آن مندرج بود جون شرح التفصیل از حیز بیان و تحریر خارج است
علی سبیل الاجمال موقف انهاء میرساند که در تضاعیف این اوقات که بحد و سرات اتفاق افتاده
اسباب کدورت و وحشت از حوادث قحط و غلا و عفونت و وبا نیز بمرتبه در التیام و انتظام آمده
بود که اگر بحسب فرض شمه ازان سمت انها و اعلام یابد  فریاد بر آید ز دل هر که بخواند  چه در
مدت پنجاه روز قریب صد هزار آدمی بر بستر هلاک افتاده جان شیرین تلخ کامی فدا کردند  نماند از
دلیران دران کارزار  بمر خسته یا مرده افتاده زار  اما بعد ذلک الحمد لله علی ظهور آثار الصحة
والسلامة باندک زمانی تمامت اسباب آن محنت راحت مبدل گشته صورت آسایش و آرایش
بر وجهی روی نمود که ادراک آن جز معاینه صورت نه بندد  باز این چه جوانی و جمالست جهان را
این حال که نو گشت زمین را و زمان را  محصل آنکه بسیط زمین و زمان بنشاط امن و امان
آراسته و ریاض احوال عباد و بلاد از خار نقصان و فساد نهال حدایق احوال خلایق از سحاب
عنایات الهی مقصود بار آورده و کشت زار امانی و امال خاص و عام از قطرات غمام
انعام بکام دانه امراد در خوشه آرزو پرورده و از شدت تشنگی جز در دل و دهان خوبان
اثری نمانده و از بیماری و لفتادگی جز در چشم و زلف ماه رویان از هیچ طرف خبری نرسیده
ولی تکلف  جون حسن بعینین دان که هر بار دگر  جوان نشنی نمود آراسته در نگری

خصوصاً نظام و انتظام سلسلهٔ ارباب علوم و فضایل که روز بروز آثار و علامات آن در ظهور
و بروز است چنانچه از کمال التفات و تلطف روزافزون حضرت پادشاه ربع مسکون خلد الله ظلال
سلطنته علی العالمین عموماً و العالمین خصوصاً که هر ده روز یک نوبت بنفس مبارک بمدارس
علوم و مجالس علما تشریف آورده استماع انواع نکات و دقایق ارباب معارف و حقایق می فرمایند
و ایشان را از سایر بنی نوع بدین موهبت کبری مخصوص و مستثنی کرده‌اند حیثما یقتضیه الحال استدلال
کرده باشند فضای مدرسه اکنون کند سرافرازی که سایه بر سرش افکند خسروی غازی
و الحاله هذه گر طواف کعبه میخواهی سخن در راه کوی بمزید الطاف احتیاج نمی داند
توفیق رفیق و سعادت مساعد باد

فرزند فضیلتمند

آن که ز کمال عقلش فضیلت عقیل عاشر وان که ز علو قدرش باشد سپهر نازل از رشک
حسن خطش دست نگار بر سر وز لطف فیض طبعش آبی زلال در گل ابقاه الله تعالی و وفقه
مدارج الفضایل و المعالی شتا ما ملکاً احمداً انکه شکفته گلشن پرورش رسیده هر طرف چون
شود خندان و بوی خوشش خواهد عالم گرفت بقبول تسلیمات مشفقانه و تکریمات مشتاقانه منت نهاده
انهای رای فضایل انتما آنکه تمادی ادراک حواس و همگی نقوش خامه و مداد و قرطاس بذکر خیر و مناقب
فضایل آن ستوده خصایل حمیده شمایل مصروفست و عنان توجه و زمام تخییل بجانب ترقی آن ملک الذات
ملکی الصفات باعلی معارج کمالات و اقصی مدارج و الذین اوتوا العلم درجات معطوف رجا واثق
و وثوق صادق که گر همت شکسته دلان از سر الیست باشد که زمانی صحایف آمال باشد این
مقال مزین باشد که همت از آنجا که نظرها کند خوار مدار شکسته که اثرها کند هذا مدت
مدید و عهد بعید است که درین سفر دور یاد جانب فقیر را خواه داخل دفتر نسیان داشته و رقم تعطیل
در طاق



و نگاشتن بر صفحات و خاطر اوضاع احوال خود نگاشته اگرچه او به امید اند اما هرچند آنجا
خسروی همه کشور کیهان و پدر ضرر این سفر که دور ماندگان ملاقات را بشقاوت بچند وجه
موجب تصویر ضمیر نموده می شود اولاً خدمت والدهٔ ضعیفه که دیده را بنور حضور آن عزیز منور می داشته
و مراعات جانب او بمقتضی و بالوالدین احساناً بعد از فرایض الهی و اتباع اوامر و نواهی
رسالت پناهی فرض عین بلکه عین فرض است نسیاً منسیاً انگاشته و ثانیاً اضاعت
بضاعت تحصیل و تضییع اوقات شریف باهمال و تعطیل که الحق مثمر خسارت دارین
و منافی تجارت منزلین است و از نقطهٔ دایرهٔ ولایت و مهر سپهر امامت و هدایت
سلام الله علیه منقول است که افسوس از تضییع اوقات و وظایف بلا طایل یکی قابل
تضییع و دیگری ساعی ناقابل و بحمد الله تعالی که آن فرزند بی مانند را قابلیت و اقبال و
صلاحیت و افضال در غایت جمال و کمال است و بهر آینه یکساعت از اوقات قدسی سمات
بملاهی و ملاعب گذرانیدن موجب چشیدن پیالهٔ تغابن و اندوه خواهد بود و انواع ندامت
و سآمت روی خواهد نمود چو که دست میدهد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
و این ضعیف را که کاروان سنین از منزل ستین بالسبعین رسیده است چشم امل
بر مرصد رشد و استکمال آن عدیم المثال بوده و هست امیدواری بلطایف کرم حضرت
باری آنکه الحمد در مدت العمر از مجالس رفیعه زمرهٔ استادان عیسوی انفاس اقتطاف و اقتباس
نموده بحافظ جودت ذهن وقاد و بسر رشتهٔ طبع نقاد آن صاحب کمال و الی استعداد
منتظم بوده بر خاک طرهات ریخته نشود امروز که در دست توام مرحمتی کن فردا که
شوم خاک چه سود اشک ندامت وین زود بود زمان زمان است آه از آن روزی
که آیی و نیابی گرد من والسلام علیکم و تعالب لدیکم

درمانده ام که از تو شکایت کجا برم
هم با تو گر ز دست تو آبی بر آورم    هرچند در خاطر فاتر و ضمیر کسیر نسبت با جناب سیادت مآب
وزارت انتساب رفاه الله عن عین الکمال الفتی و آن آتشی متمکن و متوطن گشته که بهیچ الحول ازان نمی
توان گرفت و الحق    گر بر کنم دل از تو بردارم از تو مهر    این مهر بر که افکنم این دل کجا برم    اما سبب
محافظت از اذی دل خراش و مجالست لئام او باش که انجناب را نصب العین گشته
صد پاره شد از باد هوا غنچه دل    اینست گل کز تو شکفته است مرا    بتخصیص مصاحبی خبیثی
خسیس نحسی بی هنری بد سیرتی که در ایام صبی بنا درستی و بی حمیتی معروف و موصوف
بوده باشد و چون گل بی بوی پایمال ابنای زمان شده و دست کاری دست بدست دیده
و در زمان التجا چون سگ بهد لقمی قناعت کرده و چون روباه بکج بازی مفاخرت نموده
سگ محله ما خود همیشه عف میکرد    علی الخصوص که چو دستی در و بستند    و لیس هذا النحس
من نسل آدم و لکن من نسل الابلیس فاعلم    بر خاطر عاطر و ضمیر منیر مخفی نباشد که همیشه این
فقیر نیازمند ان مخدوم ارجمند را از جان دوستر داشته و همه سعادتها از برای ایشان خواسته
و پیوسته مصاحبت با اشراف قبایل و ارباب فضایل و اعراض از اصحاب اغراض بمبالغه
التماس نموده بعین الیقین دیده که با اهل حسد فی جیدها حبل من مسد    التفات نانمودن
و از شر ایشان احتراز نمودن دلیل سعادت ابدی و نشان دولت سرمدی است
مکن تا توانی بنا جنس میل    منه خانه بنیاد بر راه سیل    نبود صحبت نا سزا مثل بجستی
که افعی نهند در بغل    ز جاهل بترس اگر چه هم خویشست    که در زیر خاکستر آتش است
چو ضایع کنی بهره روزگار    پشیمانی انگه نیاید بکار    و چون هر کاری را اندازه و هر
جفایی را حدی باشد    تا کی طبیب لطف تو بیمار عشق را    شربت ز خون چشم و غذا از جگر دهم

هر



هرچند دل آزاری امری مذموم است اما از بزرگان زشت تر نماید از دوستان خود چگونه
شاید و چون در تصور آید واقفان خاطر رخصت نمیدهد که با وجود چندین حقوق ترک تودد و تودد
نماید اما بی تقریب امثال این عتبات نه عاقبت موجب انواع عقوبت و صعوبت است
هم تو موی ده روا باشد چنین و اکنون تصور چنانست که بر وفق طال کم تک فینا تصدیع و ابرام
از حد گذشته هرچند    شرمسارم ز گران جانی خود لیکن نماند    بر سر کوی تو افتاده تر از من
من دگری    اما    سر ارادت سعدی بکمان مبر هرگز    تا قیامت از آن آستان بگردانی    زیادت
اطناب نمیرود    سخن کوته کنم کان طبع نازک    ندارد طاقت چندین گرانی    والسلام الکرام

سلام علی من حبه حل فی الحشا    و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء    کمینه مخلص دیرینه بر فع تحفات
محبت و نثار و تسلیمات مودت آثار مصدع مجلس عالیجناب جلالت ایاب امیر و امیرزاده اعظم مستخدم
ارباب السیف و اصحاب القلم خورشید آسمان عز و تمکین سلیل آصف روی زمین    ترجمان فضل و احسان
بوستان خلق و لطف    قهرمان دین و کف همت نمای عقل و جان    ذره از نور رویش تابش خورشید
ماه    قطره از بحر جودش حاصل دریا و کان    لازال موید اعصاره و ازمانه موید انصاره و اعوانه
میکرد و شمه از بیان فراق و شرح حرج اشتیاق بالکلیه    آن نه بحریست که پایان و کناری دارد
و بر مرآت ضمیر غیب که عکس نمای اسرار غیب است جلوه میدهد    تا یاد کنی که مخلصی هست مرا
بجلال الله تعالی که از جناب دولتمآب مفارقت صوری ضروری اتفاق افتاده بهیچ وجه از عمر
تمتعی نیافته و بکلی دل از جان بر گرفته و از جهان بر داشته    چو گفتم که دور از تو کاهد تنت    همه بیجا
جان گفته شد    از مناجات بر سر راه است که الهی چون آتش فراق داشتی با آتش دوزخ چکار
داشتی کس سوخته را دوباره بریان نکند    لعل الله یحدث بعد ذلک امرا اگر ارادت الهی مساعد

نماید و تدبیر موافق تقدیر افتد اول بیاد در آنکه موسم ملاقات گل است    روی تو به بینیم به بهار
چه بهر صورت رفع موانع معاودت نموده از عقلات دهر انتها فرصتی میکند که بهر حال خود را انجیل
در الحکم باز اینجا    والمسئول من الله تعالی.    یا رب آن روز به بینم که ترا بینم باز    یا بخلوت
نفسی به پیش تو نشینیم باز    یا رب آن بخت مساعد بسوی من نگرد    که بروی تو بگردد چشم
جهان بینم باز    توقع آنکه حقوق محبت و مودت که روز بروز در ظهور و بروز است رعایت
نموده مخلصان و مخصوصان خود را تا زمان حصول وصول گرامی بارسال مکاتبات نامی محظوظ
خود را تا زمان حصول وصول گرامی بارسال الخ و نمایند که هر آینه موجب مزید عقیدت و اتحاد
و وسیله کمال ارادت و اعتقاد و اعتماد خواهد بود    نزد ما رسم شکستن نبود عهد و وفا را
الله الله تو فراموش مکن جانب ما را    زیادت انبساط ممنوع و ملال خاطر انور است
سخن کوته کنم کان طبع نازک    ندارد طاقت چندین گرانی    والسلام علیکم والقلب لدیکم
کمن نسود همه کس را بروزگار ارادت    مگر مرا که همان مهر اولست و زیادت    اگر چه از عزیزی
بجسب صورت برحسب ضرورت دیده ستم دیده جفا کشیده    از شرف کحل الجواهر تراب
عالیجناب وزارت مآب اعلی الله تعالی شأنه العالی لعلو شأنه المعالی که ثمره دوحه دولت
و کامگاری و گلبن بوستان حشمت و بختیاری است ولامحاله چون خصال پسران برشمرند از روی عقل
نبود بهتر از هیچ پدر را پسری    چون حدیث پدران یاد کنند مرتقین    که نباشد به از او
هیچ پسر را پدری    دور و مهجور مانده اما رابطه دل بمجاورت معنوی برقرار و علاقه جان بمحاورت
حقیقی علی الدوام و الاستمرار است    من از تو دورم و دلم بسته بموی زلف تو    ولی همه سر ارادت
سعدی گمان مبر مبرکز کم تا قیامت از این آستان بگردانی    امید آن و تصور چنان بود که حق جل
و علا آن یگانه زمان را که بکمال صورت و معنی آراسته نظر از حال دوستان قدیم و دعاگویان برجاده





دولتخواهی مستقیم باز نگیرند و آنچه در وقت کهنه از شرایط التفات و مرحمت بجای آورند
خود را بجفای سپهر و جور زمانه    دایه باز نما نه راست نیاید    انما اشکوا بثی و حزنی الی الله
عمری چو خار با گل روی تو بوده ام    ای گل بکش تو نیز فراموش عهد خار    متضمن ما مضی التماس
آنکه بمیامن همت عالی نهمت شامل حال این بی بضاعت کرده اند تا عنقریب بمعاودت سعادت
سعادت معاودت فرستند    در کنار آرم چو دیگر دوستان انجام را    و تا زمان حصول دولت ملاقات
وظیفه التفقدات کریمانه مبذول داشته بتشریف مراسلات عالی منت نهند    ای آفتاب دولت
زما پایه و الکبیر    وی سایه خدای زما سایه بر مدار    تصدیع از حد گذشت طراوت دوحه
اقبال و دولت از آفت ذبول و انقلاب مصون باد    اعلی الله تعالی قدره
و نور علی فلک الوزاره بدره جلالا مخلص نیازمند بجان آرزومند خدماتی چون نسایم ریاض جنان
روح پرور و مدحاتی چون شمایم شمال جانان روح گستر موجه و مودی میگرداند و بر ورود و اقبال
سار الپور و فود عواطف خسروانه و نوازش پادشاهانه شکر حضرت پروردگار بتقدیم میرساند
الحمد لله علی تواتر آلائه و دوام نعمائه    شکفته گل دولت ببوستان امید    نشست بار سعادت
بر آستان امید    هر چند بمیامن فضل الهی در ربیع باغ احوال و اوضاع آنجا بی نسیم اقبال و
شادمانی متنسم و غنچه آمال و امانی متبسم است اما    بی روی تو بلبلان گلستان نکنند    لاجرم طایر ذوق
از قفس بدن صدای ندای فصل گل و مل نوای مرغان بهار    حاضر همه و تو غایب ای زیبا یار
آنجا که تو غیبتی از تنهائیم چه سود    و آنجا که تو باشی خود از تنها بچه کار    در اطباق آفاق می افکنند
و هوای نغمه    خرم آن روز که باز آیم و چون طایر چرخ    در هوای سر کویت برود
بالی بزنم    در پرواز می آید    و لست بآیس من فضل ربی    عالم الاسرار گواه او بر ضمایر
آگاه است که این کمینه را حرکت و مقام این دیار زمام اختیار در دست نبود و الحال بنده

نهایت کی بود اما تا غایت همت و نهمت مصروف و موقوف بر آن است که ادراک تقبیل انامل مبارک که مفتاح ابواب
دولت و مصباح انوار سعادت است عما قریب حاصل گردد در فضل تو بسته ام همه همت خویش
باشد که بمنتهای همت برسم تصدیع شرط ادب نیست چون با تو برسم بگویم
اعلی الله تعالی شأنه و رفع فوق الفرقدین مکانه جلالا را کمترین دولتخواهان صادق الاعتقاد
جانی خدمتی تقریر اخلاص مخلص و ضراعتی بعز اختصاص معطر مرفوع و معروض میدارد و صبح و شام
بر یاد استشمام روایح شادکامی ایام مواصلت گرامی این بیت میخواند عمادی چه خسته دل
امروز دانست که روز وصل تو خوش عالمی بود چه شرح بدایع وقایع ایام فراق و غصص
غرایب نوایب فلک بی فساق امر لا یحتمله الانفس و لا یسعه الآفاق نوحی بهر سال
یک طوفان دید من نوح نیم هزار طوفان دیدم و بالجمله از آن روز که از آستان
تو دور است نه بستر نهاده نه بالین نظامی چه شبها که در فرقت همچو فرقد
نهاده دو چشم جهان بین نظامی مبادا که از تلخی شام هجران بنوبت دهد جان
شیرین نظامی اگر قصه درد و غم باز رانند لبی غصها خورده مسکین نظامی
و از جمله شداید و واقعات آنکه درین مدت بکرات خود را در معرض لا از راه صدق و ولا
مذکور خاطر عالی گردانیده و بتشریف جوابی از منشیان صحایف اشفاق مشرف نگشته
گر برود دولت آنچه من دارم و تو یارب که چه فرقهاست ما بین دو دل و محقق
آنکه کلک بدایع نگار روزگار حدیث آنکه عماد از تو فا چار بر دوخت سپاس آنکه جیب از
جفا چاک نمود بر در و دیوار هر دیار نوشته حاجت بیان نیست لا یحتاج الصباح
الی المصباح اما من این وظیفه بجای آورم تو خود حکمی که التفات کنی سوی من دگر نکنی
مأمول آنکه بر خلاف گذشته احیانا نمه از کماهی احوال سلامتی ذات بی همال و کیفیت

انتظام



انتظام امور دولت و اقبال از مقام عنایت ابلاغ و ارسال فرمایند که پیوسته بر جسد
امید نشسته منتظرم روز و شب تا مگر از کوی تو سوی من شام آورد پیک صبا بوی تو زیادت
احوال حواله بزمان وصال است ظل عالی ابد الدهر باد و این دعا از همه خلق جهان آمین باد
یا ایها الملاء القدسی ما لکم ترکتمونی کذا عهد الاحباب صورت نسیان و عدم التفات
که از جناب وزارت مآب استظهار انساب ابده الله تعالی زمانه و اعلی قدره و شأنه علی الدوام
نسبت بحال مخلص مستهام مشاهده می افتد فیا لها قصة فی شرحها طول ای پیر لطف ترا
دلهای مشتاقان اسیر هرگز نت نگذشت یاد مستمندان بر ضمیر با وجود سوابق تعارف
مساوی و لواحق تعاهد روحانی یکبار از حال یاران و دوستان قدیم فارغ البال و مرفه
الحال بودن و ایشان را در سرگردانی و بی سامانی طرح نمودن نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی
و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه بار هیچ ترک زینکه تو داری دارند
دلبران گوشه سوی بی دل دیوانه خویش بهتر که زین نظر مرحمتی اندازند پادشاهان
گدایان در خانه خویش ولی شبهه تدارک باطنهای خسته و خاطرهای شکسته از
مکارم شیم ارباب کرم است وکن مثل طعم الماء عذبا و باردا علی الکبد الحری
لکل صدیق گر لطف شکسته دل دادند امید جانان و توقع آنست که بعد ازین بر آن سند
که جگرهای تشنه و دلهای خراب بزلال وصال ایشان معمور و سیراب گردد و جراحات سهام
حوادث ایام بمرهم و افضال التیام پذیرد چه عیاذا بالله اگر بر طریق گذشته سلوک کنند
و دست رد بر سینه ملتمس فقیران نهند فقد وقع اجره علی الله دامن مکش از دست
من ای سرو بلندش زانرو که دست من و دامان تو باشد میخواهد که درین باب
اطنابی نماید ابرام موجب اعراض گشته طریق اختصار باد آب نزدیکتر میداند آفتاب دولت

رفیع الشان علی مر الدهور و الازمان پاینده و تابنده باد بالنبی و آله الاخیار الامجاد
جان من پی تو یکی نالان نی است بشنو از نی چون حکایت می‌کند ز آن لب میگون شکر
مانده جدا از جداییها شکایت میکند وظایف دعوات وافرات و تحیات مبارکات طیبات
که منبعث از کمال اختصاص گردد بجناب شریف دستور زادهٔ اعظم ملکی الاصل ملکی الشیم
مستخدم وزرای الآفاق مستتبع امرای العظام بالاتفاق سلیل آصف جم جاه خواجه
پیر احمد وزیر مملکت آرای شاهرخ سلطان مد الله تعالی ظلال جلاله و افاض علینا زلال
نواله جلالا موظف و مرتب داشته از حکایت شداید اشتیاق و شکایت وقایع زمان فراق
که لامحاله بر صفحهٔ صحیفهٔ ضمیر منیر واضح و لایح است اعراض و اجتناب می‌نماید بس است
اینکه تو دانی که هر کسی کز تو جدا شود بکجا رسد سرانجامش مدتی مدید است که بحکم الامور
مرهونة باوقاتها منتظر وقت می‌باشد که چون فرصتی با مد حوادث ایام را کوچه غلطی داده
رو بدان ملاذ اقبال کند بار دیگر و نذر آن کعبهٔ آمال مجاور گردد اما بمقتضی فحوی نوشته
است برین بام لاجورد اندود که پیش آرزوی عاشقان کشند دیوار صوارف روزگار
دامن گیر اختیار گشته مواقع من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا چو سنگ و سنگ
و حجاب و مانع میگردد و اینها با زمانه راست نیاید تجری الریاح بما لا تشتهی السفن
و بی شبهه چون از مقتضای قضا امری نفاذ یافته باشد جز متابعت فرمان درمان نباشد امید
بلطایف کرم الهی عز شأنه آنکه از مکامن استار غیب لطیفهٔ صنعی ظاهر گردد که در ضمن
آن ادراک دولت مشاهدهٔ جمال جهان آرای و سعادت محاورهٔ بهجت افزای بحصول پیوندد
و ما ذلک علی الله بعزیز تصور چنان بود که چون این بیچاره را دو سه روزی بر حسب ضرورت
مفارقت بحسب صورت واقع شود برقرار معهود وظیفهٔ عنایت و التفات رعایت

نمو



نموده ابواب مکاتبات مفتوح دارند و احیانا بتشریف تفقدی که از آن سلوتی بسبب
بلی تلطفی که از آن شادمان شود جانی منت نهاده نسیان عهود و مضافات مذموم
شمارند چه خاطر پریشان منزویان زاویهٔ کربت غربت بهیچ چیز چنان متعلق و مشغوف نمیگردد
که باستعلام احوال مخادیم و اقارب خصوصا در ایام ظهور حوادث و نوایب اما بر خلاف
توقع ابری که بحر گشته پر از فیض جود او از تشنگان بادیه یک نم دریغ داشت و آن عیسی که
مرده بدم زنده میکند از خستگان واقعه یکدم دریغ داشت و تا غایت معلوم نشد که
آن سبک روح جهان با ما زچه روی سرگران میدارد خود ممیز بوده بانصاف حکم
فرمایند که میان روح و بدن نسبتی بیش از رسایل را بود که یکبار منقطع گردد از طرفی
باری همچنان یاد تو آرام مونس جانست که بود همچنان بوصلت نگرانست که بود و مع ذلک
کی با تو شبی دست در آغوش توان کرد غمهای تو بسهولت فراموش توان کرد زیادت الحاح
اسباب ملال بود آفتاب دولت و سایهٔ رحمت تا خال دلبران بود از لطف دلفریب تا زلف
گلرخان بود از حسن دلربای تابنده و پاینده باد بالنبی و آله الامجاد یاد وصل تو
چو بر خاطرم میگذرد بر دل خسته چگویم که چها میگذرد محب محبوس و مخلص مایوس که
مدت متمادی در انزوای زوایای شداید هجران از شرف دستور زادهٔ اعظم سلطان الاعاظم
مواصلت
الوزراء فی العالم نور حدقهٔ اعیان حضرت سلطانیه نور حدقهٔ ارکان دولت خاقانیه آفتاب اوج
دولت سایهٔ لطف اله نازش تیغ و قلم آرایش ایوان شاه نقد نوئین ممالک
وارث دستور ملک صاحب کافی کفایت آصف جم اشتباه قرین الله تعالی بالخلود
زمانه و زاد علی کافة الانام فضله و احسانه جلالا بتضرع و نیاز بر وجه تمامتر استنشاق روایح
الی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن نموده بعد از اقامت مراسم خدمات جانی و لوازم

ضراعت جنابی در اثنای املای صحایف شوق و انشای اقتضای لطایف عشق بخوای انتقال کی
فریاد ز درد و غم عشق تو که در دل لم یبق من الصبر قلیلا و کثیرا تا دور فتادم ز سر کوی تو
دادم فی القلب و فی العین جحیما و سعیرا متعرض اختلال احوال زمان هجران میکرد دوام
آنکس که روزی تلخی فراق بمذاق او نرسیده از تجرع جام غم انجام شوریده حالان چه خبر یابد
و آنکه شبی بود شمال بر آتش جدائی نسوخته از حال روزگار سوختگان آتش اشتیاق کجا بوی برد
از آنکه شبی چون شب من هست چه داند کز هجر توام دیده چه سان می گذراند ولی شبهه
بعد از امعان بصیرت این کمینه را وجوه اعتذار و مبرهن دلایل اضطرار معین است
چه نشان محب صادق آنست که از رضای محبوب باختیار خود بیزار دارد و با وجود مقصود
دوست صورت بهبود خویش در ضمیر نیاورد شادمانم بغمی کز تو بخاطر رسدم و ز مرادی
که خلاف تو بود بیزارم پس مجلس همایون را که از برگ گل طرای بارگه است بنگارستان
حضور خویش بی جاذبه رغبت رای جهان آرای فراهم شدن غایت نادانی باشد
و خاطر خطیر را که از لطافت و نازکی با دل و جان نازنین در سبک روحی همعنان است بگران
حول خودی بی دایعه همت عالی نهمت متعرض گشتن نهایت بی ادبی تواند بود از دوست
یک اشارت و از ما بسر دویدن اکنون بحکم قل کل من عند الله همگی نظر بر وصول خبر خجسته
اثر است که اگر بحکم یکفر عنکم سیاتکم و یدخلکم مدخلا کریما خاطر عاطر بر آن قرار گیرد که در طریق
معاودت نهاده دیده رمد دیده را بکحل الجواهر تراب درگاه دولت پناه مکحل و منور گرداند
حسن آن که باشد که نخواهد که تو جانش باشی والله ذو الفضل العظیم و اگر بامر فانتشروا فی الارض
و ابتغوا من فضل الله چند روز دیگر دل بر شداید مفارقت جانان نهاده دست در دامن صبر
باید زد و پای طلب در زاویه توقف نهاد بنشینم و صبر پیش گیرم افضل العبادات انتظار





الفرج نقد الشده اما هر مقام که مقام شود بحکم اینما تولوا فثم وجه الله ذوق جفا و جور تو بر من حرام
گر من بجز وفای تو کاری دگر کنم اطناب از حدود آداب تجاوز نمود شمه از صحایف تاریخ شوق
معروض میفتاد بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی اولی آنکه بامداد اوراد معهوده که
در اقامت وظایف دعای دولت پیش نهاد خاطر شکسته رجوع نماید و من الله الاجابة و التوفیق
الله ابقاک للدنیا و الدین و لا یخلیک من عز و التمکین همواره ریاض دولت و حدایق رفعت
عالیجناب وزارت مآب الله تعالی بقاه و رزق المخلصین لقاوه جلاله بامداد فیض فضل نامتناهی
و اسعاد عنایت بی غایت الهی نامی و ناضر باد و میامن تائیدات ایزد متعال آن حمیده خصال محمود
الفعال را حامی و ناصر کمینه دعاگویان صحایف عجز مجمل عرض و موقوف انها میرساند و لوبر بیاری که تا
بادراک دولت انخراط در سلک مجاوران عتبه سعادت مناط دارد محتاج تلقین فنون عبارات
و موقوف تزیین انواع استعارات نمیداند لاجرم از صرف عنان قلم بصوب بیان آن معانی
اعراض نموده مذکور خاطر عالی میگرداند که مدت متمادی است که این غریب محزون بسبب انقلاب اوضاع
روزگار و اضطراب احوال لیل و نهار در بیت الاحزان حرمان بناله و آه الی الله اشکو من فراق احبتی
و من طول سیری فی البلاد و غربتی منزوی گشته بر امید لعل و عسی و توقع بهبود امروز و فردا
عمری که عداد زندگانی نتوان داشت میگذراند نه روز و نه روزگار و نه صبر و نه دل و بدین
آرزو که روزگاری سر من خاک درش منزل داشت کو بود عمر رسیم باز بسر منزل خویش
شبی بروز می برد و روزی بشب میرساند گهی فسانه محنت شب هجران گهی حکایت سوز
و درد روز فراق مامول از مکارم شیم مرضیه آنکه عنان برکات الطاف همم سعادت شعار
بصوب استخلاص مخلصان پریشان روزگار که ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون
معطوف فرمایند تا بار دیگر دست عنایت ملک غفور بحکم یخرجهم من الظلمات الی النور گریبان او

این گرفتاران گرفته از وحشت جای ماجد ابتلا بجلد آباد من دخله کان آمنا رساند
ز لطف دوست هنوز این امید دارم و شاید که روز من از شب تاریک گل نهار بر آید ان الله
وعده العزیز زیادت ازین هنسیان پیمان متشبث اطناب نگردد و ظلال عاطفت گستر الی اقصی
ما یرتقی الیه اوهام البشر مبسوط باد بالنبی وآله الامجاد از شوق اگر نویسم سوی تو
در رسایل عشر عشیر نبود زانها که هست در دل دوری ز همنشینان از ما مدان که ما را
که طالع است مانع که روزگار حایل تعطش و آرزومندی و تشوق و نیازمندی به نیل لقای روح
افزای فتوح و سای سعادت سیمای امیر و امیرزاده اعظم سلیل السلاطین الوزرا فی العالم
ذو الفضل و الفضیلة و الافضال صاحب الکرامة و العز و الاقبال روشن بیان تیز زبان بلند قدر
محفل فیروز انجمن آرای سرفراز من الله تعالی علینا و علی سایر خلایقه ببیان فضله و دوام
احیانا جلالا چون جور روزگار غدار از حد شمار و جور ستم سپهر بی مهر از اندازه و بسیار
یکسو فراق و یار دگر سو جفای چرخ آیا جفای چرخ کشم یا فراق یار تبلیح تباشیر صباح
نجاح را از حضرت خالق الاصباح بدعای سحر حر اجابت اثر استطلاع کرده امید وار
می باشد که ناگاه بر حسب لا تیاسوا من روح الله خورشید نوید وصال از مطلع فضل ذو الجلال
طالع شود و خلوت سرای دیده که از تراکم افواج ظلمت فرقت صورت ظلمات بعضها فوق بعض
گرفته تجلی نور حضور حضرات مشرف و منور گردد والله ذو الفضل العظیم گلم ز دست بدر برد روزگار
مخالف امید هست که خارم ز پای هم بدر آید درین وقت که مژده وصول کوکبه جلال
و بشارت قدوم موکب عز و اقبال حضرت اعلی خاقانی کشورستانی خلد الله ملکه و سلطانه
و اعلی فی بسیط الملکه امره و شانه طوایف اهل ایمان را امید امن و امان و نوید بشرهم
ربهم برحمة منه و رضوان بخشید و صدای صلای ادخلوها بسلام آمنین بسمع جانان رسانید

ارادت آن



ارادت آن بود که با بشارت بشراک ان الیوم یوم لقا قدم در طریق معاودت
نهاده عنان عزیمت بصوب وطن مألوف منصرف و معطوف گردانند اما بسبب مانعی که محدودا
بر راه آن آلکه اقامت چون بسیار آرزوها بجای جان ها با کناف دل و جان داده فی الجمله طریق سلوکی
که میخواستیم میسر نشد چون مقدر نبود و اگرچه در اقامت این ناحیت نیز بهمین همت
مخادیم اسباب مباسطت بی شایبه مضایقت مرتب و مهیاست و سلسله امور
جمعیت و حضور نظامی دارد اما من گل چه بینم رخ دلدار ندیدم نسرین چه کنم
سر قد یار ندیدم چون نرگس نظر ز جهان باد منقطع گر دور از رخش گل و گلزار دیدم
و اکنون مکنون ضمیر کثیر آنست که چون در ضمان سلامت و استقامت بطرف خواف
عزیمت فرمایند و خوف طریق نباشد از روی اختیار تبرف دستبوس مفتخر و سرافراز گردد
و من الله نیل السعادت و درک المرادات زیادت مجال انبساط ندارد سایه وجود
مبارک میان طبقات اعالی شریف و مستفیض باد بالنبی وآله الامجاد چه
حالی بنوشتی و شد ایامی چند محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند ما بدان مقصد عالی
نتوانیم رسید هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند مدت متمادی است که بنابر استیلای
لوازم محبت ذاتی عزیمت پای بوس مخدوم با استحقاق وارث مناصب الایالة علی الاطلاق
سهی که از صفت حسن او مراد آن است که نزد اهل هنر منصبی بود عالی و گرنه منتسب آبا
معلوم است چه احتیاج بمشاطه روی زیبا را جلال الحق و الدین خلف اعاظم الوزرا
و السلاطین زین الله تعالی سریر الوزارة ببیامن وجوده و افاض علی کافة انام آثار فضله و جوده
و افاض علی کافة الانام آثار فضله و جوده بسمت تقسیم یافته ارادت و دلخواه چنان بود که قضای عهد
ماضی را بر سر دستی بر افشانم اما بمقتضی قضیة المستحی محروم حوادث ایام بی ثبات در نقض

و فسخ عزایم دنیایت بدیپضا نموده حجاب مناقشت پیش رو مرادات میداشت

واز ین جهة قدم از احترام حریم حرم آن کعبه لطف و کرم باز می ماند و لولا زمان قید تمنا

صرفه لکان لنا بالواد بین مطاف تا درین روز ها خبر تشریف قدوم شریف بابیار

اکابر و اشراف بناحیت ولایت خواف بگوش هوش ساکنان بیت الاحزان قهستان

رسانیدند خاطر بیقرار که همچنان بر سر عهد و قرار است زبان بیان باینشاء این مقال

بگشاد که ای پیک نسیمی می وزد کز دست می آرد خبر برخیز کاستقبال را واجب کند رفتن

لبر و اکنون بر وفق آنکه منزل وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد

طایر روح از قفس بدن در پرواز و اهتزاز آمده قصد آن دارد که تا مرغان هوا در طیران

و با باد صبا همعنان گشته برنیت استقبال مقدم بجهت نثار متوجه آن دیار گردد که

باوجود اتحاد جان و دل دوری مساکن و منازل تفرقه ابدان صعب مشکل می نماید

چو بوی دوست شنیدی چه جای خرسندیست سلوک عقل دران دم نه از خردمندیست

امید بعنایت الهی و جاذبهٔ دولت جناب وزارت پناهی آنکه چند روز دیگر را چنان شود

که بهویت بر آستانه کویت بیاد دیدن رویت شبی بروز رسانم فلیعد معذور و لطفه

طالب زیادت ازین اطناب از طریقهٔ ادب بعید مینماید لاجرم بر دعا ختم کرده میگوید

عمرت دراز باد برین ختم شد سخن بیرون نمی نهم ز ره اختصار پای آمین رب العالمین

صد بار اگر بگریم بیاد یار و منزل مشکل کز آب دیده بنشیند آتش دل علم الله سبحانه و کفی

به شهید که نایرهٔ اشتیاق و آرزومندی بادراک سعادت ملازمت جناب جلالت مآب

بندگی خداوندی ابدالله تعالی مآثر مرحمته و احسانه و وفقه لما یحب و یرضی مع الظفاره و اعوانه

بنوعی اشتعال و التهاب یافته که اطفای آن بسیلاب دیدهٔ خونبار تصور نمی توان کرد





چشمم که در فراق تو خونریز می کند آبست آنکه آتش دل تیز میکند اما باقتضاء دم مقتضیات

تقدیر چه توان ساختن و گداختن چه تدبیر یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید دمع ذلک خشتنه

امیدی که درین حادثه باقی مانده بسبب قرب موعد معاودت گرامی است که خاطر افکار را بعز بیت

اردوی اعلی مستظهر و امیدوار میفرموده و چون متضمن فواید ارجمند و منافع دلپسند خواهد بود

مباد آنکه ملاحظه صورت مصلحت از آینه ضمیر منیر محجوب ماند که و خامت عاقبت آن ظهوری

بین دارد سرسبزت از سرزنش دهر باد دل روشنت چشمهٔ نور باد سرانیه از کمال درایت

و انصاف عنایت انجناب چنان سزد که فکر صواب فرمایند و از مزخرفات بی حاصل اجتناب

نموده بجزییات و محقرات ملاطایل مقید و ملتفت نشوند تا مشتغلی که درین مدت جهة تحصیل کلیات

اعراض التزام فرموده اند عرصه ضایع نگردد به آسایش مشو خرسند در راه طلب ای دل

که ره بیرون نیارد هر که شد در آسایش و ما التوفیق الا بالله علیه توکلنا و الیه المصیر

نیست از زود پیت شکیبایی من درویش را طاقت دوری ندارم آزمودم خویش را اقسم بالله و آیاته

نیازمند بجان و دل آرزومند از تمادی مدت حرمان و تراخی ایام هجران دستور زاده سپهر

جناب دولتماب در درج وزارت و کامکاری دری برج عظمت و بزرگواری لازال الفضل مباهیا

باشتمال اسمه المعالی علیه نیک بدحال و خسته خاطر و تیره روزگار و شکسته دل است جگر پر

درد و رخ پر گرد و جان در تاب و تن در تب خروش صعب و آه سرد و چشم خونفشان دارم

آری نتیجه روزگار غدار اینست و عداد فلک دوار برین که هر چند بلبل جان افکار از شمیم نسیم

گلبن بهجت و ابتهاج محروم و بی نوا ماند بجفای صحبت خار نکبت و ادبار گرفتار گشته بتباهی

محنت و اختلال در حسب حال بهزار دستان سرائیدن گیرد بیا ای بلبل از هجر دمائی

رنجان بر کش نوائی بی نوائی بزاری ناله کن از رفتن گل اگر آزرده خار جفائی چو روز

رستخیز و گاه طوفان قیامت میکند داغ جدای جهان تاریک شد بر چشم آنروز که رفت از
پیش چشم روشنائی کنون میگریم و میپوشم یار که ای دولت کجا رفتی کجایی بدرد دل
شبی صد بار گویم چه بودی گر نبودی آشنایی بیش ازین بچند روز دو مکتوب از کنعان
احزان در صحبت خواجه یعقوب ارسال رفته بود که مگر از جانب مصر تفقد بشارت اتفاقی
رسیده بتشریف جوابی اختصاص یابد چون صدای این خاک روپاییه این بیمقدار نبود
چهره حصول مراد در حجاب امتناع ماند اگر ز سینه ویران نپرسیم چه عجب خراب شد بغمت
خانه کی می پرسی اما روشن و معین است که آفتاب عالم تاب هرچند در مدارج ارتفاع
صعود بیش نماید افاضه انوارش نسبت با هر نشیب و فراز زیادت کرد اگر دیوار درویش است
کوتاه بلندست آفتاب الحمد لله و چون موعد معاودت گرامی نزدیک رسیده امید بر مقدم قدوم
شریف است رجا واثق که عما قریب بسعادت و سلامت وقوع یابد بپوختم از تاب
هجران ای همای نیک فال آشیان طوطیان تا کی نشیمن میکنی عون الهی در جمیع امور قرین روزگار
شریف باد بحق الحق واهله زرحمتهای خود ترسنده آن استانم من که از بیچاره دیر بود بی تو سینه
بالین را هرچند عنقریب برفع صحایف دعوات و عرض وظایف عبودیات متصدی تصدیع
عتبه سعادت مآب جلالت انتساب دستورزاده جهانیان سردفتر وزرای زمین و زمان صدر
جریده المجد والاقبال بیت قصیده الفضل والافضال جلال الملک فضل الله آصف جاه دارا حشم
هنرمند و هنردان هنرور زود هنرپرور دبیر بیتر و صاحب دیوان نه ایوان زعیم مردمی دائم
بود ناظر ازین منظر ندیده دیده دوران نظیر او بدوران نما همایون روی درویش رای
و دهرآرای و دین پرور ادام الله زمانه وابد انصاره واعوانه گشته اما موجب رخصت
مولینک باکرته تیضوع که گردنفسی هزار بار بیشم در آرزوی بار دگر خواهم بود





مرة بعد اخری وکرة بعد اولی عنان عزیمت بصوب ابرام معطوف میدارد و بعد توجه القوافل
وارتحال الرواحل بانسیم صبا و شمال از روی تفرع وابتهال طریق این ندای سپارد که
چو جناح سفر بال عزم بگشایی بکن بشتابی و خود را بکاروان برسان مباش منتظر
اگر نامه بنویسم تو تا نوشته حدیثم بکان بکان برسان ملازمان درویش را از راه لطف و کرم
بپرس یکیک ازین سلامتشان برسان بالله العلی العظیم والله لو تعلمون عظیم که در مدت معارفت
باوجود قلت التفات آنحضرت تمامی جان و دل که غایت قصوی امتزاج آب و گل است معتکف آستان سرای
وزارت آشیان بود و در مجامع اوقات صرف مکاره از آن آستانه مدعاهای درویش بسلک نموده
رفتی و من ملازم این منزلم هنوز زاب مژه بگوی تو باد در گلم هنوز راندی چو برق محمل خود کرم
من جوابر در گریه و فغان زپی محملم هنوز بعنایت بی غایت حضرت فیاض المواهب تعالت
اسماؤه امیدوار است که همچنانچه بمعنی در سلک دولتخواهان حقیقی منتظم است بصورت نیز در اعداد
ملازمان شما نیز روزی مندرج گردد که بسیار رونق باشد از اندیشه تا وصول وچون تفاصیل
احوال که در سویدای ضمیر کثیر الفتور حقیر است از هزار یکی و از بسیار اندکی مقدور تقدیر بیان
و میسور تحریر بنان نمی آید اولی آنکه بر وظیفه دعا اختصار نماید آن سفر کرده که صد
قافله دل همره اوست هرکجا هست خدایا بسلامت دارش در ایراد آنچه نهایت
ملایمتی دارد چو از مطلع چنین توفیق یافت کلامت فغانی زمطلع کامل بس از کر
منشی اوراق کن درود و سلام نبی گو بی آل دو قسم است مطلع تخلص یکی دوم قافیه تم الملوک
هو الباقی له الحکم والیه ترجعون خرم دلی که روضه فردوس بیشمرگت
فارغ ز رنج و محنت این تیره گلخن است عارف دلی که در سرای سپنج نکرد جا جائی اقامتش چو سرای
مثمن است رای سلیم یقین داند که برگزیده که همین جایش عظم سلطانه تشریف خطاب بااین

آدم خلقت العالم لاجلک وخلقتک لاجلی ارزانی داشته علوشان ورفعت منزلت و برتر ازان تواند بود که ایوان آسایش او همین سرای فانی و تنگنای عالم جسمانی باشد دنیا نزد اهل خرد لبس محقر است لاجرم در خور رفعت شان ایشان مناظر جنانی ومنازل روحانی که فیها ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین وانتم فیها خالدون ساخته اند و در سیاقت نه واللّه یدعوا الی دار السلام سماط وفاکهة مما یتخیرون انداخته بیرون ازین قفس همه باغست ونوبهار مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار هرچند ارتحال ازین منزل پر دهشت وملال بآن نزهت آباد قرب و وصال عین سعادت واقبال است اما ارباب ظاهر که بواسطه حجاب صورت از مشاهده آن احوال غافلند از وقوع این حادثه نه چنان چندان مضطرب و پریشان می شوند که نهایت بیان بیدا است نتیجه ازان رسید چون واقعه جانسوز اعلیحضرت ولایت منزلت هدایت مرتبت حقایق پناه معارف دستگاه قدس اللّه سره المبین وجعل مکانه فی اعلی علیین که بعد از سعادت معرفت وشعور بلطایف آثار واسما وصفات الهی وتقدیم وظایف شکر نعمه از جلایل نعم والاء نامتناهی روی التفات از جانب جسمانیات گردانیده بودند وبدیده بصیرت واعتبار نظاره عالم ملکوت ومشاهده جمال وجلال حی لایموت پرداخته شدند اوفیت زان قبل که دست جفای چرخ چاک افکند بجیب قبای بقای او شد در بقای ذات مقدس قبای محض باد ابقای جمله فدای بقای او درین وقت که خبر مهیب این حادثه عظمی که الحق مصیبتی است عالم شامل حال جمیع اقاصی وادانی طوایف اهل اسلام رسید از حدوث طامه کبری رستخیز روزگار جهانیان ظاهر ومنکشف گردید دریغ خسمت ایمان و حرمت اسلام دریغ شرع پیمبر دریغ دین اله اما چون ان ماشاء اللّه کان عبرت ما چو ازین حل وعقد چیزی نیست بعیش ناخوش وخوش گر رضا دهیم رواست منه بدا والیه یعود مقارن این حال مرتضی اعظم قدوة اعاظم





الصدور بین الامم سید جلال الدین حمزه راجهت رعایت رسم نیاز منزوی منوجه عتبه ولایت گردانیده شد تا صورت مصدوقه انا للّه وانا الیه راجعون نصب العین ضمیر همگنان داشته نقش کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بر نگین خاطر پریشان نگارد ایزد تبارک وتعالی وارثان آن عالی حضرت ولایت پناهی را که درای سپهر هدایت وارشاد بتوفیق تفویض نصیب جمیل والله المستعان ارزانی داشته لحظه لحظه از جزایل مواهب سنیه وجلایل مراتب علیه محظوظ ومحظی گرداناد وانه رؤف بالعباد خاک از نهفت بر صفت گنج در برش جاوید باد عمر دو پاکیزه گوهرش بالنبی وآله الطیبین

خرم دلی که روضه قدسش نشیمن است فارغ ز رنج محنت این تیره گلخن است

عارف درین سرای سدس نگردجا جای اقامتش چو سرای مشمن است رای سلیم وطبع مستقیم بیقین داند که برگزیده که مهیمن جانبخش عز شانه وعظم سلطانه باو تشریف خطاب مستطاب یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک وخلقتک لاجلی ارزانی داشته درایت مفاخرت ومباهات او باوج رفع بعضکم فوق بعض درجات برافراشته علوشان ورفعت منزلت چنان عالی منقبتی برتر ازان تواند بود که میدان نمایش وترفع وایوان آسایش وتمتع او ایوان او همین سرای فانی وتنگنای عالم جسمانی باشد حاشا ثم حاشا دنیا نزد اهل خرد لبس محقر است با آفتاب قدر او ارزنی کمتر است لاجرم در خور وسعت قابلیت ورفعت شان ایشان مناظر جنانی ومنازل روحانی جاودانی که لا ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین وانتم فیها خالدون ساخته اند و در سیاقت نه یدعوا الی دار السلام سماط وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون انداخته بیرون ازین قفس همه باغست ونوبهار مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار وهرچند ارتحال ازین منزل پر دهشت وملال عین سعادت ومحض اقبال است اما ارباب ظاهر که بواسطه حجاب بشریت از مشاهده آن احوال غافلند از وقوع این حادثه چنان وچندان پریشان می شوند که نهایت آن پیدا نیست

شرح شمهٔ ازان رسید الکن که حیضی ضیق نفس جان فزید است در ماتمش بناخن اندوه سینه خست

چون واقعهٔ جانسوز عالی جناب سیادت انتساب هدایت انتصاب مولانا و شیخنا و سیدنا قدوة العرفاء الکاملین

واسوة الکبراء العارفین المستدی من قاسم الانوار الجبروتیه بالنور الانفی والمحتظی من مورد الاسرار اللاهوتیه

بالشرف الاصفی شمع کاخ عرفان گل شاخ احسان دردج امکان مریخ مکمن قرنش قریشی امامی که آمد

حریم درش قبله گاه مسلمین پی عطر روبند حوران خست قدس الله اسرار المبین و جعل مکانه فی

اعلی علیین که بعد از تحصیل سعادت معرفت و شعور بلطایف و آثار اسما و صفات الهی که در ضمن انواع

مبدعات و مخلوقات مندرج است و تقدیم وظایف شکر شمهٔ از جلایل نعم و الاء متناهی که دربارهٔ او

ارزانی داشته روی التفات از جانب جسمانیات گردانیده و بدیده بصیرت و اعتبار ربط عالم ملکوت

و مشاهدهٔ جمال و جلال حی لایموت پرداخت او غیرت زان قبیل که دست جفای چرخ چاک کند

بجیب قبای بقای او شد در بقای ذات مقدس فنای محض بادا بقای ما فدای بقای او علم الله

و کفی به شهیدا که درین واقعه بغیر از اعتصام بحبل الله اعتصام بصبر و استرجاع چارهٔ که محل استماع

تواند بود بسمت امتناع دارد و لبس صورت مصدقه انا لله و انا الیه راجعون را نصب عین ضمیر منیر

داشت و نقش کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بر نگین خاطر غمگین نگاشت منه بدا و الیه یعود

ایزد تبارک و تعالی وارثان اعمار و فرزندان دولتمند سعادت یار او را که سمای سرا به در صبح طلعت

هر یک واضح و لایح است جعلهما الله ... من الاکابر و الاعالی رفیع المراتب سراج المعالی توفیق تفویض

فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون ارزانی داشته لحظه فلحظه از جلایل مواهب سنیه و جلایل

مراتب علیه مخصوص و محظی گرداناد انه رئوف بالعباد خاک از نهفت بر صفت گنج در برش جاوید باد

عمر دو پاکیزه گوهرش بالنبی و آله و الطیبین الطاهرین

در خون نشست چرخ و زمین سینه چاک کرد کان آفتاب اوج شرف میل خاک کرد





زین خاکدان چو بر دل پاکش غبار بود بالای سدره جلوه که جان پاک کرد شهباز روح او که نشیمن بهشت داشت

پرواز بر نشیمن خود در مغاک کرد آمد خزان و رفت گلی کز فراق او چون غنچه هر که داشت دلی چاک کرد

بر چرخ رفت آه مصیبت کشیدگان ابری شد و فغان ز دل دردناک کرد واقعهٔ جانسوز عالیجناب سیادت مآب حقایق

انتساب قدوة العرفاء الکاملین و زبدة الکبراء العارفین المستدی من قاسم الانوار الربانیه المحظی من مورد الاسرار السبحانیه

قدس الله سره المبین و جعل مقامه فی اعلی علیین که روی التفات از عالم جسمانی مصروف ساخت و بدیدهٔ بصیرت و چشم بینندگی

بنظارهٔ مناظر روحانی پرداخت انا لله و انا الیه راجعون بلبل باغ جنان میل وطن کرد دریغ طوطی شکر بیان

ترک سخن کرد دریغ اما بغیر از سلوک طریق صبر و تحمل درین واقعهٔ صعب چاره مقدور نیست نقش کریمه انما

یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بر نگین خاطر غمگین می باید نگاشت و جوامع ضمیر در تسبیح اوقات بر دعای دوام

دولت و جاودانی سایر مخادیم نامدار عالی مقدار ابقاهما الله تعالی و رقاهما مدارج العز و العلی مصروف باید داشت

فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون حق سبحانه فرزندان ارجمند عظمت مآب جلالت انتساب زاده الله ایام حیوة ایشان

بسیار در ظل شفقت و مرحمت مخادیم حقایق پناه معارف دثار باقی و مستدام دارد عمرش دراز باد و بر این ختم سخن

والسلام علی من اتبع الهدی

قال الله تعالی و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد

نیست یکدل در جهان بی زخم پیکان فراق عالمی در خون نشست از تیر باران فراق چون خراب آباد شد یکبارگی بستان وصل

هر که پایی داشت سر زد در بیابان فراق بوستان وصل چون بر روی ما در بسته شد بعد ازین ماییم و کنج و کلبهٔ هجران فراق

شبی که ظلمت غم و اندوه از ساحت بیت الاحزان سینه بسقف دماغ پریشان رسیده بود و به یک تیر دود اندیشه روز

آن ظلمات متحیر و سرگردان مانده که این حیرت و پریشانی نتیجهٔ کدام زلت و تقصیر خواهد بود یا مقدمهٔ چه مصیبت و نکبت تواند

بود که ناگاه خطاب عالی اعلیحضرت معالی نصاب مخدومی اعظمی اعلمی جمال الدین ... عطاء الله ... تعالی الی یوم الدین

علی مفارق الحاضرین و الغایبین در دفعهٔ الاسلام ... خواجه عماد الدین ... ابری در رسید و از مضمون ...

که آفتاب فلک معالی فرو رفته و ماه برج شرف و بزرگی بظلمت خسوف گرفتار آمده    درد دل را از که جویم
چاره چون درمان نماند    تا کی از دل ناله کردن بود که ما را جان نماند    ای صبا گر خاک بر سر میکنی وقتست از آنکه
نقش آن سروی که می‌جستی در بستان نماند    باغ و بستان خود چکار آید چو در بستان روم    سرو نازی باغ دولت
خواجه کرمان نماند    علم الله و سوالات الکافی که بعد از تمادی مدت دوری و مهجوری امیدوار
می‌بود که هر چند زودتر موانع من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا مرتفع گشته نوبت دیگر شرف
ملازمت مخدوم همگنان خلاصه نوع انسان مشرف و مستسعد گردد چون خبر این واقعه دلسوز جانگداز
بمسامع مجامع این دیار رسید نه چندان سیلاب اندوه و تیرباران غم غالب و مستولی گردید که
بزور بازوی صبر و سپر نصیحت و موعظت در معرض سد و رد آن تواند آمد یا اطفاء نایره آن سیلاب
دیده خونبار تصور توان نمود    عالمی را جان ازین حیرت پریشان شد دریغ    خانه معمور جان یکبارگی
ویران شد دریغ    آفتابی بود در برج شرف گاه رفت    آفتاب ناگهان در خاک پنهان شد دریغ
هیچکس نبود که نبود در رهی ماتم زده    زین مصیبت آنچه با خاک خراسان شد دریغ    اما چون اظهار جزع و
افراط فزع بلسان شرع و بیان شارع ممنوع و مذموم است توسل بحبایل صبر و ثبات دلیل قوت
عقل و کمال ایمان تواند بود    در جامه کبود فلک بین و در لباس بدان    کین دجله جز سراچه ماتم نیاید
علی البلیه از سوانح وقت آنکه حضرت جنت حضرت مملکت پناه ایالت دستگاه مخدوم ارکان الدولة
السلطانیه شیّد الله و عماد الاعیان الحضرة الخاقانیه لازال فی الدولة السلطانیه شأنه سنیا
و مکانا علیا در تضاعیف احوال این ضعیف بسیار بسیار اظهار آثار عنایت و مرحمت فرموده در مسجد
جامع بر کناره نهر انجیل که محاذی مدرسه خلاصیه و خانقاه اخلاصیه که از مستثنیات همت رفیع الشان
ایشان است وظایف ختمات کلام سبحانی ترتیب گشته امرا و کبار عالی مقدار و اکابر نامدار ذوالاقتدار
که پیوسته برابطه محبت و اعتقاد قدیم متوجه دریافت سعادت معاودت مخادیم می‌بودند که بجاذبه حب الوطن

من الایمان



من الایمان    یکبار دگر بسوی خراسان گذر زنید    مراسم تعزیت و دلجوئی بتقدیم رسانیدند و مولانا
الافضل الکامل العارف الکاشف شرف الملة والدین حسین الکاشفی زینت مجامع علماء الناس
بر فراز منبر عالی بتمهید نصح و موعظت سخن گذاری تمام بتقدیم رسانید و روز دیگر در همان بقعه مبارک رتبت طوی
بزرگ که با هتمام خواص الا خصوصیت و اختصاص اتفاق افتاده حضرت سلطان جم جاه انجم سپاه خلد الله
سبحانه و جمهور شاهزادگان کامکار جمشید اقتدار جامهای فاخره و تشریفات گرامی ارزانی داشتند
و دقیقه از دقایق عنایت و رعایت فرو نگذاشتند لعدة استادی که در ذیل مفاوضه شریف برعایت
رابطه قدیم و عدم نسیان حقوق سابق ارزانی داشته بودند قسما بعزة الله سبحانه که    در هیچ موضعم سر گفت
و شنید نیست    الا در آن مقام که ذکر شما رود    با عشق تو عهد جان با مشتاقیت    ماتم و غم
عشق تو تا جان باقیست    پیوسته خاطر شکسته بسته متعلق و متوجه آنست که عالیجناب مخدومی
هر چند زودتر بر جناح العود احمد عنان عزیمت بصوب وطن مألوف معروف فرمایند    شمعی که فرو مرد
بر افروزیم باز    وین دامن چاک کرده بر دوزیم باز    و من الاعانة والتوفیق التماس آنکه تا زمان
حصول آن مراد بتشریف مخاطبات گرامی مفتخر و سرافراز دارند که الحق    درین دیار بدان زنده‌ام
که که گاهی    نسیم لطف شما زان دیار می‌آید    زیادت ابرام موجب تصدیع خاطر مخادیم است
سایه معالی لایزالی باد    انت ذلوح قبور    جعله روضه رضیه نبت منها نسیم الرضوان
لحضرت من روح الله روحها بروایح الغفران و هی الملکة العالیة الحالیه بالملکات الملکیه والامارات
الملکیه در صدف السلطنة عصمة الملک والملکة فیروزه بیکی البسها الله حلل النور و اجلسها علی سریر السرور
وقد فازت باجابت دعوة الحق آیة لقلب سلیم و استبشرت بمنحة رحمة الله و مغفرته انه هو العزیز الرحیم
فی خامس عشر شهر محرم الحرام سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه من هجرة النبی علیه و آله السلام
کل شی سیموت غیر حی لا یموت

ایها الناس ارقت اعلام الفضایل علی الانتکاس وادنت مدارس العلوم بالاندراس
حیث عطف عنان التوجه الی دار السلام من کان یقف دون لوا افادته علماء الاسلام وهو
مولی المعین باعانة اصحاب العلم والعرفان محرز قصبات السبق فی مضمار اطوار التحقیق والایقان وحید زمانه
فی الکشف عن معضلات الفروع والاصول وفرید عصره واوانه فی الجمع بین جمیع العلوم من المعقول
والمنقول   آن بهر فن از علوم استاد بیچون بو علی   بودش اندر درس صد شاگرد بیچون بو العلی   در فضایل
بی بدیل و در دلایل بی دلیل   در حقایق منتهی و در دقایق بی منتها   المستعین بعون علام الغیوب افضل جمیع
العلماء المستفیض من بحر فضله الوافر کل کامل فی البسیط الغبراء المنفرد بالتصانیف المعتبرة فی الفنون
علی الاطلاق والمدرس فی المدرسة السلطانیة الشاهرخیة سنین لکمال الاستحقاق   الحمد در درس کسی
خوانده باشد یک سبق   این زمان تسوید نجون دل سیاهی از ورق   با همه شیرینی منطق نیاری
زدن   طوطیان ناطقه در معرض لطفش نطق   الجاری فی الجوار مرقده الانهار الماء المعین
معین الحق والحقیقة والدنیا والدین   ولعمری عمره ارتقی اکثر اعمار الامة اعلاه الله ولو بر افنی اخلاقه
دار المقام فی شهور سنه   خرم دلی که روضه قدسش نشیمن است   فارغ
ز رنج و محنت این تیره گلخن است   دانا درین سرای سپنجی نکرد جا   جای اقامتش چو سرای مقیمی است
برگزیده که همین جانبخش عزشانه رایت مفاخرت و مباهات او باوج الذین اوتوا العلم درجات
افراشته است اشتغال او برتر از آن تواند بود که میدان نمایش و آسایش او همین سرای فانی و مکان
عالم جسمانی باشد   بیرون ازین قفس همه باغست و نوبهار   مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار
فلهذا جناب افادت مآب مولانا و مولینا و مولی معین لاهل الحق جداً و ابداً   له الحق فی کل الامور معین
بعد از تحصیل سعادت معرفت ربانی که مقصود اصلی از خلقت انسانی همان است روی التفات از جانب جسمانیات
گردانیده و بنظر بصیرت بمطالعه جمال و جلال حی لایموت برداخت   باد البقای جمله فدای بقای تو

الکل



و کان ذلک فی شهور سنه

احمدک یا غیاث المستغیثین و ملاذ الاذلاء و للمستضعفین الارفع
لحکم ثبت فی لوح قضائک ولا نسخ لمنشور صدر عن دیوان امضائک واصلی علی عبدک النبیه المؤید الموصوف
برسول یأتی من بعدی اسمه احمد وعلی آله الاطهار وعترته البررة الاخیار اصحاب دیوان التحقیق وصدور
ایوان الشریعة والطریقة وبعد فغیر خاف علی ارباب العقول واولی النهی ان هذا المحل تطرق الحدوث والفنا
لا مقام تصور الثبوت والبقاء لیس للصدیق فیها دوام المعاشرة والسرور وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
زین سپنج محمل جهان سوی زوال   دانی که آمدیم جهان بیش خیال   دستی آید ز بیخ تن میل سیل
طشتی آید زخون دل مالامال   فطوبی لمن اختاره الله سبحانه بمزید العنایة الازلیة وشرفه باتباع
العدل والاحسان بنیل السعادة الابدیة فاجاب دعوة الحق آتیاً بقلب سلیم واستبشر برحمة
من الله ومغفرة منه وهو الغفور الرحیم   اعنی صاحب دیوان الممالک السلطانیة الشاهرخیة بالاستقلال
سنین عمارت قباب الوزارة والامارة فوق السماء السعادة والاقبال من عشرین الی ستین دستور
الخافقین وکهف الثقلین مجداً وجلالاً الذی یسنده وضمن صنادید الآفاق بعد المشرقین فضلاً وافضالاً
غیاث الارباب المآرب جمله وزیر کثیر من یسمی باحمد   آصف جمشید رایت خواجه خورشید رای
آنکه پای اقتدارش از سر کیوان گذشت   عدل و احسانش بجابلقا و جابلسا رسید حکم
دورانش ز هندوستان و ترکستان گذشت   المرتقی من درجة الوزارة العالیة الی اعلی
مراتب الامارة بالاستحقاق والمتقدم علی اعاظم ارکان الدولة الخاقانیة بالوفاق والاتفاق
المجتمع فی باب الدولة ملوک الممالک متضرعین والمنتظم فی سلک رقبته رقاب الخلایق اجمعین
المتشرف بتشریف زیارت بیت الحرام علی مطایا الصدق والصفا والفائز بسعادة الشهادة
الملحق بالسعداء الصدیقین والشهداء غیاث المملکة والدولة والدین والملة خواجه پیر احمد الخوافی تغمده الله بغفرانه

واسکنه فی اعلی درجات جنانه   خرم آنانکه بسودای تو جان باخته اند   خویشتن را
بوفای تو علم ساخته اند   عالمی سایه نشین آمده هر جا علمی   بر سر خاک شهیدان تو
افراخته اند   و هذه روضة انزهیة و تربة المرضیة لامحالة وقعت من مبانیة الرفیعة
فی احسن موقع و ایمن مکان ینادی من حل بها بلسان الحال فی کل زمان   سرم را دولت
کشتن آستان یار شد منزل بحمد الله که گر پس رفت خویش بر منزلی دارم   قضی الحق بین اجناس
حکما حکمة   تنازل الی الفنا وصل موبد   ولو کان انسان یدوم له البقا   تذکر حبیب الله اماما
احمد   نص متلاوی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا ترجعون متضمن بشهادت است برآنکه
برگزیده که از دیوان عنایت الهی منشور دولت او بتوقیع رفعنا بعضکم فوق بعض درجات
اختصاص یابد علو شان و رفعت منزلت و مکان او برتر از آن تواند بود که میدان ترفع
و ایوان تمتع او همین سرای فانی و تنگنای عالم جسمانی باشد   برین خرابه چرا دل نهیم
که جای دگر   برای مسکن ما برکشیده اند قصور   فلهذا حضرت عالی رتبت دستور آفاق
ملک ملوک الوزراء و الامراء علی الاطلاق آصف سلیمان مکان فرمان فرمای ممالک ایران
و توران   غیاث الملک والدنیا والدین خواجه پیر احمد که پهلوی وزارت بر سریر شهریاری
زد بعد ما که مدت چهل سال علی سبیل الانفراد و الاستقلال در مهمات ملکی و مالی
بر مسند وزارت و بر ستون امارت از بدایت خاور تا نهایت باختر ناظم مناظم
بلاد و کافل مصالح عباد بود قدم صدق و صفا در حریم حرمت بیت الله الحرام که متضمن
بشارت من دخله کان آمنا بود نهاد و متعاقب آن موازی هزار تومان که یکی از نفایس
اموال خود بود بتعدی ظلمه خراسان ببلد الامان آخرت فرستاد بی تراخی بر مرکب تیز گام
شهادت بعزم مشاهده جمال و جلال حی لاینام متوجه نعیم آباد دار السلام شد اسکنه الله تعالی





فی اعلا علیین مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین   دریغا که دستور صاحبقران
وزیر جهانبخش کشورستان   دریغا که هرگز به سپهر سپهر   نظیرش در آینه ماه و مهر   چه خوش
گفت با تاج و گنج   که یکجو نیرزد سرای سپنج   جهان را نباشد وفا با کسی   نه بندد درو دل اگر
مناکسی   و کان ذلک فی ایام جمید الآخر سنه   در ایراد بعضی منقولات هزل آمیز طرب انگیز

ارباب خنده و جیش و اصحاب طرب و عیش

و مباشران شغل سرور و معاشران بزم حضور و متعطشان زلال نشاط و ندیمان انجمن انبساط و سرزنگان
مطایبات فرح انگیز و گویندگان هزلیات ذوق آمیز و صاحبان مضحکات دلپسند و مرتبان اسباب ریشخند
و فارسان میدان بلاغت و مبارزان معرکه استهزا و سخریت و دکانکان مجلس شور و شین و دم گستان
لافکاه زیب و زین بدانند که هر چند اصل رسم مسخرگی و حقیقت کار مزاح و کلمه گویی بمقتضای حدیث
المومن دعب لعب و المنافق عبوس قطوب جهت ترویح خاطر و استلذاذ باطن و ظاهر پسندیده هر عاقل و حاضر است
اما چون از حد اعتدال در گذرد موجب غفلت و دل مردگی گشته متصور است که سبب نقصان و اختلال دین و دنیا
باز تنعد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا   چه همه ساله جان مردم کاهد
هزل همه روزه رونق دین برد   بنابرین معنی طامات و ترهات از جزو جوال شتر و اتبان مهملات
فلان که در شیوه مذموم دست ارادت محمودی برده در صورت مکروم بی برروی کار شادمانی مجلس
مایه سخریه آورده و باغوای شیطانی و اضلال نفسانی مدت مدید عمر عزیز که از برای کسب سعادت
اخرویات بحاصل بلاطایل که مقدمه حصول شقاوت است صرف کرده و پیوسته طریقه وقاحت و بی حیائی
مسلوک داشته و خاک در دیده حمیت و مسلمانی انباشته و از مردم بی هنجار ناهموار روزگار رفقای بسیار جمع کرده و از
روی انسانیت و مردمی آب برده و امروز بجهت اقتضای وقت طلقی از غیرت و ناموس کسب کرده از گفتار

دکر دارد در مقام پشیمانی و استغفار آمده بنا بر التماس او مقرر شد که من بعد او را از خیل مردم سیاهی
شمرده و در همه کار مردم مجد شناخته با او هزل قولی و فعلی نکنند مثلا دشنام فحش ندهند و تعرض تشنیع نکنند
و بهیچ طریق آب نریزند و گل نمالند و خاک نمک در چشم او نپاشند و بر ریش او نگوزند و بر دوش نکنند
و حدث در دماغ و دهانش نخندند و انگشت و لگد نزنند و شلاقی نزنند و اصبع ابهام و غیر ابهام
نکنند و دوغ نیوفشند و کله پا نذارند و بهیچ وجه دیگر اهانت جایز ندارند که اینها همه پیش نیکان بدست
و اگر عیاذا بالله مرتکب گشته دست در یکی ازین امور شنایع زنند بحکم جزاء سیئة سیئة مثلها در معاوضه
بمثل مختار زنند و اگر کنند باز خواست نباشد

عرضه داشت بنده بوالعجب حافظ عرب مشتمل بر ابیات

برحسب حال و اظهار فضل و کمال و قلت بضاعت و کثرت اختلال این شکسته بال و حکایت شکایت روزگار
ناهموار و قصه غصه تفاوت و ترجیح که در قسمت کار رو داده است و التماس شغل معین و عمل مخصوص که تدارک ماضی و تلافی
ما فات نماید و ازین دریای بیکران بر جوی سبی بسوی بادیه سینه متعطشان روان گرداند

ای خاک درت کعبه عرب را و عجم را // گر روی بسوی تو نیارم بکه آرم // بسامع جلال میرساند که بنده اول کرم
حافظ جاحظ فهم خوش خوان نازک الکلام که در هر زمین که آواز من بلند شود فرشتگان آسمان در تحسین
نغمات آن چون مگس در شهد افتند که فاسد غیر حافظ و ثانیا چون آن ظریف حریف فاضل ناظم که از
تیزی فکر و خیال پرده دلم غربال گشته حرکات من از مهتک اجتماع خنده انگیز نزد عبارات من
از سراب لبستان تشنه فریب ترند ما دیگر کوزه پر آب که هرچه در دیشان است چون برون رفت
خالی خالی گشتند بنده چشمه آفتابی ام که هر چند می زایدی می افزاید // منم آنکس که چو خورشید دلم
فیض دهد // ماه را راه تصلف بضیا بر بندم // اگر از درج دهان قفل ادب بگشایم // در تقریر زبان شعرا
در بندم // چون نهم بر سر میدان سخن پای هنر // دست هر قافیه کو را بالقفا بر بندم

ککی



که یکی را بغرض لب بسخن بگشایم // که یکی را بالطبع عقد ثنا بر بندم // که بمانم که درین شعر دگر قافیه نیست
مصرعی مانده ندانم زکجا بر بندم // و بی تصلف و تکلف اگر عطارد بدعوی فضل با من برآید نا چنید
ذو الکفین بیک کف دهانم پر گوهر کند و بکف دیگر چنان بر دهان او زند که پروین در حلقش افتد
بر شعر من عطارد ایرادی چون نماید // کو از سرای دانش چون حلقه مانده بر در // از علم اگر بجویی قلیا
نخوانده اندرو // در حفظ اگر بپرسی ابجد نداند از بر // و ازانجا که در هنر ملک سلیمانی در زیر نگین
دارم باد هوای تجویف باطن را نامزدی کنم تا لطایفی که بمرور ایام از سر کلک باد پیمای خاطر
مستهام بادبندی کرده ام غنچه وار فراهم آورد و چون گل بر دست مدام بازار روزگار نهند لاجرم امروز
کل و شهره گشته ام و مردم چون آبله بر کف دست نهاده میدارند و مع ذلک بواسطه اختلال
معاش و انتعاش که از دل ارباب بخل و خست تنگ تر است سواد دیده ام سپید گشته و بیاض دل
سیاه شده // فغان من جفاء الروزگار // و من جور السپهر الروزگار // و فریاد من الدهر الستمگر
و دست الحادثات بیشمار // افر بد حسرة دامال اخری // لا مدد اختلاط بروزگار // متی انکر الی الله
ابنها مساعده لمقولات البراری // و بین المردم الدانا وفیها گرفتار بانده و خواری
وکم خر جهول چهارپای // عزیز خرم با کام کامکار ببین // وکم مرد عزیز پاک نفس بیرغ
بین خاک الرهگذاری // وکم من قرطبان نالحیف // بخفت علی فراش زرنگاری // وکم من مرد
دانا و اصیل // بر بوب ده بالاضطرار // وکل دراز گوش باده گاو // سوار فوق اسب راهوار
وکم من برجو انداز دو ذوق // طلا و زله بند الازار // وکم من کون درست که دار سپید لکد
دوک کالفوار // وکم بر عدیم الریش خیر // وخاتون لجور العذار // وکم مرد جوان بخت کیر
بحلق فی زمان الانتشار // برمرآت ضمیر منیر نواب کامیاب مخفی و محجوب نیست که بنده را تا غایت جهة
نسق ضروریات خرج الیوم و وجه معاش تلاش منصب وزارت و تصور موجب دیوانی می بود چون از عالم غیابت

بادی قبولی بوزید و عدم ارتضای روز افزون حضرت پادشاه ربع مسکون معلوم و مفهوم می شد که یعنی این منصب اگرچه
بغرو افسوس پست است تو نیز بدان افسوسی الحق   اندران مضمار گر یحیی و از جعفر بفضل شبیه اند اما عنیدم
گوی سبقت برده اند   چشم زخم جاه من باشد اگرچه زان سبب   ناقصان این کمالی در ضمیر آورده اند
و از وخامت عاقبت این امر خطیر که چند کرت بعیان صریح مشاهده رفت مستفاد که   لو دوت
قدر الملة لا حرقت   بالضرورة خاطر کسیر این فقیر منصرف و منحرف گشت سیما درین زمان که این منصب عظیم الشان
نسبت با ایام سابق بدرجه انحطاط پیوسته و بی شبهه دون مرتبه این خاطر مطمع است   سرم بدنی دقیقی فرو
نمی آید   تبارک الله ازین فتنها که حافظ راست   و الحاله هذه بسد رمق و دفع جوعی که بهر حال فوق منزلت
وزارت است قناعت نموده خاطر بر همه شرفی جماعت بازاریان سراة قرار داده امیدوار است که بعد از بخشش
خون جگر و پختن سودای خام و گذارش نفس شوم باد پرزن زبان از ابیاد این التماس جنبش داده از تحریک
بادی در تنسیم آید که ازان راحتی بدین بضاعت رسید و در دهش آبروئی و در دنیاش آب جویی باشد و بچه
قلم ازان رسنده سریع الانفعال در تحریر نشان واجب الاذعان ارتکاب شفقتی نموده مایوس و بی ناموس نگردد

والامر اعلی

ای که خود را لیسی خواهی تمغاگیری   تو بنی ابلیس لعین را شده فرزند اعز   نعوذ بالله غلطت انگه که ابلیس لعین
دیده ای فعال دبت از تو تجسی گر گز   تو ندانی که چه نامی و ترا نسبت چیست   بشنو از من صفت خود که بکلام تو چیز
حیز بی کون ده بن زجو رطابانی   ای ستر بن خر بن الالقی سیخ و خرکز   ای ذکر کوه تبر شکل تو با چیند نی
برتن خود کفن کفر و معاصی چون قز   از سر چو تو بگذشته بدم لیکن ما   هم تو بردی ببر تخته ابجد هوز
بعد ازین روی تو چون دیگ سیه خواهم کرد   ز آتش هجو تو سودای محالی می پز   آن مخنث که ترا گفت علی الظری باش
تعبیت خلق ... کون دم می گز   چه زنی لاف سخن پیش سخن آرایان   ای دهان تو شده کون بکار از هیز
تا شوی خنجر و بنده ترا بگشایند   هر زمانی ترکی می ترکد و شیرگز   بنمودم بهمه خلق جهان کون ترا





تا بدیده جا گشته بران در پروز   جناب نجوست مآب شقاوت اکتساب ذلالت منات لامت انتساب کمال المنظم
غیاث الجموس فی العالم هدف اتیاز الفراطین مزبلة الشاش والرکین   آن پیرافراز که بشیوه غلطانی
هیچکس بهتر از وماده و زحجت نکرد   جامع المالکیان والخروس و ملک اشبان الارزان و البوسن و کوس الایر
والکس پس   و مقر تر الاسبان بمحمل التموینا والفلوس   لولی تیز ریش کنده بغل بائی تارمه دریغ
و دغل جت بن مرده شوی بن کناس   کوشه کون دریده خناس   بد نژاد لئیم جت زاده
برخود انداز حیز زاده   الذی لایکون سکون کونه لا بتحریک الایر مع الخصیتین خواجه غیاث کیبن
پر چسبین تبرزت بالبوس المخفف اسباله و ملئت بالایوره المشددة خرجواله را قوافل اتیاز کوه آکوده
رواحل اکواز نجاست اغوی که از کون سکان گرگین مخلوط مع الشاش والرکین اشعاث یافته باشد
کونی که چون زمنفذ سفلی گشاد یافت   بارش گوش در شب تاری قران کند   کونی که مهر نگاه
یکی لشم توده دید   حالی زمرغ کرک در آشیان کند   کونی که مردکان همه از هول در رهش گرنیخ
سور نغمه خود را چنان کنند   کونی که از بری چوکشد غم قندهار   مبدای دم زدن زدرکوه کاه دکان
جبه تحفه ریش کنده و سبت کجوه اگنده آن مابون دون و ملعون خرطبیعت کاو کون ابلاغ و ارسال نمود و آرزومندی
و اشتیاق مجاوده نامبارک آن ایقان پر نفاق چون آرزوی قدسیان خطایر طاق نه رواق بدیدار مردار فجار
و فساق است   سببی که متفر مفارقت ابدی و مساعدت سرمدی تواند بود بر وجه ارادت میسر و محصل باد
در جهان تا جهد ز کونی باد   دم و ریش همه بریش تو باد   بر بروت تو کور لینان باد   ریت اد یاد کور جنبان
تا بود بوی و باد کوزت باد   آتش کوز ریش بورت باد   چند روزی که نحوست لقای غم فزای شادی
زدای شقاوت سیمای آن بر حرف بی تمیز حمیز فراخ دهلیز بمصادف مفارقت مبدل شده بود فرج بعد از شدت
بصدای و آیس بنظر دوربین در آمده   بگویم چه دیدم از گام او نی   و چون استماع افتاد که بار دیگر بخت
روی نکبت و ادبار بسوی این دیار آورده ابواب محنت و پریشانی و اندوه و سرگردانی بر روی دل این بیچاره جانی

کشته شد نعوذ بالله من ذلک پس از این بچند روز مژده رسید که آن دزد زن نمرد بود سبط خیانتی
که در کار ولی نعمت کرده توبه در گردن از پیش رانده و پسش را بضرب چوب یا سماق و بزخم شمشیر
و چماق طرقانده اند و بعد از چند روز ماده علتی که میراث پدر برادر بوده در حرکت آمده خواسته اند که
بهلیله و تربسبان و معجون خیار چنبر معالجه کنند نافع نیامده و در یوم پنجشنبه ستم که از ماه صفر چهارشنبه آخر است
بجاست الحیوة اداکننده روده بدن بیرون جهیده حاضران را از عذاب گندگی خود باز رهانده الحمد لله علی ذلک
چنان گشت کسی که میخواستم خدایا تو چشم بد از آن دور دار و چون خبر فرخنده اثر سید ردر پدرش
کپیال معظم زید حکمه و ریسبلته و سایر کپیالان و خویشاوندان رسانیده بودند وایشان درین مصیبت
رو بیار سیاه و جامهها تباه کرده بودند و برای آن مهتر بهتر جهان و سرور سروران ازادگان در هم نشسته
و نوحه و زاری میکردند که ای جهان همه آفاق فغان درگیرید ناله و زاری و فریاد خود از سر گیرید
نقد قوم شما چون ز جهان بیرون شد دل یکبارگی از کار جهان برگیرید دو که چرخ و کم و غلیبر دگر کم سیاه
ترک از با فغن و شلک می در گیرید این نوع نوا سازی و نوحه پردازی میکردند که ناگاه قاصدی میمون و سعید
و ایشان را بشارت رسانید که مرغ آن مردار خاکسار که خوار همه ز از جیز کون دریده بپریده بوم شوم حیات آن میشوم
از آشیان سعادت محروم در خرابه آشیانه حلقوم پر و بالی میزند چو این مژده بدان قوم دل مرده رسید شادیانه و نوبانه
زدند و غلیبره ها در چرخ کردند و غلیبرها آوردند و آن ماتم بسور و آن غم و الم بنشاط و سرور مبدل شد و از این
شادمانی در کنار خانی که منزل و ماوای آن هنرمند پشما کند است جشنی ساختند و خودسهای کنده دم کنده
در جنگ انداختند و بیاد ریش او تیزهای بیمول بسکر از جیز کون می جهانیدند و رقص کنان از شادی بر خود
می ریدند و مردان و زنان در میان هم پای کوبان و دست زنان این رباعی بآواز والحان میخواندند که
ای قوم جهان طالع ما فرخنده کان سرور ما هست شادی زنده از غایت ذوق آن همه اکنون
شلوار کنیم ما ز شادی کنده القصه درین سور و سرور بودند که ناگاه این جشن را چشمی رسید و نامرادان





نامرد را قضیه از بلیه مرکب بارکی او صعب تر پیش آمد وای نعیم لا یکدره الکدر چه درین حال
که آن قوم خراط از غایت فرح و نشاط چون سگان بازیگر گرد بری دویدند ناگاه گروه انبوه از غسالستان رسیده
ایشان را در تب و ترب کشیده و کپیال معظم را بعلت استظهاری از نظر گرفته درین حادثه عظمی از دو چهار انگشت
و هم می طلبید ند بیچارگان درین حادثه عظمی غظیم تر رسیده و از صدمات اعداد موروث اجداد و دست
و پای گم کرده می گفتند ما طاقت این بار گران کی داریم گویا که خراج روم باری داریم
اما فلان کون پاره زن مرد ک جگر دارد که بحکم الجنسیة علة الضم خواجه کپیال معظم را دل می داد و می گفت
هر که غم جهان خورد گیر همه خران بخورد رو تو غم جهان مخور کیر همه خران مخور دنیا گرای غم خورد آن
و خاطر آزرده نمی کند اگر دست بچیزی و زیست به پیری نمی رسد شلوار پاره که دو شینه در قمار خانه بیباد
داده دیگر باره بستان و بده و خود را از این جماعت در بدر بار خر و الاده برسر نه نهیم و جزده که برسید
تو می شود بر سر رغبت بخشش کنیم فی الجمله ایشان درین بحث بودند و محصلان بچماق و طایاق حمله می نمودند و زخم
کوز بروت دم بدم و نفس بنفس از چپ و راست و پیش و پس اسبال ایشان را باتیاز کوس آواز
میتیز و مکوز می گردانیدند که زیر چار ریگ یدیان زرند کهنه شلوار نیست اندر خور چون کپیالی
پلید بلند داد بخت دیدار بیم گرز و چماق و کوزهای بطمطراق الفرار مما لا یطاق برخوانده فرار بر قرار
گزید و اکنون دو روز است که جاسوسان بطلب او برگماشته اند اگر آن دردمند را خواهند یافت
پوست کونش را خواهند شکافت و دیگران که در دستند معلوم نیست که مآل حال ایشان بچه وجه روی آرد
خواهد نمود بیچارگان مزار باز گفته باشند که خبر سلامتی آن میشوم دو روی بر ما شوم بود ای کاش
جان زجیز کونش برون رود ریشش سیاه گردد بخشش نکون رود امید آنکه رسیدن مکتوب را
اثر الفال علی ما جری در شان آن پر حرمت پرد عا بظهور رسیده باشد و مرغ روحش از آشیان
کون دریده پریده یا رب این آرزو محصل باد هر دو زنش مرد کی کشل باد مویهای خیال کنده بغل

بازشوریده همچو لولی باد    مضی هذا الکلیتره چیند که در نامهٔ اعمال آن اشتغال جهنمی که پیش از عذاب

وخواری یار بسیاری اشتهار یافته مندرج بود بوقوف پیوست هیهات هیهات    ترابا من

این خود فروشی چراست    بگو تا که افگندت از راه راست    دم از شعر و انشا زنی ترم دار

ترا با شعار الکا برچه کار    اگر بازگویم تبار ترا    شمارم نهان آشکار ترا    بدانی

از تاریخ جدت بخت    که بخطی الاصل در باب تست    نه این بس که دلال و مغاجیئی شرانگیز

و بدبخت و غوغاجیئی    پدر بر پدر چیز و نر مادهٔ    رواداد و کیسه‌دی و کون داده    بکادی پدر را او را قسم

کرد    کدامین پسر جز تو انکار کرد    پدر بر پدر تو هم پسر را بکاد    چو عم تو کپان کونی نداد

ترا یاد دارم که زین پیشتر    بدی روز و شب چون پکان دربدر    بجای رسیده کنون کار تو

که اندیشه امن بود عار تو    مگر آن شکست سیر شد از حرام    که خود را فراموش کردی تمام    بنیار

چندی کرت بر زیت    مشوغره کز وجه کیسه‌دی کریت    شنیدم که از بهر یکلقمه نان

خوری صد لگد ای گدا هر زمان    نه ما کاسه لیسیم و نه درنشین    تو در ما بچشم حقارت مبین

بکبر و منی نسبتم کردهٔ    بدی کرده کوه بیک خوردهٔ    منیهای عالم چو در کون تست    ترا شاید

آن کبرای نادرست    زنی طعنه بر عودمان در جبال    زغاز است این شیوه‌ای بر زال کسی کو

بمعنی بود پر افراز    ز آرای صورت بود بی نیاز    اگر مردم دیده دارد سواد    نه مقرون

بنور بصیرت نباد    وگرچه سیاهیست مشک ختن    تو بوی خوشش بین بهر انجمن    چه حاجت که گویم همه خاص

و عام شناسند قدر ترا والسلام    میخواست که تحفهٔ دیپلاک ریش ناپاک آن حیز کاواک

را بر تیزهای کرامند و کوزهای دست بلند که از اوراق روده مستان و عرق کون بوزه پرستان

خیزد پیش ازین بیش ازین کرده باشد اما چون دارنده مستعجل بود بیش ازین براه او نرسید خاطر آسوده داشته

منتظر و مستظهر باشند که عنقریب تحفهای وافر مع القراق و التواتر فرستاده خواهد شد

بجانب



چنانچه همه کس وقوف یابند و سبب آن روزگاری شود    زین گونه تحفهات زاد آن قل

باد    و از رسیلت متواتر وصول باد    هر مرغ کوز کوه بر داز کون لولیان

در آشیان ریش تو آغاز اندل باد    قد فرغ من تسوید هذا الکتاب المستطاب

به بلده الطیبه برهانپور صانها الله تعالی من الآفات فی یوم الثلثا شهر دهم

ربیع الاول سنه ۱۱۴۳ حرره العبد الضعیف الفقیر الی الله

بهادر علی

۴۱
۱

۶۹۲
۷۱۵